شرح سودی بر بوستان

۲

شرح سودی

بر

بوستان سعدی

شرح سودی

بر

بوستان سعدی

ترجمه و تحشیه و تهیه متن انتقادی

از

دکتر اکبر بهروز

جلد دوم

مشخصات این کتاب به‌شمارهٔ ۲۰۰ ــ ۵۲/۴/۱۸ دردفاتر مخصوص
ادارهٔ کل فرهنگ وهنر آذربایجان شرقی ثبت شده‌است

این کتاب به‌سرمایهٔ کتابفروشی حقیقت در ۱۲۰۰ نسخه در مهرماه ۱۳۵۲ شمسی
درچاپخانهٔ آذرآبادگان تبریز به‌چاپ رسید

فهرست مطالب

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

باب چهارم

در تواضع

زخاك آفريدت خداوند پاك

پس ای بنده افكندگی[1] كن چو خاك

افكندگی : « ك » عجمی بدل از «ه» رسمی . « ی » حرف مصدر . به‌معنی تواضع است .

محصول بیت : به طريق خطاب عام می‌فرمايد : خداوند پاك تورا از خاك آفريده است ، پس ای بنده ! مانند خاك فروتنی‌كن ، يعنی مغرور ومتكبر مباش .

حريص وجهانسوز وسركش مباش

زخاك آفريدت چو[2] آتش مباش

جهانسوز : تركيب وصفی است به‌معنی سوزندهٔ جهان ، مراد ستمگر است .

سركش : تركيب وصفی است به‌معنی مغرور و متكبر .

محصول بيت : حريص و ستمگر و مغرور و سركش مباش . خداوند تو را از خاك آفريده ، مانند آتش مباش ، يعنی خدا تورا ازعنصر پست‌آفريده ، كه خاك است ، پس‌مانند عنصرعلوی مباش،كه‌آتش است . حاصل : خاكی مشرب باش ،آتشی مزاج مباش .

چو گردن كشيد آتش هولناك

ببيچارگی تن بينداخت خاك

محصول بيت : چون آتش ترسناك كبر و عناد وسركشی نمود ، يعنی علوی

---

۱ ـ ع ، ف : افتادگی .   ۲ ـ ع ، ف : آفريدندت .

مزاج شد، و خاك تن و وجود خود را به بیچارگی بینداخت، ویا اینکه بابیچارگی به‌پستی انداخت. حاصل: چون آتش سرکشی کرد و خاك فروتنی نمود؛

چو آن سرفرازی نمود این کمی
از آن دیو کردند ازین آدمی

آن: اشاره به «آتش» است.

این: اشاره به «خاك» است.

سرفراز: ترکیب وصفی است دراین قبیل مواردکنایه از تکبرو تعظم است. «ی» حرف مصدر.

کمی: «کم» یعنی اندك، «ی» حرف مصدر، مراد از «کمی» در اینجا تواضع است.

ازآن: یعنی از آتش.

ازین: یعنی از خاك.

دیو: یعنی شیطان.

محصول بیت: چون آتش سرفرازی وکبرنشان داد، و خاك تواضع و افکندگی نمود، ازآتش شیطان کردند واز خاك انسان.

به‌آتش که نسبت سرفرازی داده به اعتبار آنستکه ازجوهر علوی است.

حکایت هم دراین معنی[1]

یکی قطره باران زابری چکید
خجل شد چو پهنای دریا بدید

یکی: دراینجا یعنی یك.

محصول بیت: یك قطره باران از ابری چکید، وقتی پهنای دریا را دید شرمنده شد، یعنی از وسعت و بزرگی دریا شرمنده شد وگفت:

---

۱ ـ ع: حکایت، ف: سه ستاره.

که جایی که دریاست من کیستم
گر او هست حقا که من نیستم

که : حرف رابط مقول قول مقدر است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : قطره وقتی عظمت دریا را دیدگفت : جایی‌که دریاست ، من چه‌کسی هستم ؟ یعنی نسبت به‌او من چیزی نیستم . حاصل : دریا اگر آنست که من دیدم حقاً که من چیزی نیستم ؛ نسبت به‌او من وجود ندارم .

چو خود را بچشم حقارت بدید
صدف در کنارش بجان پرورید

چشم حقارت : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

کنار : یعنی‌نزد ، دراینجا مراد سینه است . «ش» ضمیرراجع به«قطره» است.

بجان : « ب » حرف مصاحبت ، یعنی باجان ، دراینجا ایهامی لطیف هست ، فتأمل .

محصول بیت : چون قطره خود را به‌چشم حقارت بدید ، یعنی به‌خود وجود قائل‌نشد، صدف آنرا درسینه‌اش پرورش داد، یعنی درآغوش‌خود باجانش تربیت نمود.

سپهرش بجایی رسانید کار که شد نامور لؤلؤ[1] شاهوار

که : حرف بیان است .

لؤلؤشاهوار : اضافهٔ‌بیانیه. «وار» پسوند لیاقت ونسبت است یعنی‌لؤلؤلایق‌شاه .

محصول بیت : سپهرکار قطره را به‌جایی و مقامی رسانیدکه لؤلؤ شاهوار مشهوری شد ، یعنی مرواریدی لایق پادشاه شد .

بلندی[2] از آن یافت کو پست شد
در نیستی کوفت تا هست شد[3]

از آن : ادات تعلیل است یعنی ازآن سبب .

۱- ع : لولوی . ۲- متن : بلند . ۳- ف : بعدازاین بیت ، بیت زیرراا‌ضافه دارد :
تواضع کند هوشمند گزین نهد شاخ پرمیوه سر برزمین

کو : دراصل «که‌او» است . «که» حرف تعلیل ، ضمیرراجع به قطره است .

درنیستی : اضافهٔ لامیه است مجازاً . «ی» حرف مصدر .

تا حرف سبب است .

محصول بیت : قطره ازآن جهت بلنـدی ورفعت یافت ، یعنی لؤلؤ شاهوار شد ،که پست شد . یعنی خود را پست دید ومغرور نشد . درنیستی‌کوفت ، یعنی خود را نیست دانست تا هست شد و ارزش و شرف و عزت و حرمت پیدا کرد . حاصل : خود را بی‌اعتبارگرفت تا صاحب قدر و احترام گردید .

حکایت هم دراین معنی[۱]

جوانی خردمند پاکیزه بوم ز دریا در[۲] آمد بدربند روم

بوم : یعنی سرزمین و شهر ، دراینجا مراد اصل است .

دربند : یعنی سرحد ، اضافه‌اش به «روم» لامیه است .

محصول بیت : جوانی خردمند پاکیزه اصل ، از دریا به سرحد روم درآمد یعنی به شهری درکنار دریا آمد .

درو فضل دیدند وعقـل[۳] وتمیـز
نهادند رختـش بجـایی عـزیـز

رخت :به فتح «ر» به‌معنی اسباب است .

محصول بیت : درآن جوان فضل و عقل و تمیز دیدند ، پس اسباب اورا در جایی عزیزگذاشتند . حاصل : اورا گرامی داشتند .

آنکه به‌جای «عقل» ، «فقر» نوشته مخالف نسخ صحیح نوشته است .

مه عـابدان[۴] گفـت روزی بمـرد
که خاشاك مسجد بیفشان و گرد

مه عابدان : اضافهٔ لامیه ، مراد شیخ است .

---

۱ ـ ع ، ف : حکایت . ۲ـ ع ، ف : بر. ۳ـ ع ، ف ، فقر. ۴ـ ف ، سرصالحان .

که : حرف رابط مقول و قول است .

محصول بیت : بزرگ عابـدان ، یعنی شیخ عابدان ، بعداز تمام شدن ایـام مسافرت ، به‌مرد ، یعنی به‌آن جوان گفت که گرد و خاشاك مسجد را بیفشان ، یعنی مسجد را جاروب و تمیز کن .

همان کین سخن مرد رهرو شنیـد
برون رفت وبازش نشان کس ندید

مرد رهرو : ترکیب وصفی است ، یعنی مسافر و سالك .

محصول بیت : همان ، یعنی درآن ساعت که مرد مسافراین سخن را از پیر شنید ، بیرون رفت و دیگـرکسی نام و نشانی ازاو ندیـد ، یعنی کسی ندانست که او کجا رفت .

بعضی گفته‌اند کـه مراد از «جوان» و «رهـرو» خود حضرت شیخ می‌باشـد . برای مخفی کردن حال چنین می‌فرماید . والعلم عندالله تعالی .

برآن حمل کردند یاران و پیـر
که پروای خدمت ندارد[1] فقیـر

مراد از «یاران» مریدان است .

مراد از «پیر» شیخ آنان است .

که : حرف بیان است .

پروا : دراینجـا به‌معنی آداب و احـوال است . « پـروای خـدمت » یعنی احوال خدمت .

محصول بیت : مریدان و شیـخ ، برآن معنی حمل کردندکه فقیـر پروای خدمت ندارد ، یعنی معلوم می‌شود که خدمت نکرده و احوال خدمت را نمی‌داند .

دگر روز خادم گرفتش براه　　که ناخوب کردی به‌رای[2] تباه

که : حرف رابط مقول و قول مقدر است .

۱ـ ف : نبودش .　　۲ـ ع : زرای .

محصول بیت : فـردای آن روز ، خادم جوان را در راه‌گـرفت وگفت که با اندیشهٔ تباهت‌کار زشت کردی ، یعنی بدکردی فرارکردی . حاصل : اینکه ازخدمت به‌اهل طریقت اعراض نمودی کاری زشت و ناپسند انجام دادی .

ندانستی ای کودك خـود پسنـد
که مردان ز خدمت بجایی رسند

نـدانستی : به اخبار احتمال دارد . فتأمل .

که : حرف بیان است .

مردان : یعنی اولیا .

محصول بیت : ندانستی ویا ای‌کودك خودپسند مغرور! آیا ندانستی‌که اولیا از خدمت ، یعنی به سبب خدمت به‌مقامی می‌رسند ، یعنی به مقام کرامت می‌رسند ؟ حاصـل : هرکس مقامی پیـدا کرده ، به وسیـلهٔ خـدمت پیدا کـرده است ، زیـرا «من خدم خدم»[1] .

گرستن‌گرفت ازسر صدق وسوز
که ای یار جان پرور دلفـروز

گرفت فعل ماضی یعنی شروع کرد .

سر : دراینجا به‌معنی جهت است .

که : حرف رابط مقول و قول مقدر است .

محصول بیت : جوان وقتی از خادم‌آن سخن‌را شنید ، ازجهت صدق وسوز گریه‌کرد ، یعنی باصدق و سوز دل شروع‌کـرد به‌گریستن وگفت : ای‌یار جان پـرور و مایهٔ صفا و روشنی دل !

نه‌گرد اندرآن بقعه دیدم نه خاك
من آلوده بودم درآن جای پاك

نه : حرف نفی درمعنی مقید است به «دیدم» درتقدیر : ندیدم .

---

۱ ــ هرکه خدمت‌کند مخدوم می‌شود .

بقعه به ضم «ب» قطعه زمین ، دراینجا مرادهمان مسجد است .

محصول بیت : جوان به خادم گفت : من درآن بقعه نه‌گرد دیدم ونه خاك . بلكه درآن جای پاك فقط من‌آلوده بودم ؛ گرد و خاك‌آنجا تنها وجود من بود .

گرفتم قـدم لاجـرم بـاز پس
كه پاكیزه به مسجد ازخاك وخس

لاجرم : یعنی ناچار .

باز پس : از قبیل تأكید لفظی است ، یعنی پس و عقب .

كه : حرف تعلیل است .

دربعضی نسخ به جای «خاك» ، «خار» آمده .

محصول بیت : چون درآن جای پاك‌آلوده فقط من‌بودم ، ناچار قدم خود را پس گرفتم ، یعنی ازآن جا بیرون رفتم ، زیرا مسجد بهتر است‌كه از خس و خاشاك پاكیزه باشد .

حضرت شیخ به‌اسلوب سابق می‌پردازد ، می‌فرماید :

طریقت جـز این نیست درویش را
كه افكنده دارد تـن خویش را

كه : حرف بیان است .

افكنده : نوعی ماضی است به‌معنی حقیر‌كه عبارت از تواضع است .

محصول بیت : طریقت درویش جزاین نیست كه تن خویش را حقیر و ذلیل دارد ، یعنی به خودش وجود قائل نشود .

بلنـدیت بایـد تواضع گـزین
كه آن[1] بام را نیست سلم جز این

كه : حرف تعلیل است .

۱ـ ع : این .

سلم: به ضم «س» و تشدید «ل» یعنی نردبان .

محصول بیت : اگر بلندی می‌خواهی، تواضع اختیارکن ، زیراآن بام ، جز این نردبانی ندارد . حاصل : سبب بلندی مرتبه و قدر تواضع است .

فروتن بود هوشمند گزین   نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین[1]

هوشمند گزین : اضافهٔ بیانیه‌است ، یعنی خردمند مختار ومقبول ومرغوب.

محصول بیت : هوشمند برگزیده فروتن می‌شود ـ مصراع دوم در حکم تمثیل است ـ شاخ پرمیوه سرش رابرزمین می‌گذارد، یعنی‌خم می‌شود نمی‌تواند راست بایستد . شخص متواضع و فروتن هم البته سرش را به هرکس فرو می‌آورد و تواضع می‌نماید .

حکایت با یزید بسطامی و تواضع او[2]

شنیدم که وقتی سحرگاه عید
ز گرمابه[3] آمد برون بایزید

که : حرف بیان است .

محصول بیت : شنیدم که حضرت بایزید بسطامی ، وقتی بامداد روز عید بعداز غسل عید ازگرمابه بیرون آمد ؛

یکی طشت خاکسترش بی‌خبر   فرو ریختند[4] ازسرایی بسر

طشت خاکستر : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : یك طشت خاکسترنا آگانه از سرایی به سرش ریختند، یعنی همان طورکه می‌رفت برسرش ریختند .

همی گفت شولیده دستار وموی[5]
کف دست شکرانه مالان بروی

شولیده : نوعی ماضی مفرد غایب ، یعنی آلوده و ژولیده . در بعضی نسخ

۱ـ ع ، ف ، این بیت را ندارد .   ۲ـ ع ، ذکر تواضع شیخ ابویزید رحمه‌الله ، ف ، حکایت .   ۳ـ ف ، زگرماوه .   ۴ـ متن ، فرو ریخت .   ۵ـ ع ، پشولیده دستار و کالیده موی .

«ژولیده» آمده که بههمین معنی است ، اما اکثر در زلف و موی سر بهکار میرود .

دستار : یعنی عمامه .

مراد از «موی» دراینجا ریش است .

محصول بیت : حضرت بایزید، که دستار ومویش بهخاکستر آلوده شده بود ، درحالیکه کف دست شکرانه بهروی میمالید میگفت . مقول قول بیت آینده است :

که ای نفس من در خور آتشم
بخاکستری روی درهم کشم[1]

که : حرف رابط مقول و قول است .

بخاکستری : «ب»حرف مصاحبت متضمن سببیت. «ی» حرف وحدت متضمن قلت است .

درهم کشم : یعنی آیا ناراحت شده ، ترشکنم ؟ این ترکیب متضمن استفهام انکاری است .

محصول بیت : بهنفس خود خطاب کرده میفرماید : ای نفس ! من لایق آتش دوزخم ، آیا برای یك مشت خاکستر روی خود را ترشکنم ، یعنی آیا ناراحت بشوم ؟ البته نمیشوم .

حضرت شیخ به حکمت و معرفت شروع کرده میفرماید :

بزرگان نکردند درخود نگاه
خدا بینی از خویشتن بین مخواه

محصول بیت : بزرگان درخودشان نگاه نکردند، یعنی برای خودشان وجود قائل نشدند و غرور و تکبر ننمودند . خدا بینی و جلب عنایت حق را از خویشتن بین و متکبر و مغرور مخواه . حاصل : از خودپسند ولایت و کرامت منتظرمباش . زیرا این عمل محض ضلالت است .

۱ـ ف : بعداز این بیت سه ستاره دارد .

بزرگی بناموس و گفتار نیست
بلندی بدعوی و پندار نیست

ناموس : یعنی عرض وکبر .

گفتار : دراینجا یعنی ادعای باطل .

پندار : یعنی عجب و تکبر .

محصول بیت : بزرگی وسروری به‌ناموس وگفتارنیست ، یعنی بزرگی باگفتن «من ولی هستم» امکان ندارد ، بلندی و عزت به‌ادعا و عجب و تکبرنیست . حاصل : درویشی ، در سایهٔ از خود گذشتن و ترك ادعا وکتمان معنی حاصل می‌شود نه با پندار و غرور .

تواضع سر رفعت افرازدت تکبر بخاك اندر اندازدت

سررفعت : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : تواضع سررفعت تورا ، یعنی مقام و مرتبهٔ تورا بلند می‌کند . حاصل : سبب بلندی تو می‌شود . اما تکبر تورا به خاك مذلت و خواری می‌اندازد ، یعنی تورا حقیر وذلیل می‌کند هم درحضور حق و هم درمقابل خلق . العیاذ بالله تعالی .

بگردن فتد سرکش تند خوی
بلندیت باید بلندی مجوی

محصول بیت : انسان متکبر و مغرور و تندخوی ، به‌گردن می‌افتد ، یعنی هلاك می‌شود . پس اگربلندی وعزت لازم داری بلندی مجوی ، یعنی متکبرو مغرور و سرکش مباش . حاصل : متواضع باش ، خود بین و خودپسند مباش .

گفتار در عجب و عاقبت آن و شکستگی و برکت آن[1]

ز مغرور دنیا ره دین مجوی
خدا بینی ازخویشتن بین مجوی

خدابین : ترکیب وصفی ، یعنی طالب رضای حق . «ی» حرف مصدر .

---

۱ ـ ع : گفتار درتکبر و عجب و عاقبت آن . ف : ندارد .

خویشتن بین : ترکیب وصفی است یعنی متکبر و خودپسند .

محصول بیت : از غافل مغرورِ دنیا راه دین و طریق حق جستجـو مکن . از خود بین ، خدا بینی وطلب رضای حق جستجو مکن . حاصل : ازمتکبر و مغرور صلاح موافق راه خدا و لایق دین ، آرزو مکن .

گرت جاه باید مکن چون خسان
بچشم حقارت نگه در کسان

محصول بیت : اگر جاه و مرتبه ، یعنی عزت و شرف می‌خواهی ، مانند اشخاص پست ، با چشم حقارت به مردم نگاه مکن . حاصل :کسی را خوار و ذلیل و حقیرمشمار ، زیراچه می‌دانی‌که دردرونش چه هست؟ شایدآن‌کس راکه نمی‌پسندی یکی از اولیاست .

گمان‌کی برد مردم هوشمند   که درسرگرانیست قدر بلند

که : حرف بیان است .

سرگران : ترکیب وصفی است این عبارت‌گاهی کنایه از ثقلت و تکبراست و گاهی‌کنایه از مستی . درهرحال ، درمقام ذم استعمال می‌شود . «ی» حرف مصدر .

محصول بیت : مردم هوشمند و دانا ،کی‌گمان می‌برد که قدر بلند در تکبر وخودپسندی‌است؟ استفهام انکاری است ـ یعنی‌هرگزچنین‌گمان‌نمی‌برد. حاصل‌آنست که خردمند و دانا ، متکبر و مغرور نمی‌شود .

ازین نامـور تر محلی مجوی
که خوانند خلقت پسندیده خوی

نامورتر : «ور» حرف نسبت . «تر» ادات تفضیل است .

محل : به‌تشدید «ل» دراینجا به‌معنی مقام و مرتبه است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : مقام و مرتبه‌یی نامورتر و مشهورتر ازاین مجوی که مردم

تورا پسندیده خوی و درویش صفت بخوانند . حاصل : اینکه مردم توراخوش خلق ودرویش نهاد بخوانند ، نعمتی بزرگ و مقامی عالی است .

نه‌گر چون تویی بر تو کبر آورد

بزرگش نبینی بچشم خرد

نه : ادات نفی متضمن استفهام انکاری است .

فاعل «آورد» ، «کسی» است که مشبه «چون تو» است . درتقدیر : اگر مرد چون تویی بر توکبر آورد .

چشم خرد : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : آیا چنین نیست‌که اگر کسی مانند تو برتو کبرآورد ، یعنی برتوکبرنشان دهد و بزرگی فروشد ، به چشم خرد اورا بزرگ نمی‌بینی ، یعنی اورا عزیز وگرامی نمی‌شماری ؟

آنکه درمعنی مصراع اول گفته : اگرمتکبری مثل‌تو برتو کبرآورد ، متکبرانه سهوکرده است .

تو نیز ار تکبر کنی همچنان نمایی که پیشت تکبر کنان

همچنان : به طریق سحرحلال قابل است‌که مربوط به ماقبل و یا مابعد باشد . فتأمل .

نمایی : فعل مضارع مفرد مخاطب ، جواب شرط واقع شده ، یعنی دیده می‌شوی .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : تو نیز اگرمثل او تکبرکنی بردیگران چنان دیده می‌شوی که در پیش تو تکبرکنندگان دیده می‌شوند ، یعنی همچنانکه تکبرکننده درنظر تو مذموم و ناپسند است تو نیز اگرتکبرکنی درنظردیگران همانند متکبران ناپسند و حقیر دیده می‌شوی .

چو استاده‌ای برمقـامی[1] بلنـد
برافتاده گـر[2] هوشمندی مخند

مقام : دراینجا یعنی مرتبه و منصب . «ی» حرف وحدت .

افتاده : یعنی حقیر .

محصول بیت : وقتی درمقامی بلند و منصبی عالی ایستاده‌ای ، یعنی وقتـی صاحب جاه ومقامی هستی ، اگرهوشمند ودانایی، برفقیر وضعیف افتاده مخند ، یعنی آنان را تحقیر و تمسخر مکن .

بسا ایستاده درآمـد زپـای   که افتادگانش گرفتند جای

ایستاده : یعنی صاحب مقام و مرتبه .

که : حرف رابط صفت است .

افتاده : یعنی زیردست و حقیر .

محصول بیت : چه‌بسا صاحب منصب و مقام ازپای درآمد و افتاد ، یعنی از منصب ومقام سقوط کرد ، افتادگان و زیردستان منصب ومقام اورا گرفته جایش را اشغـال نمـودند . حاصل : زیردستـان مقـام اورا بـه دست‌آوردند و او به ذلـت و فقر افتاد .

گرفتم‌که خود هستی ازعیب پاك
تعنت مکـن برمـن عـیبنـاك

گرفتم : یعنی فرض کنیم .

که : حرف بیان است .

تعنت : مصدرازباب «تفعل» یعنی سرزنش و ذلت و خواری‌کسی را خواستن .

محصول بیت : فرض کنیم‌که خودت ازعیب و قصورپاك هستی ، یعنی خودت گناه و خطایی نداری ، برمن عیبناك تعنت و سرزنش مکن ، یعنی حقارت مکن و

۱ـ ع : مقام .   ۲ـ **متن** : چون .

مگوکه توگناهکاری . حاصل : باشمردن عیبهای من مرا تحقیر مکن .

حضرت شیخ به طریق تمثیل بهمعرفت شروع کرده می‌فرماید :

یکی حلقهٔ کعبه دارد بدست　　　یکی درخرابات[1] افتاده مست

محصول بیت : یك نفرحلقهٔ کعبه را دردست دارد ، یعنی درکعبه بهپرستش خدا مشغول است ؛ یکی هم درمیخانه شراب نوشیده ، مست و مدهوش افتاده است .

گر این[2] را بخواندکه نگذاردش
ور آن را[3] براندکه باز آردش

این : اشاره بهفاسق است .

آن : اشاره به عابد است .

که : درهردو مورد اسم است بهمعنی چه‌کسی ؟

فاعل «نخواند» و «براند» ضمیرمستتر، راجع بهخداست‌که دردل مذکوراست.

محصول بیت : اگرخـدای عزوجـل‌آن فاسق را بخوانـد و دردرگاه خـود بپذیرد، چه‌کسی اورا نمی‌گذارد و مانعش می‌گردد ؟ واگرعابد مذکوررا ازدرگاه خود براند، یعنی ازلطف واحسانش محروم ومردود نماید ، چه‌کسی اورا دومرتبه بهجای خودش می‌آورد و مقبول درگاه خدا می‌کند ؟

نه مستظهرست‌آن به اعمال خویش
نه این را در توبه بستست پیش

مستظهر: اسم فاعل است ازباب «استفعال» بهمعنی پشت‌گرم شونده .

آن : اشاره به عابد است .

این : اشاره به فاسق است .

محصول بیت : باید دانست‌که ظاهربیت اخباری واقع شده اما مراد انشاست یعنی عابد به عبادت و اعمال خود اعتماد و تکیه‌نکند ، یعنی مطمئن به اعمال صالح

۱ـ ع ، ف : خراباتی .　　۲ـ ع ، ف : آن .　　۳ـ ع ، ف : این .

شده مغرور و متکبر نگردد ؛ فاسق نیز از لطف و رحمت خدا قطع امید نکند زیرا هیچوقت در توبه به رویش بسته نشده است . مقصود آنست که نه صالح به صلاح خود اعتماد بکند و نه فاسق به سبب فسقش از رحمت خدا ناامید بشود . حاصل : مؤمن باید بین بیم و امید باشد ، مذهب حق هم همین است .

حکایت عیسی علیه‌السلام و عابد خود بین و فاسق پشیمان[1]

شنیدستم از راویان کلام که در عهد عیسی علیه‌السلام

شنیدستم : فعل ماضی متکلم وحده ، «ست» ادات خبر است یعنی شنیده‌ام .

راویان: جمع «راوی» است ، اضافه‌اش به «کلام» اضافهٔ اسم فاعل به‌مفعولش است .

که : حرف بیان است .

عهد عیسی : اضافهٔ لامیه است یعنی زمان عیسی .

محصول بیت : از راویان کلام شنیده‌ام که درزمان حضرت عیسی علیه‌السلام ؛ روایت شده ابیات بعدی است :

یکی زندگانی تلف کرده بود بجهل وضلالت سر آورده بود

محصول بیت : شخصی زندگانی و عمرش را تلف کرده بود. با جهل وضلالت ویا درجهل و ضلالت سرکرده بود ، یعنی مشهور شده بود . حاصل : درفسق وفجور نامدار شده بود .

دلیری سیه نامهٔ سخت دل زناپاکی ابلیس دروی خجل

سیه نامه : ترکیب وصفی است به‌معنی گناهکار .

سخت دل : ترکیب وصفی است به‌معنی سنگ دل که کنایه از ستمگر است .

محصول بیت : دلیری گناهکار سخت دل بود، یعنی بهادری گناهکار ستمگر بود. از کثرت ناپاکی ، شیطان از کردار و اعمال او شرمنده وشرمسار بود ، یعنی درخباثت

۱ـ ع ، ف : حکایت .

دست ابلیس را از پشت بسته بود .

بسر برده ایام بی‌حاصلی　　نیاسوده تا بوده از وی دلی

ایام بیحاصلی : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

دربعضی‌نسخ «ایام به‌بیحاصلی»آمده است . پس«ب» حرف مصاحبت ویا حرف ظرف می‌شود .

تابوده : «تا» برای ابتدای غایت است .

محصول بیت : آن بدکار ، ایام و زمان خود را بابیحاصلی به سربرده بود ، یعنی‌کاری خداپسندانه انجام نداده بود ازموقعی‌که به دنیا آمده بود دلی‌از دست وی آسوده نشده بود ، یعنی دل‌کسی را به دست نیاورده بود و متسلی‌خاطری نشده بود .

سرش خالی ازعقل پرز[1]احتشام　　شکم فربه از لقمه‌های حرام

احتشام : مصدر ازباب «افتعال» به‌معنی بزرگی ، دراینجا مراد تکبراست .

لقمه‌های حرام : اضافهٔ بیانیه است .

محصول بیت : سرش خالی از عقل بود ، یعنی عقل نداشت ، اما پراز تکبر بود . شکمش هم از لقمه‌های حرام فربه شده بود ، یعنی از خوردنیها و نوشیدنیهای حرام شکمش‌گنده شده بود .

بناراستی دامن آلوده ای　　بنادانشی[2] دوده اندوده‌ای

نادانشی : یعنی جهالت . دربعضی نسخ به جای «نادانشی» ، «ناداشتی» آمده به‌معنی عدم قدرت ، یعنی از عبادت و طاعت محروم بود .

دوده اندوده : کنایه از رسوایی و روسیاهی است .

محصول بیت : با ناراستی ونادرستی ، حاصل : بافسق و فجور ، دامنش‌آلوده بود ، بانادانشی وعدم عبادت و طاعت ، حاصل : با دودهٔ جرم ومعصیت دوده‌اندوده بود.

۱ـ ع : عقل وز ، ف : عقل واز .　　۲ـ ع ، ف : بناداشتی .

یعنی جنایت و عصیان اورا احاطه‌کرده غرق دریای معصیت شده بود .

نه پایی[1] چو بینندگان[2] راست رو
نه گوشی چو مردم نصیحت شنو

راست رو : ترکیب وصفی است به‌معنی راست رونده ، یعنی‌کسی که در راه مسقیم می‌رود .

محصول بیت : نه پایی داشت مانند بندگان راست رو . حاصل : درطریق ضلالت و فساد می‌رفت . نه‌گوشی داشت مانند مردم نصیحت شنو ، یعنی‌مانند هدایت یافتگان نبودکه اندرز ناصحان راگوش کند .

چو سال بد از وی خلایق نفور
نمایان بهم چون مه نو ز دور

نفور : «فعول» به‌معنی «فاعل» است یعنی نفرت‌کننده .

نمایان : نشان دهندگان .

محصول بیت : مانند سال‌بد ، یعنی مانند سال قحط ووبا ، مردم ازاو نفرت می‌کردند . حاصل : همه ازاو نفرت داشتند و فرار می‌کردند . مانند ماه نو اورا از دور به همدیگر نشان می‌دادند . حاصل : دربدی ونحوست شهرت داشت .

هوا و هوس خرمنش سوخته
جوی نیکنامی نیندوخته

خرمنش سوخته : یعنی خرمن عمرش را سوخته بود .

جوی : «ی» حرف وحدت ، یعنی به‌اندازهٔ یك جو .

نیندوخته : درتقدیر : نیندوخته بود .

محصول بیت : هوا وهوس خرمن عمرش را سوخته بود ، یعنی عمرخود را باهوا و هوس گذرانیده ، از طاعت و عبادت بی‌بهره مانده بود . به‌اندازهٔ یك جو نیکنامی نیندوخته بود . حاصل : از ثواب دنیا وآخرت محروم مانده بود .

۱ـ ف : چشمی .   ۲ـ ع : پویندگان .

سیه نامه چندان تنعم براند   که درنامه جای نوشتن[1] نماند

سیه‌نامه : ترکیب وصفی ،کنایه ازگناهکار است .

تنعم : مصدر ازباب «تفعل» به‌معنی درناز و نعمت بودن .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : گناهکارآن قدر درناز و نعمت به عیاشی پرداخت‌که در نامهٔ عملش‌جایی برای نوشتن نماند ، یعنی نامهٔاعمالش پراز زشتیها وگناهان شد. حاصل: گناهی نماندکه مرتکب نشده باشد .

گنهکار و خود رای و شهوت پرست
بغفلت شب و روز مخمور و مست[2]

دربعضی نسخ صفات مصراع اول به صورت اضافه واقع شده . فتأمل .

محصول بیت : گناهکار و خود رای وشهوت پرست بود. شب و روز به غفلت مخمور و مست بود . حاصل : چنان شارب‌الخمر بود که یك‌آن بیدار نبود ، روز مست و شب مخمور بود .

حضرت شیخ می‌فرماید :

شنیدم‌که عیسی درآمد زدشت
بمقصورهٔ عابدی برگذشت

مقصوره : در اینجا به‌معنی صومعهٔ است یعنی عبادت خانه . اضافه‌اش به «عابد» لامیه است .

محصول بیت : از راویان اخبار شنیدم‌که حضرت عیسی‌علیه‌السلام ، ازصحرا درآمد به صومعه عابدی سرزد ، یعنی مطابق رسم خود به‌نزد عابدی‌آمد .

بزیر آمد از غرفه خلوت نشین
بپایش درافتاد سر برزمین

غرفه : به ضم «غ» یعنی بالاخانه .آنکه غرفه را مقصوره دانسته ابهام

۱ـ ع ، ف : نبشتن .   ۲ـ **متن** : مخمور مست .

کرده . (رد شمعی)

خلوت نشین : ترکیب وصفی ، مراد اهل ریاضت است .

بپایش : «ب» حرف صله . ضمیر را به حضرت عیسی است .

سر برزمین : درتقدیر : سرش برزمین . ضمیر راجع به عابد است .

محصول بیت : عابد خلوت‌نشین وقتی حضرت عیسی را دید از بالاخانه ، یعنی از عبادت خانه ، به‌پایین آمد ، سربرزمین نهاده ، به‌پای عیسی افتاد . حاصل : تضرع وزاری ونیازکرد .

گنکار برگشته اختر ز دور
چو پروانه حیران درایشان ز نور

برگشته اختر : ترکیب وصفی است به‌معنی بدبخت وشقی .

زدور : مرهون است به‌مصراع دوم .

زنور : متعلق به«ایشان» است، یعنی ازنورحاصل ازایشان ،که یکی نورنبوت ویکی نور ولایت وکرامت بود .

محصول بیت : گناهکار بخت برگشته ، از دور مانند پروانه درنور ایشان حیران ومدهوش شده بود .

بحسرت تأمل[1] کنان شرمسار
چو درویش در دست سرمایه دار

بحسرت : «ب» حرف مصاحبت ، متعلق به‌تأمل‌کنان است که ترکیب وصفی است از «کنیدن» ، «ان» ادات مبالغه است به‌معنی بسیار فکر وملاحظه کننده .

سرمایه دار : ترکیب وصفی است به‌معنی غنی وثروتمند .

محصول بیت : شرمسار ازگناهانش، از روی حسرت درایشان تأمل می‌کرد ، یعنی ازروی حسرت برآنان نگاه می‌کرد،همانندنگاه‌کردن درویش به‌دست سرمایه‌دار.

---

۱ ـ ف ، تأمل بحسرت .

ـکـه مصــراع اول را « تأمل بحسرت‌کنــان » نوشته مخـالف نسخ صحیـح نوشته است .

خجل زیرلب عذر خـواهان بسـوز
ز شبهای در غفلــت آورده روز

عذرخواهان : ترکیب وصفی ، «ان» ادات مبالغه است .

ز : حرف تعلیل متعلق به «عذرخواهان» است .

آورده : جایز است‌که اسم مفعول باشـد و جایز است‌که نـوعی ماضی باشد به‌معنی‌آورده بود . فتأمل .

روز : درتقدیر : بروز ، به ضرورت وزن «ب» حذف شده‌است .

محصول بیت : خجل وشرمسـار شده ، در زیـرلب ، یعنی درنهان ، باسـوز و گداز ، برای شبهایی‌که در غفلت به روزآورده بود ، عذر می‌خواست . یااینـکـه ، از شبهای درغفلت به روزآورده باسوز واخلاص عذرخواه بود . حاصل : ازگناهانی‌کـه کرده بود اعتذار می‌کرد .

سرشك غم ازدیده باران چو میغ
که عمرم بغفلت‌گذشت ای دریغ

سرشك غم : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

سرشك : به‌کسر«س» و «ر» با «ك» عربی دراصل چکهٔ باران است امابه‌طریق استعاره درآب چشم استعمال می‌شود .

باران : دراینجا صفت مشبهه است از «باریدن» که‌لازم ومتعدی است دراینجا هردو معنی امکان دارد ، یعنی بارنده وباراننده .

میغ : درفارسی یعنی ابر. اگراین‌کلمه را قلب‌کنیم می‌شود «غیم»که درعربی ابر را گویند .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : سرشك غم مانند ابراز دیده می‌بارانید . یااینکه، سرشك غم

از دیده‌اش مانند باریدن باران از ابر، می‌بارید. حاصل : گریه می‌کردکه دریغا ! عمرم درغفلت گذشت . حاصل : برعمری‌که درفسق و فجور گذشته بود حسرت می‌خورد .

برانداختم نقد عمر عزیز
بدست از نکویی نیاورده چیز

برانداختم : یعنی تلف‌کردم .

محصول بیت : نقد عمر عزیز را تلف‌کردم در حالی‌که از نیکویی وثواب چیزی به دست نیاورده‌ام . حاصل : عمرعزیز را ضایع‌کردم ولی‌کاری خداپسندانه انجام ندادم .

چومن زنده هرگز مبادا کسی
که مرگش به از زندگانی بسی

که : حرف رابط صفت و یا حرف تعلیل است .

محصول بیت : هرگزکسی مانند من زنده مباد ،که مرگش از زندگانی‌اش بسیار بهتراست . حاصل : مرگ از چنین زندگانی خیلی بهتراست .

برست آن که درعهد طفلی بمرد
که پیرانه سر شرمساری نبرد

برست : یعنی نجات یافت .

که : حرف تعلیل‌است .

پیرانه سر : اصطلاح است به‌معنی زمان پیری .

محصول بیت : آن‌کس‌که در زمان کودکی مرد ، نجات یافت . زیرا درزمان پیری شرمساری نبرد . حاصل : معصوم از دنیا رفت .

گناهم ببخش ای جهان آفرین
که گر با من آید فبئس القرین

بئس : به‌کسر «ب» وسکون همزه ویا با «ی» بدل از همزه ، ازافعال ذم است

به‌معنی بد .

قرین : به‌فتح «ق» وکسر «ر» یعنی دوست .

محصول بیت : ای خدای جهان‌آفرین ! گناهم را ببخش ،که اگردرآخرت گناهانم بامن‌آید چه دوست بدی است ! پروردگارا مرا ازآن حفظ کن .

درین گوشه نالان گنکار پیر
که فریاد حالم رس ای دستگیر

گوشه : دراینجا به‌معنی جانب است همچنانکه دربیت‌آینده « نیمه » همینطور است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : گناهکارپیر دراین طرف نالان بود که ای دستگیردرماندگان وضعفا ! به فریاد حالم برس . یعنی‌ای خدای پشتیبان فقیران و بیچارگان ! به فریادم برس .

نگون مانده از شرمساری سرش
روان آب حسرت بروی اندرش[1]

آب حسرت اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : سرپیر مذکور ازشرمساری وشرمندگی‌پایین مانده بود ، یعنی از خجلت نمی‌توانست سرش را بلندکند .آب حسرت به رویش روان بود . حاصل : از حسرت‌آب چشمش به رویش جاری می‌شد ، یعنی به حال‌آن دو وجود حسرت می‌خورد .

دربعضی نسخ به جای «بروی‌اندرش» ، «بروی وبرش»آمده ، مراد از«بر» سینه است . دربعضی نسخ «بشیب وبرش» واقع شده ، یعنی به‌پایین و سینه‌اش .

وزان[2] **نیمه عابد سری پر غرور**
ترش کرده برفاسق ابرو ز دور

نیمه : دراین قبیل موارد به‌معنی جانب است .

۱ـ ع ، بروی و برش . ف ، بشیب و برش .　　۲ـ ع ، ازان .

محصول بیت : فاسق درآن حال بود ، اما ازاین طرف، عابد سرش پرغرور، از دور ابرو برفاسق ترش‌کرده بود ، یعنی ازناراحتی ابروانش را درهم‌کشیده ، رویش را عبوس کرده بود .

آنکه درمعنی مصراع اول‌گفته : ازآن جانب عابد یك سر پرغرور بود ، از سر وپا بی‌خبر بوده (رد شمعی) .

که این مدبر اندر پی ما چراست
نگون بخت جاهل چه در خورد ماست

که : حرف تعلیل است برای ابرو ترش‌کردن .

مدبر : اسم فاعل ازباب «افعال» به‌معنی بدبخت است .

محصول بیت : عابد عبوس شده ، ابرو درهم‌کشیده بودکه این بدبخت چرا درعقب ماست ؟ نگون بخت نادان چه‌لایق ماست ؟ یعنی سزاوار هم صحبت شدن با ما نیست .

بگردن درآتش در افتاده‌ای   بباد هوا عمر بر داده‌ای

بگردن : «ب» حرف انتها به‌معنی «الی» است یعنی تاگردنش .

بباد هوا : «ب» حرف صله . اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : بدین‌جهت روی درهم‌کشیده بودکه‌آیاکسی‌که عمرش رابه باد هوا داده ، تاگردنش درآتش جهنم افتاده ، لیاقت داردکه با ما هم صحبت باشد ؟

چه خیر آمد[1] ازنفس تردامنش
که صحبت بود با مسیح و منش

تردامن : ترکیب وصفی است یعنی‌آلوده دامن ، ضمیر راجع به‌فاسق است .

که : حرف تعلیل است .

صحبت : دراینجا به‌معنی مصاحبت است .

۱ـ ع ، آید .

مسیح : لقب حضرت عیسی است .

محصول بیت : از نفس ناپاك وآلوده دامن او ، چه‌خیر آمد وچه ثوابی‌کسب کرد تا بامسیح ومن مصاحبت‌کند ، یعنی هرگزلیاقت وشایستگی این حال را ندارد .

چه بودی که زحمت ببردی زپیش
بدوزخ برفتی پس کار خویـش

چه بودی : یعنی چه می‌شد؟

که : حرف بیان است .

پس کار خویش : اضافه‌های لامیه است یعنی به جزای اعمالی‌که انجام داده به دوزخ می‌رفت .

محصول بیت : چه می شـد که از پیش ما زحمت خود را می‌برد ؟ دراینجا نـایستاده در پی‌کار خود به دوزخ می‌رفت ؟ زیرا دراینجا ایستادنش برای ما زحمت به‌بار می‌آورد .

همی رنجم از طلعت ناخوشش
مبادا کـه درمـن فـتد آتشش

محصول بیت : از صورت زشت او می‌رنجم وناراحت می‌شوم . مبادا که‌آتش او درمن افتد ، یعنی‌آتش فسق او درمن اثرکند ومرا مستحق عذاب نماید .

بمحشر که حاضرشوند انجمن خدایا تو بااو مکن حشر من

که : حرف رابط صفت است .

انجمن : مراد مردم است .

محصول بیت : درمحشرکه مردم حاضرمی‌شوند، یعنی محشورمی‌شوند، خدایا حشر مرا با او مکن ، یعنی مرا با او محشور مکن .

درین بود و وحی از جلیل الصفات[1]
درآمـد بعیسی علـیه الصـلاة[2]

و : حرف حال است .

۱ـ ع : الصفاة . ۲ـ ف : الصلوة .

وحی : دراینجا به‌معنی خبر است .

محصول بیت : عابـد دراین حال بودکه از خدای عظیـم‌الصفات به حضرت عیسی علیه‌الصلاة والسلام وحی‌آمد ، یعنی از طرف حق خبررسید .

که‌گر[1] عالمست این[2] وگر وی جهول
مرا دعوت هردو آمد قبـول

که : وحی را بیان می‌کند .

این : اسم اشاره است به «عابد» .

وی : کنایه از فاسق است .

محصول بیت : وحی می‌فرمود که اگر این عابـد عالم است واگـر آن فاسق جاهل است مرادعوت هردوقبول‌آمد، یعنی هردو، درپیش من مستجاب‌الدعوه هستند.

تبه کرده ایام برگشته روز بنالید برمن بزاری و سوز

محصول بیت : آن بدبخت‌که ایام عمرش را تباه‌کرده ، به زاری وسوز برمن نالید ، یعنی با تضـرع و زاری ازگناهـان خود اظهـار پشیمـانی‌کرد ، مـن هم توبـهٔ اورا پذیرفتم .

به بیچارگی هرکه آمد برم نینـدازمـش زآستان کـرم

هرکه : دراصل «هرکس‌که» است به طریق حذف وایصال ، «که» حرف ، اسم شده به‌معنی کسی‌که .

بر : دراینجا اسم است به‌معنی نزد .

محصول بیت : هرکس‌که بابیچارگی وعجز ونیاز ، به‌پیش من‌آمد ، اورا از آستان‌کرم خودم نمی‌اندازم و ردش نمی‌کنم ، بلـکه توبه‌اش را پذیرفتـه از مقبولان درگاهم قرار می‌دهم .

ازو درگذارم[3] عملهای زشت بانعام خویش آرمش‌دربهشت

محصول بیت : عملهای زشت توبه‌کار را عفو می‌کنـم ، یعنی می‌بخشم ، وبا

۱ـ ع : اگر .　۲ـ ع : آن .　۳ـ ع ، ف : عفوکردم از وی .

انعام واحسان خودم اورا به‌بهشت می‌آورم .

وگر عار دارد عبادت پرست
که در خلد باوی بود[1] هم نشست

عبادت پرست : ترکیب وصفی است به‌معنی معتمد ومغرور به عبادت خود .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : اگرعابد مغرور به عبادت خود ، عار دارد که درجنت باتوبه‌کار جلیس ومقارن باشد وبااو در یك مقام جمع‌گردد ؛

بگو ننگ ازو درقیامت مدار   که آنرا[2] بجنت برند این[3] بنار

که : حرف تعلیل است .

آن : اشاره است به توبه‌کار .

این : اشاره است به عابد .

نار : دراینجا یعنی دوزخ .

محصول بیت : ای عیسی ! به عابد بگو : از او درقیامت ننگ مدار ، یعنی روز قیامت از محشور شدن با اوننگ مدار ، زیرا توبه‌کار را به جنت می‌برند و عابد را به جهنم .

گر[4] آنرا[5] جگرخون شد ازسوز ودرد
ور[6] این تکیه برطاعت خویش کرد

محصول بیت : اگرجگراو از سوز و درد خون شد ، یعنی ازگناه ونافرمانی خود مضطر و مضطرب شد و اگر این ، برطاعت و عبادت خود اعتماد نمود ؛ جواب شرطها دربیت آینده است .

ندانست[7] در بارگاه غنی   که بیچارگی به زکبر و منی

فاعل «ندانست» ضمیرمستتر راجع به عابد است . دراینجا «که» مقدراست

۱ـ **متن** : بودم .   ۲ـ ع : این را .   ۳ـ ع : آن .   ۴ـ ع ، ف ، که .
۵ـ ع : اورا .   ۶ـ ع ، ف : گر .   ۷ـ **متن** : ندانست‌که .

برای ربط کلام. آنکه «که» را درکتابت اثبات‌کرده، گذشته از اینکه مخالف جمیع نسخ نوشته، وزن بیت را هم خراب‌کرده است. (رد شمعی).

که : حرف بیان است.

منی : «ی» حرف مصدراست یعنی منیت.

محصول بیت : عابد ندانست‌که دربارگاه خدا، بیچارگی ازکبر ومنی بهتر است، یعنی مسکینی ودردمندی بهتراز تکبر وخودپسندی است.

کرا جامه پاکست وسیرت پلید
در دوزخش را نباید کلید

کرا : «که» اسم است به‌معنی کسی‌که. «را» حرف تخصیص است.

محصول بیت : حضرت شیخ به‌پند و معرفت شروع‌کرده می‌فرماید: هرکس که لباس و ظاهرش پاك وسیرت و خلقش پلیداست، برای بازکردن در دوزخش‌کلید لازم نیست، یعنی درجهنم به روی او باز است، بدون سؤال و جواب، قطعاً دوزخی است.

برین آستان عجز و مسکینیت[1]
به[2] از طاعت و خویشتن بینیت[3]

محصول بیت : درآستان خدا، عجزومسکینی‌تو، بهتراز طاعت وخودپسندی توست، یعنی بهتراز عبادتی است‌که توأم با تکبر وغرور باشد.

اگر مردی از[4] مردی خود مگوی
نه هر شهسواری بدر برد گوی

گوی : به‌ضم«ك» عجمی‌یعنی‌توپ. اصل‌چوگان بازی‌آنست‌که درمیدان‌گوی وچوگان، دایرهٔ بزرگی رسم می‌کنند وتوپ را در وسط دایره می‌گذارند واز اطراف هرکس باچوگانهای درازسعی می‌کندکه توپ را ازدایره بیرون بزند. هرکه توپ را

۱ ـ ع : مسکینیست. ۲ ـ ع : نه. ۳ ـ بینیست. ۴ ـ متن : ز.

بیرون بزند بردیگران غـالب می‌شود، البته چوگان هرکس‌درمیان است‌آن چنـان که سعی می‌کنند ازچوگان همدیگر اخراج کنند ، فتأمل .

محصول بیت : اگرمردی، ازمردانگی خودت مگوی، یعنی اگرزاهد وعابد هستی اززهد وتقوای خودت لاف مزن . زیرا هرچوگان باز شهسوارگوی را ازدایره بدر نمی‌برد ، یعنی هرزاهد وعابد به‌سبب زهد وعبادت خودگوی جنت را نمی‌برد ، یعنی‌تنها عابد بودن سبب جنت‌نمی‌شود، بلکه دراین بارگاه عجزونیازپذیرفته است .

چو خود را زنیکان شمردی بدی

نمی‌گنجد اندر خدایی[۱] خـودی

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : وقتی خودرا ازنیکان شمردی وبه حساب‌آوردی ، بد هستی . زیرا این امر ناشی از غرور وتکبر است . درطریق خدایی ، خودی وانانیت نمی‌گنجد ، بلکه تواضع ومسکنت لازم است . حاصل : در طریق حق عجب وغرور حرام وناپسندیده است .

پیاز آمد آن بی‌هنر جمله پوست

که پنداشت چون پسته مغزی دروست

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : آن بی‌هنرکه پنداشت مانند پسته مغزی دراو هست ، مانند پیاز همه‌اش پوست است ، دردرونش چیزی نیست . حاصل :آن بی‌هنرکه به خاطر عبادت وطاعت ، خویشتن را صالح می‌پندارد ، وجودی خالی‌ازمعرفت است ، ظاهرش پر زیور ولی باطنش چیزی ندارد .

ازین نوع طاعت نیاید بکار   برو عذر تقصیر طاعت بیـار

ازین : دراین قبیل موارد ادات تشبیه است یعنی مانند این .

محصول بیت : این چنین طاعت به‌کار نمی‌آید ، یعنی طاعت وعبادتی‌که توأم

۱ـ **متن** : خدای .

با عجب وغرور باشد فایده ندارد . پس برو عذر تقصیر طاعت را بیار ، یعنی طاعتی‌که کرده‌ای، ناقص است زیرا همراه عجب وغرور بوده است پس ازخدا پوزش بخواه‌که «ماعبدناك حق عبادتك»[1] .

نخورد از عبادت بر آن بی‌خرد

که باحق نکو بود وبا[2] خلق بد

بر : دراینجا یعنی میوه ، مراد فایده ونتیجه است .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : ازعبادت وطاعت خود میوه نخورد وبهره‌مند نشد، آن بی‌خرد که با حق نیکو بود ولی بامردم بد بود . یعنی به سبب عبادت خدا ، مغرور شده مردم را نپسندید وتکبر نمود .

آن‌که «بی‌خرد» را به‌عابد مذکورمنحصر کرده، به‌معنی‌واصل نشده. (ردشمعی).

چه رند پریشان شوریده بخت

چه زاهد که برخود کند کارسخت

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : درپیش خداوند ، چه رند پریشان‌حال شوریده بخت وچه زاهدی‌که باعبادت وریاضت کاررا برخودش دشوار می‌کند ، یعنی نسبت به حق تعالی، هردو برابرند . زیرا نه‌از فسق فاسق ضرری بر خدا هست ونه عبادت عابد فایده‌یی برای خدا دارد .

بزهد و ورع کوش و صدق و صفا

ولیکن میفزای بر مصطفا

محصول بیت : به زهد و ورع وصدق وصفا بکوش . اما برحضرت محمد ص میفزای ، یعنی دراین احوال پیشتراز پیغمبر مرو . زیرا نهی شده است چنانکه

۱ـ تورا آنچنانکه شایستهٔ توست نپرستیدیم .　　۲ـ متن ، با .

بعضی از اصحاب در عبادت وتقوا زیاده روی کردند پس حضرت پیغمبر از زیاده روی منع فرمود .

از اندازه بیرون سپیدی مخواه
که مکروه باشد چه جای سیاه[۱]

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : بیرون از اندازه سپیدی مخواه‌که مکروه است ، تاچه رسد به سیاه ، یعنی وقتی سپیدی خارج از اندازه مکروه است ، سیاهی خارج ازاندازه هم به‌طریق اولی مکروه وناپسند می‌شود . یعنی وقتی عبادت وطاعت خالص‌که بیرون از حد باشد ، مکروه وناپسند می‌شود ، پس عبادت‌آلوده به زرق وریاو غرور به‌طریق اولی مکروه ومنهی می‌شود، بلکه حرام وکفراست. حاصل : عبادت توأم با غرورمایهٔ روسیاهی است .

آنکه درمعنی مصراع دوم‌گفته : چیزبسیار سفید زود سیاه می‌شود ، به منظور بیت واصل نشده . (رد شمعی) .

سخن ماند از عاقلان یادگار
ز سعدی همین یك سخن یاد دار

محصول بیت : از خردمندان، سخن مشهور یادگار می‌ماند ، یعنی‌آنان را درخاطرها نگاه می‌دارد . از سعدی هم این یك سخن را دریاد نگاه دار .

سخن بیت آینده است :

گنهکار اندیشناك از خدای بسی بهتر از عابد خود نمای[۲]

محصول بیت : گناهکار از خدا ترسنده ، از عابد خود نمای بسیار بهتراست یعنی ازعابدی که عبادت خودرا به‌مردم نشان می‌دهد و باریا عبادت می‌کند بهتراست همچنانکه به‌کرات بیان شده .

۱ـ ع : این بیت‌را درحاشیه دارد، ف : ندارد . ۲ـ ف : به ازپارسای عبادت نمای.

حکایت دانشمند فقیر و قاضی متکبر[1]

فقیهی کهن جامهٔ تنگدست　　در ایوان قاضی بصف برنشست

کهن جامه: ترکیب وصفی،است یعنی دارندهٔ جامهٔ کهنه. «ی» حرف وحدت. همزه ، حرف توسل است وجایز است که همزه برای اضافه باشد .

ایوان: ظاهراً مراد محکمه است .

محصول بیت: فقیهی تنگدست که لباس کهنه پوشیده بود ـ مراد خود حضرت شیخ است ـ درایوان قاضی، درصف علما نشست یعنی درمجلس ومجمع علما نشست.

نگه کرد قاضی درو تیز تیز　　معرف گرفت آستینش که خیز

تیز تیز : کنایه ازحدت وغضب است . یعنی به عنوان اینکه بی‌ادبی کردی وحد توآنجا نبودکه نشستی ، با حدت وغضب به‌او نگاه‌کرد .

معرف: عجم‌کسی را گویدکه جای هرکس را معین می‌کند .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت: قاضی درفقیه باحدت نظر نگاه‌کرد گویاکه‌آنجا جای مناسب تو نیست . پس معرف آستین فقیه راگرفت‌که برخیز ! یعنی وقتی قاضی باحدت دراو نگریست ، معرف پی‌بردکه قاضی به نشستن اوراضی‌نیست بنابراین آستینش راگرفت که از اینجا برخیز ، و چنین‌گفت :

ندانی‌که بالا[2] مقام تو نیست　　فروتر نشین یا برو یا بایست

ندانی : فعل مضارع منفی مخاطب ، متضمن استفهام است یعنی‌آیا نمی‌دانی؟

که : حرف بیان است .

بایست : فعل امر مخاطب ، یعنی برای ادب سرپا بایست .

محصول بیت: آیانمی‌دانی‌که بالا نشستن مقام وحد تو نیست ؟ پس پایین‌تر بنشین و یابرو ویا سرپا بایست .

۱ـ حکایت درویش دانا و قاضی متکبر ، **ف** : حکایت .　　۲ـ ع ، **ف** : برتر .

نه هرکس سزاوار باشد بصــدر

کرامت بفضلست ورتبـت[1] بقـدر

بصدر : «ب» حرف صله ، یعنی صدرمجلس .

کرامت : یعنی عزت وحرمت .

محصول بیت : معرف‌گفت : هرکس سزاوار صدرمجلس نیست، بلکه‌کرامت و عزت بــه سبب فضل است ومنصب و مرتبــه ، به سبب قدر وهنــر است ، درتو نیـز هیچ یك ازاینها وجود ندارد .

دگر ره چه حاجت بپنـد[2] کست

همیـن شرمساری عقـوبت بست

دگر ره : یعنی راه دیگر، یعنی بار دیگر .

محصول بیت : دیگربار به‌پنــدکسی چه حــاجت داری ؟ همین شرمساری و خجالت برای عقوبت توکافی‌است‌که حد ومقدار خودرا نمی‌دانی ودربالاتر می‌نشینی واینهمه حقارت وشرمساری می‌بری .

بعزت هــر آن کو فروتـر نشست

بخـواری نیفتـد ز بــالا به پست

محصول بیت : هرآن‌کس‌کـه حد خود را شناخته باعــزت وحرمت پایین تر نشست ، یعنی ادب به‌خرج داده درنزدیك‌کفش کن نشست ، به‌خواری ازصدرمجلس به محل پست وصف نعال نمی‌افتد . حاصل : عرض و وقارش پایین نمی‌آید .

بجای بزرگــان دلیـری مکــن

چو سر پنجه‌ات نیست شیری مکن

محصول بیت : به‌نشستن درجای بزرگان‌گستاخی ودلیری مکـن ، یعنی حـد خود را بدان وپا از اندازه بیرون مگذار . وقتی سرپنجه‌ات نیست شیری مکـن ،

۱ـ ، کرامت بجاهست و منزل .　　۲ـ ع ، ف : ببپند .

یعنی چون فضل و کمال نداری ، جای بزرگان را اشغال مکن .

چو دید آن خردمند درویش رنگ
که بنشست و برخاست بختش بجنگ

درویش رنگ : ترکیب وصفی است یعنی درویش صورت .

که : حرف بیان است .

«بنشست» و «برخاست» درفاعلیت «بخت» تناع کردند ودرمفعولیت «بجنگ» .

محصول بیت : وقتی آن خردمند درویش‌صورت دیدکه بختش بااو به جنگ بنشست وبرخاست ، یعنی بختش درنشستن وبرخاستن یاراو نشد ومخالفت نمود ؛

جایزاست‌که فاعل «بنشست» ضمیرمستتر راجع به درویش‌باشد ، یعنی خودش بنشست وطالعش به جنگ برخاست . فتأمل .

چو آتش بر آورد بیچاره دود
فروتر نشست از مقامی که بود

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : درویش بیچاره ، ازدرون دل مانندآتش دود برآورد ، یعنی آه آتشین‌کشید وازمحلی‌که نشسته بود برخاست و پایین‌تر نشست .

فقیهان طریق جدل ساختند   لم ولانسلم[1] در انداختند

طریق جدل : اضافهٔلامیه است. معلوم دانشمندان است که «جدل» فنی است پس «طریق‌جدل» یعنی طریق آن فن .

لم ولانسلم : باید دانست‌که «لم» مرکب از «ل» جاره و «م» است‌که مخفف «ما» ی استفهام می‌باشد . قاعده‌آنست‌که اگر «ما» ی استفهام مجرورشود الفش ساقط می‌گردد . نظیر : عما ، فیما ، بما ،که می‌شود : عم ، فیم ، بم ، مانند قول تعالی : «عم یتساء لون» فاحفظ . دراینجا «م» نظر براینکه مقارن «و» عاطفه است مضموم

۱ـ **ف** : لم ولااسلم .

خوانده می‌شود «لانسلم» فعل مضارع منفی متکلم مع‌الغیر است یعنی نمی‌پذیریم .

محصول بیت : درمجلس‌قاضی ، فقیهان ، طریق جدل ساختند ، یعنی به‌جدل شروع‌کردند ولم ولانسلم به‌میان انداختند ، یعنی بعضی‌گفتند : به‌حرف شما تسلیم نمی‌شویم وبعضی‌گفتند : لم‌لاتسلمونی ، یعنی چرا نمی‌پذیرید ؟ حاصل : اهل مجلس به‌بحث ومجادله پرداختند .

گشادند برهم درفتنه باز   بلا ونعم کرده گردن فراز

بلا : «ب» حرف مصاحبت ، «لا»کنایه از عدم تسلیم است .

نعم : به‌فتح «ن» و «ع» یعنی‌آری ،کنایه ازتسلیم است .

کرده : «ه» رسمی حرف ترتیب است .

محصول بیت : اهل مجلس درفتنه را برهمدیگر بازگشادند ، یعنی به فتنه وغوغا پرداختند . به لا ونعم‌گردنشان را فرازکردند . حاصل : باگفتن «لا» و «نعم» ازخشم‌گردن خودرا درازکرده ، فتنه وآشوب ایجادکردند .

آنکه مصراع دوم را حال‌گرفته ، معنی «ه» ترتیب رانمی دانسته . (رد شمعی) .

تو گفتی خروسان شاطر بجنگ
فتادند درهم بمنقار و چنگ

خروسان شاطر[1] **بجنگ :** اضافهٔ بیانیه است .

چنگ : دراینجا به‌معنی چنگال است .

محصول بیت : اگر درآن مجلس حاضر بودی می‌گفتی خروسان شاطر و پهلوان درجنگ ، بامنقار وچنگ در همدیگر افتادند .

یکی بیخود از خشمناکی چو مست
یکی برزمین می‌زدی[2] هردو دست

می‌زدی : فعل ماضی حکایت حال است یعنی می‌زد .

محصول بیت : ازاهل مجلس، یکی ازکثرت خشم ، مانند مست بی‌خود بود؛

۱ـ شاطر : یعنی چابك وچالاك .   ۲ـ ع ، ف : میزند .

ویکی هردو دست رابرزمین می‌زد . حاصل : هرکس عصبانی می‌شدکه چرا باید حرف من مورد قبول واقع نشود .

فتادند درعقده‌ای[1] پیچ پیچ — که درحل آن ره نبردند هیچ

عقده : دراینجا یعنی مسئله .

پیچ پیچ : یعنی پیچیده ، دراینجا کنایه از دشوار است .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : اهل مجلس ، درعقدهٔ پیچیده‌یی افتادند ، یعنی دچار مسئلهٔ دشواری شدندکه درحل آن هیچ راه نبردند ، یعنی نتوانستندآن مسئله را حل‌کنند .

کهن جامه از[2] صف آخر ترین — بغرش درآمد چوشیرغرین[3]

غرین : درفارسی با «غ» معجمه است جنگلی‌راگویندکه خوابگاه شیرباشد. اما درعربی با «ع» مهمله است به همین معنی .

محصول بیت : فقیه‌کهن‌جامه ، ازصف‌آخر ترین ، یعنی‌ازصف نعال ، همانند شیربیشه به غرش درآمد ، یعنی به جوش وخروش درآمد .

بگفت ای صنادید شرع رسول — بابلاغ تنزیل و فقه و اصول

صنادید : بروزن « قنادیل » جمـع « صندید » است به‌کسـر «ص» بروزن «قندیل» یعنی بزرگان .

ابلاغ تنزیل : اضافهٔ اسم فاعل به مفعولش است یعنی رساندن تنزیل ، مراد از «تنزیل» منزل است‌که قرآن می‌باشد .

محصول بیت : فقیه‌کهن‌جامه ، ازصف‌آخربه‌حرف درآمده‌گفت :ای‌بزرگان شرع رسول ، درابلاغ قرآن وفقه واصول ! یعنی ای‌کسانی‌که تفسیر وفقه واصول را به‌مردم تفهیم وتعلیم می‌کنید ؛

---

۱ ـ ف : عقدهٔ .   ۲ ـ ع ، ف : در .   ۳ ـ ع ، ف : عرین .

دلایل[1] قوی باید و معنوی نه رگهای گردن بحجت قوی

نه : حرف نفی ، درمعنی مقیـد است بەفعل «باید» درتقدیر : رگهـای گردن بحجت قوی نباید . فتأمل .

حجت : جایزاست بەمعنی غلبه ویا احتجاج باشد .

محصول بیت : دربحث ومناظره ، دلایل قوی ومعنوی‌باید باشد . برای غلبه بەخصم ، رگهای‌گردن قوی نباید . حاصل : برای الزام خصم دلیل باید قوی ومحکم باشد ، نه رگهای‌گردن قوی شود، یعنی برای قوی‌کردن رگهای‌گردن ازخشم، حجت ودلیل لازم نیست .

بعضیها گفته‌اند «ب» در«بحجت» مقابله وبدل است نظیر «بخلعت نوروزی» در گلستان . فتأمل فانه دقیق .

مرا نیز چوگان لعبست و گوی بگفتند اگر نیک دانی بگوی

محصول بیت : من نیزفصاحت وبلاغت دارم ودردانشها قوی هستم وبەسؤال و جواب ومعارضه ومناقشه دارا هستم. اهل مجلس گفتند: اگربهتراز ما می‌دانی، بگوی تاگوش داریم !

بکلك فصاحت بیانی که داشت بدلها چو نقش نگین برنگاشت

بکلك : «ب» حرف استعـانت ، «کلك» نعمةالله گفتـه «ك» ها عـربی اسـت . سروری ، اولی را عجمی ودومی را عربی دانسته ، گفتهٔ نعمةالله ازعجم شنیده می‌شود وگفتهٔ سروری از رومیها والعلم عندالله . درلغت مطلق نی‌است اما دراین قبیل جاها مراد قلم می‌باشد . اضافه‌اش به «فصاحت» لامیه است مجازاً .

بیانی : «ی» حرف وحدت نوعی است .

که : حرف رابط صفت است .

نگین : بەکسر«ن» و «ك» عجمی یعنی نگین انگشتری که عرب «فص»گوید

۱ـ ع : که برهان .

به ضم «ف» وتشدید «ص» .

محصول بیت : فقیه باقلم فصاحت بیانی‌که داشت ، به دلهای اهل مجلس همانند نقش نگین برنگاشت ، یعنی عقدهٔ پیچ پیچ را برای آنان عیان و بیان کرد آن چنانکه دردلها قرارگرفت .

سر ازکوی صورت بمعنی کشید
قلم بر[1]سر حرف دعوی کشید

کوی صورت : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

کوی : به‌ضم «ك» عربی یعنی‌محله . سروری چنین‌گفته ، ولی شمعی‌نپسندیده با «ك» عجمی‌گرفته ، مخفف «گفت وگوی» دانسته ، اما محل را تخفیف کرده زیرا تقدیرش : سراز محلهٔ صورت به محلهٔ معنی‌کشید ، فتأمل . «سر» برای تحسین لفظ وتکمیل وزن‌آمده است .

حرف دعوی : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : فقیه بابیان روشن و واضح سر ازکوی صورت به عالم معنی منتقل‌کرده برسرحرف دعوی‌قلم‌کشید ، یعنی دعوای‌آنان راباطل نمود. قلم‌کشیدن ، عبارت از خط بطلان برچیزی‌کشیدن وآنرا باطل اعلام نمودن است .

بگفتندش از هـر کنـار آفرین
که برعقل و طبعت هزار آفرین

که : حرف رابط مقول وقول، مابعدش بدل از «هرکنارآفرین» است. فتأمل .

محصول بیت : وقتی‌علم‌وفضل اورا دیدند وقدرت‌کمالش‌را دریافتند ازهرطرف براوآفرین‌گفتند ،که برعقل وطبع تو هزارآفرین . حاصل: براو وعقل وطبعش‌بسیار آفرین‌گفتند .

سمند سخـن تـا بجـایی برانـد
که قاضی چوخر در وحل باز ماند

سمند سخن : اضافهٔ لامیه است مجازاً . «سمند» دراینجا مطلق اسب است .

۱ـ ع : در .

تا : برای انتهای غایت است به‌معنی «الی» .

که : حرف رابط صفت است .

وحل : به‌فتح «و» و «ح» حطی درلغت‌گل‌آبدار را گویند اما دراینجا مراد باتلاق است .

باز ماند : یعنی ناتوان شد .

محصول بیت : فقیه اسب سخن را تا جایی راند ، یعنی‌آن مسئلهٔ دشوار را آن چنان دقیق بررسی و شرح کردکه قاضی مانند خردرمرداب ماند ، یعنی نتوانست درآن مقام با او بحث ومجادله نماید .

قاضی وقتی علم وکمال فقیه را دید مقدمش راگرامی داشت .

برون‌آمد از طاق و دستار خویش
باکرام[1] و لطفش فرستاد پیش

طاق : دراینجا به‌معنی ردا وفرجی است .

دستار : یعنی عمامه ودولبند ، اضافه‌اش به «خویش» لامیه است .

لطفش : «ش» ضمیر درمعنی مقید است به «پیش» درتقدیر : پیشش .

محصول بیت : قاضی از ردا وعمامهٔ خود بیرون‌آمد ، یعنی اینها را از تنش بدرآورد وبا اکرام ولطف به‌پیش فقیه فرستاد . وجایز است‌که «طاق» دراینجا به‌معنی ایوان مذکور درسابق باشدآن وقت فرستادهٔ قاضی فقط دستار می‌شود . همچنانکه دربیت سوم تعیین می‌کند . اما بهتر چنین است . فتأمل .

که هیهات قدرتو نشناختیم[2]   بشکرقدومت نپرداختیم[3]

که : حرف رابط مقول وقول مقدر است .

هیهات : دراینجا به‌معنی تحسر وتغابن است مجازاً .

قدوم : مصدر است به‌معنی‌آمدن .

۱ــ ع ، باانعام .   ۲ــ ع ، ف ، نشناختم .   ۳ــ ع ، ف ، نپرداختم .

محصول بیت : قاضی طاق ودستار خودرا فرستاد وگفت‌که افسوس قدر تو را از اول نشناختیم وشکر آمدنت را به‌جای نیاوردیم. حاصل : به‌سبب نشناختن احترام وتکریم لازم را دربارهٔ تو به جای نیاوردیم .

دریغ آمدم با چنین مایه‌ای   که بینم ترا درچنین پایه‌ای

مایه : دراینجا یعنی سرمایه . «ی» حرف تنکیر، همزه ، حرف توسل است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : این بیت‌تتمهٔ مقول‌قاضی‌است. دریغم آمدکه‌باچنین سرمایه‌یی، تورا درچنین پایه‌یی ببینم ، یعنی بااین همه فضل ودانش درچنین لباسی کهنه‌باشی ودرپایین مجلس بنشینی .

معرف بـدلداری آمد برش   که دستار قاضی نهد برسرش

بر : دراینجا یعنی نزد . ضمیر راجع به‌فقیه است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : معرف وقتی‌اینهمه التفات قاضی را دید ، برای دلداری قاضی باتکریم وتعظیم به‌پیش اوآمد تا دستار قاضی را برسرش بگذارد . فقیه چون اینطور دیدگفت :

بدست و زبان منع کردش که دور
منـه برسرم پـای بنـد غرور

که : حرف تعلیل است .

دور : درتقدیر : دورباش .

پای‌بند غرور : اضافهٔ لامیه است مجازاً ، مراد دستار قاضی است .

محصول بیت : فقیه معرف را بادست وزبانش منع‌کردکه ازمن دورباش ! بر سرم پای‌بند غرور را مگذار ! یعنی بعداز پوشیدن این لباس غروری برمن خواهد آمد پس برایم لازم نیست .

کـه فردا شود بـر کهن میزران

بدستار[1] پنجـه گزم سرگـران

که : حرف تعلیل است .

فاعل «شود» ، «سرگران» است .

کهن میزر : ترکیب وصفی است یعنی دارندۀ شلوارکهنه . «میزر» درلغت یعنی ازار . اما دراینجا مطلق لباس مراد است . بعضیها گفته‌اند پارچه‌یی است که دورکمر بندند همچنانکه درباب سوم درحکایت ممسك فرموده«کلاهش به‌بازار ومیزرگرو» . فتدبر . «ان» ادات جمع است .

محصول بیت : فقیه‌گفت که پای‌بندغروررابرسرم مگذار، زیرافردا برفقرای کهنه پوش سرم بادستار پنجاه‌گز گران می‌شـود ، یعنی به سبب پوشیدن این دستار متکبر ومغرور می‌شوم ، پس هرگز نمی‌پوشم .

چو مولام خوانند و صدرکبیر

نمـایند مردم بـچشمم حـقیـر

مولا : یعنـی خواجـه و آقا . « م » درمعنی مقیـد است به « خواننـد » در تقدیر : خوانندم .

صدر : دراصطلاح عجم به‌قاضی عسکرگویند .

محصول بیت : وقتی مرامولا وصدرکبیر بخوانند ، یعنی برایم‌تعظیم وتکریم کنند ، مردم به چشمم حقیر دیده می‌شوند . پس دستـار مزین برای من زیان بـار است زیرا سبب غرورم می‌شود .

تفاوت کند هرگز آب زلال   گرش کوزه‌زرین‌بود یاسفال

کند : فعل مضارع مفرد غایب، متضمن استفهام است یعنی‌آیا تفاوت می‌کند؟

کوزه : با «ه» رسمی فارسی است درعربی «کوز» گویند .

۱ـ ع ؛ زدستار .

زرین : «ی» حرف نسبت . «ن» حرف تأکید است .

محصول بیت : آیا آب زلال هرگز تفاوت می‌کند ، اگر کوزه‌اش زرین باشد یا سفال باشد ، یعنی اعتبار برای مظروف است نه ظرف ، برای من هم‌کهنه پوشیدن زیانی ندارد و به درویشی‌ام خللی وارد نمی‌کند. بلکه لباس فاخر برای من زیانبار است که غرور و کبر به‌بار می‌آورد .

خرد باید اندرسر مرد و مغز نباید مرا چون تو دستار نغز

نغز : یعنی زیبا .

محصول بیت : درسرمرد خرد ومغز لازم است . مراmانند تو دستار زیبا لازم نیست . حاصل : فقیه به‌قاضی گفت که برایم دستار لازم نیست . زیرا مراد از دستار حفظ کردن سر از سرما و گرما وشعاراسلام است این نیز کهنه وتازه باشد فرق نمی‌کند.

کس ازسر بزرگی نباشد بچیز
کدو سر بزرگست و[1] بی‌مغز نیز

بچیز : «ب» حرف زاید است .

محصول بیت : کسی ازبزرگی سرچیزی نمی‌شود ، وقدر واعتبار به دست نمی‌آورد . آیا نمی‌بینی که کدو سرش بزرگ است ولی بی‌مغز است . حاصل : از سر بزرگی هنری حاصل نمی‌شود ، علم ومعرفت وکمال لازم است .

میفراز گردن بدستار و ریش
که دستار پنبه است و سبلت حشیش

میفراز : فعل نهی مفرد مخاطب یعنی بلند مدار ،کنایه از تکبر است .

که : حرف تعلیل است .

سبلت : درعربی به‌معنی سبیل است که «شارب» نیز گویند . درفارسی «بروت» گویند به ضم «ب» .

۱ـ **متن** ، بزرگست .

حشیش :گیاه تازه وتر. آنکه گفته گیاه‌خشك را گویند،ازخودگفته.(رد شمعی). زیراگیاه خشك را «غثا» گویند به ضم «غ» .

محصول بیت : گردن خودرا با دستار بزرگ وریش بلند میفراز، یعنی‌بزرگی وتکبرمکن . زیرا دستار مشتی پنبه است وسبیل وریشت هم یك دسته گیـاه وحشی است . حاصل : اینها اسباب فخر واعتبار نیست چون درکافر هم از اینها وجود دارد .

بصورت کسانی کـه مردم وشند
چو صورت همان به که دم درکشند

که : حرف بیان است .

محصول بیت : کسانی‌که درصورت مانند مردم هستند ، یعنی صورتاً انسـان اما از دانش ومعرفت بی‌بهره وبی‌نصیب هستند همان بهتـرکه مانند صورت دیوار دم درکشند ، یعنی خاموش باشند وحرف نزنند .

بقدر هنر جست باید محل　　بلندی‌ونحسی‌مکن‌چون‌زحل

بقدر هنر : «ب» حرف مقابله . اضافهٔ لامیه است مجازاً .

بلندی و نحسی : «ی»ها حرف مصدر . یعنی رفعت ونحوست، زیرا درزحل هردو هست .

زحل : از پایین به‌بالا فلك هفتم است‌که از دیگـرستارگان بلندتر است اما به نحوست مشهور است مانند «مریخ» ، منتها این از مریخ نحس‌تر است .

محصول بیت : انسان باید به‌اندازهٔ هنرش مرتبه جستجوکند ، یعنی مناسب وشایستهٔ حالش باید حرکت‌کند . همانند ستارهٔ زحل بلندی و نحسی مکن . یعنـی اگر بدون علم ومعرفت بزرگ باشی ، مانند زحل هستی دربلندی ونحوست .

نی بوریا را[1] بلندی نکـوست
که خاصیت نیشکرخود دروست

بوریا : یعنی حصیر .

۱ـ **متن** : بوریا .

که : حرف استدراك است .

محصول بیت : بلندی برای نی بوریا خوب است کـه خاصیت نیشکـر در خودآن است نی بوریا شکر ندارد ، اگرچه بلندترازنیـکشراست . وجایز است«که» حرف تعلیل باشد و«او» ضمیر راجـع به نی بوریا بوده ، متضمن حکـم استهزایـی باشد ، یعنی بلندی شایستهٔ نی بوریاست زیرا درآن خاصیت نیشکر است . فتأمل . پس در«نکوست» و«دراوست» معنی استفهام انکاری هست .

آنکه‌گفته : آیا باوجود نیشکر، بلندی برای نی‌بوریـا شایسته است ؛ آیـا نیشکرخود درنی بوریا وجود دارد؟ یعنی وجود ندارد. به مضمون بیت واصل نشده . فتأمل فانه لطیف . (رد شمعی) .

بدین عقل و همت نخوانم کست
وگر میرود صد غلام از پست

باید دانست‌که خدمتکاران بزرگان روم درجلو می‌روند اما خدمتکاران بزرگان عجم درعقب حرکت می‌کنند .

محصول بیت : بااین عقل وهمت تورا کس نمی‌خوانم وآدم حساب نمی‌کنم اگرچه صد غلام ازعقب تو می‌رود. حاصل: اگرتوعقل ودانش نداشته باشی، به‌خاطر کثرت اموال وثروت وبنده وغلام تورا انسان نمی‌شمارم. هرچند ازلحاظ ثروت نظیر هم نداشته باشی .

حکایت برطریق تمثیل[1]

چه خوش گفت خرمهره‌ای درگلی
چو برداشتش پرطمع جاهلـی

چه : دراین قبیل موارد افادهٔ مبالغه می‌کنند .

خرمهره : نوعی مهره است‌که‌آنرا برگردن‌گاو واستر آویزند .

۱ـ ع ، ف : ندارد .

پر : دراین قبیل موارد به‌معنی زیادست .

محصول بیت : خرمهره‌یی که درگلی افتاده بود، چه‌خوش گفت، وقتی که جاهلی پرطمع آنراازتوی گل برداشت ودرحریری گرانبها پیچید، مقول‌قول بیت آینده‌است :

مراکس نخواهد خریدن بهیچ[1]

بدیـوانگی در حریـرم مپیچ[2]

محصول بیت : خرمهره گفت مراکسی به‌هیچ چیزنخواهد خرید، یعنی کسی برمن ارزش قائل نمی‌شود . اززوی دیوانگی مرا درحریر مپیچ ، یعنی مرا به‌عنوان اینکه‌گوهری گرانبهاست درحریرمپیچ .

حضرت شیخ به معرفت شروع کرده می‌فرماید :

خبزدو[3] **همان قدر دارد که هست**

وگـر[4] **درمیـان شقـایق نشست**

خبزدو[5] : یعنی جعل .

شقایق : یعنی لاله ، لفظ عربی است واحـد و جمعش یکی است «شقره» نیز گویند به‌فتح «ش» وکسر «ق» .

محصول بیت : قدر خبزدو همان است‌که بالفعل درذاتش وجود دارد، یعنی هرگز ارزش وقدری ندارد ، اگرچه درمیان شقایق بنشیند ، یعنی بانشستن درمیـان لاله ارزش‌پیدا نمی‌کند. این سخن ازآنجاست‌که اکثردرمیان لاله حشره‌یی می‌نشیند هرچند خیزدونیست ، اما مثل‌آن سیاه رنگ است . بنابراین‌آن حشره بانشستن در میان لاله عزت ومنزلت‌کسب نمی‌کند .

نه منعم بمـال از کسی بهتـرست

خر ار جل اطلس بپوشد خراست

منعم : اسم فاعل ازباب «افعال» یعنی صاحب نعمت. آنکه اسم مفعول‌گرفته،

۱ـ **متن** : بهیچ . ۲ـ **متن** : مپیچ . ۳ـ **متن** : خیزدو . ۴ـ **متن** : وگرچند .

۵ـ بروزن : Xabazdu .

نمی‌دانسته . (رد شمعی) .

جل : به‌ضم «ج» وتشدید «ل» یعنی جل ، لفظ عربی است .

محصول بیت : ثروتمند به‌سبب مالش ازکسی بهتر نیست ، یعنی وقتی نیکی درذاتش نباشد به خاطر مال بهتر نمی‌شود . همچنانکه خر اگرجل اطلس هم بپوشد باز خراست وآن جل اطلس شرفی براو نمی‌بخشد .

بدین شیوه مرد سخنگوی چست
بـآب سخن کینـه ازدل بشست

شیوه : یعنی صنعت وهنر .

سخنگوی : ترکیب وصفی ، جایز است‌که به «چست» اضافه بشود یانشود . اگراضافه نشود ، مقید به «شست» خواهد بود .

چست : درلغت یعنی چابك ولایق ، دراینجا هردو اعتبار جا دارد .

بآب سخن : «سخن» مقید است به «شست» . اضافه‌اش : لامیه است مجازاً .

محصول بیت : بااین شیوه، یعنی بااین سخنان وتعریضات ، مرد سخنگوی معقول، یااینکه : آن سخنگوی بدون درنگ ، باآب سخن ازدلش‌کینه را بشست ، یعنی درآن مجلس‌که به او اهانت‌کردند در دلش رنجیدگی حاصل شد ، پس با آن سخنان ، کینه ورنجش رااز دلش پاك کرد .

باز مصنف می‌فرماید :

دل آزرده را سخت باشد سخن
چو خصمت بیفتاد سستی مکـن

دل‌آزرده : ترکیب وصفی . «را» حرف تخصیص است .

محصول بیت : سخن مرددل‌آزرده سخت می‌شود وقتی دشمنت افتاد ، یعنی زبون‌گردید ، سستی واهمال مکن ازعهده‌اش برآی .

چـو دستت رسد مغز دشمن برآر
که فرصت فروشوید از دل غبار

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : چون دستت برسد وغالب شوی ، مغز دشمن را برآور، یعنی هلاکش کن ، زیرا بردشمن فرصت پیدا کردن غبار را ازدل می‌شوید و ناراحتی را برطرف می‌کند.

چنان ماند قاضی بجورش اسیر
که گفت ان هذا لیوم عسیر

که : حرف بیان است .

ان : حرف مشبهه معنی تحقیق افاده می‌کند .

هذا : اسم اشاره ، محلا منصوب ومشارالیه ، یوم مقدر است .

لیوم : «ل» حرف تأکید . لفظاً مرفوع خبر «ان» است .

عسیر : صفت یوم ، بهمعنی دشوار است .

محصول بیت : قاضی‌چنان اسیر جور وجفای فقیه شد ویا آنچنان درجورش اسیرماندکه ازشدت ناراحتی‌گفت : البته امروز روزدشوار وسختی است . حاصل : آن چنان روزدشواری است‌که‌گویا روزقیامت است .

بدندان گزید از تعجب یدین
بماندش درو دیده چون فرقدین

یدین : تثنیه است یعنی دودست . حالت نصب و جرش با «ی» و رفعش با «ا» است .

بماندش: فاعلش «دیده» درتقدیر: دودیده است بهضرورت وزن مفرد ایراد کرده ، فتدبر. «ش» راجع بهقاضی است . وضمیرغایب راجع بهفقیه است .

فرقدین: تثنیهٔ «فرقد» است حالت رفعش باالف ونصب وجرش با «ی». باید دانست‌که درشمال منطقة البروج بیست ویك‌شکل ازستارگان ملحوظ است، ازجمله دب اکبر ودب اصغر. «دب» بهضم «د» وتشدید «ب» یعنی«آبو» که درفارسی «خرس» گویند بهکسر «خ» . دربرابر «دب اصغر» یعنی در صدرآن دوستارهٔ درخشان است‌که

آنهارا «فرقدان» گویندکه از یکدیگر جدا نمی‌شوند .

محصول بیت : قاضی از زیادی دانش وفضل فقیه ، تعجب‌کرده هردو دستش را به دندان‌گزید . ودو دیده‌اش مانند فرقدان دراو ماند ، یعنی باحیرت به‌فقیه نگاه کرد ومبهوت ماند .

وز[1] آنجا جوان روی همت بتافت
برون رفت و بازش نشان‌کس نیافت

مراد از «جوان» فقیه است .

روی همت : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : فقیه مذکور بعداز تعریض وتوبیخ اهل مجلس ، روی همت برگرداند . حاصل : ازآنجابرخاست وبیرون رفت ودیگرکسی‌از اونام ونشانی‌نیافت .

غریو از بزرگان مجلس بخاست[2]
که گویی چنین شوخ چشم ازکجاست

غریو : به‌کسر «غ» و «ر» یعنی فریاد وفغان .

که : حرف تعلیل‌است .

گویی : دراینجا متضمن معنی تعجب است .

شوخ چشم : یعنی‌گستاخ وعیار .

محصول بیت : از بزرگان مجلس غـریو وفریاد برخاست ، یعنی قیل وقال کردندکه‌گویی ، چنین‌گستاخ بی‌پروا ، ازکجاست واز کجا آمـده است کـه اینهمه به ما اهانت وحقارت نمود واین قدر اظهار علم وکمال‌کرد .

نقیب ازپیش رفت و هرسو دوید
که مردی[3] بدین نعت و صورت که دید

نقیب : دراینجا به‌معنی خدمتکار محکمه است .

۱ـ ع : از .　　۲ـ ع : بخواست .　　۳ـ **متن** : مرد .

که : حرف تعلیل است .

نعت : یعنی صفت . لیکن درمدح مستعمل است نه در ذم .

که : دراینجا به‌معنی استفهام است .

محصول بیت : نقیب از عقبش رفت وبه هرطرف دویدکه مردی به‌این صفت و صورت چه‌کسی دید ؟ یعنی از مردم پرسیدکه‌آیا دراین شهر با این مشخصات جوانی دیده‌اند ؟

یکی گفت ازین نوع شیرین نفس
درین شهر سعدی شناسیم و بس

ازین نوع : دراینجا یعنی این چنین. «ازاین» دراین قبیل موارد ادات تشبیه است همچنانکه سابقاً گفته شده است .

بس : اگربا «و» استعمال شود به‌معنی فقط است .

محصول بیت : وقتی نقیب مردی بااین مشخصات جستجوکرد، شخصی گفت : ازاین نوع شیرین نفس ، دراین شهرفقط سعدی را می‌شناسیم ، یعنی اینکه می‌گویی جوانی درلباس فقرا اهل علم وکمال وخوش ادا وشیرین‌کلام است جز سعدی دیگری را نمی‌شناسیم . فتدبر .

برآن صدهزار آفرین کین بگفت
حق تلخ بین تا چه شیرین[1] بگفت

برآن : درتقدیر : برآن‌کس .

تاچه : درتقدیر : تاچه حد ، «تا» برای انتهای غایت است .

محصول بیت : برآن‌کس صدهزارآفرین بادکه این سخن را گفت ، یعنی بر آن‌که گفت «ازاین نوع شیرین نفس ، دراین شهر سعدی شناسیم وبس » ، صدهزار آفرین باد . مصراع دوم درمقام تعلیل است : ببین حق تلخ را تاچه حد شیرین‌گفت ؟

۱ـ ع : تاشیرین .

یعنی تعویض وتوبیخ سعدی به‌اهل مجلس تلخ است ، اما حق به‌سبب درست بودنش شیرین است . پس آن کسی‌که به خاطر حق بودن سعدی را شیرین نفس خوانـده ، شیخ هم به‌او آفرین می‌گویدکه او سخنان تلخ مرا حق دانسته شیرین نفسم خوانده .
حاصل : چون آن مرد اهل حق بود ، شیخ براو تحسین می‌کند .

آنکه درنتیجهٔ مصراع دوم گفته :آن فقیه درمجلس قاضی این همه سخنان تلخ گفته ، اما ببین‌که به خاطر آن جواب تلخ به‌او شیرین نفس وشکرگفتار گفته شده . مسلماً از فحوای کلام بی‌خبر بوده است . (رد شمعی) .

حکایت توبه کردن پادشاه زاده[1]

یکی پادشه‌زاده در گنجه بود　　که دور از تو ناپاك سر پنجه بود

گنجه : شهری است درقراباغ ،که درزمان سلطان مراد ، فرهاد پاشای مقتول آنجا را فتح‌کرده شهر را محصورکرد . نظامی صاحب خمسه درآنجا دفن شده است .

مصراع دوم جملهٔ دعایی است به طریق خطاب عام می‌فرمایـد : دور از تو ، یعنی دور از تو باد ،که در ترکی هم معمول است‌گویند دوراز حضار .

سر پنجه : یعنی ظالم .

محصول بیت : در شهرگنجه شاهزاده‌یی بودکه دورازتو ، ستمگر ناپاك بود .

بمسجد درآمد سـرایان و مست
می اندر سرو ساتگینی[2] بـدست

سرایان : به‌فتح وکسر «س» صفت مشبهه است .

ساتگین : به سکون «ت» وکسر«ك» عجمی، قدح بزرگی‌که درآن‌باده نوشند .

محصول بیت : آن شاهزاده به مسجد وارد شد درحالی‌که آواز می‌خوانـد و مست بود . شراب درسر وجامی بزرگ دردست داشت ، یعنی با این وضـع مستانه به مسجد وارد شد .

۱ـ ع : حکایت توبه‌کردن ملك‌زادهٔ گنجه ، ف : حکایت .　۲ـ ع ، ف : ساتکینی .

بمقصوره در پارسایی مقیم   زبانی دلاویز و قلبی سلیم

بمقصوره : «ب» حرف ظرف . «مقصوره» غرفه‌های داخل مسجد را گویند . برای اعتکاف عابدان وزاهدن دردیارعرب وعجم درداخل مساجد غرفه‌هایی می‌سازند آنها را مقصوره‌گویند .

محصول بیت : پارسایی در مقصورهٔ مسجد مقیم بودکه زبانی دلاویز وجاذب وقلبی سلیم ولطیف داشت که با همه‌کس ملاطفت وملایمت می‌کرد .

مصراع دوم درتقدیر : دلاویز زبان وسلیم القلب بود ، است .

تنی[1] چند بر گفت او مجتمع   چوعالم نباشی[2] کم ازمستمع

تنی : «ی» حرف وحدت . مراد از «تن» شخص است .

گفت : دراینجا به‌معنی سخن است .

مصراع دوم نصیحت شیخ است .

کم از مستمع : یعنی‌کم ازمستمع نباش . این‌سخن اشاره به‌کلام بزرگان است که‌گفته‌اند: «کن عالماً اومتعلماً ولاتکن ثالثاً» ودربعضی‌جاها «اوسامعاً ولاتکن رابعاً» واقع شده ، یعنی یاتعلیم دهنده ویا یادگیرنده ویا گوش دهنده باش ، چهارمی مباش. حضرت شیخ می‌فرماید : وقتی عالم وناصح نباشی باری مستمع باش .

محصول بیت : چندتن برارشاد ونصیحت اوجمع می‌شدند یعنی‌برای شنیدن گفتار او، درمجلس اوحاضرمی‌شدند. حضرت شیخ می‌فرماید : وقتی عالم وناصح نباشی لااقل‌شنونده‌باش. وجایز است‌که «نباشی» متضمن معنی«نبود» باشد یعنی عابد مذکور نظیر عالم وناصح از شنونده خالی نمی‌شد . فتأمل .

چو بی‌عزتی پیشه کرد آن حرون
شدند آن عزیزان خراب اندرون

حرون : دراصل اسب تعلیم نیافته راگویند اما دراینجا به‌معنی سرکش است .

۱ـ ع : تن .   ۲ـ ع : نباشد .

مراد از «عزیزان» شنوندگان است .

اندرون: یعنی داخل ، دراینجا مراد قلب است .

محصول بیت : وقتی آن سرکش بی‌ادب ، بی‌عزتی و بی‌حرمتی پیشه‌کرد ، یعنی با آن وضع بی‌ادبانه به مسجد داخل شد ، عزیزانی‌که درآنجا بودند ، خراب اندرون وپریشان خاطر شدند .

چومنکر بود پادشه را قدم که یارد زد ازامرمعروف دم

منکر : اسم مفعول است از باب «افعال» به‌معنی زشت ونامشروع .

قدم : دراینجا به‌معنی فعل وحکم است .

که : اسم است به‌معنی چه‌کسی ؟

یارد : فعل مضارع مفرد غایب یعنی می‌تواند .

امرمعروف : اضافهٔ مصدر به‌مفعولش است .

محصول بیت : وقتی عمل وفکر پادشاه منکر وزشت ونامشروع باشد ، چه‌کسی می‌تواند ازامرمعروف ونهی‌ازمنکردم بزند ؟ یعنی چه‌کسی می‌تواند اورا از کار زشت باز دارد ؟

تحکم کند سیر بربوی گل فروماند آواز چنگ ازدهل

تحکم : مصدر است از باب «تفعل» دراینجا به‌معنی غلبه است .

محصول بیت : به‌طریق تمثیل می‌فرماید : بوی سیر بربوی‌گل غلبه می‌کند یعنی بوی گل را خنثی می‌کند . آواز چنگ مغلوب صدای طبل می‌شود ، یعنی در برابرآواز دهل ،آواز چنگ شنیده نمی‌شود .

گرت‌نهی‌منکر برآید زدست نشایدچو بی‌دست‌و پایان‌نشست

گرت : «ت» ضمیرخطاب ، درمعنی مقید است به «دست» درتقدیر : زدستت .

بی‌دست و پایان : درتقدیر : «بی‌دستان وبی‌پایان» است به ضرورت وزن ، صنعت اکتفا را اختیارکرده .

محصول بیت : اگر ازدستت نهی‌ازمنکروبازداشتن ازکارزشت برآید، مانند بی‌دست وپایان نشستن‌شایسته نیست ، یعنی درنهی‌منکراهمال‌کردن پسندیده نیست . زیرا نهی‌منکر به سه طریق می‌شود : بـادست و زبان و دل . اگر می‌توانی بادست باز دار ، اگر نمی‌توانی بازبان منع کن واگر نتوانی با دل منع‌کن ، یعنی از دل آن کاررا نپسند . حاصل : تا حدود امکان درمنع وجلوگیری ازکار نامشروع سعی بکن .

چو دست‌وزبانرا نماند مجال   به همت نمایند مردی رجال

محصول بیت : وقتی برای دست وزبان مجال نماند ، یعنی وقتی جلوگیری از فعل نامشروع بادست وزبان ممکن نباشد ، مردان خدا دراین قبیل جاها مردی و دلیری را با همت نشان می‌دهند . حاصل : ازدل به جلوگیری‌آن توجه می‌کنند و باز می‌دارند .

یکی‌پیش دانای‌خلوت نشین   بنالید و بگریست سر برزمین

محصول بیت : یکی‌ازآنان درپیش دانای خلوت‌نشین، سرش را برزمین‌نهاد، بنالید وبگریست ، یعنی ازآن شاهزاده شکایت‌کرده‌گفت :

که یکبارآخر[1] برین رند مست[2]
دعا کن‌که ما بی زبانیم و دست

که : حرف بیان است .
آخر : ادات تأکید است .

محصول بیت : یکی به عابد مذکور شکایت کرده‌گفت که‌آخر ، یك مرتبه برین رند مست دعاکن ،که ما بی‌زبان وبی‌دست هستیم یعنی ازدست وزبان ما چیزی برنمی‌آید ونمی‌توانیم به‌او چیزی بگوییم وتنبیهش کنیم .

دمی سوزناك از دل[3] باخبر   قویتر که هفتاد[4] تیغ و تبر

دل باخبر : اضافهٔ بیانیه‌است یعنی دل اهل الله .

۱ـ **ع** : که یکباری‌آخر ، **ف** : که باری ،   ۲ـ **ف** : برین رند ناپاك مست ، **متن** : برین‌رند و مست .   ۳ـ **ع** ، **ف** : دلی .   ۴ـ **متن** : هفتادو .

که : دراین قبیل موارد به‌معنی «من» تفضیلیه است .

محصول بیت : نفسی سوزناك از دل آگاه ، یعنی از دل با خبر از اسرار انبیا واولیا ، درمغلوب‌کردن دشمنان ، قویتـراز هفتاد تیغ وتبراست . حاصل : نفس‌اولیـا درهرخصوص ، مؤثر است .

وقتی آن شخص از عابد خواست‌که درحق شاهزاده نفرین بکند ؛

بر آوردمرد جهاندیده دست بگفت[1] ای خداوند بالاو پست

محصول بیت : آن‌مردجهان دیده ، یعنی عابد ، دست بر آورد ، حاصل: برای دعا دست بلندکرده‌گفت : ای خدای زمین وآسمان !

خوشست این پسر وقتش از روزگار
خدایا همه وقت او خـوش بـدار

وقتش : ضمیرراجع به «پسر» درتقدیر : وقت این پسراست به ضرورت وزن، به‌این صورت ایرادکرده است .

محصول بیت : وقت وزمان این پسر ازروزگار، خوش وخرم است . خدایا ! همه وقت اورا خوش بدار . حاصل : درتمام اوقات روزگار خوش وکامران باد .

یکی[2] گفتش ای قـدوهٔ راستی
برین[3] بد چرا نیکویی خواستی

قدوه : به ضم وکسر «ق» یعنی مقتدا .

محصول بیت : یـکی بـه عابد گفت : ای مقتـدای راستی ! یعنـی ای امام مسلمـانان ، چـرا برین بد ، نیـکویی خواستـی ؟ یعنی چرا دربـارهٔ این بدکار دعـای خیرکردی ؟

چو بدعهد را نیك خواهی ز بهر
چه بدخواستی برسر خلق شهر

بد عهد : ترکیب وصفی است به‌معنی بد زمان وبد وقت ، یعنی ظالم .

۱ـ ع ، ف : چه‌گفت . ۲ـ ع ، ف : کسی . ۳ـ ع : بدین .

نیك : با «ی» مصدری مقدر درتقدیر : نیکی است .

بهر : مرهون است به مصراع دوم ، درتقدیر : زبهر چه .

محصول بیت : چون نیکی بد عهد را بخواهی، برای چه برسرخلق شهر بد می‌خواهی؟ حاصل: نیکی بدان وستمگران راخواستن ، بدی نیکان را خواستن است.

آنکه معنی «بهر» را بهره‌گفته ومعنی‌کرده : وقتی برای ستمگر سود خواهی از بهره ، از راستی مطالعه بی‌بهره بوده . (رد شمعی) .

چنین گفت بینندهٔ تیز هوش   چوسر[1]سخن‌درنیابی مجوش

بیننده : یعنی بصیر .

مجوش : یعنی آزرده وناراحت مباش .

محصول بیت : وقتی عابد این سخن را شنید ، آن بصیر تیز هوش چنین گفت‌که چون راز سخن را نمی‌فهمی ، باری آزرده وناراحت مباش .

به طامات مجلس بیاراستم[2]   زدادآفرین‌توبه‌اش خواستم

طامات : رسوم وقواعد صوفیه است .

دادآفرین : ترکیب وصفی ، مراد خداست .

محصول بیت : باطامات وعادات مجلس راآراستم ، یعنی‌باقاعده وقانون وعظ به مجلس رونق دادم ، برای او دعا کردم و از خدای داد آفرین توبه و استغفار اورا خواستم ، دراین امر چه زیانی به‌اهل شهر وارد می‌شود ؟

که هر گه که باز آید ازخوی زشت
به عیشی رسد جاودان دربهشت

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : برای او ازخدا توبه خواستم ، زیرا هروقت‌که ازخوی زشت بازآید ، دربهشت به عیش جاویدان می‌رسد . حاصل : به سبب توجه خداوند به او

۱ـ ع : که .   ۲ـ ف : نیاراستم .

بهشت قسمت می‌کند . این آرزو هم به‌کسی زیان ندارد .

همین پنج روزست عیش مـدام
بترك انـدرش عیشهـای مـدام

عیش مدام : اضافهٔ لامیــه ، مراد عیش شراب است ، زیـرا « مدام » شـراب را گویند .

محصول بیت : ذوق شراب همین پنج روزاست . اما درترك آن ذوقهای ابدی هست . زیرا سبب جنت می‌شود که ذوق وصفایش پیوسته است .

حدیثی کـه مـرد سخن ساز گفت
کسی ز آن میان باملك باز گفت

که : حرف رابط صفت‌است .

سخن ساز : ترکیب وصفی است به‌معنی سخنور .

محصول بیت سخنـی را که‌آن مرد سخن سازگفت ، یکی ازکسانی‌که در آنجا حاضر بودند ، به شاهزاده‌گفت .

زوجدآب درچشمش آمد چومیغ
ببارید بـرچهـره سیل دریـغ

وجد : به‌فتح «و» یعنی غم وغصه .

میغ : به‌کسر «م» یعنی ابرکه عرب «غیم»گوید به‌فتح «غ» .

ببارید : دراینجا متعدی است یعنی بارانید .

سیل دریغ : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

آنکـه « سیل » را فاعـل « باریـد » دانستـه ، فاعـل را از مفعـول تشخیص نمی‌داده . (رد سروری) .

محصول بیت : شاهزاده وقتی‌کلمات مذکورراشنید ازوجدوغم آب درچشمش مانند ابر آمد ، یعنی همچنانکه از ابرباران می‌بارد از هردو چشمش آب روان‌کرد .

حاصل : گریه‌کرد وسیل دریغ وندامت برچهره‌اش بارید . یعنی برای عمری که در راه معصیت وگناه تلف‌کرده بود تأسف خورده گریه‌کرد .

بنیران شوق اندرونش بسوخت

حیا دیده برپشت پایش بدوخت

نیران شوق : اضافهٔلامیه‌است مجازاً. «نیران» به‌کسر«ن» جمع «نار» است.

حیا : یعنی خجالت .

دیده : تقدیرش : دیده‌اش ، به ضرورت وزن ضمیرترك شده است .

بدوخت : فعل ماضی مفرد غایب از « دوختن » به‌معنی دوختن وکوبیدن ، در اینجا معنی دوم اراده شده است .

محصول بیت : با آتشهای شوق اندرونش ، یعنی دل و جگرش سوخت .

حاصل : ازگناهانی‌که مرتکب شده بوددلش سوخت. دیدهٔ خجالتش را به‌پشت پایش دوخت ، یعنی از شرمندگی سرش را پایین انداخت . این مشهور است که اگر کسی شرمنده شود ، سرش را به‌پشت پایش می‌دوزد .

بر نیك محضر فرستاد کس　　درتوبه‌کوبان که فریادرس

در توبه : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : شاهزاده درتوبه‌کوبان‌کسی را به‌پیش عابد نیك محضرفرستاد که به‌فریادم برس و چارهٔ دردم را بکن .

قدم رنجه فرمای تاسرنهم　　سرجهل و ناراستی برنهم

مقصود از «قدم رنجه فرمای» آنست که رنج کشیده به اینجا بیا .

تا : حرف تعلیل است .

سر نهم : یعنی سر در پای تو بگذارم .

سر جهل : اضافهٔ لامیه است مجازاً ، یعنی سودای جهل .

برنهم : یعنی ترك کنم .

محصول بیت : شاهزاده پیش شیخ کسی فرستاد در حالی که در توبه را را می‌کوبید که قدم رنجه فرمای و از راه لطف اینجا بیا تا سرم را در پای مبارك تو بگذارم ، سودای جهالت و هوای فسق و فجور را ترك کنم . حاصل : توبه‌کرده تمام گناهان را ترك کنم .

نصیحتگر آمد بایوان شاه نظر کرد در صفهٔ[1] بارگاه

محصول بیت : عابد اندرزگوی ، به سرای شاه آمد در صفهٔ بارگاه نظرکرد .

در بعضی نسخ به جای بیت مذکور ، این بیت آمده :

دو رویه ستادند بردر سپاه سخن پرور آمد به ایوان شاه

دو رویه : یعنی دو صف و دو طرف .

محصول بیت : بر در پادشاه لشکر در دو طرف ایستادند یعنی در دو ردیف ایستادند ، عابد سخن پرور به‌ایوان پادشاه آمد .

شکر دید وعناب و شمع و شراب
ده از نعمت آباد و مردم خراب

عناب : به ضم «ع» و تشدید «ن» میوه‌یی است که در فارسی سنجد گویند .

ده : در اینجا به‌معنی مجلس است .

محصول بیت : عابد در صفهٔ بارگاه ، شکر و عناب و شمع و شراب دید . یعنی تمام اسباب بزم را آماده ومرتب دید. مجلس ازنعمت‌آباد ومعموربود، اما مردم مجلس ، یعنی اهل مجلس مست و خراب بودند . حاصل : اکثرشان ازاثر باده افتاده و خوابیده بودند . همچنانکه می‌فرماید :

یکی غایب ازخود یکی نیم مست
یکی شعر گویان صراحی بدست

نیم مست : یعنی سرخوش که کاملا نیفتاده باشد .

۱ـ **ف** : درصحنهٔ . **متن** : درصدر صفهٔ .

شعر گویان : ترکیب وصفی است یعنی آواز خوانان .

محصول بیت : ازاهل مجلس ، یکی غایب از خود مست وخراب بود ، یکی نیم مست بود ، یعنی کاملا مست نبود بلکه سرخوش بود ، یکی هم جام می در دست شعر می‌خواند . حاصل : اهل بزم هرکدام در عالمی بودند .

زیك سو[1] برآورده مطرب خروش
زدیگر سو آواز ساقی که نوش

که : حرف بیان است .

محصول بیت : از یك طرف نوازنده وخواننده خروش برآورده ، یعنی ساز می‌نواخت ، از سوی دیگر آواز ساقی که می بنوش ! همچنانکه رسم ساقیان است که به اهل مجلس چنین خطاب می‌کنند .

حریفان خراب ازمی لعل رنگ
سرچنگی[2] از خواب دربر چوچنگ

حریف : درلغت به‌معنی هم پیشه وهم صنعت است اما در استعمال واصطلاح ، هم پیاله و مصاحب باده را گویند در اینجا مراد همین است .

بر : در اینجا به‌معنی سینه است .

محصول بیت : هم پیاله ها ، از می لعل رنگ خراب و مست بودند . سر چنگی از بی خوابی مانند چنگ در سینه‌اش افتاده بود ، یعنی در همانجا که نشسته بود خوابیده بود .

نبود از ندیمان گردن فراز
بجز نرگس[3] آنجا کسی دیده باز

ندیمان : یعنی مصاحبان .

محصول بیت : از ندیمان گردن فراز ، در آنجا جز نرگس کسی چشمش

---

۱ ـ ع : زمستی ، ف : زسوئی .　۲ ـ ع : ساقی .　۳ ـ ع : بربط .

باز نبود ، یعنی هم از تأثیر پیاله و هم از شدت بی‌خوابی کسی در آنجا بیدار نبود .

دف و چنگ با یکدگر سازگـار

بـر آورده نی[1] از میان نالـه زار

ناله زار : در تقدیر : نالهٔ زار است به ضرورت وزن ، قطع شده .

محصول بیت : دف و چنگ با یکدیگر سازگار و هم آوازبودند، یعنی با همدیگر سازش کرده بودند . نی هم از میانشان نالهٔ زار برآورده بود ، یعنی نی هم درخروش بود . حاصل : درآن مجلس هر سه نواخته می‌شد .

حضرت شیخ بعداز توصیف اوضاع مجلس ، شروع به وصف احوال شاهزاده کرده می‌فرماید :

بفرمود[2] درهم شکستند خـرد

مبدل شد آن عیش صافی بـدرد

بدرد : «ب» حرف صله . «درد» در فارسی ته ماندهٔ شراب را گویند ، در عربی «دردی» گویند به تشدید «ی» .

محصول بیت : شاهزاده فرمود سازهای مذکور را خرد درهم شکستند . آن عیش صافی مجلس به درد مبدل شد . حاصل : در حالی‌که ذوق باده صافی و خالص بود مکدر و متغیر شد .

شکستند چنگ و گسستـند رود

بدر کرد[3] گوینده ازسر سـرود

رود : یعنی تار ساز که در عربی «شرعه» گویند . به‌کسر «ش» .

محصول بیت : چنگ را شکستند و رود را گسستند . گوینده وقتی چنین دید سرود و خواندن را از سرش بدر کرد ، یعنی خواننده دید آلات لهو و لعب را خرد کردند ، دانست که فسق قـدغن شد . پس‌او هم تصنیف خـوانی‌را ترك کـرد .

۱ـ ع ، **ف** : زیر .   ۲ـ ع ، **ف** : بفرمود و .   ۳ـ **متن** : کرده .

بمیخانه درسنگ بـردن زدند   کدورا نشاندندوگردن زدند

دن : به‌فتح «د» و تشدید «ن» خم قیراندود را گویند .

کدو : به‌فتح وضم «ل» وضم «د» یعنی‌کدو که عرب «قرع» گوید به‌فتح «ق» .

محصول بیت : در میخانه بر خم شـراب سنـگ زدند ، یعنی خم شـراب را شکستند ، باید دانست که در عرب و عجم شراب و غیـره را در خم نگاه می‌دارند . کدو رانشاندند وگردن زدند ، یعنی به عنوان اینـکه شراب را تو به مجلس می‌آوری، گردنش را زدند . حاصل : تمام ظرفهای شراب را خرد کردند .

می لاله گون از بط سر نگون[1]

روان همچنان کز[2] بط کشته خون

بط : به‌فتح «ب» و تشدید «ط» یعنی صراحی به‌شکل پهن ، در اصل « بطه » است که به ضرورت وزن تخفیف شده است . اضافه‌اش به «سرنگون» بیانیه است .

محصول بیت : می لاله رنـگ از صراحی سرنـگون روان شد همچنانـکه از بط سر بریده خون جاری می‌شود .

خم‌آبستن خمرنه ماهــه بود   در آن فتنه‌دختر بیفکند[3] زود

ماهه : «ه» رسمی افادهٔ معنی مقدار می‌کند .

دختر : یعنی دختر ولی‌گاهی شراب را دخترگویند چون خمر مؤنث معنوی است . باید دانست که جمیع اسما و صفات وآلات خمر ازقبیل مؤنث معنوی است. فـاحفظ . از این جهت اـست که حافظ درچند مورد ، دختر رز گفته، کنایه ازشراب .

محصول بیت : خم شراب‌آبستن خمر نه ماهه بود . درآن فتنه وغوغا دختر خود را زود بیفـکند ، حاصل : شراب نه ماههٔ خم را بیرون ریختند .

شکم تا بنـافش دریدنـد مشـك

قدح را برو چشم خونین[4] پر[5] اشك

تا : برای انتهای غایت است .

۱ـ ع : روان خمروخیك اوفتاده نگون .   ۲ـ توگفتی شدست از .

۳ـ ع ، ف : بینداخت .   ۴ـ ف : خونی .   ۵ـ ع : ز .

قدح را : «را» حرف تخصیص است .

محصول بیت : شکم مشك را تا نافش دریدند ، یعنی شکافتند . چشم قدح برای او پر از اشك شد . داخل قدح را به چشم خونین تشبیه کرده . حاصل : قدح برای مشك اشك خونین می‌ریخت . چون می‌دانست که بعداز آن برای او اعتباری نخواهد ماند . پس در معنی به حال خود گریه می‌کرد .

بفرمود تا سنگ صحن سرای بکندند و کردند[1] نو بازجای

تا : حرف تعلیل است .

صحن : به سکون «ح» میدان وسط سرای و مدرسه و غیره را گویند .

محصول بیت : شاهزاده دستور داد تا سنگهای صحن سرای را کندند و جای آنرا دو باره نو کردند ، یعنی روی آنها را تراشیدند و دو باره سر جایشان نهادند .

آنکه گفته: به جای آنها سنگهای دیگری گذاشتند ، بی‌ملاحظه گفته . زیرا برای تجدید لازم نیست سنگ تازه‌یی بگذارند بلکه روی آنها را می‌تراشند . چونکه شراب آن قدر به داخل سنگ نفوذ نمی‌کند که با تراشیدن برطرف نشود . فتأمل .

که گلگونهٔ خمر یاقوت فام بشستن نمی‌شد زروی رخام

که : حرف تعلیل است برای تراشیدن فرش .

گلگونه : با «ك» عجمی وسکون «ل» یعنی سرخاب که خانمها به صورت خود می‌مالند . اما در اینجا مراد رنگ شراب است . اضافه‌اش به «خمر» لامیه است .

فام : یعنی رنگ .

نمی‌شد : فعل ماضی منفی حکایت حال است ، یعنی نمی‌رفت .

رخام : به ضم «ر» یعنی مرمر .

محصول بیت : برای آن فرش صحن را تراشیدند که گلگونهٔ شراب یاقوت

۱ـ **متن :** بکندندکردند .

رنگ ، باشستن از روی مرمر نمی‌رفت ، غرض شاهزاده‌آن بود که نام و نشان شراب را ازروی زمین بردارد .

عجب نیست بالوعه گر شد خراب
که خورد اندر آن روز چندان شراب

بالوعه : یعنی فاضل آب مطبخ و خانه . «بلوعه» هم می‌گویند . به‌فتح «ب» و تشدید «ل» . جمعش «بلالیع» می‌آید . ریشهٔ آن «بلـع» یعنی بلیدن است . عرب اگر نوجوانی را دشنام دهد گوید « یا بلاع الذب » یعنی بلعندهٔ ذکر. « ذب » ذکـر را گویند .

آنکه بالوعه را میان‌آبجانه وصفه دانسته ، بیت را خراب کرده . (رد شمعی) .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : عجب نیست اگر بالوعه مست و خراب شد ، زیرا درآن روز آن همه شراب خورد . باید دانست که خراب در اینجا به‌طریق ایهام واقع شده ، فتأمل .

دگر هرکه بربط گرفتی بکـف
قفا خوردی ازدست مردم چودف

که : اسم است به‌معنی کس .

محصول بیت : بعداز آن توبه ، هـرکس که بر بط در دست می‌گرفت ، از دست مردم مانند دف قفا می‌خورد . حاصل : کتك سخت می‌خورد .

وگر فاسقی چنگ بردی بدوش
بمالیدی[1] اورا چو طنبور گوش

بردی : «ی» حرف حکایت است .

را : حرف تخصیص است .

۱ـ **متن :** بمالید .

محصول بیت : و اگر فاسقی در دوش خود چنگ می‌برد ، همانند طنبور گوش اورا می‌مالید . حاصل : تنبیهش می‌کرد .

آنکه گفته : «مالیدی» دراینجا مجهول است ، مجهول و معلوم را تشخیص نمی‌داده . (رد شمعی) .

جوان را سر از کبر و پندار مست
چو پیران بکنج عبادت نشست

جوان : یعنی شاهزاده ، «را» حرف تخصیص است .

بکنج عبادت : «ب» حرف ظرف . اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : در حالی که سر شاهزاده از کبر و پندار و غرور مست بود ، یعنی درچنین حال بود ، همانند پیران خلوت‌نشین درکنج عبادت نشست ، یعنی از آمیزش با مردم پرهیز کرد .

پدر بارها گفته بودش[1] بهول
که پاکیزه رو باش و شایسته قول[2]

هول : دراینجا مصدر است به‌معنی ترسانیدن .

که : رابط مقول و قول است .

محصول بیت : پدرش بارها به شاهزاده با خشونت وتهدیدگفته بودکه پاکیزه رفتار و شایسته گفتار باش ، یعنی فسق و فجور را ترك کن و سخن پسندیده و عاقلانه بگو . حاصل : درست گفتار باش .

جفای پدر برد و زندان و بند — چنان سودمندش نیامد که پند

جفای پدر : اضافهٔ مصدر به‌فاعلش است .

بند : در اینجا به‌معنی حبس است .

که : حرف بیان است .

۱ـ **متن** : بود . ۲ـ ع ، **ف** : که شایسته روباش و پاکیزه قول .

محصول بیت : جوروجفای پدررا برد وزندان وبنـدرا تحمل کرد اما چنـان سودمند و مؤثر واقع نشد که اندرز آن عزیز .

حضـرت شیخ بعضی از حـالات شـاهزاده را کـه پیش از این داشته بیـان می‌کند می‌فرماید :

گرش سخت گفتی سخنگوی سهل
که بیرون کن ازسر جوانی وجهل

سخنگوی : ترکیب وصفی ، مراد واعظ و ناصح است . اضافه‌اش به «سهل» و عدم اضافتش جایز است . در صورت قطع اضافه ، «سهل» در اینجا به‌معنی جزیی و فی‌الجمله است . در صورت اضافه ، یعنی ملایم ونرم .

که : حرف رابط مقول و قول است .

محصول بیت : اگر پیش از این نصیحتگـر بر او کمـی سخـت می‌گفـت و یا نصیحتگر ملایم بطور نرم بر او می‌گفت که جوانی وجهل و وغرور را ازسرت بیرون کن ، حاصل : اگر می‌گفت که فسق را ترك کن ؛

خیال[1] غرورش بر آن داشتی   که درویش را زنده نگذاشتی

خیال غرور : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : خیـال غرورش اورا بر آن وادار می‌کرد ، یعنی به حالی در می‌آورد که درویش اندرزگوی را زنده نگذاشته به‌قتل برساند .

سپر نفکند شیرغران زجنگ   نیندیشد از تیغ بـران پلنگ

سپر افکندن : کنایه از فرارکردن است ، زیرا عرب عادت داردکه به‌هنگام فرار همهٔ بارهایش را می‌اندازد حتی سپرش را ، تا جانش را نجات دهـد . فاحفظ .

محصول بیت : شیر غران از جنگ سپر نمی‌افکند ، یعنی نمی‌ترسد و فرار نمی‌کند ، پلنگ نیـز از شمشیر برنده نمی‌هراسد ، یعنی پادشاهـان مثل شیر نـد

---

۱ ـ ع ، ف : خیال و .

با خشونت و درشتی سخن نمی‌پذیرند و تحمل نمی‌کنند ، بلکه بر آنـان باید سخن نرم و ملایم گفت .

بنرمی زدشمن توان کند پوست[۱]
چو بادوست سختی کنی دشمن اوست

محصول بیت : بـا نرمش و رفـق می‌توان پوست دشمن را کند ، حاصـل : به لطف ومدارا می‌توان ازدشمن انتقام‌کشید . اما وقتی بادوست سختی‌کنی ، اودشمن می‌شود ، یعنی درنتیجهٔ درشتی دوست تو ، دشمن تو می‌شود .

چوسندان کسی سخت رویی نکرد
که خایسك تأدیب برسر نخورد

که : حرف بیان است .

خایسك : یعنی چکش ، اضافه‌اش به «تأدیب» لامیه است مجازاً .

محصول بیت : کسی مانند سندان سخت رویی نکرد ، که چکش تأدیب بر سرش نخورد ، یعنی مانندآن به وسیلهٔ روزگار و یاانسان تأدیب می‌شود همچنانکه مشهوراست «من لم یؤدبه‌الابوان یؤدبه الملوان»[۲]، «ملوان» یعنی شب و روز .

بگفتن[۳] درشتــی مکن با امیــر
چو بینی که سختی کند سست گیر[۴]

که : حرف بیان است .

محصول بیت : در سخن گفتن با حاکم و امیر درشتی مکن ، یعنی در سوق کلام مدارا و ملاطفت کن . وقتی ببینی که حاکم سختی و خشونت می‌کند تو سست و نرم بگیر ، یعنی درمقابل خشونت او تو نرمی کن .

باخلاق[۵] با هرکه بینی بساز   اگرزیردستست[۶] اگرسرفراز

بساز : یعنی موافقت و مرافقت کن .

۱ـ ف : توان کرد دوست .   ۲ـ هرکه را پدر ومادر ادب نکنند ، روزگار ادبش می‌کند .   ۳ـ ع نگفتم .   ۴ـ ع : سهل .   ۵ـ متن : باخلاف .   ۶ـ ع : زیردستی .

سرفراز : یعنی حاکم .

محصول بیت : هرکس را که ببینی و با هرکس که صحبت بکنی با اخلاق پسندیده ، یعنی با خوش خلقی رفتار کن . اگر فقیر وزیردست باشد واگر غنی باشد یعنی خواه رعیت باشد خواه حاکم باشد .

که این گردن ازنازکی درکشد[1]
بگفتار خوش و آن سراندرکشد

که : حرف تعلیل است .

آن : اسم اشاره است به سرفراز .

گفتار خوش : اضافهٔ بیانیه ، به طریق سحر حلال به ماقبل و مابعدش مصروف است .

و آن : «و» حرف عطف ، «آن» اسم اشاره است به «زیردست» .

سر اندرکشد : یعنی فرمانبردار و منقاد می‌شود .

محصول بیت : با فقیر وغنی ملایمت و ملاطفت کن ،که غنی به سبب ملایمت از نرمی و ظرافت ، گردن کشی را ترك کرده متواضع می‌شود . و فقیر بـه سبب ملاطفت سر پیش تو فرود می‌آورد و مطیع ومنقاد می‌گردد . حاصل : به سبب کلام لطیف هردو تسلیم تو می‌شوند .

به شیرین زبانی توان برد گـوی
که پیوسته تلخی برد تند خوی[2]

که : حرف تعلیل است .

برد : به‌معنی بردن است .

محصول بیت : با شیرین زبانی می‌توان گـوی برد ، یعنی باشیـرین زبانی می‌توان گوی مراد را به دست آورد . حاصـل : دولت و سعادت دنیا و آخـرت را

۱ـ ع ، ف : برکشد.   ۲ـ ع : سرد گوی .

با شیرین زبانی می‌توان کسب کرد . زیرا تند خوی و سرکش سرسخت ، همواره تلخی می‌برد چون با خشونت کاری می‌کند که از آن زیان عایدش می‌شود پس از آن ناراحت شده همیشه می‌سوزد .

تو شیرین زبانی ز سعدی بگیر　　ترش روی را گو بتلخی بمیر

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : تو شیرین زبانی را از سعدی بگیر ، یعنی یاد بگیر . به ترش روی بگو با تلخی بمیر ! یعنی بگو با محنت و مشقت هلاك شو .

حکایت طواف عسل[1]

طواف : اسم فاعل به طریق مبالغه است از «طاف ـ یطوف» اجوف واوی از باب «نصر» مراد کسی است که در شهر می‌گردد و عسل می‌فروشد همچنانکه در استانبول طبق برسر می‌گردند و میوه و غیره می‌فروشند .

شکر خنده‌ای انگبین میفروخت
که دلها ز شیرینیش می بسوخت

شکر خنده : ترکیب وصفی ، مراد محبوب است . «ی» حرف وحدت . همزه حرف توسل .

انگبین : به ضم «ك» عجمی یعنی عسل .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : جوانی شکر خنده در شهری می‌گردید و عسل می‌فروخت . چنان لطیف و شیرین بود که از شیرینی او دلهای عاشقان می‌سوخت ، یعنی مردم شهر دل سوختهٔ ملامت و لطافت آن جوان بودند .

نباتی میان بسته چون نیشکر　　برو مشتری از مگس بیشتر

نبات : در اینجا به طریق ایهام واقع شده . «ی» حرف وحدت است .

۱ـ ع ، حکایت طواف عسل فروش ، ف ، حکایت .

میان بسته : ترکیب وصفی ، یعنی کمر بسته ، همچنانکه رسم است که این قبیل اشخاص پیشگیره‌یی برکمر می‌بندند .

محصول بیت : همانند نیشکر نباتی میان بسته بود . براو مشتری از مگس بیشتر بود .

ذکر «مگس» نسبت به «عسل» خالی از لطافت نیست . فتأمل .

گرو زهر برداشتی فی‌المثل
بخوردندی ازدست او چون عسل

برداشتی : فعل ماضی حکایت حال است یعنی برمی‌داشت ، یعنی برمی‌گرداند و می‌فروخت .

بخوردندی : مثل «برداشتی» است یعنی می‌خوردند .

محصول بیت : اگر آن جوان به جای عسل مثلا زهر برمی‌داشت و می‌فروخت ، از دست او مانند عسل می‌خوردند . حاصل : هر عسلی می‌فروخت مقبول و پسندیده بود .

گرانی نظر کرد در کار او حسد برد برروز[1] بازار او

گرانی : به‌کسر «ك» عجمی با «ی» وحدت ، یعنی شخصی ثقیل و حسود .

روز بازار او : اضافه های لامیه است یعنی به رواج عسل جوان و زیادی مشتریان .

محصول بیت : روزی شخصی حسود به‌کار جوان نظر کرد و فروش اورا دید بر رواج بازار او و فروش عسلش حسد برد ، ولی حسد او برای رواج کار جوان عین کمال شد . چشم چنین حسودی کور شود ! آمین یا رب‌العالمین .

دگر روز شد گردگیتی دوان
عسل برسر و سرکه بر ابروان

شد : یعنی رفت .

---

۱ ـ **ف** : گرم .

سر که برابروان: کنایه از ترش رویی است .

محصول بیت : روز دیگر برای فروش عسل اطراف عالم را گردید ، یعنی شروع کرد به عسل فروشی . عسل بر سرش و سر که برابروانش بود ، یعنی چون کسی بر عسلش توجه نمی‌کرد روترش کرده بود . حاصل : خودش عسل می‌فروخت ولی رویش عبوس بود .

بسی گشت فریاد خوان پیش و پس
کـه ننشست بـرانگبینش مگـس

که : حرف استدراك است .

محصول بیت : فریاد کنان پایین و بالا بسیار گشت ، اما مگسی بر عسلش ننشست ، یعنی بر عسلش مگس ننشست تا چه رسد که مشتری رغبت کند . حاصل : مردم که از آن دیگری عسل می‌خریدند امروز حتی مگسی بر عسل این شخص ننشست تا چه رسد که مشتری پیدا شود .

شبانگه چو نقدش نیامد بدست　　بدلتنگ رویی بکنجی نشست

نقدش : ضمیر در معنی مقید است به «دست» در تقدیر : بدستش .

محصول بیت : شبانگاه، چون ازفروش عسل‌نقد به‌دستش نیامد، یعنی ازراه عسل فروشی پولی به دستش نیامد ، با دلتنگ رویی درکنجی نشست، یعنی عبوس در گوشه‌یی بنشست .

چو عاصی ترش کرده روی ازوعید
چو ابروی زندانیان روز عیـد

ترش کرده : «ه» رسمی ، در اینجا حرف ترتیب است .

وعید : یعنی ترس و خوف و تهدید .

محصول بیت : این بیت متضمن دو تمثیل است . رو ترش کرده در گوشه‌یی بنشست همانطور که عاصی و گناهکار از وعید و تهدید روترش می‌کند . وهمچنانکه

زندانیان روز عید ابروی خود را در هم می‌کشند .

زنش[1] گفت بازی‌کنان شــوی را
عسل تلخ باشــد ترش روی را

زنش : ضمیر راجع به «شوی» است به طریق اضمار قبل از ضمیر .

بازی کنان : ترکیب وصفی است یعنی لطیفه کنان .

شوی : یعنی‌شوهر، درتقدیر: شویش را. «را» حرف صله‌است یعنی‌به‌شوهرش.

ترش روی : ترکیب وصفی . «را» حرف تخصیص است .

محصول بیت : زنش به طریق اطیفه به شوهرش گفت : عسل ترش روی تلخ می‌شود ، بــدان جهت کسی نمی‌خــرد . حاصــل : وقتی شوهرش را درآن حال دیــد شوخی‌کنان به شوهرش چنین گفت .

حضرت شیخ از قصه به پند واندرز شروع کرده می‌فرماید :

بدوزخ برد مرد را خوی زشت
که اخلاق نیك آمدست از بهشت

که : حرف تعلیل است .

آمدست : در اصل «آمده است» حذف وایصال شده .

محصول بیت : خوی زشت مرد را به دوزخ می‌برد ، یعنی دوزخی می‌کنـد . زیرا اخلاق نیك از بهشت آمده است . در حدیث شریف آمده که خوی زشت ایمان را فاسد می‌کند. همچنانـکه سرکه عسل را فاسد می‌کند . ودرجایی دیـگرمی‌فرماید : اخلاق خوب از کمال ایمان است .

برو آب گرم ازلب جوی خــور
نه جلاب سرد[2] ترش روی خــور

نه : حرف نفی درمعنی مقید است به «خور» .

---

۱ ـ ف : زنی .   ۲ ـ ع : مرد .

محصول بیت : برو بدون منت از لب جوی آب‌گرم بخور ، گلاب سرد ترش روی را مخور .

حرامت بود نان آن کس چشید

که چون سفره ابرو بهم درکشید

چشید : به‌معنی چشیدن است .

محصول بیت : چشیدن نان‌آن‌کس حرامت باشد ، یعنی خوردن نانش برتو حرام است که‌کسی مانند سفره ابرو بهم درکشید و رویش را عبوس کرد .

مراد از «سفره» دراینجا سفرهٔ سفر است که درسیس خانه می‌آویزند با این ترتیب تشبیه صحیح می‌شود . فتأمل .

مکن خواجه برخویشتن کار سخت

که بدخوی[1] باشد نگونسار بخت

خواجه : مناداست .

که : حرف تعلیل است .

نگونسار بخت : ترکیب وصفی است یعنی بدبخت .

محصول بیت : ای خواجه ! کار را بر خودت سخت و دشوار مکن ، یعنی به سبب خوی بد کار را برخودت سخت مکن ، زیرا بدخوی نگونساربخت وبدطالع می‌شود . حاصل : شخص بدخوی بی‌دولت وبی سعادت است هرگز از ناراحتی و رنج نجات نمی‌یابد .

گرفتم که سیم و زرت چیز نیست

چو سعدی زبان خوشت نیز نیست

گرفتم : یعنی فرض کردم .

محصول بیت : فرض کنیم که سیم وزر و چیز دیگری نداری ، یعنی قیاس

۱ـ ع : بدگوی .

کنیم که ازمال دنیا هیچ چیز نداری .آیا مانند سعدی زبان خوشی نیز نداری ؟

حکایت

شنیدم که فرزانهٔ حق پرست گریبان گرفتش یکی رندمست

که : حرف بیان است .

فرزانه : یعنی عاقل . دراینجا مراد عارف است .

گرفتش : ضمیر درمعنی مقید است به «گریبان» درتقدیر : گریبانش .

رند : یعنی فاسق . اضافه‌اش به «مست» بیانیه است .

محصول بیت : شنیدم که رندی مست گریبان فرزانه‌یی حق پرست را گرفت، یعنی براو حقارت وتوهین کرد .

ازآن تیره دل مرد صافی درون
قفا خورد وسر برنکرد ازسکون

تیره دل : ترکیب وصفی است یعنی ستمکر .

صافی درون : یعنی پاکیزه دل .

قفا : یعنی سیلی پس گردنی .

برنکرد : یعنی بلند نکرد .

محصول بیت : ازآن فاسق ستمکر مرد پاکیزه دل سیلی خورد ولی سرش را از صبر و سکون بلند نکرد ، یعنی تحمل کرده چیزی نگفت .

یکی گفتش آخر نه مردی تو نیز
تحمل دریغست ازین بی‌تمیز

آخر : ادات تأکید است .

ازین : یعنی از این نوع .

بی‌تمیز : یعنی بی‌ادراك .

محصول بیت : کسی به عارف گفت که آخر توهم مرد نیستی ، تحمل از این

نوع بی‌تمیز و بی‌ادراك دریغ است ، یعنی تحمل این قبیل افراد را نباید کرد .

شنید این سخن مرد پاکیزه خوی

بدو گفت ازین نوع بامن[1] مگوی[2]

محصول بیت : عارف پاکیزه خوی این سخن را شنید ، به‌ناصح گفت : ازاین نوع سخن بامن مگو ، یعنی به من چنین انـدرز مـده ، و مگوکه بـا او جنگ کنم ، زیرا :

درد مست[3] نادان گریبان مرد   که باشیرجنگی سگالد نبرد

که : حرف رابط صفت . وجایز است که اسم استفهام باشد به‌معنی چـه‌کسی ؟

شیرجنگی : اضافهٔ بیانیه . «ی» حرف نسبت است .

سگالد : به‌کسر و فتـح «س» فعل مضارع مفرد غایب «ازسگالیدن» به معنی ظن و فکر .

محصول بیت : مست نادان گریبان مرد را می‌درد ،که با شیر جنگی اندیشهٔ نبرد می‌کند. حاصل: اگرمستی ونادانی درکسی جمع باشد از شیر وپلنگ روگردان نمی‌شود ، تا چه رسد به من ضعیف .

یا اینکه : چـه‌کسی بـه نبرد شیر جنگی فکر می‌کند ؟ یعنی باشیر ژیـان چه‌کسی می‌جنگد ؟

زهشیار عاقل نزیبدکه دست   زند درگریبان نـادان مست

که : حرف بیان است .

محصول بیت : از مرد هوشیار عاقل زیبنده نیست‌که دست درگریبان نادان مست بزند ، یعنی با او جنگ کند .

هنرور چنین زندگانی کند   جفا بینـد و مهربـانی کنـد

هنرور : یعنی هنرمند . «ور» به‌فتح «و» ادات نسبت است .

۱ـ ع : دیگر .   ۲ـ **متن** : مگو .   ۳ـ ع : مرد .

محصول بیت : هنرمند چنین زندگانی می‌کند ، یعنی از مردم جفا می‌بیند اما مهربانی می‌کند یعنی به جفاکاروفا می‌نماید .

حکایت درعزت نفس مردان[1]

سگی پای صحرا نشینی گزید
بخشمی که زهرش زدندان چکید

که : حرف رابط صفت است .

زهرش : ضمیر درمعنی مقید است به «دندان» در تقدیر : دندانش .

محصول بیت : سگی پای صحرانشینی را گاز گرفت به خشمی‌که از دندانش زهر چکید ، یعنی سخت گاز گرفت .

شب از درد بیچاره خوابش نبرد
بخیل اندرش دختری بود خرد

خوابش : ضمیر درمعنی مقید است به «نبرد» درتقدیر : نبردش .

بخیل : «ب» حرف ظرف ، «خیل» طایفه و جماعت ، «اندر» «ب» را تأکید می‌کند . ضمیر راجع به مرد سگ گزیده است .

محصول بیت : بیچاره شب از درد آن زخم خوابش نبرد ، یعنی نتوانست بخوابد . درمیان طایفه‌اش دختر کوچکی بود ، یعنی دخترکی داشت .

پدررا جفا کرد و تندی نمود
که آخر ترا نیز دندان نبود

که : حرف بیان است .

آخر : ادات تأکید است .

محصول بیت : دختر به پدرش جفا کرد و شدت به خرج داد که آیا تو نیز دندان نداشتی ؟ یعنی تو هم می‌بایست اورا می‌گزیدی .

۱ـ ع : گفتار درعزت نفس مردان ، ف : حکایت .

پس از گریه مرد پراکنده روز[1]
بخندید کای مامک[2] دلفروز

پراکنده روز : ترکیب وصفی است به‌معنی پریشان حال .

که : حرف رابط مقول و قول مقدر است درتقدیر: بخندید وگفت‌کای .

مامك : «مام» یعنی مادر ، «ك» ادات تصغیر ، اضافه‌اش به « دلفروز » بیانیه است . «دلفروز» یعنی روشن‌کنندهٔ دل .

محصول بیت : مرد پراکنده روز و پریشان حال پس از گریهٔ سوزناك ، خندید وگفت : ای مامك دلفروز و ای نور چشمم !

مرا گرچه هم سلطنت بود ونیش[3]
دریغ آمدم کام و دندان خویش

سلطنت : دراینجا به‌معنی قهر و غلبه است .

آمدم : ضمیر متصل منصوب است یعنی برمن دریغ آمد .

محصول بیت : این بیت با مابعد ، مقول قول مقدر است . یعنی اگرچه من هم قهرو قدرت ودندان مانند نیشتر دارم ، ولی دریغم‌آمدکه‌کام ودندان خود را براو بزنم . حاصل : جنگیدن با او شایستهٔ من نبود .

دربعضی نسخ به جای «نیش» ، «بیش»آمده ، یعنی قدرت وقهر من ازآن سگ بیشتربود اما آه !

محالست اگر[4] تیغ برسرخورم
که دندان بپای سگ اندر برم

محالست : جواب شرط ، مرهون است به مصراع دوم .

که : حرف بیان است .

اندر : «ب» را تأکید می‌کند .

۱ـ **متن** : پراکنده زور . ۲ـ **ع** ، **ف** : بابك . ۳ـ **ف** : بیش . ۴ـ **ع** : کر .

محصول بیت : اگر شمشیر بر سرم بخورد ، یعنی اگر بر سرم شمشیر بزنند محالست که دندانم را به‌پای سگ فرو برم ، یعنی پایش را گاز بگیرم .

حضرت شیخ می‌فرماید :

توان کرد باناکسان بدرگی[1]
ولیکن نیاید ز مردم[2] سگی

بدرگی : «بدرگ» یعنی بداصل ، «ی» حرف مصدر است .

محصول بیت : با ناکسان و بدان می‌توان بدرگی وبدی کرد ، اما از مردم و انسان معقول سگی و بدی نمی‌آید .

حکایت خواجهٔ نیکرخصال و بندهٔ بدفعال[3]

بزرگی هنرمند آفاق بود غلامش نکوهیده اخلاق بود

محصول بیت : شخصی بزرگ وجود داشت که هنرمندآفاق بود، غلامی داشت بسیار بداخلاق .

ازین حفرقی[4] موی کالیده‌ای
بدی سرکه در روی مالیده‌ای

ازاین : یعنی ازاین نوع ، دراین قبیل موارد ادات تشبیه است .

حفرق : به‌فتح «ح» حطی و «ر» و سکون « ف » به‌معنی زشت روی . «ی» حرف وحدت است .

موی کالیده : ترکیب وصفی است به‌معنی ژولیده موی ، کنایه از حدت وسورت نفس است . «ی» حرف وحدت . همزه حرف توسل .

بدی : به‌فتح «ب» با «ی» وحدت، یعنی یك بد، ولی به‌ضم «ب» با«ی» حکایت مخفف «بود» ادات زمانیه است. علی‌کل‌حال‌رابطه محذوف است ، درتقدیر:که بدی.

محصول بیت : از این نوع زشت روی ژولیده موی بود ، بدی بود سرکه در

۱ـ **متن** : رگی . ۲ـ **متن** : مرد . ۳ـ ع : حکایت خواجهٔ نیکوکردار و غلام بد ، **ف** : حکایت . ۴ـ ع : خفرق ، **ف** : خفرگی .

روی مالیده ، یعنی بدی ترش روی و عبوس بود . خلاصه ، ظاهر و باطنش بد بود .

چو ثعبانش آلوده دندان بزهر

گرو برده از زشت رویان[1] شهر

ثعبان : به ضم «ث» یعنی اژدها .

محصول بیت : دندان آن غلام مانند اژدها زهرآلود بود ، یعنی هرکس را می‌دید فرومی‌برد . جانوری بود موذی ومردم‌آزارکه همه ازاورنجیده بودند. اززشت رویان شهر گرو برده بود ، یعنی درزشت رویی از همه پیش افتاده بود ، در شهر بد ترکیب‌تر از او وجود نداشت .

مدامش بروی آب چشم سبل   دویدی زگند[2] پیاز بغل

سبل : به فتح «س» و «ب» مرضی است درچشم که دراثر آن پرده روی چشم می‌آید و رگهای سرخ درچشم ایجاد می‌شود .

دویدی : «ی» حرف حکایت است یعنی می‌دوید .

محصول بیت : ازگند پیاز بغلش همیشه آب چشم سبل به رویش جاری می‌شد ، یعنی از بوی بد بغلش همیشه آب چشمش بررویش جاری می‌شد . حاصل : هم بغلش بسیار گندیده بود وهم چشمانش مبتلا به مرض سبل بود .

گره وقت پختن برابرو زدی   چو پختندباخواجه زانو زدی

گره برابرو زدی : کنایه از ابرو درهم‌کشیدن است . « زدی » یعنی می‌زد .

محصول بیت : هنگام غذا پختن ابرودرهم می‌کشید ولی وقتی پخت وآورد ، باخواجه زانو می‌زد ومی‌خورد .

دمادم بنان خوردنش هم نشست

وگر مردی آبش ندادی بدست

نان خوردن : ترکیب مزجی ، ضمیرراجع به «خواجه» است .

۱ـ **متن** : زشت رویا .   ۲ـ ع ، **ف** : بوی .

هم نشست . یعنی مصاحب ومقارن .

مردی : «ی» حرف حکایت . فاعلش «خواجه» است .

محصول بیت : همیشه درهنگام غذاخوردن باخواجه برابرمی‌نشست ، یعنی باهم غذا می‌خوردند واگرخواجه‌اش می‌مرد به دستش یك جرعه‌آب نمی‌داد .

نه‌گفت اندرو کارکردی نه چوب
شب و روز ازو خانه درکند وکوب

گفت : دراینجا اسم است به‌معنی سخن .

کندوکوب : «کند» اسم است به‌معنی کندن، «کوب» اسم است به‌معنی کوفتن، «کندوکوب» یعنی زدن وکتك زدن .

محصول بیت : برآن غلام نه سخن تأثیرداشت ونه چوب ، شب وروز خانه از او درکتك‌کاری بود . یعنی خواجه دائماً آن غلام را کتك می‌زد .

کسی‌که ازاین اصطلاح آگاه نبوده درمعنی مصراع دوم‌گفته : شب وروز خانه ازآن غلام درکنده شدن وکوبیده شدن بود ، یعنی‌گاهی این طرف خانه را خراب می‌کرد وگاهی آن طرف رامی‌کند، معنی‌رابسیارخراب‌کرده‌است.(رد سروری و شمعی).

گهی خار و خس در ره انداختی
گهی ماکیان درچه انداختی

انداختی : «ی» حرف حکایت است یعنی می‌انداخت .

ماکیان : مرغ خانگی است‌که عرب «دجاجه» گوید .

محصول بیت : گاهی در راه خواجه‌اش خار وخس می‌انداخت وگاهی ماکیانی درچاه می‌انداخت . حاصل : پیوسته آزار و اذیت ایجاد می‌کرد و زیان به‌بار می‌آورد .

ز سیماش وحشت فراز آمدی
نرفتی بکاری که باز آمدی

سیما : دراینجا یعنی روی .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : ازشکل وشمایل آن غلام نفرت می‌بارید، یعنی شکلش طوری بودکه هرکس می‌دید متنفرمی‌شد . به‌کاری نمی‌رفت‌که باز می‌آمد ، یعنی تنبل بود درهرکاربسیار تأخیر می‌کرد .

حضرت شیخ تا اینجا وصف غلام نکوهیده را کرد .

کسی گفت ازاین بندهٔ بدخصال
چه خواهی ادب یا هنر یا جمال

بد خصال : ترکیب وصفی است به‌معنی بداخلاق . «خصال» به‌کسر «خ» یعنی اخلاق .

محصول بیت : شخصی به خواجهٔ غلام گفت : از این بندهٔ بداخلاق چه می‌خواهی ؟ ادب ، یاهنریاجمال ؟ یعنی هیچیك از اینها که دراین غلام وجود ندارد .

نیرزد وجودی بدین ناخوشی[1]
که جورش پسندی و بارش کشی

نیرزد : مرهون است به مصراع دوم .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : وجودی بدین زشتی وناخوشی آن ارزش نداردکه جور و جفایش راپسندی وبار زحمت ومشقتش را بکشی .

منت بندهٔ خوب[2] نیکوسیر بدست‌آرم این را بنخاس بر

منت : «ت» ضمیرخطاب است یعنی من برای تو .

نیکوسیر : ترکیب وصفی ، «سیر» به‌کسر «س» و فتح «ی» جمع «سیرت» است .

بنخاس : «ب» حرف صله، «نخاس» به‌فتح «ن» با«خ» معجمه یعنی برده‌فروش.

۱ـ متن : خوشی . ۲ـ ف : خوب و .

محصول بیت : من برای تو یك بندهٔ خوب نیکوسیرت به دست می‌آورم . این غلام را به‌بزده فروش ببر، یعنی بفروش .

اگر[1] یك پشیز[2] آورد سر مپیچ
گرانست اگر راست خواهی بهیچ

پشیز : به‌فتح «پ» عجمی یعنی پول ، پول خرد .

محصول بیت : اگرفرضاً پشیزی بیاورد ، سرمپیچ ، یعنی هرچه برایش بدهند قبول‌کن . زیرا اگرراستش‌را بخواهی ، این غلام به‌هیچ هم‌گران است یعنی اصلا چیزی نمی‌ارزد .

شنید این سخن مرد نیکو نهاد
بخندید کای یار فرخ نهاد[3]

بخندید : درتقدیر: بخندید وگفت .

که : حرف رابط مقول وقول مقدر است .

فرخ نهاد : یعنی مبارك اصل .

محصول بیت : خواجهٔ نیکو نهاد این سخن‌آن مردرا شنید ، خندید وگفت که‌ای دوست فرخ نهاد !

بدست این پسرطبع وخویش ولیك
مرا زو طبیعت شود خوی نیك

محصول بیت : خوی وطبع این پسربدست ، ولی باصبرکردن برجفاهای او، خوی نیك عادت وطبیعت من می‌شود .

حال مراد ازآن بیت را تفسیر می‌کند :

چوزو کرده باشم تحمل بسی توانم جفا بردن از هر کسی

محصول بیت : وقتی بلاهای اورا بسیار تحمل‌کرده باشم ، جفا بردن از

۱ــ ع ، **ف** : وگر .   ۲ــ **متن** : پشین .   ۳ــ **ف** : فرخ نژاد .

هرکس را می‌توانم . حاصل: وقتی بـه جفاها این غلام عادت‌کنم جفاهـای دیگـرانرا به طریق اولی تحمل می‌کنم .

تحمل چو زهـرت نمایـد نخست
ولی شهد گردد چو درطبع رست

شهد : دراینجا مطلق عسل است .

رست : به ضم «ر» وسکون «س» یعنی رویید .

محصول بیت : صبر وتحمل درآغاز حال ، مانند زهرمی‌نماید ، یعنی دشوار به‌نظرمی‌رسد ، اما وقتی درطبع رویید ، یعنی عادت شد، شهد صافی می‌گردد. حاصل: وقتی طبیعت عادت‌کرد صبر وتحمل‌که مانند زهراست ، مانند شهد لذیذ می‌شود .

حکایت معروف کرخی و مسافر مریض[1]

کسی راه معروف‌کرخـی نجست[2]
که ننهاد[3] معروفی از سر نخست

معروف‌کرخی : دراینجا نام یکی از اولیـاء الله است منسوب به‌کرخ کـه محله‌یی درکنار بغداد فعلی است قبـر شریفش فعـلاآباد و زیـارتگاه صاحبنظـران است. جنید بغدادی وسری سقطی‌که هردودریك مقبره مدفون هستند قبرشان نزدیك قبر معروف است . در زمان تحصیل ما مقبرهٔ معروف‌آباد بود ولی مقبرهٔ این دونفر آباد نبود . فعلا نمی‌دانیم درچه حالی است ؟

که : حرف تعلیل است به‌معنی «تا» .

معروفی : «ی» حرف مصدر است .

نجست : فعل ماضی مفرد غایب التزاما یعنی پیدا نکرد ، به‌معنی نخواست و آرزونکرد،نیست همچنانکه هرکس‌ازریشهٔ این‌کلمه آگاه‌است‌می‌داند.(رد شمعی).مثلا

۱ـ ع : حکایت معروف‌کرخی رحمة‌الله ومسافر ، **ف** : حکایت .   ۲ـ ع ، **متن** : بجست .   ۳ـ ع : بنهاد .

مرد جنگی را «جنگجو» گویند پس جنگجو ، جنگ جستجوکننده نیست همچنانکه درگلستان آمده :

نه مردست آن بنزدیك خردمند که با پیل دمان پیکار جوید
بلی مرد آن کسست از روی تحقیق که چون خشم آمدش باطل نگوید

دراینجا یعنی بتواند باپیل جنگ‌کند و قادر به جنگ پیل بشود . نه‌اینکه جنگ جستجو کند . متأسفانه جمیع شارحان این معنی فاسد را درنظرگرفته‌اند .

محصول بیت : کسی راه وروش وسلوك معروف‌کرخی را نجست، یعنی بدان نرسید تا معروفی ، یعنی درپیش‌مردم مشهورشدن را ، ازسرننهاد . حاصل : مادام‌که انانیت وغرور ومعلومات ومحفوظاتش را کلا ترك نکرد به حق واصل نشد . فتأمل .

آنکه درمعنی بیت‌گفته : هرکس راه معروف کرخی را خواست اولا باید مغروری را ترك کند واز شهرت بگذرد . بعدازآن مانند معروف‌کرخی، مشهور و معروف می‌شود ، به مقصود واصل نشده . (رد شمعی) .

شنیدم‌که مهمانش آمد یکی زبیماریش تا بمرگ اندکی

که : حرف بیان است .

بیماریش : «ی» حرف مصدر . ضمیرراجع به «یکی» است .

تا : برای انتهای غایت است به‌معنی «الی» .

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید: شنیدم‌که به‌معروف مهمانی آمد، که‌از بیماری تامرگش اندك زمانی مانده بود ، یعنی مهمان سخت بیمار بود .

سرش موی و رویش صفا ریخته
بمویش جان درتن آویخته

محصول بیت : از ناخوشی موی سروصفای رویش ریخته بود. حاصل: رنگ ورویش نمانده بود . جانش هم درتنش به مویی آویخته بود ، حاصل : جانش به اندازهٔ مویی مانده بودآن چنانکه مرگش نزدیك بود .

شب آنجـا بیفکند و بالش نهـاد
روان دست دربانگ ونالش نهاد

«بیمار» فاعل «بیفکند» و «نهاد» است .

مراد از «بالش نهادن» خوابیدن است .

روان : دراین قبیل موارد یعنی فوری .

نالش : اسم مصدر است به معنی نالیدن .

محصول بیت : بیمارشب درخانهٔ معروف افتاد وخوابید ، به محض خوابیدن به فریاد و فغان آمد ، همچنانکه عادت بیماران است . مـراد از «دست دربانـگ و نالش نهادن» شروع کردن براینهاست .

آنکه‌گفته : معروف‌کرخی‌بیمار را شب‌آنجاخوابانید وزیرسرش بالش‌نهاد، از اصطلاح واستعمال بی‌خبر بوده . (رد شمعی) .

نه خوابش گرفتی شبـان یك نفس
نه از دست فریاد او خـواب کس

گرفتی : فعل ماضی حکایت حال است . فاعلش جایز است‌که «خواب» باشد مجازاً . وجایز است‌که «بیمار» باشد .

اگر«خواب» مضاف نباشد ، معنی می‌شود :کسی‌نمی‌خوابید ویا خواب نداشت. اما اگر مضاف باشد معنی می‌شود : خواب‌کس نبود . ولکل وجهة .

محصول بیت : بیمار شبهایك لحظه نمی‌خوابید ، یعنی درتمام شب لحظه‌یی آرام نداشت . واز فریـاد و فغان او ساکنان‌آنجا نمی‌خوابیدند . حاصـل : از شـدت مرض نه خودش می‌خوابید ونه از فریاد وفغانش کسی می‌توانست بخوابد .

نهادی پریشان وطبعی‌درشت   نمی‌مرد وخلقی‌بحجت بکشت

درمصراع اول «داشت» مقدر است یعنی نهادی پریشان وطبعـی درشت داشت .

و : حرف حال است .

بحجت : «ب» حرف مصاحبت . مراد از «حجت» طعن وتشنیع است .

محصول بیت : آن بیمارنهادی پریشان وطبعی درشت داشت . حاصل: شخصی پریشان ودرشت خوی بود . خودش نمی‌مرد وجماعتی را باطعن و دشنام می‌کشت . حاصل : علاوه براینکه خودش هلاك نمی‌شد اهل آنجا را باسخنان دل‌آزارمی آزرد.

زفریاد و نالیدن و خفت و خیز
گرفتند ازو خلق راه گریز

خفت وخیز : «خفت» اسم است به‌معنی خفتن و«خیز» یعنی خزیدن .

راه گریز : اضافهٔ بیانیه است مجازاً . «گریز» اسم است به‌معنی گریزیدن .

محصول بیت : از فریاد وفغان ونالیدن و خفت وخیزبیمار ، حاصل : ازکارهای ناسازگار ورنج‌آورش ، مردم‌آنجا راه‌گریزدرپیش‌گرفتند ، یعنی‌نتوانستند تحمل اورا بکنند .

ز دیار مردم درآن بقعه کس
همان ناتوان ماند[1] ومعروف وبس[2]

دیار : به‌فتح «د» وتشدید «ی» دراصل «دیوار» بروزن «فیعال» است . «و» با «ی» جمع شده ، اولی ساکن است «و» را به «ی» قلب کرده «دیار»گفته‌اند .

همان : دراین موارد به‌معنی تنهاست ، باید دانست‌که این لفظ به طریق نفی عام مستعمل است . فتدبر .

بقعه : یعنی قطعه زمین .

وبس : با «و» عطف یعنی فقط .

محصول بیت : درآن جای از مردم جزبیمار ومعروف هیچکس‌نماند. یعنی تنها این دونفر ماندند . بقیه راه فرار درپیش‌گرفتند .

شنیدم که شبها زخدمت نخفت
چو مردان میان بست و[3] کرد آنچه گفت

محصول بیت : شنیدم‌که معروف شبهابرای خدمت اونخوابید . مانند مردان

۱ـ ع : مرد .   ۲ـ ع ، **متن** : بس .   ۳ـ **متن** : بسته .

کمربست وهرچه بیمارگفت پذیرفت وبه جای‌آورد ، تمام وسایلش را فراهم‌کرد .

شبی برسرش لشکرآورد خواب
که چند آورد مرد ناخفته تـاب

که : حرف تعلیل است .

تاب : دراینجا یعنی طاقت .

چند: طرف زمان است .

محصول بیت : شبی برسرمعروف خواب لشکرآورد ، یعنی خواب براو غلبه کرد ، زیـرا مرد ناخفته چقدر به بی‌خـوابی تاب می‌آورد ؟ یعنی چقـدر تحمـل بی‌خوابی می‌کند ؟

بیك دم که چشمانش خفتن گرفت
مسافـر پراکنـده گفتن گـرفت

بیکدم : «ب» حرف ظرف .

که : حرف بیان است .

گرفت : فعل ماضی مفرد غایب است یعنی‌آغازکرد .

محصول بیت : دریك دم‌که چشمان معـروف را خواب‌گـرفت ویا چشمانش خفتن‌گرفت . حاصل : یك لحظه‌که خوابید ، بیمار پراکنده وناسزا گفتن‌آغازکرد .

که لعنت برین نسـل ناپاك بـاد
که نامند و ناموس وزرقند و باد[1]

که : حرف رابط مقول است .

که : حرف تعلیل است .

زرق : یعنی ریا .

باد : یعنی باد ، مراد شهرت کاذب است .

۱ـ ع : که‌آن جمله زرقند وناموس و باد .

محصول بیت : کلمات پراکندهٔ بیمـار را بیان می‌کند که‌گفت : لعنت برین نسل ناپاك باد ، یعنی براین صوفیان ناپاك باد ،که جویای نام وناموس وریا و صاحبان شهرت‌کاذب‌اند، ظاهراً زی صوفیان دارند اما باطنشان خالی از انصاف وتقوا وکرامت و ولایت است . خلاصه بدترین دشنامها را داد .

پلید اعتقادان پاکیزه پوش فریبندهٔ پارسایی فـروش

محصول بیت : این نسل ناپـاك ، پلیـد اعتقـادان پاکیـزه پـوش هستنـد ، فریبنده‌یی پارسایی فروش وریا کارند . حاصل : ظاهرشان برخلاف باطنشان است .

چه داند لتنباری[1] از خـواب مست
که بیچاره‌ای دیده برهـم نبست

لتنبار: ترکیب وصفی است به‌معنی تنبل وپرخور . «ی» حرف وحدت است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : تن‌پروری ازخواب مست چه می‌داندکه بیچاره‌یی دیده برهم نبست ونخوابید . حاصل :آنکه بسیار خورده ودرکمال راحتی به خواب رفته ، چه می‌داندکه بیچاره‌یی که اصلا نخوابیده چه حالی دارد ؟

سخنهای منکـر بمعـروف گفت
که یك دم چرا غافل ازوی[2] بخفت

سخنهای منکر : اضافهٔ بیانیه است یعنی سخنان زشت .

درجمع «منکر» و «معروف» حسن لطافت هست .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : بیمار سخنان منکر وزشت به معـروف‌گفت : که یك لحظـه چرا غافل از او خوابید ؟ حاصل : از اینکه معروف یك لحظه به خـواب رفته بـود به خشم‌آمد و دشنامها داد .

---

۱ ـ **ف** : لت انبانی .   ۲ـ **متن** : که یکدم ازوی چرا غافل .

فرو خورد شیخ این حدیث از کرم
شنیدند پوشیدگان حرم

مراد از «حدیث» سخنانی است که بیمار گفته است .

مراد از «پوشیدگان حرم» خاتونهاست .

محصول بیت : حضرت شیخ از بزرگواری ولطف ناسزاهای بیمار را فرو خورد ، یعنی آن سخنان زشت نابکار را تحمل کرد . پوشیدگان حرم ، یعنی بانوان خانه ، فحشها ودشنامهای بیمار را شنیدند .

یکی گفت معروف را درنهفت
شنیدی[1] که درویش نالان چه گفت

شنیدی : فعل ماضی مفرد مخاطب متضمن استفهام است یعنی آیا شنیدی ؟

که : حرف بیان است .

محصول بیت : یکی از بانوان درنهان به معروف گفت که آیا شنیدی درویش نالان وخسته به‌تو چه‌گفت ؟

برو زین سپس گو سرخویش گیر
گرانی مکن جای دیگر بمیر

گرانی : با «ی» مصدری یعنی سنگینی .

محصول بیت : یکی از خاتونها به‌طریق اندرز به‌معروف گفت: برو به‌مریض بگو سرخود را درپیش بگیر ، وپی‌کار خودت برو . برما سنگینی مکن . برو در جای دیگر بمیر دراینجا نمیر .

نکویی و رحمت بجای خودست
ولی بابدان نیک مردی بدست

ولی : ادات استدراك است .

۱ـ ع ؛ ندانی .

محصول بیت : نیکویی ورحمت به جای خود است یعنی نیکی ومهربانی تو درحداعلی است وبالاتر ازآن نمی‌شود ، ولی نیك مردی وانسانیت بابدان ، بداست ، یعنی انسانیت وشفقت ، درجـای خودش محفوظ است ولی او شـایستهٔ احسـان و نیکی نیست .

سر سفله را گـردبالش منـه   سر مـردم آزار برسنگ بـه

گرد بالش : به‌کسر«ك» عجمی ، یعنی متکا . ازقبیل ترکیب مزجی است .

محصول بیت : خاتون به‌معروف‌گفت : زیرسر مرد پست‌گردبالش مگذار ، یعنی شخص پست را گرامی مدار. سرمردم‌آزار برسنگ باشد بهتراست ، یعنی برای سرمردم‌آزار سنگ شایسته‌تر است . حاصل مردم‌آزار شایستهٔ احترام نیست بلکه باید تحقیر وتوهین بشنود .

مکن با بـدان نیکی ای نیك بخت

که در شوره نادان نشاند درخت

که : حرف تعلیل است .

شوره : درتقدیر : زمین شوره است .

محصول بیت : ای انسان نیك بخت وسعادتمند ! بابدان نیکی مکن . زیرا شخص‌نادان درشوره زار درخت می‌نشاند ، درنتیجه زحمتش ضایع می‌شود زیرا درآن حاصل به دست نمی‌آید .

نگویم مراعات مـردم مکن   کرم پیش نامردمان گم مکن

مراعات : مصدر از باب «مفاعله» به‌معنی رعایت ، اضافه‌اش به «مردم» اضافهٔ مصدر به‌مفعولش است .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : به تو نمی‌گویم‌که به مـردم احترام مکن ، یعنی به‌کسی احسان وکرم مکن . بلکه می‌گویم ،که‌کرم وجوانمردی را درپیش‌نامردان ضایع مکن . حاصل : احسان ونیکی برنامردان ، احسان را ضایع

کردن است .

باخلاق نرمی مکن بادرشت
که سگ را نمالند چون گربه پشت

اخلاق : درتقدیر : اخلاق پسندیده است .

که : حرف تعلیل است .

سگ را : «را» حرف تخصیص است .

محصول بیت : با اخلاق پسندیده با اشخاص درشت ، نرمی وملاطفت مکن، زیرا پشت سگ را مانند گربه نمی‌مالند . حاصل : با شخص ملایم باید ملاطفت‌کرد وبا شخص درشت ، باید درشتی نمود .

گر انصاف خواهی سگ حق شناس
بسیرت به از مردم ناسپاس

محصول بیت : اگر انصاف و عدل بخواهی ، یعنی اگر جواب پسندیده وحق بخواهی ، اینست‌که سگ حق شناس درسیرت و وفا از مردم ناسپاس وکفران پیشه بهتراست ، زیرا آنکه سپاس احسان وکرم مردم را نمی‌گوید ، سپاس خدارا نیز به جای نمی‌آورد .

ببرفاب رحمت مکن برخسیس
چوکردی مکافات بریخ نویس

برفاب : ترکیب مزجی است یعنی آب برف .

خسیس : یعنی پست .

مکافات : مصدر ازباب «مفاعله» یعنی پاداش وجزا .

محصول بیت : به شخص‌خسیس ودنی با برفاب هم رحمت مکن، یعنی دلت براو نسوزد . اگر احسان‌کردی ثواب وپاداش آنرا بریخ بنویس ، یعنی منتظر پاداش مباش .

ندیـدم چنین پیچ بـر پیچ کس
مکن هیچ رحمت برین[1] هیچکس

پیچ بر پیچ : یعنی بسیار ناسازگار وناهموار .

هیچکس : یعنی پست .

محصول بیت : خاتـون بهمعروف گفت : چنین شخصی پیچ برپیچ ناسازگار هرگز ندیدم ، براین پست دنی هیچ رحمت مـکن ،که سعی تو ضایع می‌شود .

چو بانوی قصر این[2] ملامـت بکـرد
برآمد خروش ازدل نیك مـرد

قصر : دراینجا بهمعنی خانه ، تضمین شده است .

محصول بیت : وقتی‌بانوی خانه این ملامت وتوبیخ را بهمعروف‌کرد . ازدل نیك مرد خروش برآمد ، یعنی معروف به محض شنیدن این اندرزها و توبیخها از دل آه وفریادکرد وگفت :

که برگرد و آسوده خاطر بخفت[3]
پریشان مشو زین پریشان که گفت

که : حرف رابط مقول وقول مقدراست .

بر : حرف تأکید .

گرد : بهفتح «ک» عجمی فعل امر مفـرد مخاطب یعنی مراجعت‌کن ، یعنـی ازاین ملامت وتوبیخ برگرد .

آسوده خاطر : ترکیب وصفی است .

بخفت : صفت امر مفرد مخاطب یعنی بخواب . اما دراینجا بهمعنی سکـوت کن وحرف مزن .

۱ـ ع : مکن رحمت ای دوست بر.   ۲ـ **متن** : چو بانوی این .
۳ـ ع ، ف : بخندید وگفت ای دلارام جفت .

پریشان مشو: یعنی ناراحت مباش .

مراد از «زین پریشان» یعنی از این بیمار ویا از سخنان پریشان‌کـه گفت .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : معروف خندید وگفت ای خانم ! ازاین اندرزوملامت برگرد وآسوده خاطر بخواب و ساکت باش . از این بیمار پریشان حال ویا از این سخنان پریشان که بیمارگفت ، پریشان خاطر مباش .

گر از ناخوشی کرد بر[1] من خروش
مرا ناخوش ازوی خوش آمد بگوش

ناخوش : درتقدیر : سخنان ناخوش است .

بگوش : درتقدیر : بـگوشم است .

محصول بیت : اگر این بیمار از ناخوشی وناراحتی برمن خروش‌کـرد و داد زد ، سخنان ناخوش اوبه‌گوش من‌خوش‌آمد ، یعنی سخنان اوکه برتوپریشان‌آمد بر من خیلی هم خوش‌آمد وهرگز ناراحت نشدم .

جفـای[2] چنین‌کس بباید[3] شنـود
که نتواند از بیقـراری غنـود

شنود : دراینجـا به‌معنـی شنودن است زیـرا مقـارن فعـل مضـارع اسـت . مصدر آن «شنودن» ، «شنیدن» ، «شنویدن» است .

که : حرف تعلیل است .

غنودن : مانند «شنودن» مصدراست به‌معنی خوابیدن واستراحت‌کردن .

محصول بیت : جفا وبلای چنین‌کس را باید شنید وپذیرفت وهرچه‌کند باید تحمل نمود . زیرا بیچاره نمی‌تواند از بی‌قراری واضطراب به‌خواب برود . پس باید جفایش را پذیرفت .

۱ـ ع : با . ۲ـ **متن** : جفایی . ۳ـ ع ، **ف** : نباید .

چو خود را قوی حال بینی وخوش
بشکرانه بار ضعیفان بکش

بشکرانه : «ب» حرف تعلیل است .

محصول بیت : وقتی خود را نیرومند وخوشحال ببینی ، یعنی وقتی درکمال صحت وعافیت هستی ، بهشکرانهٔ‌آن بارضعیفان وسنگینی بیماران را بکش. حاصل: به شکرانهٔ سلامت وسعادت خود باید رنج وسنگینی بیچارگان راتحمل‌کرد .

اگر خود همین صورتی چون طلسم
بمیری و اسمت بمیرد چو جسم

محصول بیت : اگرمانند طلسم همین صورت بی‌جان و بی‌معنی هستی ، مانند صورت دیوار می‌میری ونامت هم مانند جسمت می‌میرد، یعنی به محض اینکه ازدنیا رفتی نام ونشانت نمی‌ماند .

وگر پرورانی درخت کرم   برنیك نامی خوری لاجرم

پرورانی : «ان» ادات تعدیه ، دراینجا برای تکمیل وزن‌آمده ، «پروردن» نیازی به‌ادات تعدیه ندارد .

درخت کرم : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

نیك نام : ترکیب وصفی . «ی» حرف مصدر ویا حرف نسبت است .

محصول بیت : واگر درخت‌کرم پرورش دهی، البته میوهٔ نیك‌نامی می‌خوری. یعنی‌اگردردنیا راه احسان وکرم درپیش‌گیری‌نامت درجریدهٔ عام باقی‌وجاویدمی‌ماند.

نبینی‌که درکرخ تربت بسیست
بجز گور معروف معروف نیست[۲]

نبینی : فعل مضارع منفی مفرد مخاطب ، متضمن معنی استفهام است یعنی

۱ــ **ف** ، بعداز این ، بیت زیررا اضافه دارد :

بدولت کسانی سرافراختند   که تاج تکبر بینداختند

آیا نمی‌بینی ؟

که : حرف بیان است .

کرخ : سابقاً بیان شدکه یکی از محلات آن زمان بغداد است .

تربت : یعنی قبر .

دربین دو «معروف» تجنیس تام واقع شده است .

محصول بیت : آیا نمی‌بینی‌که درکرخ مقبره بسیار است ، یعنی‌کرخ مزار اولیاست . اما جز مقبرهٔ معروف معروف نیست ؟گرچه مقبرهٔ جنید وسری سقطی نیز درآنجاست‌ولی‌حتی‌قبرآنها نیزمثل‌قبرمعروف، مشهورنیست. این بیت به‌طریق تمثیل ذکرشده . یعنی معروف چون بسیار رحیم وکریم بود ، نام شریفش درعالم داستان شده و درآغاز هرمکتوب عنوان شده است .

تکبر کند مرد حشمت پرست   نداند که حشمت بحلم اندرست

مرد حشمت پرست : اضافهٔ بیانیه ، «حشمت» دراینجا به‌معنی عظمت است .

«حشمت پرست» ترکیب وصفی است یعنی‌کسی‌که خواهان عظمت و جلال است .

محصول بیت : مرد حشمت‌پرست تکبر می‌کند ، نمی‌داندکه عظمت وسعادت درحلم است یعنی شخص حلیم بزرگ وسعادتمند است نه حشمت پرست متکبرکه همواره درنظرمردم منفور ومبغوض است .

حکایت سفاهت نااهلان وتحمل نیک مردان[1]

طمع برد شوخی بصاحبدلی   نبود آن زمان درمیان حاصلی

شوخ : دراینجا به‌معنی گستاخ . «ی» حرف وحدت است .

درمیان : یعنی درحال حاضر .

محصول بیت : شخصی‌گستاخ به صاحبدلی طمع برد ، یعنی از او چیزی

۱ــ ع ، حکایت در وقاحت نااهلان وتحمل مردان ، ف ، حکایت .

خواست ، درآن زمان ، یعنی در وقت خواهش ،آن صاحبدل حاصلی نداشت یعنی در دسترس پول ومالی نداشت که آرزوی اورا برآورد .

کمربند ودستش تهی بود وپاك

که زر برفشاندی برویش چوخاك

کمربند: ترکیب مزجی است عرب «نطاق» و«منطقه»گوید .

که : حرف تعلیل است .

زر : دراینجا بەمعنی سکه ودینار طلاست .

محصول بیت : وقتیآن گستاخ از صاحبدل چیزی خواست ،کمربند ودستش کاملا خالی وتهیبود . باید دانستکه فقرای عرب وعجم نقود خود را اغلب بەکمربند خود میبندند . جایزاستکهاین مصراع بەطریق لف ونشرواقع شود یعنیکمربندش تهی باشد ودستش خالی . وجایزاستکه به طریق اشتراك ذکر شود . فتأمل . یعنی صاحبدل چیزی نداشتکه بەرویش مانند خاك زربیفشاند ، یعنی بەاو پول زیاد بدهد.

برون تاخت خواهندهٔ تیره روی[1]

نکوهیدن آغاز کردش بکوی

خواهنده : یعنی سائل وگدا .

تیره روی: ترکیب وصفی است یعنی روسیاه .

محصول بیت : خواهندهٔ روسیاه ، از پیش صاحبدل بیرون تاخت ، درکوی بەتحقیر ونکوهیدن صاحبدل آغازکرد . همچنانکه ابیاتآینده بیان میکند :

که زنهار[2] **ازین کژدمان خموش**

پلنگان درندهٔ صوف پوش

که : حرف بیان است .

زنهار : ادات تحذیر وتنبیه است .

---

۱ ـ ف ، خیره روی .   ۲ ـ متن ، زینهار .

صوف : پشم‌گوسفند را گوینــد . دراویش اکثر پارچهٔ پشمینــه می‌پوشنــد بدان جهت «صوف پوش»گفته‌است .

محصول بیت : مردگستاخ گفت‌که زینهار از این‌کژدمان خاموش ! یعنی از این مودیان ساکت حذرکنید که پلنگان درندهٔ صوف پوش هستند . ظاهراً درویش صورت هستند اما باطناً پلنگ ومار سیرت‌اند .

که چون گربه زانو بدل برنهند

وگر صیدی افتد چوسگ بر[۱]جهند

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : اینان قومی‌هستندکه مانندگربه زانوانشان را بردل می‌گذارند یعنی حقیقة مانند اولیاء الله مراقبت می‌کنند اما اگر شکاری افتد ، یعنی یك فایدهٔ دنیوی پیش‌آید برای گرفتن‌آن مانند سگ می‌جهنــد . حاصل : به ظاهر صوفی مانندشان نگاه نکنیدکه باطنشان بسیار به دنیا حریص است .

سوی مسجدآورده دکان شیــد

که درخانه کمتر توان یافت[۲] صید

آورده : درتقدیر: آورده‌اند به ضرورت وزن حذف وایصال شده .

دکان شید : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

شید : یعنی نیرنگ .

که : حرف تعلیل است .

کمتر : دراین قبیل موارد عدم صرف را می‌رساند .

محصول بیت : اینان دکان مکـر ونیرنگ را سوی مسجدآورده‌اند ، یعنـی به زی صلاح آمده مانند عابد وزاهد درمسجد می‌نشینند زیـرا درخانه صید وشکار ممکن نیست ، پس درداخل مسجد می‌نشینندکه هرکس بیند صالحشان پندارد و

۱ـ ف : در .　　۲ـ **متن** : کمترکرد توان .

چیزی به‌ایشان بدهد .

دربعضی نسخ به جای «کرد» ، «یافت»آمده به‌معنی یافتن .

ره[1] کاروان شیرمردان زنند   ولی جامهٔ مردم اینان کنند

محصول بیت : راه‌کاروان را شیرمردان می‌زنند ، یعنی راهزنان ، دلیران هستند . لیکن اینان لباس مردم را می‌کنند . حاصل : اینان حرامیان روباه صفت هستندکه مردم را فریفته لباسشان را درمی‌آورند .

سپید و سیه پاره بردوخته   بضاعت نهاده سر[2] اندوخته

سپید وسیه پاره : درتقدیر: پارهٔ سپید وسیه است بااضافه . باتقدیم وتأخیر ترکیب مزجی شده .

بر دوخته : «بر» درتقدیر : برهم استکه به ضرورت وزن و وجود قرینه حذف وایصال شده . «دوخته» درتقدیر: دوخته‌اند .

بضاعت : به‌کسر«ب» یعنی سرمایه .

محصول بیت : پاره‌های سپید وسیاه را برهم دوخته ، خرقه‌کرده‌اند.. یعنی پاره‌های‌گوناگون‌راجمع‌کرده‌خرقه‌نموده‌اند . تابینندگان نیازمندشان پنداشته چیزی احسان‌کنند ، اما درخانه‌هایشان سرمایهٔ بسیاراندوخته زر وسیم زیادی جمع‌کرده‌اند یعنی مانند مور هرچه پیدا کرده‌اند به خانه برده‌اند .

زهی جو فروشان گندم نمای
جهانگرد شبکوک[2] خرمن گدای

زهی : ادات تحسین است به‌معنی‌آفرین ، اما دراینجا به طریق تحسین استهزاست .

شبکوک : به‌فتح «ش» وسکون «ب» «ك» اولی عجمی ودومی عربی یعنی‌کولی. اضافه‌اش : بیانیه است .

---

۱ ـ متن : راه .   ۲ـ ع ، ف : بسالوس و پنهان زر .

خرمن‌گدای : ترکیب مزجی ، دراصل «گدای خرمن» است باید دانست که اصل ترکیب مزجی در این زبان اضافی است .

محصول بیت : اینان ، عجب جوفروشان گندم‌نمایی هستند، یعنی ریاکارانی هستند که خود را صالح نشان داده‌اند . کولی‌های جهانگرد خرمن گـدای هستند ، یعنی همانندکولی‌های‌کذاب وعیارخرمن‌گدا هستند . باید دانست‌که به‌هنگام خرمن بعضی گدایان با الاغ و یا مرکبی‌خرمنها را می‌گردند و گدایی می‌کنند عجم آنانرا «خرمن‌گدای» گوید .

دربعضی نسخ این ترکیبات با «و» عاطفه به هم معطوف هستند .

مبین درعبادت که پیرند وسست[1]

که در رقص و حالت جوانند وچست

مبین : فعل نهی مفرد مخاطب است یعنی نگاه مکن .

که : حرف بیان است .

که : حرف تعلیل است .

مراد از «حالت» وجد است .

چست : به ضم «ج» عجمی یعنی چابك .

محصول بیت : نگاه مکن‌که اینان درعبادت ضعیف وسست هستند یعنی‌مانند ناتوانها و مریضها درعبادت سست وضعیفند ، زیرا دررقص ووجد وحالت و در جنب وجوش جوان وچابك هستند .

چرا کرد باید نماز از نشست　　چو دررقص برمی‌توانندجست

از : دراینجا به‌معنی «با» ی مصاحبت است .

نشست : به‌معنی نشستن است .

محصول بیت : چرا باید نمازرا درحال نشستن به جای‌آورند ؟کسانی‌که در رقص وسماع می‌توانند بجهند وبرخیزند . یعنی کسی‌که می‌تواند نماز را ایستاده و

۱ـ **متن :** پیرند سست .

چابك بخواند ، بدون عذر ، چرا باید نشسته بخواند ؟

عصای کلیمند بسیار خوار   بظاهر چنین زرد روی و نزار

نزار : به‌کسر «ن» یعنی لاغر .

محصول بیت : اینان عصای بسیار خوار حضرت موسی هستند ، یعنی همچنانکه عصای موسی آلات واسباب ساحران راخورد وبلعید ، اینان نیز ازخوردن مال دنیا سیر نمی‌شوند وهمچنانکه آن عصا ظاهراً چیزی لاغر وزرد بود اینان نیز درظاهر چنین زرد روی ولاغر هستند وهرروز انواع غذاها را می‌خورند .

نه پرهیزگار و نه دانشورند

همین بس که دنیا بدین میخورند[1]

که : حرف بیان است .

بدین : «ب» حرف مقابله است .

محصول بیت : اینان نه پرهیزگار و متقی هستند ونه اهل علم ودانش‌اند . همینقدر بس که دین را به دنیا فروخته می‌خورند، یعنی زهد وعبادت اینان به خاطر امور دنیوی است نه برای آخرت .

دربعضی نسخ به جای «می‌خورند» ، «می‌خرند» آمده ، یعنی دنیا را درمقابل دین می‌خرند .

عبای بلیلانه[2] درتن کنند   بدخل حبش جامهٔ زن کنند

بلیلانه : «بلیلان» نام محلی است ، نوعی عبا داردکه اکثر دراویش آنرا می‌پوشند . «ه» رسمی حرف تخصیص است .

دخل حبش : اضافهٔ لامیه است به‌معنی محصول حبش .

محصول بیت : خودشان عبای بلیلانه می‌پوشند ، اما به زنانشان جامه‌یی به‌ارزش محصول حبش می‌پوشانند یعنی خودشان لباس فقرمی‌پوشند اما زنانشان لباس

---

۱ ـ ع : میخرند .   ۲ ـ ع : عبایی پلنگانه ، ف : عبائی بلیلانه .

ثروتمندان می‌پوشند .

دربعضی نسخ به جای «بلیلانه»،«پلنگانه» واقع شده . مراد خرقهٔ خالداراست.

ز سنت نبینی دراینان[1] اثر مگر خواب پیشین و نان سحر

خواب پیشین: اضافهٔ لامیه ، مراد قیلوله است .

نان سحر : اضافهٔ لامیه است یعنی سحری .

محصول بیت : از سنت پیغمبر دراینـان نام ونشانی نمی‌بینی ، جز خـواب بعدازظهر و سحـری ، یعنی سحری رمضان می‌خورند ومی‌خوابنـد . جـز این کار چیزی دیگر رعایت نمی‌کنند . البته دراین دوچیز هم حظ نفس هست .

شکم تاسر آگنده[3] از لقمه تنگ چو زنبیل دریوزه هفتادرنگ

تا : برای انتهای غایت است مانند «الی» درعربی .

تنگ : دراینجا به‌معنی سخت است .

محصول بیت : اینان شکمشان را سخت از لقمه آگنده‌اند . یعنی شکمشان پراز انواع خوراکیهاست مانند زنبیل دریوزه ازهفتاد رنگ غذا ، تاگلـو پرشده ، گداهای عرب وعجم زنبیل برمی‌دارند وآنچه از مـردم می‌گیرند درآن می‌گذارند . پس‌شکم اینان‌هم مانند زنبیل دریوزه از انواع غذاهاپرشده است .

حضرت شیخ تا اینجا سخنـان ناسزای‌گستاخ مذکور رابیان‌کرد ، بعـداز این به راه ادب سلوك کرده می‌فرماید :

نخواهم درین[3] وصف ازین بیش[4] گفت
که شنعت بود سیرت خویش گفت

درین وصف : یعنی درمذمت صوفیان .

که : حرف تعلیل است .

شنعت : به‌فتح «ش» و «ع» وسکون «ن» یعنی عیب وبدی .

---

۱ - ع ، ف : ایشان . ۲ـ ف : آکنده . ۳ـ ع : درش . ۴ـ **متن** : بیش ازین .

محصول بیت : درمذمت صوفیـان بیش از این نمی‌خـواهم بگـویم ، یعنی سخنان ناپسندگستاخ مذکـور را بیشتراز این نمی‌گویم ، زیـرا عیب است‌که انسان سیرت خود را بگوید ، یعنی من هم از صوفیان هستم پس اگر عیب‌آنان را بگویم مانندآنست‌که عیب خودم را گفته‌ام .

فرو گفت ازین شیوه نادیده‌گوی

نبینـد هنـر دیدهٔ عیب جـوی

ازین : ادات تشبیه است .

نادیده گوی : ترکیب وصفـی است یعنی‌کسی‌که دربارهٔ چیزی نادیده سخن می‌گوید وغایبانه حرف می‌زند .

دیدهٔ عیب جوی : اضافـهٔ لامیه ویا بیانیه است مجازاً ، یعنی چشم شخص عیب جوی .

محصول بیت : آن نادیده‌گوی ازاین شیوه ، یعنی ازاین قبیل دشنامها گفت، زیرا دیدهٔ عیب جوی هنروکمال را نمی‌بیند تا از هنر صحبت‌کند . یا اینکه : دیدهٔ عیب جوی هرگز هنر ونیکی نبیند .

یکی کرده بی‌آبرویی بسـی　　چه غم دارد ازآبروی‌کسی

یکی کرده : یعنی یکی‌کرده باشد .

آبرو : اگر «ب» ساکن باشد ترکیب مزجی است ولی اگر به‌کسر «ب» باشد اضافه می‌شود درهردو وجه یعنی عرض وناموس .

محصول بیت : کسی‌که بسیار بی‌آبرویی وبی‌ادبی‌کرده باشد ، ازآبروی‌کسی چهٔ غم دارد ؟ یعنی از لکه دارکردن ناموس‌کسی چه پروا دارد ؟ از بی‌ادب هرگزکار نیك صادر نمی‌شود .

مریدی به شیخ این سخن نقل‌کرد

اگرراست خواهی[1] نه از عقل‌کرد

محصول بیت : مریدی سخنان‌گستاخ را به‌شیخ نقل‌کرد . اما اگرراستش‌را

۱ـ ع : گرانصاف پرسی .

ازمـن بخواهی ، ایـن کار را از روی عقل نکرد ، یعنی نمی‌بایستی آن مهملات را به شیخ می‌گفت .

بدی درقفا عیب من کرد و خفت[1]

بترزو قرینی که آورد و گفـت

خفت: یعنی خوابید ، یعنی ساکت وخاموش شد .

بتر : یعنی بدتر ، شاید مخفف آن است .

قرینی: «ی» حرف وحدت ، «قرین» یعنی دوست .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : حضرت شیخ به طریق تمثیل می‌فرماید : شخص بدی درپشت سرم عیب مراکرد وخاموش شد ، یعنی غیبت مراکرد ورفت پی‌کارش. بدترازاو دوستی است که شنیده‌های خود را آورد و به من گفت ، یعنی غیبتهای آن شخص را برای من نقل کرد .

یکی تیری افکند و در ره فتـاد

وجودم نیازرد و رنجم نـداد

رنجم : «م» به‌معنی ضمیر متصل منصوب است یعنی رنج به من .

محصول بیت : به‌طریق تمثیل می‌فرماید : کسی به‌من تیری انداخت اما به من اصابت نکرده در راه افتاد ، وجـودم را آزرده نساخت و به‌من رنجـی نرسانیـد . حاصل : آزار و زیانی از او ندیدم .

تو برداشتی وآمدی سوی من

همی درسپوزی بپهلوی من

همی درسپوزی : دراصل : همی سپوزی . «در» حرف تأکید . «سپوزی» به ضم وفتح «س» و ضم «ب» عجمی یعنی فرو می‌بری .

۱ـ ع : گفت .

محصول بیت : کسی به من تیری انداخت اصابت نکرد ودر راه افتاد . اما تو آنرا برداشتی وبه‌سوی من آمدی وآنرا به پهلوی من می‌سپوزی ، پس درمعنی تیر را تو به‌من انداخته‌ای که آنرا به‌پهلویم فرو می‌بری .

این دوبیت فرمودهٔ سعدی است به طریق خطاب عام . اما ابیات بعدی از شیخ صاحبدل است .

بخندید صاحبدل نیک خوی
که سهلست ازین صعبتر گو بگوی[1]

که : حرف رابط مقول وقول مقدر ، درتقدیر: بخندید وگفت .

گو : مخاطب مرید مذکور است .

محصول بیت : صاحبدل وقتی ازمریدآن دشنامها را شنید خندید وگفت: به آن‌گستاخ بگوکه این که گفتی خیلی ساده است ، اگر بدتر وسخت‌تر از این هم داری بگو ، یعنی اینها چیزی نیست ، بگواگر بیشتر ازاین عیوب مرا می‌داند ، بیان کند .

هنوز آنچه گفت از بدم اندکیست
از آنها که من دانم از صد یکیست

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : صاحبدل‌گفت : هنوزآنچه از بد من‌گفته اندکی است ، یعنی جزیی از عیوبم را گفته . ازآن عیبهاکه من خودم می‌دانم از صد یکی است . یعنی اینهمه‌که اوگفته یکی از صد عیب من است ، بقیه را من خودم می‌دانم ، اونمی‌داند.

ز روی گمان برمن اینها که بست
من ازخود یقین میشناسم که هست

مصراع اول مرهون است به مصراع دوم .

۱ـ متن : بگو .

محصول بیت : از روی گمان وظن ، آن عیوب که برمن نسبت داد ، من از خود یقین می‌شناسم ومحقق می‌دانم که آن عیوب درمن هست ، یعنی هرچه دربارهٔ من گفته همه‌اش حقیقت دارد .

وی امسال پیوست با ما[1] وصال
کجا داندم عیب هفتاد سال

امسال : یعنی این سال . باید دانست که درسال وروز وشب . «ن» اسم اشاره به «م» قلب می‌شود . نظیر : امسال ، امروز ، امشب .

وصال : به‌کسر «و» مصدر دوم ازباب «مفاعله» دراینجا به‌معنی ملاقات است .

داندم : «م» ضمیر متکلم درمعنی مقید است به «سال» درتقدیر: سالم .

محصول بیت : آن شوخ امسال باوصال ما پیوست ، یعنی امسال به دیدار ما آمد وما را گدا کرد .کجا عیب هفتاد سال مرا می‌داند ؟ یعنی نمی‌داند . وشاید عمر صاحبدل درآن وقت هفتاد سال بوده . جایز است که به طریق مبالغه باشد .

به ازمن کس اندر جهان عیب من
نداند بجز عالم الغیب من

محصول بیت : درجهان عیب مرا بهتراز خود من کسی نمی‌داند . جز خدای عالم الغیب من . یعنی عیوب مرا جزخدای تعالی هیچ‌کس بهتراز من نمی‌داند . تنها خدا بهتراز من می‌داند چون عیوبی دارم که خدا می‌داند خودم نمی‌دانم .

ندیدم چنین نیك پندار کس
که پنداشت عیب من اینست وبس

که : حرف تعلیل ویا حرف رابط صفت است .

محصول بیت : دردنیا چنین مرد نیك پندار ندیدم که پنداشت عیب من فقط اینست . وحال آنکه عیوب زیادی دارم که او نمی‌داند ، خدا می‌داند ومن .

۱ــ ع : من .

بمحشر گواه گناهم گر اوست
ز دوزخ نترسم که کارم نکوست

بمحشر : «ب» حرف ظرف . «محشر» یعنی مجمع قیامت .

محصول بیت : اگردر محشر گواه‌گناه من او باشد از دوزخ نمی‌ترسم زیرا کارم نیکوست ، یعنی اگر گناهانم همان است‌که اوگفته ، جوابش آسان است . پس در آن صورت از آتش دوزخ نمی‌ترسم .

گرم عیب‌گوید بداندیش‌من   بیا گو ببر نسخه از پیش من

گرم : «م» درمعنی مقید است به «عیب» درتقدیر: عیبم .

محصول بیت : اگر بنداندیش من می‌خواهـد عیب مرا بگوید ، یعنی اگر دشمن من می‌خواهد عیوب مرا بشمارد ، به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : به‌او بگـو بیاید از من نسخهٔ عیوب مرا بگیرد ، یعنی بیاید عیوبم را از خود من یاد بگیرد .

کسان مرد راه خدا بوده‌اند   که برجاس[1] تیـر بلا بوده‌اند

که : حرف رابط صفت است .

برجاس : به‌فتح «ب» با «ج» عربی وعجمی یعنی نشانه وهدف تیر . اضافه‌اش به «تیر» و «تیر» به «بلا» لامیه است .

محصول بیت : کسانی مـرد راه خـدا بوده‌اند یعنی مقبول و پسندیدهٔ خـدا شده‌اندکه هدف ونشانهٔ تیر محنت وبلا قرارگرفته‌اند ، یعنی مشقت و بلای مردم را تحمل‌کرده‌اند .

کـلاه تکـبر برانـداختند[2]   بتاج معـالی سرافراختنـد[3]

کلاه تکبر : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

معالی : به‌فتح «م» جمع «معلاة» است به‌معنی بلندی وشرف .

افراختند : فعل ماضی جمع غایب یعنی بلندکردند .

۱ـ **متن** : برجاش . ۲ـ ع : بینداختند (درحاشیه) . ۳ـ **ف** : این بیت را ندارد.

محصول بیت : مردان راه خدا کلاه تکبروغرور را برانداختند ، یعنی تکبر وخودپسندی راترك کردند . باتاج شرف ورفعت سررا بلندکردند . حاصل : به‌مراتب عالی رسیدند .

زبون باش تا پوستینت درند   که‌صاحبدلان‌بارشوخان‌برند

تا : حرف تعلیل است .

پوستین : به ضم «ب» عجمی یعنی‌جامه ازپوست حیوانات ، که عرب «فروه» گوید به‌فتح «ف» .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : تو زبون و مغلوب باش تا مردم پوستینت را بدرند ، یعنی بر تو جفا کنند . زیرا صاحبدلان بار بی‌ادبان و گستاخان را می‌برند و جور وجفای آنان را تحمل می‌کنند .

گر از خاك مردان سبویی کنند
بسنگش ملامتگران[1] بشکنند

محصول بیت : مثلا اگر از خاك مردان خدا سبویی‌کنند ، یعنی بعدازآنکه مردان خدا پوسیدند وخاك شدند از خاکشان سبووکوزه‌یی بسازند ، ملامتگران و بی‌ادبان باسنگ ملامت و جفا آنرا می‌شکنند . حاصل : دشمن مرده وزندهٔ اهل الله هستند .

حکایت درگستاخی درویشان وحلم پادشاهان[2]

ملك صالح از پادشاهان شام   برون آمدی[3]صبحدم با غلام

ملك صالح : «ملك» به‌فتح «م» وکسر«ل» یعنی پادشاه . «صالح» صفت پادشاه است . نامش‌اسماعیل«کنیه»اش‌ابوبکر، نام پدرش ایوب ، پادشاهی‌بوده بسیارخردمند، مادرش « به‌ام صالح» مشهوربوده ، قبرش درمحلی نزدیك شام به‌نام جبل قیسون ،که

---

۱ ـ ع : بسنگ اجل ناگهش ، ف : بسنگش ملامت‌کنان .   ۲ـ ع : درگستاخی درویشان وترحم شاهان ، ف : حکایت .   ۳ـ متن : آمد .

به‌اندازهٔ فاصلهٔ ایوب انصاری از استانبول است قرار دارد . ملك صالح که مادرش را درآنجا دفن کرده بود روی قبر او مدرسه‌یی عالی بنا کرده که مشهـور است به «تربت ام صالح» . درشام مدرسه‌یی به‌آن عظمت وجود ندارد. به‌شرف آن مدرسه‌اطرافش آباد شده به صورت قصبه‌یی درآمـده‌که اکنون‌آنجا را «صالحیه» گوینـد . و مـدرسین براتهای خود را به‌آنجا به عنوان مدرسهٔ صالحیه می‌نویسند .

شام : شهری است‌که قدس مبارك وطرابلس وبعضی قصبات داخل درآن است. اکنـون شام نام شهردمشق است به‌کسر «د» وسکـون «ش». به «دمشق»که شام گویند به طریق مجاز مرسـل است . همچنانکـه در روم ایلی نام رودخـانه‌یی را به شهـری اطلاق کرده «بوسنه» گفته‌اند .

درآمدی : «ی» حرف حکایت است .

باغلام : درتقدیر: با غلامی ، به ضرورت وزن وقافیه ترك شده .

محصول بیت : از پادشاهان شام ملك صالح نام پادشاهی هنگام صبح باغلامی برای‌آگاهی از احوال مملکت از دربار بیرون‌آمد .

بگشتی در اطراف بازار و کـوی
به رسم عرب نیمه بر بسته روی

بگشتی : «ی» حرف حکایت است یعنی می‌گشت .

محصول بیت : ملك صالح دراطـراف بازار وکـوی گشت وگـذار می‌کـرد . به‌رسم عرب نصف صورتش را بسته بود، یعنی برای اینکه‌کسی‌براحوالش آگاه نشود صورت خود را پوشانیده بود . رسم عرب صحرانشین است‌که سربندی از زیر ریش تا بالای سرش می‌بندد . ملك صالح نیز برای شناخته نشدن چنین کرده بود .

که صاحب نظر بود و درویش دوست
هر آن‌کین[1] دو دارد ملك صالح اوست

که : حرف تعلیل است .

۱ـ ف : هرآنك این .

درویش دوست : ترکیب وصفی است به‌معنی دوست دارندهٔ درویش .

هر آن : درتقدیر: هر آن‌کس ، حذف وایصال شده .

کین : دراصل ، «که‌این» ، « که » حرف رابط صفت . « این » اسم اشاره است به دو خصلت مصراع اول .

محصول بیت : ملك صالح چنین می‌کرد زیرا هم صاحب نظربود وهم دوستدار درویش . حاصل: عاقل وصاحب فراست بود ورعایا ودراویش را دوست می‌داشت . هر آن‌کس‌که این دو خصلت دراو هست یعنی هرکس‌که دارای این صفات است درواقع ملك صالح اوست ، یعنی پادشاه صالح است .

دو درویش درمسجدی خفته یافت

پریشان دل و خاطر آشفته یافت

محصول بیت : در مسجدی دو درویش خفته یافت که پریشان دل و آشفته خاطر بودند ، یعنی بسیار ناراحت بودند .

شب سردشان دیده نابرده خواب

چو حربا تأمل کنان آفتاب

شب سردشان : اضافهٔ بیانیه ، ضمیر درمعنی مقید است به «دیده» درتقدیر : دیده‌شان .

حربا : به‌کسر«ح» مهمله نوعی جانور است که رو به‌آفتاب می‌ایستد و با آفتاب می‌گردد ،آفتاب به هرطرف حرکت‌کند با حرارت‌آفتاب انواع رنگ به خود می‌گیرد . بدماده‌اش «ام جبین»گویند به صیغهٔ اسم مصغر . جمعش «حرابی» می‌آید و وبه‌ماده‌اش «حرباءة»گویند . در«عجایب مخلوقات» می‌گوید چون چشمانش‌کوراست دائماً رو به‌آفتاب می‌ایستد دراین بیت به‌آن معنی اشاره‌یی است . فتأمل .

محصول بیت : درشب سرد چشمهایشان را خواب نبرده بود یعنی شب از سرما نخوابیده بودند . مانند حربا درآفتاب تأمل می‌کردند تا از حرارت وگرمای‌آن

گرم شوند . حاصل : به طلوع آفتاب علاقمند بودند تا گرم شوند .

یکی زان دو[1] می‌گفت با دیگری
که هم[2] روز محشر بود داوری

که : رابط مقول وقول است .

محصول بیت : وقتی ملك صالح در مسجد بود ، یکی از آن دو درویش به دیگری می‌گفت که در روزقیامت داوری می‌شود وحق‌هرکس را درآن می‌دهند و هرکس جزایش را درآنجا می‌یابد .

گر این پادشاهان گردنفراز
که درلهو و عیشند و در[3] کام و ناز

که : حرف رابط صفت است .

عیش : به‌فتح «ع» یعنی زندگی . دراینجا به‌معنی عیاشی و عشرت است .

کام : یعنی مراد وآرزو .

ناز : یعنی فخر وتکبر .

محصول بیت : فردا روز قیامت ،که هرکس جزایش را می‌یابد ، اگر این پادشاهان گردنفراز که دردنیا سرگرم لهو وعیش وکام ونازند ؛ جواب شرط بیت آینده است :

درآیند با عاجزان دربهشت　　من ازگورسربرنگیرم‌زخشت

سربرنگیرم : یعنی سربلند نمی‌کنم .

محصول بیت : اگر این پادشاهان فردا با عاجزان یعنی بیچارگان و ناتوانها به بهشت درآیند ، من درگورم سراز خشت بلند نمی‌کنم و با آنان به بهشت داخل نمی‌شوم .

بهشت برین ملك و مأوای ماست
که بند غم امروز در[4] پای ماست

برین : «ی» حرف نسبت ، «ن» حرف تأکید است .

---

۱ ـ ع : بآزار .　۲ ـ ع : گر .　۳ ـ ف : با .　۴ ـ ع ، ف : بر .

ملك : به‌کسر«م»آنچه را گویندکه انسان مالك آنست .

مأوا : اسم مکان ، دراینجا مراد خانه است .

که : حرف تعلیل است .

بند غم : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : درویش گفت که بهشت برین ملك وخانهٔ ماست . زیرا امروز دردنیا بند غم درپای ماست، یعنی‌دردنیا اینهمه غم‌وزجرمی‌کشیم ، انشاء الله فرداجنت ازآن ماست .

همه عمر ازینان چه دیدی خوشی
که درآخرت نیــز زحمت کشی

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : درتمـام عمـر ازاین گردنفـرازان چه خوشی و نیـکـی و سرور ورفاه دیدی‌که درآخرت نیز زحمت وسنگینی‌آنانرا بکشی ؟

اگر صالح آنجا بدیوار باغ درآید[1] بکفشش[2] بدرم دماغ

آنجا : یعنی درآخرت .

بدیوار باغ : «ب» حرف صله . اضافهٔ لامیه است. مراد از«دیوار باغ» جنت است . مرهون است به مصراع دوم .

بدرم : به‌فتح وکسر«د» جایز است . تشدید «ر» به ضرورت وزن است .

دماغ : به‌کسر«د» یعنی مغز .

محصول بیت : اگرملك صالح درآنجابخواهد نزدیك دیوارباغ جنت درآید یعنی اگـر خواست داخل جنت شود ، باکفش سـرش را می‌درم و مغـزش را بیرون می‌آورم . حاصل : مانع دخول او به‌بهشت می‌شوم .

چومرد این سخن گفت وصالح شنید
دگر بـودن آنجا مصالـح نـدید

مصالح : به ضرورت وزن به صیغهٔ جمع ایراد شده ، مراد مصلحت است .

---

۱ ـ ع ، ف : برآید. ۲ـ ف ، بکفشش .

محصول بیت : وقتی مرد درویش این سخن راگفت وصالح شنید، دیگرآنجا بودن را مصلحت ندید .

دمی رفت تا چشمهٔ آفتاب
ز چشم خلایق فروشست خواب

رفت : دراینجا یعنی گذشت ، یعنی لحظه‌یی ازآن مذاکره گذشت .

تا : حرف انتها به‌معنی «الی» است .

چشمهٔ آفتاب : اضافهٔ لامیه است مجازاً . مرهون است به مصراع دوم .

محصول بیت : ازآن جریان ساعتی گذشت تا چشمهٔ آفتاب ، خواب را از چشم خلایق فروشست . یعنی به سبب طلوع آفتاب ، مردم از خواب بیدار شدند .

روان[1] هردورا کس[2] فرستاد وخواند
بهیبت نشست و بحرمت نشاند

روان : یعنی فوری .

محصول بیت : بعداز طلوع آفتاب ، پادشاه‌کسی فرستاد وهردو درویش را دعوت‌کرد وخودش‌باهیبت وعظمت درتخت سلطنت نشست وآنانرا هم‌باحرمت وعزت نشانید ، یعنی برای احترام‌آنانرا هم نشانید .

برایشان ببارید باران جود   فروشستشان[3] گردذل‌ازوجود

ببارید : یعنی بارانید ، متعدی ولازم است .

باران جود : اضافهٔ لامیه است مجازاً . «جود» یعنی سخا وکرم .

گردذل : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

ذل : به ضم «ذ» وتشدید «ل» یعنی ذلت وخواری .

محصول بیت : صالح بردرویشان باران سخا وکرم بارانید ، یعنی برایشان احسان وانعام بسیارکرد چنانکه‌گرد ذلت وخواری ازوجودشان فروشست . حاصل :

۱ـ ع ، ف : دوان .   ۲ـ ف : هردوکسرا .   ۳ـ متن : فروشست .

از فقر و ذلتشان نجات داده گرامی‌شان داشت .

پس از رنج باران وسرما[1] وسیل
نشستند با نامداران خیل

محصول بیت : درویشان پس‌از تحمل رنج باران وسرما وسیل ، با بزرگان و نامداران خیل پادشاه نشستند ومصاحب شدند .

گدایان بی‌جامه شب کرده روز
معطر کنان جامه برعود سوز[2]

عود سوز : ترکیب وصفی است یعنی مجمر وبخوردان .

محصول بیت : گدایانی‌که بدون جامه درسرما لخت وعریان شب را درمسجد روز کرده ، نخوابیده بودند ، جامه‌هایشان را برمجمر وعود سوز معطر می‌کردند مانند دیگر ثروتمندان . حاصل : درعین تنگدستی ، ثروتمند شدندآن چنانکه ، لباس غیرمعطر را نپوشیدند ، همچنانکه عادت ثروتمندان عرب است .

یکی گفت ازینان ملك را نهان
که ای حلقه درگوش حکمت جهان

که : حرف رابط مقول وقول است .

حلقه در گوش : ترکیب وصفی است ، عبارت از غلام است ، اضافه‌اش به«حکم» لامیه است ، «ت» ضمیر خطاب است .

محصول بیت : یکی‌از درویشان درنهان به‌پادشاه‌گفت : ای پادشاهی‌که جهان حلقه درگوش حکم توست ، یعنی ای پادشاهی‌که مردم جهان مطیع وفرمانبردار تو هستند !

پسندیدگان در بزرگی[3] رسند
زما بندگانت چه آمد پسند

محصول بیت : این بیت از مقول قول است : درویش برپادشاه گفت که

۱ـ ع ، **ف** : سرما وباران .　　۲ـ **متن** : عود وسوز .　　۳ـ **ع** : بزرگان .

پسندیدگان ومقبولان به‌بزرگی وسروری می‌رسند ، یعنی مقام وجلال می‌یابند . ازما بندگان چه چیز تورا خوش وپسندآمدکه اینهمه اکرام واعزازکردی ؟

شهنشه زشادی چوگل برشکفت

بخندید در روی درویش وگفت

محصول بیت : درویش وقتی از پادشاه‌آن سؤال را پرسید ، پادشاه از شادی مانندگل برشکفت ، در روی درویش خندید وگفت :

من آن‌کس نیم کزغرورحشم   زبیچارگان روی درهم‌کشم

حشم : به‌فتح «ح» و «ش» یعنی شوکت وعظمت ولشکر .

محصول بیت : این بیت با دو بیت بعدی مقول قول پادشاه است ، می‌گوید : من آن‌کس نیستم‌که از غرور حشم ولشکر روی از بیچارگان وفقیران درهم‌کشم . واز دیدن‌آنان ناراحت شوم وروی برگردانم .

توهم بامن ازسر بنه خوی زشت

که ناسازگاری کنی در بهشت

که : حرف بیان است .

محصول بیت : پادشاه به درویش‌گفت : توهم بامن خوی زشت را از سرت بگذار . یعنی نسبت به‌من بدخلقی را ترك کن‌که دربهشت ناسازگاری نکنی، یعنی مانع از دخول من به‌بهشت نشوی .

من امروزکردم درصلح[1] باز   تو فردا مکن در برویم فراز

فراز : یعنی بستن ، مقید است به‌فعل «مکن» .

محصول بیت : من امروز دردنیا ، درصلح وآشتی بازکردم ، یعنی باتو از در آشتی وصلح آمدم . تو نیز فردا درقیامت دربهشت را به رویم مبند، یعنی مانع دخول من مباش ، آنچنانکه درمسجدگفته بودی .

۱ـ **متن :** در صلح کردم .

حضرت شیخ به حکمت ومعرفت شروع کرده می‌فرماید :

چنین راه اگر مقبلی پیش گیـر
شرف بایدت دست درویش گیر

مقبل : اسم‌فاعل ازباب «افعال»، دراستعمال به‌معنی‌متمول وثروتمند ودولتمند است . «ی» ضمیر خطاب .

باید : فعل مضارع مفرد غایب ، متضمن فعل شرط است .

محصول بیت : اگر شخصی سعادتمند ومقبل هستی ، چنین راه درپیش‌گیر ، یعنی راه خود قرار بده . اگرشرف وعزت لازم داری ، دست فقیر ودرویش را بگیر وگرامی‌اش بدار . همچنانکه ملك صالح‌کرد .

دربعضی نسخ به جای «شرف بایـدت» ، «چو دستت رسد» آمـده . یعنی وقتی قدرت داری .

بر ازشاخ طوبی کسی برنداشـت
که امروز تخم ارادت[1] نکاشـت

بر : یعنی میوه .

که : حرف رابط صفت است .

تخم ارادت : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : کسی از شاخ طـوبی حاصلی به دست نیـاورد ، یعنی به جنت داخل نشد،که امروز، یعنی‌دراین جهان، تخم‌ارادت‌نکاشت، یعنی عبادت وطاعت نکرد وبا این صفات متصف نشد . حاصل :کسی شایستهٔ بهشت است‌که به درویشان به چشم ارادت وعنایت نگاه‌کند ومهر ورزد .

ارادت نداری سعـادت مجـوی
بچوگان خدمت توان برد گوی

چوگان خدمت : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

۱ـ ع : سعادت .

محصول بیت : اگر به درویشان ارادت نداری ، سعادت مجوی ، یعنی اگر در دنیا به درویشان وفقیران ارادت وعنایت وحرمت نکنی ، در آخرت سعادت مخواه که پیدانمی‌کنی . زیرا باچوگان خدمت می‌توان گوی برد، یعنی درسایهٔ خدمت درویشان می‌توان بهشت به دست آورد .

ترا کی بود چون چراغ التهاب
که از خود پری همچو قندیل از آب

التهاب : مصدر از باب «افتعال» یعنی شعله‌ور شدن . «تلهب» نیز می‌آید از باب «تفعل» . «لهب» شعلهٔ آتش را گویند .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : تو چه وقت مانند چراغ شعله‌ور خواهی شد ؟ یعنی چه وقت دلت نور می‌یابد وبه چه وسیله سرور حاصل می‌کند که از خود ، یعنی از غرور و انانیت ، پرهستی ، همانند قندیل پر از آب . یعنی همان طور که اگر قندیل پر از آب باشد وروغن نداشته باشد ، شعله نخواهد داشت ، تو نیز وقتی پر از غرور و انانیت هستی نور وشعلهٔ ایمان هرگز در دلت به وجود نمی‌آید . حاصل : ضیای فیض الهی نصیبت نمی‌شود .

وجودی دهد روشنایی بجمع
که سوزیش درسینه باشد چو شمع

جمع : دراینجا به‌معنی محفل و مجلس است .

سوز : یعنی حرارت . « ی » حرف تنکیر وابهام است حرف وحدت نیست . (رد شمعی) .

ضمیر درمعنی مقید است به «سینه» درتقدیر: سینه‌اش .

محصول بیت : وجودی به‌بزم ومجلس روشنایی و نور می‌دهد ، یعنی مردم از او نور می‌یابند که درسینه و دردلش مانند شمع سوز وگدازی باشد . یعنی دردلش

محبت خدا باشد .

حکایت در محرومی خود بینان[1]

یکی درنجوم اندکی دست داشت

ولی ازتکبر سـری مست داشت

نجوم : درتقدیر: علم نجوم است .

ولی : ادات استدراك است .

محصول بیت : شخصی درعلم نجوم اندکی‌دست داشت، یعنی‌کمی می‌دانست اما ازتـکبر وغرور سری مست داشت، یعنی بااینکه کمی از علم نجوم آگاهی داشت ولی‌خیلی متکبر ومغرور بود .

بر کوشیار آمد از راه دور   دلی پرارادت سری پرغرور

بر کوشیار : اضافهٔ لامیه ، «بر» اسم است به‌معنی نزد ، پیش .

کوشیار : یکی از منجمان است .

ارادت : مصدر ازباب «افعال» یعنی طلب وخواستن .

مصراع دوم درنسخه‌ها چنین‌است ولی قیاس «دلش‌پرارادت سرش پرغرور»است.

محصول بیت : مغرور مذکور از راه دور نزد کوشیار آمد برای یاد گرفتن چیزی. اما دلش پرازارادت، یعنی‌دلش خیلی می‌خواست ازکوشیار چیزی یاد بگیرد وتحصیل‌کند ، ولی سرش پراز غـرور بود ، یعنی برای اندك چیزی‌کـه دراین فن می‌دانست خیلی خود پسند بود .

خردمند ازو دیده بردوختی   یکی‌حرف دروی نیاموختی

خردمند : یعنی‌کوشیار .

بردوختی : «بر» حرف تأکیـد . «دوختی» ، بـا «ی» حکایـت ، فعل ماضی است یعنی می‌دوخت ، مراد چشم می‌بست واغماز می‌کرد .

۱ـ ع : گفتار درمحرومی خودبینان . ف : حکایت .

نیاموختی : مثل سابق است یعنی نمی‌آموخت .

محصول بیت : کوشیار خردمند ، از او چشم می‌پوشید یعنی توجهی به او نمی‌کرد و چیزی به‌او نمی‌آموخت ، یعنی به غرور او پی برده بود وبدان جهت دربارهٔ علم مورد نظر او به او تعلیم نمی‌داد .

چو بی‌بهره عزم سفر کرد باز بدو گفت دانای گردنفراز

عزم سفر : اضافهٔ مصدر به مفعولش است .

محصول بیت : وقتی مغرور مذکور بی‌بهره و بی‌نصیب دومرتبه عزم سفرکرد ، یعنی خواست به جای خود برگردد ،کوشیار دانای گردنفراز به‌او گفت . مقول قول دربیت آینده است :

تو خود را گمان برده‌ای پرخرد
انایی که پرشد دگر چون برد

انا : به‌کسر همزه یعنی ظرف . «ی» حرف وحدت است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : کوشیار به مغرور گفت : تو خود را پرخرد و عاقل گمان کرده‌ای . به‌گمان خود مغرور هستی . ظرفی‌که پراست دیگر چگونه چیزی بر می‌دارد ؟ یعنی دیگر چیزی درآن نمی‌گنجد .

ز دعوی پری زان تهی میروی
تهی آی تا پرمعانی شوی

زان : ادات تعلیل است .

تا : ادات تعلیل است .

محصول بیت : پراز دعوی هستی ، ازآن جهت از پیش ما دست خالی و بی‌بهره می‌روی ، پیش ما تهی وخالی بیا تا پراز معانی و معارف شوی و بهره‌مند برگردی . حاصل : چون پراز غرور پیش ما آمدی لاجرم دست‌خالی برمی‌گردی .

ز هستی در آفاق سعدی صفت
تهی گرد و باز آی پر معـرفت

سعدی صفت : یعنی مانند سعدی .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : ازهستی یعنی انانیت وغرور خالی باش وپرمعرفت بازآی . تا درتو علم ومعرفت حاصل‌گردد .

حکایت درمعنی تضرع وتعلیم حق شناسی بندگان[1]

بخشم از ملك بنده‌ای سر بتافت
بفرمود جستن[2] کسش در نیافت

بخشم : «ب» حرف سبب است .

ملك : درتقدیر: ملکی با «ی» وحدت است به قرینهٔ «بنده‌ای» ، «ی» حرف وحدت . همزه : حرف توسل است . آنکه حرف وحدت گرفته سهو نموده . (ردسروری وشمعی) .

بتافت : یعنی بازگردانید وفرارکرد .

محصول بیت : به سبب خشم بنده‌یی از پادشاهی سربتافت وفرارکرد . پادشاه دستور جستجو داد ،کسی اورا پیدا نکرد . حاصل: بندهٔ فراری را جستجوکردند اما کسی اورا نیافت .

چو باز آمد از راه خشم وستیـز
بشمشیر زن گفت خونش بریـز

محصول بیت : وقتی بندهٔ فراری از راه خشم وستیز بازآمد. پادشاه به جلاد دستور دادکه‌گردنش را بزن وخونش را بریز .

بخون تشنه جلاد نامهربان   برون کرد دشنه‌چو تشنه‌زبان[3]

جلاد : بر وزن «فصاد» اسم فاعل به صیغهٔ مبالغه است از باب «ضرب» یعنی

۱ـ ع : درتضرع وفروتنی وحق شناسی بندگان ، ف : حکایت .   ۲ـ ع : کشتن .
۳ـ ع : برون‌کردآن دشنه تشنه زبان ، ف : برون‌کرد چون تشنه دشنه زبان .

بسیار زننده. مصدرش «جلد» می‌آید به فتح «ج» وسکون «ل» درلغت به معنی زدن است اما دراصطلاح «جلاد» کسی را گویند که برای سیاست گردن مردم را می‌زند. اضافه‌اش به «نامهربان» بیانیه است.

دشنه: یعنی خنجر، اما دراین قبیل موارد مراد شمشیراست.

محصول بیت: جلاد نامهربان تشنه به خون، شمشیر خود را بیرون کشید همچنانکه تشنه از عطش زبانش را بیرون می‌آورد.

آنکه «تشنه» را به «دشنه» مقدم‌کرده، بی‌سبب تعقید اختیارکرده است. (رد شمعی).

شنیدم که گفت از دل تنگ ریش
خدایا بحل کردمش خون خویش

شنیدم: یعنی از راویان شنیدم.

که: حرف بیان است.

ریش: یعنی مجروح وزخمی.

بحل: به‌فتح «ب» وکسر«ح» یعنی حلال.

محصول بیت: به طریق حکایت شنیدم که بندهٔ مجروح و آزرده از دل تنگ ریش گفت: خدایا خون خودم را به خواجه‌ام حلال کردم. بیت آینده علت حلال کردن را بیان می‌کند:

که پیوسته در نعمت و ناز و کام[1]
در اقبال او بوده‌ام دوستکام

که: حرف تعلیل است.

ناز: دراینجا به‌معنی راحت وخوشی است.

کام: یعنی مراد وآرزو.

۱ــ ع: ناز و نام، **متن**: نازکام.

اقبال : یعنی دولت وسعادت .

دوستکام : ترکیب وصفی است یعنی به‌مراد دوست بودن .

محصول بیت : خونم رابرخواجه‌ام حلال کردم زیرا دراقبال ودولت اوپیوسته به‌مراد دوست درنعمت ونازوکام بوده‌ام . یعنی‌همچنانکه دوستان می‌خواستند درسایهٔ اقبال ودولت او همواره درسرور وخوشحالی روزگار گذرانده‌ام .

مبادا که فردا بخون منش   بگیرند و خرم شود دشمنش

مبادا : فعل نهی غایب درموقع دعا واقع شده به‌معنی نشود ونباشد .

که : حرف بیان است .

بخون من : «ب» حرف سبب ، اضافهٔ لامیه ، ضمیر راجع به‌پادشاه است .

محصول بیت : مبادا که فردا به سبب خون من اورا مؤاخذه‌کنند ودشمنش شاد وخرم‌گردد . حاصل : نمی‌خواهم‌که درآخرت به خاطر من عذاب بیند ودشمنش شادکام گردد .

ملك را چو گفت وی آمد بگوش
دگر دیگ خشمش نیاورد جوش

گفت : دراینجا اسم است به‌معنی سخن وکلام .اضافه‌اش به «وی» لامیه است.

دیگ خشم : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : وقتی سخن آن غلام به‌گوش پادشاه‌آمد ، یعنی وقتی پادشاه گفتهٔ بنده را شنید ، دیگر دیگ خشمش جوش نیاورد ، یعنی غضبش فرونشست .

بسی برسرش داد و بردیده بوس
خداوند رایت شد وطبل وکوس

سرش : ضمیر راجع به بنده است .

رایت : یعنی پرچم .

محصول بیت : پادشاه برسرودیدهٔ بنده بوس بسیارداد ، یعنی‌سرو چشمش را

بسیار بوسید . درحالی‌که بنده بود صاحب رایت وطبل وکوس‌کرد . حاصل : درعین بنده بودن فرمانده شد .

به رفق[1] از چنان سهمگین جایگاه
رسانید دهرش بدان پایگاه

برفق : «ب» حرف سبب . رفق به‌کسر «ر» وسکون «ف» یعنی ملایمت .

پایگاه : یعنی مرتبه .

محصول بیت : بنده را به سبب ملایمت ومدارا ازچنان جایگاه سهمگین ، روزگار بدان مرتبه رسانید . حاصل : باوجود بنده بودن صاحب مقام‌گردید .

غرض زین سخن[2] آن که گفتار نرم
چو آبست بر آتش مرد گرم

مراد از«**زین سخن**» این حکایت است .

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : غرض از این حکایت آن است‌که گفتار نرم، یعنی سخن بارفق مدارا، مانندآبست برآتش مردخشمناك وغضبناك . یعنی همچنانکه‌آب آتش را خاموش می‌کند ،گفتار نرم وکلام لطیف نیز خشم شخص خشمناك را فرو می‌نشاند .

تواضع کن ای دوست باخصم تند
که نرمی کند تیغ برنده کند

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای دوست ! با خصم تند وتیز تواضع‌کن ، زیرا نرمی ، تیغ برنده را کند می‌کند .

نبینی که در معرض تیغ و تیر[3]
بپوشند خفتان صد تو[4] حریر

معرض : به‌کسر «م» وسکون «ع» وفتح «ر» برخلاف قیاس ، به‌معنی محل

۱ـ ع : برفت . ۲ـ ع : حدیث . ۳ـ **متن** : تیغ تیر . ۴ـ ع : ده تو .

استعمال می‌شود .

خفتان : قسمی جامه ، زره جنگ .

تو : دراینجا به‌معنی لایه است .

محصول بیت : آیا نمی‌بینی‌که درمعرض تیغ وتیر ، یعنی درمیدان جنگ خفتان صد تو حریر می‌پوشند یعنی لباسی می‌پوشندکه از صد لای حریر تشکیل یافته ، تا شمشیر تأثیر نکند . حاصل : شمشیر به چیز نرم اثر نمی‌کند .

حکایت در معنی تواضع و نیازمندی[1]

ز ویرانهٔ عارفی ژنده پوش
یکی را نباح سگ آمد بگوش

ویرانهٔ عارفی : اضافهٔ لامیه است . «ی» حرف وحدت . همزه مجتلبه برای اضافه‌آمده است .

ژنده : به‌فتح وکسر «ز» عجمی ، یعنی زیرشلواری وصله دار ، مراد لباس کهنه است .

نباح : به ضم «ن» یعنی پارس سگ . اضافه‌اش به «سگ» به طریق تجرید است . فتأمل .

محصول بیت : از ویرانهٔ عارفی ژنده پوش ، یعنی از ویرانه‌یی‌که عارفی در آنجا می‌زیست ، به‌گوش یك نفر صدای سگ‌آمد . حاصل : شخصی از ویرانه‌یی‌که عارفی درآنجا بود پارس سگ شنید .

آنکه «ویرانه» را «دیوانه»گفته ومعنی‌کرده ،کسی‌که عارف بود اما خود را دیوانه نمود ، به زبان فارسی آشنایی نداشته است . (رد سرودی) .

آنکه درمعنی مصراع دوم‌گفته : دیوانهٔ عارفی همچون سگ‌آواز می‌کرد . خیلی بعید‌گفته . (رد شمعی) .

۱ـ ع : درغایت مسکنت ، ف : حکایت .

بدل گفت گویی[1] سگ اینجا[2] چراست
درآمد که درویش صالح کجاست

گویی : فعل مضارع مفرد مخاطب متضمن معنی تعجب است یعنی عجبا .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : آنکه صدای سگ را شنید در دل گفت : عجبا ! سگ اینجا چراست ؟ یعنی چرا اینجا سگ هست؟ پس داخل ویرانه شد برای جستجو ، که درویش صالح درکجاست ؟که از ویرانه‌اش صدای سگ به‌گوش می‌رسد . حاصل : گفت این خلاف معمول است و داخل ویرانه شد .

آنکه درمعنی مصراع اول «گفت وگوی سگ» نوشته ، بسیارکج رفته است . (رد سروری) .

نشان سگ از پیش و از[3] پس ندید
بجز عارف آنجا دگر کس ندید

نشان سگ : اضافهٔ لامیه است با «ی» بطنی .

محصول بیت : صدای سگ را شنید به ویرانه داخل شده از پیش و پس جستجوکرد . اما نشان سگ ندید ، به جز عارف درآنجا کس دیگری ندید .گویا عارف صدای سگ را درمی‌آورده .

خجل باز گردیدن آغاز کرد
که شرم آمدش بحث آن راز کرد[4]

که : حرف تعلیل است .

بحث آن راز : اضافهٔ مصدر به‌مفعولش است .

محصول بیت : آن شخص به ویرانه داخل شد وقتی درآنجا سگی ندید ، خجل شده آهنگ بازگشت کرد، زیرا که شرمش آمد بحث آن راز را بکند. حاصل:

۱ـ ف : کوی . ۲ـ ع : آنجا . ۳ـ ع : وز . ۴ـ ع : باز .

شرمنده شدکه از عارف جریان صدای سگ را تحقیق بکند، خواست برگردد .

آنکه درمعنی مصراع دوم گفته : محجوب شـد ودر بیرون ایستاد ، معنی را از بیرون گفته . (رد سروری وشمعی) .

شنید از درون عارف آواز پای

هلا گفت بردر چه پایی درآی

هلا : به‌فتح «ه» ادات تنبیـه است نظیـر «الا» درعربی . آنکه هنوزگفتـه ، نمی‌دانسته .

چه : ادات استفهام است .

پایی : فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی می‌ایستی .

محصول بیت : عارف از درون صدای پا شنیده آگاه شد،گفت هلا ! چرا بردر ایستاده‌ای ؟ به درون آی . یعنی هر که هستی دربیرون نه‌ایست داخل شو .

نپنـداری[۱] ای دیـدهٔ روشنـم

که[۲] ایدر سگ آوازکرد آن[۳] منم

نپنداری : فعل مضارع منفی مفـرد مخاطب ، یعنی گمـان نکنی ، دربعضی نسخ «مپندار» واقـع‌شده ، فعل نهی مفرد مخاطب یعنی‌گمان مکن .

که : حرف بیان است .

ایدر : به‌کسر همزه وفتح «ذ» معجمه ویا «د» مهمله ، یعنی اینجا .

محصول بیت : ای دیـدهٔ روشنم ! گمـان مکن ویا گمان نکنی ، که دراینجا سگ آوازکرد ،آن‌که مانند سگ صدا کرد من بودم نه سگ .

گویا پرسیده‌که علت اقدام به‌این عمل واینهمه سلوك چیست ؟

چو دیدم که بیچارگی میخرد

نهادم ز سر کبر و رای و خـرد

که : حرف بیان است .

۱ـ ف : مپندار . ۲ـ ع ، ف : کز . ۳ـ ع ، ف : این .

محصول بیت : عارف گفت: وقتی دیدم که خدا بیچارگی و دردمندی می‌پذیرد من هم کبر ورای وخرد را از سر نهادم ، یعنی اینهارا ترك نمودم .

چوسگ بر درش بانگ کردم بسی
که مسکین‌تر[1] از سگ ندیدم کسی

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : بردرخدا مانند سگ بسیار بانگ‌کردم ، یعنی مانند سگ ناله وفریاد نمودم ، زیرا درمیان حیوانات کسی مسکین تر از سگ ندیدم ، یعنی بیچاره‌تراز سگ ندیدم . پس به‌مرتبهٔ آن تنزل کردم وازآن تقلید نمودم .

حضرت شیخ از قصه به‌معرفت شروع‌کرده می‌فرماید :

چو خواهی که در قدر والا رسی
ز شیب تواضع ببالا رسی

که : حرف بیان است .

قدر والا : اضافهٔ بیانیه ، یعنی قدربلند .

شیب و نشیب : به‌کسر«ن» و «ش» یعنی پایین . اضافه‌اش به «تواضع» لامیه است مجازاً .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : وقتی آرزو می‌کنی‌که به‌قدر بلند برسی وبه مرتبهٔ شرف واصل شوی ، از شیب تواضع ومسکنت می‌رسی ، نه با کبر وغرور .

درین[2] حضرت آنان گرفتند صدر
که خود را فروتر[3] نهادند قدر

درین حضرت : یعنی در درگاه خدا .

صدر : یعنی مرتبهٔ .

۱ـ **متن** : مسکین .   ۲ـ ع : درآن .   ۳ـ بکوتر .

که : حرف رابط صفت است .

خودرا : «را» حرف تخصیص است .

محصول بیت : دردرگاه حق ،کسانی صدرنشین شدند ومرتبهٔ عالی‌گرفتندکه قدر خود را فروتر نهادند . یعنی برای خودشان وجود قائل نشدند ومسکنت وفقر نشان دادند ، چه مقبولان درگاه خدا درویشان مسکین هستند .

چو سیل اندر آمد بهــول و نهیب
فتــاد از بلــندی بســر در نشیــب

هول : یعنی ترساندن .

نهیب : به‌کسر وفتح «ن» یعنی هیبت .

نشیب : دراینجا به‌معنی پایین وپست است .

محصول بیت : چون سیل ازبلندی باهول ونهیب درآمد ، یعنی ازبالا آمد، از بلندی به سر درنشیب افتاد ، یعنی از اوج به حضیض افتاد .

چو شبنم بیفتاد مسکین و خرد
بمهر آسمــانش به عیـوق بـرد

مهر : لفظی است مشترك به‌معنی محبت وآفتاب .

عیوق : به‌فتح «ع» وضم «ی» مشدد ستارهٔ سرخ ودرخشانی‌است درسمت راست کهکشان‌که درپشت ستارهٔ پروین است .

محصول بیت : چون شبنم مسکین و خـرد افتـاد ، یعنی بزرگـی و تکبر ننمود وخویشتن را کوچك وحقیر نشان داد، آسمان بامحبت وآفتاب ، اورا به عیوق برد. یعنی بلندکرده به بالا برد. حاصل: چون خود را ذلیل وحقیرنمود ، فلك هم او را گرا می‌داشته به‌بالاترین مقام رسانید .

باید دانست‌که چون شبنم به وسیلهٔ حرارت‌آفتاب خشك می‌شود ازآن جهت فلك‌آنرا به‌بالا می‌برد . فتدبر .

حکایت در معنی تواضع و نیازمندی حاتم اصم و سیرت او[1]

گروهی برآنند ز[2]اهل سخن　　که حاتم اصم بود باور مکن

برآنند : یعنی برآن قول هستند .

که : حرف بیان است .

حاتم : به‌فتح «ت» از تصرفات عجم است . اما به‌کسرعربی است .آنکه به‌فتح «ت» قائل نبوده ، از تصرفات عجم بی‌خبر بوده است . (رد شمعی) . اضافه‌اش به «اصم» بیانیه است .

اصم : یعنی کر. دراصل مضاعف است به ضرورت وزن تخفیف شده .

محصول بیت : گروهی ازاهل‌سخن،یعنی‌جمعی‌ازراویان، دراین سخن متفقند که حضرت شیخ حاتم کر بود ، اما باور مکن . زیرا آنچه بعداً می‌آید دلیل برکر نبودن اوست .

باید دانست‌که «حاتم اصم» یکی از اولیاءالله است . نام شریفش را «اصم» گفته‌اند.

برآمد طنین مگس بامداد　　که در چنبر عنکبوتی فتاد

طنین : بروزن «فعیل»آواز مگس را گویند . اضافه‌اش به مگس به طریق تجرید است . فتأمل .

که : حرف رابط صفت است .

چنبر : به‌فتح «چ» عجمی و «ب» عربی یعنی‌گرفتاری ، قید .

محصول بیت : حضرت‌شیخ می‌فرماید: بامدادی صدای مگسی برآمد ،که در چنبر عنکوتی افتاد . یعنی مگسی درچنبر عنکبوتی افتاد و طنینی ازآن درآمد . حاصل: مگس در داخل چنبر وز وزکرد .

شیخ به طریق عبرت می‌فرماید :

۱ـ ع : حکایت حاتم اصم وتواضع او ، ف : حکایت .　　۲ـ ع ، ف : از .

همه ضعف و خاموشیش کید بود
مگس قنـد پنداشتش قید بـود

قید : یعنی بند و زنجیر، مراد دام است .

محصول بیت : همهٔ ضعف وخاموشیِ‌عنکبوت مکرونیرنگ بود . مگس آنرا قند پنداشت ، ولی دام بود . حاصـل : عنکبـوت‌که دریك‌گوشـه ساکت وآرام قـرار می‌گیرد برای شکار مگس است .

نگه کرد شیخ از[1] سر اعتبار   که ای پای[2] بند طمع پای‌دار

سر اعتبار : اضافهٔ لامیه ، یعنی‌جهت اعتبار. «اعتبار» یعنی عبرت ، مصدراست ازباب «افتعال» یعنی از چیزی اندرزگرفتن .

که : حرف رابط مقول وقول است .

پای بند : دراینجا ترکیب مزجی است به‌معنی‌گرفتار .

پای دار : یعنی ثابت باش .

محصول بیت : شیخ وقتـی طنین مگس را شنید از جهت عبرت بدان طرف نظرکرده گفت : ای‌گرفتار طمع ! سرجای خود ثابت قدم باش ، مرو .

نه هرجا شکر باشد و شهد وقند
که درگوشه ها دام باز[3]ست و بند

نه : حرف نفی درمعنی مقید است به «باشد» درتقدیر: نباشد .

شهد : یعنی عسل مومدار .

قند : عطف تفسیر برای «شکر» است .

که : حرف تعلیل است .

باز : یعنی‌گشاده ونهاده .

بند : یعنی ریسمان ، عطف تفسیر«دام» است .

۱ـ **متن** : ز .   ۲ـ **متن** : که پای .   ۳ـ **ع** : کومه ها دامیار ، **ف** : گوشه‌ها دامهار.

محصول بیت : به‌مگس می‌گویدکه درهمه جا شکروشهد وقند نباشد ، یعنی به هرجا بادیدۀ طمع نگاه مکن. زیرا ، درگوشه‌ها دام وبند بازونهاده شده ، یااینکه دربعضی‌گوشه‌ها دام وتله‌گذاشته شده برای شکار تو و دیگران .

مصراع دوم به طریق ایجاب جزیی واقع شده است .

یکی گفت از آن حلقۀ اهل رای

عجب دارم ای مرد راه خدای

مراد از «حلقه» مجلس است .

محصول بیت : حاتم وقتی طنین مگس را شنید وبه‌آن خطاب‌کرد ، یکی‌از آن حلقۀ اهل رای ، یعنی یکی از حاضران مجلس شیخ گفت : ای مرد راه خدای! عجب دارم ، یعنی از حال تو تعجب می‌کنم ای سالك راه خدا .

مگس را تو چون فهم کردی خروش

که ما را بدشواری آمد بگوش

مگس را : «را» حرف تخصیص است .

چون : ادات استفهام است به‌معنی چگونه ؟

که : حرف تعلیل است .

مارا : «را» حرف تخصیص است .

محصول بیت : یکی از اهل رای به حاتم گفت : طنین وخروش مگس را تو چگونه فهم‌کردی ، یعنی چگونه شنیدی ؟ که به‌دشواری به‌گوش ما آمد ، یعنی ما که سالم هستیم ،آواز مگس را به دشواری شنیدیم تو که کر هستی چگونه صدای آنرا شنیدی ؟

تو کاگاه[1] گردی ببانگ مگس

نشاید اصم خواندنت زین سپس

کاگاه : درتقدیر: «که‌آگاه» است به ضرورت وزن حذف وایصال شده .

۱ـ ع : گفت .

محصول بیت : خطاب به حاتم‌گفت : توکه به‌بانگ مگس آگاه می‌شوی ، بعداز این تورا کرخواندن شایسته نیست ، یعنی جایز نیست‌که تورا اصم خوانند .

تبسم‌کنان گفتش[1] ای تیز هوش
اصم به که گفتار باطل نیوش

نیوش : به‌کسر وضم «ن» یعنی نیوشیدن . وجایزاست‌که «گفتار باطل نیوش» ترکیب وصفی باشد به‌معنی شنوندۀ سخن باطل . بااین تقدیر: «بودن» مقدر می‌شود.

محصول بیت : حاتم تبسم‌کنان به‌آن شخص‌گفت ای تیز هوش ! یعنی ای صاحب ادراك ! کربودن بهتر از شنیدن گفتار باطل است یااینکه ، اصم بهتراز گفتار باطل شنونده است .

کسانی که با من[2] بخلوت درند
مرا عیب پوش و ثنا گسترند

که : حرف بیان است .

عیب پوش : یعنی پوشندۀ عیب .

ثنا گستر : ترکیب وصفی است یعنی افشا کنندۀ ثنا . ادات جمع به هردو ترکیب وصفی مصروف است .

محصول بیت : حاتم‌گفت :کسانی‌که بامن درخلوت‌اند ، یعنی مریدان و محبان من هستند ، عیب پوشان وثنا گستران من هستند یعنی مرا به عیوب خود آگاه نمی‌سازند .

چو پوشیده دارندم[3] اخلاق دون[4]
کند هستیم زیر و نفسم زبون[5]

دارندم : «م» درمعنی مقیداست به «دون» درتقدیر: اخلاق دونم . مراد اخلاق

۱ـ ع : گفت . ۲ـ ع : ما . ۳ـ ع ، ف : دارند . ۴ـ ع : دوست .
۵ـ ع : زیر طبعم زپوست ، ف : زیر طبعم زبون .

ناپسند است .

محصول بیت : چون دوستان و مریدانم اخلاق ناپسند مرا می‌پوشانند وفاش نمی‌سازند، هستی‌ام یعنی منیت وغروروعجبم مرا زیرمی‌کند، یعنی زیرفرمان خود در می‌آورد ، ونفسم مرا زبون ومغلوب می‌کند بنابراین خودم را به‌کری می‌زنم تا مرا کر بدانند ونقایص مرا درپیش خودم بیان‌کنند تابشنوم وبیدارگردم وآنها را ترك نمایم .

فرا می نمایم که می نشنوم　　مگر کز تکلف مبرا شوم

فرا : به‌فتح «ف» ادات تأکید است ، «می‌نمایم» یعنی نشان می‌دهم .

که : حرف بیان است .

مگر : ادات تمنی است یعنی باشد که .

تکلف : یعنی زحمت .

مبرا : اسم مفعول از باب «تفعل» همزه قلب به الف شده . «مبرا شوم» یعنی خلاص شوم .

محصول بیت : خود را به مردم کر نشان می‌دهم ، باشدکه از زحمت شنیدن گفت وگوی مردم به‌آسانی خلاص شوم .

چو کالیوه[1] دانندم اهل نشست
بگویند نیك و بدم هرچه هست

کالیوه : با«ك» عجمی یعنی کودن ، اما دراینجا مراد کر است .

اهل نشست : اضافهٔ لامیه است یعنی اهل مجلس‌که مراد محبان و مریدان است .

محصول بیت : وقتی اهل مجلس مرا کر وکودن بدانند ، یعنی خیال کنند که هرچه دربارهٔ من می‌گویند نمی‌شنوم ، نیك وبد ، یعنی‌هنر وعیبم را هرچه هست

۱ـ ع ، ف : کالیو .

می‌گویند . حاصل : با اعتماد به‌اینکه کر هستم تمام احوال مرا می‌گویند .

اگر بد شنیدن نیاید خوشم   ز کردار بد دامن اندر کشم

محصول بیت : اگر سخنانی‌که از اهل مجلس می‌شنوم به‌من خوش نیاید ، یعنی ازشنیدن عیبها و زشتیهایم ناراحت گردم ، ازکردار بد ، یعنی عمل نامشروع و زشت ، دامن خود را می‌کشم ودست برمی‌دارم . حاصل: اعمال زشت را ترك می‌کنم .

حضرت شیخ به پند واندرز شروع‌کرده می‌فرماید :

بحبل ستایش فرا چه مشو   چو حاتم اصم باش و غیبت شنو

حبل : به‌فتح «ح» یعنی ریسمان .

فراچه : «فرا» ادات صله ، «چه» به‌فتح «ج» عجمی با «ه» اصلی مخفف «چاه» است .

غیبت : به‌کسر«غ» اسم مصدر به‌معنی اغتیاب است یعنی درپشت‌کسی‌گفتن ، چنانکه اگر بشنود ازآن سخن منفعل‌گردد . اگرحقیقت باشد غیبت گویند واگر دروغ باشد بهتان‌گویند . مفعول مقدم «شنو»است . وجایزاست‌که «غیبت شنو» ترکیب وصفی باشد به‌معنی غیبت شنونده .

محصول بیت : باریسمان مدح وستایش درچاه مرو ، یعنی به سبب مدح و ثنای مداحان درچاه غرور ومنیت داخل مشو ، یعنی به مدح آنان فریفته شده خودرا هلاك مکن . بلکه همانند حاتم اصم باش وغیبتها وبدیهایی را که دربارهٔ تو می‌گویند بشنو ، ویا اینکه شنوندهٔ غیبتهای خودت باش ونسبت به‌آن رفتارکن .

حضرت شیخ رحمةالله علیه علت اصم بودن حاتم را چنین بیان‌کرد ، اما دیگران سبب‌آنرا این طور نقل می‌کنندکه روزی بانویی درحالی‌که با حاتم صحبت می‌کرده بادی ازش صادرمی‌شود، برای رفع شرمندگی‌خاتون، حاتم‌گفت: قدری‌بلندتر بگو . زیرا گوشهای من سنگین است وخودرا به خاتون کرنشان داد تاخاتون اورا واقعاً کر دانسته شرمسار نگردد . درنتیجه خاتون خوشحال شد . بعضیها گفته‌اند

خاتـون ، زن خـود حاتـم بوده ، کـه این حـرکت درشب زفـاف اتفـاق افتـاده . والعهدة علی الراوی .

سعادت نجست و سلامت نیافت
که گردن ز گفتار سعدی بتافت

که : دراصل «آن‌که» حذف وایصال شده «که» ازحرفیت به‌اسمیت انتقال‌یافته وفاعل دوفعل منفی شده است .

محصول بیت : سعادت نخواست وسلامت نیافت ،آن‌کس‌که ازگفتار سعـدی روی برگرداند ، یعنی به‌پند واندرز اوگوش نداد وبه‌کار نبست .

ازین به نصیحتگری بایدت   ندانم‌پس‌ازمن[1] چه‌پیش‌آیدت

محصول بیت : اگرنصیحتگری بهتراز سعدی برایت لازم است ، نمی‌دانم‌که پس از سعدی چه پیشت خواهدآمد . وحالت چگونه خواهد شد ؟ حاصل : بهتر از این اندرزگویی پیدا نمی‌کنی، پس وقتی پیدانکنی‌نمی‌دانم حال تو چگونه می‌شود ؟

حکایت زاهد با دزد[2]

عزیزی در اقصای تبریز بـود
که همواره بیدار و شب خیز بود

اقصا : یعنی‌نهایت . دراین قبیل موارد مراد طرف است .اضافه‌اش به «تبریز» لامیه است .

که : حرف رابط صفت است .

شب خیز : ترکیب وصفـی ، یعنـی‌آنکـه شـب بیـدار مانـده به طـاعت و عبادت می‌پردازد .

محصول بیت : درطـرف تبـریز عزیزی بودکـه همـواره بیدار وشب هنگام به عبادت وطاعت می‌پرداخت .

۱ـ **ف** : وی (حاشیه) .   ۲ـ **ع** : حکایت دزد و زاهد تبریزی ، **ف** : حکایت .

شبی دید جایی که دزدی[1] کمند
بپیچید و بر طرف بامی فکند

که : حرف بیان است .

کمند : مرهون است به مصراع دوم .

طرف بام : اضافهٔ لامیه است یعنی کنار بام .

محصول بیت : عزیز مذکور یك شب دیدکه دزدی کمندش را حلقه کرد وبر کنار بامی انداخت تا ازآن بالا برود ودزدی بکند .

کسان را خبر کرد و آشوب خاست
ز هر جانبی مرد با چوب خاست

مرد : قیاس «مردی» است . با «ی» وحدت . لیکن درهمهٔ نسخه‌ها بدون «ی» است . فتأمل .

محصول بیت : عزیز مذکور ، مردم را ازآمدن دزد خبر کرد ، فتنه وآشوب برخاست ، از هرطرف مردی باچوب وچماق خاست ، یعنی هرکس یك آلت جنگی برداشته حمله کرد .

دربعضی نسخ به‌جای«خبر کرد»، «خبرگشت»آمده درآن صورت ، فاعل«عزیز» نمی‌شود . فتدبر .

چو نا مردم آواز مردم شنید
میان خطر جای بودن ندید

نامردم : یعنی بدجنس ونامرد .

جای بودن : اضافهٔ لامیه است یعنی جای قرار .

محصول بیت : چون دزد نامرد آواز مردم را شنید و دانست که آمدنش به مردم معلوم شده ، عاقلانه ندید که درمیان خطر بماند ، یعنی آنجا را جای

---

۱ ـ ع : شبی دید دزدی که جایی .

ایستادن وتوقف ندید .

نهیبی از آن گیر و دار آمـدش
گریزی[1] بوقت اختیار آمدش

نهیبی : «ی» حرف وحدت ویا حرف تنکیر وابهام است .

گیر و دار : اسمهایی‌است به‌معنی‌گرفتن وداشتن، اکثردرمعنی جنگ وجدال استعمال می‌شود .

محصول بیت : از آن گیر و دار و غوغا وفتنه ترسی براو آمد ، درآن وقت گریز را انتخاب‌کرد وفرار نمود .

آنکه «ی»گریزی را مصدری‌گرفته ، خوب نگرفته . (رد شمعی) .

ز رحمت دل پارسا موم شد   که‌شب دزدبیچاره محروم‌شد

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : از ترحم دل پارسا موم شد ،که‌آن شب ، دزد بیچاره محروم رفت و یا محروم شد . یعنی دید که دزد محروم رفت پس دلش به حـال او سوخت وازترحم‌همانند موم ذوب شـد .

به تاریکی ازپی فرازآمدش   ز راه[2] دگر پیشباز آمدش

ازپی : یعنی از پی دزد .

محصول بیت : درتاریکی ازپشتش‌آمد ، از راهی‌دیگربه‌پیش اوآمد . یعنی از راهی دیگر به‌پیش دزدآمد .

آنکه «فراز» را نزدیك معنی‌کرده ، خیلی بعیدگفته است . (رد شمعی) .

که یارا مرو کاشنای تـوام   بمـردانگی خاك پـای تـوام

که : حرف رابط مقول وقول مقدر است .

که : حرف تعلیل است .

۱ـ ع ، ف : گریز .   ۲ـ ع : براهی .

بمردانگی : «ب» حرف ظرف ویا حرف قسم است .

محصول بیت : به‌پیش دزدآمد وگفت : ای یار ! مرو ،که‌آشنای توام ، در مردانگی ویا قسم به‌مردانگی خاك پای تو هستم . برای دلجویی و استمالت ومطمئن کردنش اورا یار خطاب‌کرد .

ندیدم بمردانگی چون تو کس
که جنگ آوری بردو نوعست وبس[1]

بمردانگی : «ب» حرف ظرف . «ی» حرف مصدراست .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : درمردانگی وپهلوانی همانند توکسی ندیدم . حاصل: دلیری نظیر تو ندیده‌ام . زیرا جنگ‌آوری وپهلوانی بردو نوع است :

یکی پیش خصم آمدن مرد وار
دوم جان بدر بردن از کارزار

محصول بیت : یکی ازآن دونوع ، مردوار به‌پیش خصم‌آمدن است ، یعنی روی برنگردانیدن از دشمن است ، دومی جان بدر بردن ازکارزار است ، یعنی نجات دادن جان است .

بدین[2] هردو خصلت غلام توام
چه نامی که مولای نام توام

نامی : «ی» ضمیرخطاب است ، «چه نامی» یعنی نامت چیست ؟

که : حرف بیان است .

مولای نام تو : اضافه های لامیه است . «مولا» دراینجا یعنی بنده .

محصول بیت : بااین دو خصلت غلام تو هستم . نامت چیست ؟که بندهٔ نام تو هستم . حاصل : باهردو خصلت مرا فریفتهٔ خودکردی .

---

۱ ـ **متن** : نوعست بس .   ۲ ـ **ف** : برین .

گرت رای باشد بحکم کرم   بجایی که میدانمت ره برم

بحکم کرم : یعنی به مقتضای‌کرم .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : اگر رای وتدبیرت جایز داند به مقتضای‌کرم ، تورا به‌جایی که می‌دانم راهنمایی‌کنم . تا محروم برنگردی .

سرایبیست کوتاه و در بسته سخت

نپندارم آنجا خداوند رخت

کوتاه : یعنی دیوارش‌کوتاه است .

محصول بیت : سرایی هست‌که دیوارش‌کوتاه ودرش محکم بسته است ،گمان نمی‌کنم صاحبش درآنجا باشد .

کلوخی دو بالای هم برنهیم

یکی پای بر دوش دیگر نهیم

یکی : درتقدیر: یکی از ما .

محصول بیت : یکی دوکلوخ برروی هم می‌گذاریم ، بعدازآن یکی از ما پای بردوش دیگری نهاده بالا می‌رویم وداخل خانه می‌شویم .

بچندان که در دستت افتد بساز

از آن به که گردی تهی دست باز

که : حرف بیان است .

بساز : یعنی قانع باش .

محصول بیت : به‌آن قدراسبابی‌که به‌دستت بیفتد قانع باش وبه زیاده طمع مکن ، بهترازآن است‌که دست خالی برگردی ، ویا تهی دست باشی .

بدلداری و چاپلوسی و فن   کشیدش سوی‌خانهٔ خویشتن

فن : دراینجا به‌معنی حیله است .

محصول بیت : با دلداری وچاپلوسی وملاطفت وحیله ، دزد را بەسوی خانهٔ خودش کشید .

جوانمرد شبرو فرو داشت[1] دوش
بکتفش برآمد خداوند هوش

جوانمرد شبرو : ترکیب اضافی است مرکب ازدو ترکیب . اولی : ترکیب مزجی ودومی : ترکیب وصفی است . «شبرو» دراصطلاح دزد را گویند .

محصول بیت : دزد جوانمرد دوش خود را پایین داشت ، پس خداوند هوش برای داخل شدن به خانه برشانهٔ او بالا رفت .

آنکه «شبرو» را بەمعنی لغوی‌گرفته ، ازاستعمال آگاه نبوده است.(رد شمعی).

بغلطاق و دستار و رختی که داشت
ز بالا بدامان او در گذاشت

بغلطاق : بەفتح «ب» و «غ» وسکون «ل» کلاه فرجی است . در روم «ساده» گویندکه محرف «سایه» است .

دستار : یعنی دولبند .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : کلاه فرجی و دستار و رخت و اسبابی‌که داشت ازبالا به دامن دزد انداخت . حاصل : به دزد داد .

وز آنجا برآورد غوغا که دزد
ثواب ای جوانان یاری[2] و مزد

که : حرف بیان است .

دزد : درتقدیر : دزدآمد .

جوانان یاری : اضافهٔ لامیه ، «ی» حرف مصدر است .

۱ـ ع : جوانمرد ره رو فرا داشت .   ۲ـ ع ، ف : ویاری .

محصول بیت : عزیز ، وقتی وسایل خانه را به دزد داد ،از آنجا فریاد برآورد که دزدآمده ، ای جوانان یاری ! پاداش ومزد هست ، یعنی به‌کمك بیاییدکه وسایل مرا دزد برد . البته می‌خواست با این طریق دزد فرارکند .

آنکه «جوانان» را بدون اضافه خوانده،گذشته ازاینکه سلامت طبعی نداشته، معنی بیت را هم خراب‌کرده است .(رد شمعی) .

بدر جست از آشوب دزد دغل
دوان جامهٔ پارسا در بغل

بدر جست : یعنی بیرون پرید وفرارکرد .

دزد دغل : اضافهٔ بیانیه ، «دغل» به‌فتح «د» و «غ» یعنی حیله باز ومکار .

محصول بیت : دزد حیله‌باز ومکار ،ازآشوب وغوغا بیرون رفت ، یعنی فرار کرد ، درحالی‌که جامهٔ پارسا در بغلش بود ، یعنی جامه را دربغل گرفته رو به‌فرارگذاشت .

دل‌آسوده شد[1] مرد نیك اعتقاد
که بیچاره‌ای[2] را برآمد مراد

که : حرف تعلیل است .

بیچاره‌ای : «ی» حرف وحدت همزه حرف‌توسل . «را» حرف‌تخصیص‌است.

برآمد : یعنی حاصل شد .

محصول بیت : مرد نیك اعتقاد دل‌آسوده شد، یعنی‌آسوده خاطر وخوشحال گشت . زیرا مراد شخصی بیچاره از او حاصل شد . یعنی چون‌آرزوی دزد برآورده شد ، مرد نیك اعتقاد راحت شد .

خبیثی که برکس ترحم نکرد
ببخشود بر وی دل نیك مرد

خبیث : یعنی ناپاك وپلید . «ی» حرف وحدت است .

۱ـ ع ، آن .   ۲ـ ع ، ف : که سرگشتهٔ .

محصول بیت : دزد خبیثی‌که به‌کسی ترحم نکرد ، دل نیك مرد براو ترحم کرد ، یعنی رحم‌کرده احسانش نمود .

حضرت شیخ می‌فرماید :

عجب دارم[1] از سیرت بخردان
که نیکی کنند از کرم با بدان

که : حرف بیان است .

محصول بیت : تعجب می‌کنم ازسیرت وخصلت خردمندان‌که ازکرم بابدان نیکی می‌کنند وتحمل بدی شان را می‌نمایند .

دراقبال نیکان بدان می‌زیند   اگر[2]چه بدان اهل‌نیکی نیند

اقبال نیکان : اضافهٔ لامیه است .

می‌زیند : فعل مضارع جمع غایب یعنی زندگی می‌کنند .

اهل نیکی : اضافهٔ لامیه . «ی» حرف مصدر است یعنی شایسته ولایق نیکی.

نیند : دراصل : نه‌اند . «نه» حرف نفی . «اند» با همزه مجتلبه جمع«است»، می‌باشد چون «ه» رسمی بدل به«ی» شده ازهمزهٔ مجتلبه بی‌نیاز شده «نیند»گفته‌اند. فتأمل فانه دقیق .

محصول بیت : بدان دراقبـال ودولت نیکان زندگی می‌کنند ، یعنی درسایهٔ همت ایشان خوش وآسوده هستند [هرچند بدان لایق نیکی نیستند] .

حکایت در تحمل جفای دشمن از بهر دوست[3]

یکی را چو سعدی دل[4] ساده بود
که با ساده رویی در افتاده بود

یکی را : «را» حرف تخصیص است .

۱ـ ع ، ف : ناید .   ۲ـ ع ، ف : وگرچه .   ۳ـ ع : گفتار در احتمال دشمن ازبهر دوست . ف : حکایت .   ۴ـ ع ، ف : دلی .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : شخصی مانند سعدی دل ساده خالی از مکر وحیله و بغض و کینه داشت ،که با ساده رویی درافتاده بود ، یعنی عاشق وگرفتار زیبا رویی شده بود.

جفا بردی از دشمن سخت گوی
ز چوگان سختی نجستی[1] چو گوی

بردی : «ی» حرف حکایت است .

سخت‌گوی : ترکیب وصفی است به‌معنی سرزنش وطعن‌کننده .

چوگان سختی : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : عاشق مذکور ازدشمن‌ورقیب سخت‌گوی جفا وآزار می‌دید ، یعنی به‌طعن واذیت دشمن صبروتحمل می‌نمود. اما ازچوگان شدت وبلا مانند توپ نمی‌جهید ، بلکه به طعن وستم دشمنان ورقیبان صبر وتحمل می‌کرد .

ز کس چین بر ابرو نینداختی
ز بازی[2] بتندی نپرداختی

نینداختی : فعل ماضی منفی مفرد غایب ،یعنی نمی‌انداخت . «چین بر ابرو نینداختی» یعنی ابرو درهم نمی‌کشید .

نپرداختی : فعل ماضی منفی مفرد غایب است یعنی نمی‌پرداخت .

محصول بیت : از رفتار وگفتارکسی ناراحت نمی‌شد وچین بر ابرو نمی‌انداخت ، یعنی روترش نمی‌کرد . از بازی ولطیفه، یعنی ازشوخی ومزاح خود ویاشوخی دیگران بااو به‌تندی وحدت نمی‌پرداخت ، یعنی‌خشمناك نمی‌شد . حاصل: همیشه شاد وخرم بود وهرگز عبوس‌الوجه نمی‌شد .

یکی گفتش آخر ترا ننگ نیست
خبر زین همه سیلی و سنگ نیست

آخر : ادات تأکید است .

۱ـ ف : بخستی .   ۲ـ ع ، ف : زیاری .

ننگ: یعنی عار .

نیست : متضمن استفهام است یعنی آیا نیست ؟

محصول بیت : یك نفر به آن عاشق گفت :آیا آخر ننگ نداری ؟ از این همه سیلی وسنگ خبر نداری ؟ یعنی اینهمه آزار واذیت که می بری آیا عار نداری؟ سیر نمی شوی ؟

تن خویشتن سغبه[1] دونان کنند
ز دشمن تحمل زبونان کنند

سغبه : به فتح «س» یعنی زبون .

محصول بیت : دونان تن خود را بر مردم پست می کنند ، یعنی مردمان پست، زبون ومغلوب مردم می شوند و جفاهای دشمنان را تحمل می کنند ، یعنی عاشقان زبون به جفا وایذای رقیبان تحمل می کنند ، عاشقان غیور صبر نمی نمایند .

نشاید ز دشمن خطا در گذاشت
که گویند یارا و مردی نداشت

درگذاشت : یعنی ترك کردن ، معنی مصدر مراد است .آنکه «گذراندن» معنی کرده سهو نموده . (رد شمعی) .

که : حرف تعلیل است .

یارا : یعنی قدرت وتوانایی .

محصول بیت : از خطا و سهو دشمن در گذشتن شایسته نیست ، یعنی خطاها وبی ادبی هایی را که ازدشمن صادر می شود نادیده گرفتن واهمال کردن جایز نیست زیرا می گویند که توانایی ومردی نداشت ، یعنی برتو سرزنش کرده بی عار و بی غیرت می گویند .

بدو گفت شیدای شوریده سر
جوابی که شاید نوشتن[2] بزر

بدو : «ب» حرف صله . ضمیر راجع به معترض است .

---

۱ ــ **متن** : سفیه . ۲ ــ ع ، **ف** : نبشتن .

شیدا : یعنی لایعقل .

شوریده سر : یعنی پریشان حال و آشفته .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : عاشق شیدای شوریده سر وپریشان حال به معترض جـوابی گفت که شایسته است با زر نوشته شود . جواب مضمون بیت آینده است :

دلم خانهٔ مهر یارست و بس　　ازآن‌می‌نگنجددروکین‌کس

ازآن : ادات تعلیل است یعنی برای آن .

می‌نگنجد : «می»ادات استمرار. «نگنجد» فعل مضارع منفی‌مفرد غایب‌است یعنی نمی‌گنجد .

محصول بیت : عاشق‌گفت : دل من فقط خانهٔ محبت یارست ، یعنی در خانهٔ دلم جز مهر یار چیز دیگری نیست . بدان جهت‌کین احدی درآن نمی‌گنجد . یعنی مهـر جانان ، خانهٔ دلم را آن چنان اشغال‌کرده که به عداوت دیگری جایـی درآن نمانده است تا ازآن پریشان وناراحت‌گردم .

حکایت[۱]

چه خوش‌گفت بهلول فرخنده خوی
چو بگذشت بر عارفـی جنگجـوی[۲]

بهلول : برادر هارون الرشید است که یکی از اهـل الله بوده است .

محصول بیت : بهلول فرخنـده خوی ونیك سرشت چه خـوش‌گفت ، وقتی‌که ازکنار عارفی جنـگجو گذشت ؟ آنچه‌گفته دربیت آینده است :

گر این[۳] مدعی دوست بشناختی
بـه پیـکار دشمـن نپرداختـی

مدعی : دراینجا یعنی ادعای خدا دوستی‌کننده .

۱ ـ **ف** : ندارد .　　۲ ـ **متن** : عارف جنگ و جوی .　　۳ ـ **ع** ، **ف** : گرین .

مراد از «دوست» دراینجا خداست .

بشناختی : «ی» حرف حکایت است یعنی می‌شناخت .

نپرداختی : فعل ماضی منفی حکایت حال است یعنی نمی‌پرداخت .

محصول بیت : اگراین دروغگو خدارا می‌شناخت ، یعنی دوست خدا بود ، به جنگ دشمن یا به‌جنگ با دشمن نمی‌پرداخت ومشغول نمی‌شد .

گر ازهستی حق خبر داشتی　　همه خلق را نیست[1] پنداشتی

داشتی : «ی» حرف حکایت است یعنی می‌داشت .

پنداشتی : «ی» حرف حکایت است یعنی می‌پنداشت .

محصول بیت : اگراین مدعی از هستی وحقیقت خدا خبرداربود ، همهٔ خلق وجمیع مخلوقات را نسبت به وجود او ، عـدم محض می‌دانست ، حتی خـود را نیز موجود نمی‌پنداشت . وبا هیچ‌کس به جنگ وجدال نمی‌پرداخت زیرا با عدم صرف جنگ به تصور در نمی‌آید .

حکایت لقمان حکیم و تحمل او[2]

شنیدم که لقمان سیه فام[3] بود　　نه تن پرور ونازك اندام بود

که : حرف بیان است .

مراد از «لقمان» لقمان عادی است‌که علما درنبوت او اختـلاف‌کرده‌اند اصل قول آنست‌که ولی بوده نه نبی . والعلم عندالله تعالی .

سیه فام : ترکیب وصفی است یعنی سیاه رنـگ ، «فام» یعنی رنـگ .

محصول بیت : از راویان شنیدم‌که لقمان شخصی سیاه رنـگ بود ، تن پرور ونازك اندام نبود ، یعنی درنعمت وآسایش پرورش نیافته بود .

یکی بندهٔ خویش پنداشتش　　زبون‌دیدودر کار گل‌داشتش

محصول بیت : یك نفر لقمان را بندهٔ خود پنـداشت ، یعنی‌کسی‌که غلامـش

۱ـ ع : نیك .　۲ـ ع ، گفتار درتحمل لقمان حکیم، ف : حکایت .　۳ـ ع : سیه‌پام

فرارکرده بود وشبیه لقمان بوداو را غلام خود پنداشت وگرفت ودرکارگل‌داشت، یعنی به‌کار گل مشغولش‌کرد. حاصل: لقمان را زبون وحقیر دیده غلام فراری خودگمان کرد وبرای تنبیه وانتقام اورا به‌کاری سخت نظیرکار گل واداشت.

جفا دید و با جور و قهرش بساخت
بسالی سرایی ز بهرش بساخت

بساخت: فعل ماضی مفرد غایب، یعنی سازش‌کرد وراضی شد.

بسالی: «ب» حرف ظرف، «ی» حرف وحدت است یعنی درمدت یك سال.

محصول بیت: لقمان درکارگل ازآن شخص جفا دید ولی با جوروقهر او سازش کرد وصبر نمود. در مدت یك سال، برای او خانه‌یی ساخت.

چو پیش آمدش بندهٔ رفته باز
ز لقمانش آمد نهیبی فراز

بندهٔ رفته: اضافهٔ بیانیه است یعنی بندهٔ فراری.

نهیب: یعنی ترس. «ی» حرف وحدت ویا حرف تنکیر وابهام است.

فراز: ادات تأکید است آنکه «فراز» را دراینجا به‌معنی یقین‌گرفته، بعید رفته است. (رد شمعی).

محصول بیت: چون بندهٔ فراری دومرتبه پیش‌آن مردآمد. ازلقمان به‌آن شخص نهیبی فرازآمد. زیرا مدت یکسال برای او خدمت‌کرده بود وتنبلی نشان نداده بود، درحالی‌که اصلا بندهٔ او نبوده، شخص‌آزادی بوده است.

بپایش در افتاد و پوزش نمود
بخندید لقمان که پوزش چه سود

پوزش: اسم مصدر است به‌معنی عذر خواستن.

که: حرف بیان است.

محصول بیت: آن شخص به‌پای لقمان درافتاد وپوزش خواست‌که ندانستم

این‌مدت تورا به خدمت واداشتم. لقمان خندید وگفت‌که حالا پوزش چه سود دارد ؟

بسالی‌زجورت‌جگرخون‌کنم بیك‌ساعت‌ازدل‌بدرچون‌کنم

زجورت : درتقدیر : زجور خدمتت .

محصول بیت : مدت یك سال از جور وجفای خدمت تو جگرم را خون‌کنم یعنی بلاکشیده‌ام ، دریك ساعت‌آن جور وجفا را چگونه می‌توانم از دلم بیرون‌کنم ؟

ولی هم ببخشایم ای نیك مرد
که سود تو ما را زیانی نکرد

ولی : ادات استدراك است .

هم : دراینجا یعنی با وجود این ،که درعربی «مع ذلك» گویند .

که : حرف تعلیل است .

سود تو : اضافهٔ مصدر به مفعولش است یعنی سود به تو .

محصول بیت : لقمان گفت‌که از تو جفاهای بسیار دیده‌ام ولی با وجود این ای نیك مرد ! تورا می‌بخشم زیرا سود رسانیدن به تو ، ما را زیانی نکرد. یعنی از اینکه برای تو خانه‌یی ساختم زیانی به من نرسید ، بلکه بر حکمت ومعرفتم زیاده گردید . بیت‌آینده مقصود را روشن می‌کند :

تو آباد کردی شبستان خویش
مرا حکمت و معرفت گشت بیش

شبستان : دراینجا یعنی جایی‌که شب درآن می‌خوابند . خانهٔ زمستانی رانیز گویند . اضافه‌اش به «خویش» لامیه است .

محصول بیت : توشبستان خودراآبادکردی،حکمت ومعرفت من‌هم‌زیادگشت.

بیت‌آینده سبب ازدیاد حکمت ومعرفت را بیان می‌کند :

غلامیست درخیلم[1] ای نیك بخت
کـه فرمایمش وقتها کار سخت

خیل : دراینجا به‌معنی‌گروه است مقصود پیروان ومتعلقان خود اوست . اما

---

۱ ـ ع : چنگم .

عرب «خیل» را درگروه اسب به‌کار می‌برد .

آنکه دراینجا «خیل» را به‌معنی اسب‌گرفته ، خیلی پیاده بوده . (رد شمعی) .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : لقمان به‌آن شخص‌گفت : ای نیك بخت ! درمیان پیروان و متعلقان غلامی دارم ، که‌گاه‌گاه کارسخت به‌او دستور می‌دهم . حاصل : اورا به‌کارهای دشوار وسخت وامی‌دارم . باید دانست‌که مقام ماضی حکایت حال اقتضا می‌کند . یعنی «می‌فرمودمش» بوده‌که به ضرورت وزن به صورت «فرمایمش»گفته . فتأمل .

دگر ره نیـازارمش سخت دل[1]

چو یاد آیدم[2] سختی کار گـل

دگرره : یعنی بار دیگر .

نیازارمش : «ش» ضمیر درمعنی مقید است به «دل» درتقدیر: دلش .

آیدم : «م» ضمیر متصل منصوب است یعنی وقتی به‌یادم آید .

محصول بیت : لقمان‌گفت : بـار دیگر دل‌آن غـلام را سخت نمی‌آزارم و خاطرش را رنجیده نمی‌کنم ، وقتـی سختی وناراحتی‌کارگل به یـادم‌آید . حاصـل : بلاهایی را که برسرم‌آمد به خاطر می‌آورم وغلام خود را ناراحت وآزرده نمی‌کنم .

حضرت شیخ به مناسبت شروع به حکمت‌کرده می‌فرماید :

هرآن کس که جور بزرگان نبرد

نسوزد دلـش بر ضعیفان خـرد

محصول بیت : هرآن‌کس‌که جوروجفای بزرگان رانبرد ، یعنی تحمل نکرد دلش برحال‌ضعیفان خرد وبیچارگان نمی‌سوزد، یعنی برآنان ترحم نمی‌کند وهمواره با آنان با جوروجفا رفتار می‌کند .

گر از حاکمان سختت آید سخن

تو بر زیردستان درشتی مکـن

محصول بیت : اگر سخن از حاکمان برتو سخت‌آید ، یعنی سخن‌آنان بر

۱ـ ع : سنگ دل .   ۲ـ ع : چو یادم بود .

تو سخت آید ، تو بر زیـردستان وفقرا درشتی وخشونت مکـن ، یعنـی حالشان را رعایت‌کن وآزارشان مده . حاصل :گفتار دیگران برتو هرطور می‌آیدگفتارتوهم بر دیگران همان طور می‌آید .

حکایت جنید و تواضع و حلم او[1]

شنیدم‌که در دشت صنعان[2] جنید
سگی دید بر کنـده دندان صید

که : حرف بیان است .

دشت صنعان : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

صنعان : یکی از شهرهای بزرگ یمن است‌که عبدالرزاق یمنی ازآنجاست . عرب باهمزه (صنعاء)می‌خواند، اما عجم با«ن». پس‌آنکه‌گفتـه با «ن»خطاست، خطا گفته . (رد. شمعی) .

جنید : بروزن مصغر یکی از اولیاءالله است‌که لقبش «سیـد الطائفه» است اصلا بغدادی وبا سری سقطی دریك مقبره مدفون شده .

دندان صید : اضافهٔ لامیه است مجازاً ، مراد دندانهایـی است‌که بوسیلهٔ آن صید را می‌گیرد .

محصول بیت : حضـرت شیخ می‌فرمایـد : شنیدم‌که ، جنید بغدادی دردشت صنعـان سگی دید که دندان صید گیرنده‌اش افتاده بود ، یعنی سگی را دید کـه از پیری دندانهایش ریخته بود .

ز نیروی سرپنجهٔ شیرگیر　　فرومانده عاجزچوروباه‌پیر

سرپنجه : عبارت از قدرت و توانایی است .

محصول بیت : از نیروی سرپنجهٔ شیرگیرمانند روباه پیر عاجز مانده بود . حاصل : از شدت پیری ازکار افتاده وناتوان شده بود .

۱ـ ع : حکایت شیخ جنید رحمة الله و تواضع او ، ف : حکایت . ۲ـ ع ، ف : صنعا.

پس از غرم و آهو گرفتن پیی
لگد خوردی از گوسفندان حی

غرم : به ضم «غ» وسکون «ر» یعنی میش‌کوهی .

پی : یعنی اثر ودنبال .

خوردی : «ی» حرف حکایت است یعنی می‌خورد .

حی : یعنی قبیله .

محصول بیت : آن سگ پس ازگرفتن پی میش‌کوهی وآهو ، یعنی بعداز آنکه از پی‌آنها می‌گرفت وشکار می‌کرد از شدت ناتوانی ازگوسفندان قبیله لگد می‌خورد . حاصل : کاملا درمانده شده بودآنچنانکه‌گوسفندان هم براوغالب می‌آمدند.

دربعضی از نسخه‌ها این بیت چنین‌آمده است :

پس از گاو کوهی گرفتن بقهـر　　لگد خوردی ازگوسفندان شهر

محصول بیت : پس از شـکارکردن وگرفتن‌گاوکوهـی به قهـر وغلبـه ، از گوسفندان شهر وده لگد می‌خورد وآزار می‌دید .

چو مسکین وبی‌طاقتش دید وریش
بدو داد یك نیمه از زاد خویش

ریش : یعنی مجروح وآزرده .

زاد : یعنی آذوقه .

محصول بیت : حضـرت جنیدآن سگ را چـون بی‌طاقت ومجروح دید یك نیمه ازآذوقهٔ خود را بدو داد ، یعنی رحمت‌آورده شکمش را سیرنمود .

شنیدم که میگفت و خون[۱] میگریست
که داند که بهتر ز ما هردو کیست

خون‌گریستن : کنایه از سخت‌گریستن است .

---

۱ ـ ف ، خوش .

که : اسم است به‌معنی چه‌کسی ؟

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : شنیدم‌که جنید وقتی سگ را در آن‌حال دید ، می‌گفت درحالی‌که خون می‌گریست. حاصل: سخت‌گریه می‌کرد آنچه گفته مضمون مصراع بعدی وابیات آینده است ـ چه‌کسی می‌داند که کدام یك ازما دونفر در پیش خدا بهتر است ؟ حاصل :کدام یك از ما مقبول خداست ؟

بظاهر من امروز ازین[1] بهترم
دگر تا چه راند قضا برسرم

تا : حرف تعجب است یعنی عجبا .

راند : فعل مضارع مفرد غایب ، یعنی می‌آورد . فاعلش «قضا» ست .

مراد از «قضا» حکم ازلی است .

محصول بیت : جنیدگفت : ظاهراً امروز من از این سگ بهترم اما عجبا قضای خدای تعالی چه برسرم می‌آورد ؟ یعنی‌کاتب ازلی برسرم چه نوشته ، نمی‌دانم . معلوم نیست چه خواهد شد ؟

گرم پای ایمان نلغزد زجای   بسر برنهم تاج عفو خدای

گرم : «م» درمعنی مقید است به «ایمان» درتقدیر : پای ایمانم . اضافه‌اش : لامیه است مجازاً .

محصول بیت : اگر پای ایمانم از جای خود نلغزد ، یعنی خللی و زوالی به ایمانم وارد نشود ، تاج عفو خدا را برسرم می‌گذارم ، یعنی دارای ایمان کامل می‌شوم . حاصل : اگر از بخشودگان ونیکان باشم ازسگ بهترم .

وگر کسوت معرفت دربرم   نماند ببسیار ازین کمترم

کسوت معرفت : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : اگر با ایمان کامل از دنیا بروم آن چنان می‌شوم ، اما اگر

---

۱ ـ ع : بظاهر ازاین هردو من .

کسوت معرفت وایمان دربرم نماند، ازاین سگ خیلی‌کمترم . حاصل : اگربی‌ایمان ازدنیا بروم سگ ازمن بهتر است . العیاذبالله .

که سگ با همه زشت نامی[1] چو[2] مرد
مراو را بدوزخ نخواهند برد

که : حرف تعلیل است برای «ازین‌کمتر» .

مر : حرف تأکید است .

محصول بیت : زیرا سگ با همه زشت نامی ، وقتی‌که مرد ، اورا به دوزخ نخواهند برد ، یعنی مستحق عذاب نمی‌شود وبه جهنم نمی‌رود .

حضرت شیخ به معرفت شروع‌کرده می‌فرماید :

ره اینست سعدی که مردان راه
بعزت نکردند درخود نگاه

سعدی : منادا ، حرف ندا محذوف است .

که : حرف بیان است .

مردان راه : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : ای سعدی ! راه این است‌که مردان راه خدا ، یعنی اولیاء الله باعزت وعظمت به‌خودشان نگاه نکردند ، یعنی خودشان را عزیز ومحترم ندانستند ، بلکه خود را کمتر ازسگ دانستند .

از آن بر ملایك شرف داشتند
که خود را به از سگ نپنداشتند

ازآن : ادات تعلیل است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ازآن جهت اولیای‌خدا برملایك شرف داشتندکه خودشان‌را

---

۱ ـ ع : زشت خویی . ۲ ـ **متن** : که .

بهتر از سگ نپنداشتند . یعنی خودشان را خوارتر از سگ داشتند بنابراین درنزد خدا گرامی ومحترم شدند .

حکایت پارسا و بربط زن[1]

یکی بربطی دربغل داشت مست

بشب در سـر پارسـایی شکست

تقدیرمصراع اول : یکی مست بربطی دربغل داشت .

بربط : به فتح هردو «ب» یعنی عود .

محصول بیت : یك نفر مست بربطی دربغل داشت ، شب هنگام آنرا در سر پارسایی بشکست ، یعنی بەسرش زد وشکست .

چو روز آمد آن نیك مرد سلیم

بر سنگدل برد یك مشت سیـم

سیم : دراینجا بەمعنی سکه است .

محصول بیت : چون روز آمد آن نیك مرد سلیم ، یعنی آن پارسا، بەپیش مـرد ستمگر یك مشت سیم برد ، یعنی بـه عنوان بهای بربط یك مشت سکه نـزد ظالم برد .

که دوشینه معذور بودی و مست[2]

ترا و مرا بربط و سـر شکست

که : رابط مقول وقول مقدر است .

دوشینه : ادات نسبت وتخصیص بەضرورت وزن زیاد شده است .

مصراع دوم به طریق لف ونشر مرتب آمده است .

محصول بیت : عابدگفت : دیشب معذور ومست بودی ، یعنی ازخودت خبر نداشتی ، بربط تو وسر من شکست .

---

۱ ـ **ف** : حکایت .　　۲ ـ **متن** : دوشینه معذور بودی ومست .

مرا به شد آن زخم و برخاست[1] بیم
ترا بـه نخـواهـد شـد الا بسیـم

محصول بیت : زخم سر من خوب شد وبیم ازبین رفت ، یعنی از آن زخم نجات یافتم ، اما ضررتو خوب نخواهد شد مگر با پول . پس‌کرم‌کن ، این سکه را ازمن بپذیر و بربط خود را تعمیرکن ، تا درد وندامت ازخاطرت برود .

ازان[2] دوستان خدا برسرند که ازخلق بسیاربرسرخورند

ازان : ادات تعلیل است .

محصول بیت : دوستان خدا ازآن جهت برسر هستند ، یعنی درمقام بلند و عزت هستندکه از مردم ضربات بسیاری برسر می‌خورند ، یعنی چون جفـا و آزار بسیاری ازمردم می‌بینند ، بدان جهت مقبول خدا هستند .

حکایت صبر مردان برجفای نااهلان[3]

شنیدم که درخاك وخش[4] ازمهان
یکی بود در کنج خلوت نهـان

وخش : به‌فتح «و» وسکون «خ» نام شهری است .

محصول بیت : شنیدم که درشهر وخش شخصی در کنج خلوت از مردم نهان بود ، یعنی از مردم جدا شده گوشه‌یی اختیار کرده بود و با توکل و قناعت روزگـار می‌گذرانید .

مجرد بمعنـی نـه عـارف بـدلـق
که بیرون کند دست خواهش بخلق

بدلق : «ب» حرف مصاحبت . «دلق» یعنی خرقهٔ فقرا .

که : حرف تعلیل ویا حرف رابط صفت است .

۱ـ متن : آن برخاست .   ۲ـ ع ، ف : ازین .   ۳ـ ع : گفتار درتمحل مردان برجفای بی‌خردان ، ف : حکایت .   ۴ـ ع ، ف : حاجت .

دست خواهش : اضافهٔ لامیه است مجازاً ، یعنی دست سؤال . دربعضی نسخ به‌جای «خواهش» ، «حاجت» آمده .

محصول بیت : آن شخص ازجهت معنی عارف مجرد بود نه ازجهت دلـق و خرقه ، یعنی صورت پرست نبود ، که دست حاجت وسؤال به‌طرف مردم بیرون‌کند، یعنی برای جلب نظر مردم خرقهٔ فقرا نپوشیده بـود بلکـه حقیقة اهل فنا بـود و به احدی عرض حاجت نمی‌نمود .

سعادت گشاده دری سوی او درازدیگران[1] بسته برروی او

محصول بیت : سعادت به‌سوی اودری بازکرده، یعنی‌ازطرف خدا خوشبخت بود ، و دراغیار را بـرروی او بسته بود . حاصل : به هیچ کس نیازی نداشت بلکـه دیگران به او نیازمند بودند . همچنانکه احوال اولیای واقعی چنین می‌شود .

زبان‌آوری بیخرد سعی‌کرد زشوخی ببد گفتن نیك مرد

زبان‌آور : ترکیب وصفـی ، در اینجا مراد گوینـده است . « ی » حـرف وحدت است .

محصول بیت : زبان درازی‌بی‌خرد، سعی‌کرد ازگستاخی، بدی‌آن نیك مردرا بگوید، یعنی ازکثرت پستی وخباثت به‌بیان بدیهای آن نیك مرد سعی‌کرد. حاصل: غیبت اورا کرد .

کـه زنهار[2] ازین مکرو دستان و ریو
بجـای[4] سلیمان نشستـه[3] چـو دیـو

دستان وریو: عطف تفسیر ند به‌معنی حیله وخدعه .

نشسته : درتقدیر : نشسته‌اند .

مراد از «دیو» صخرجنی‌است‌که با نیرنگ مهرحضرت سلیمان را گرفته بود.

محصول بیت : که زینهار ازاین صاحبان نیرنگ وحیله وخدعه ! یعنی این

۱ـ ع : دردیگری . ۲ـ **متن** : زینهار. ۳ـ**متن** : بجایی . ۴ـ ع ، **ف** : نشستن.

مکاران ونیرنگ بازان به‌جای عابدان وزاهدان نشسته‌اند همچنانکه به‌جای سلیمان صخر جنی نشسته بود . حاصل : اینها به‌قیافهٔ صالحان درآمده‌اند تا مردم را بفریبند که از اولیا هستند .

دمادم بشویند چون گربه روی
طمع کرده در صید موشان کوی

دمادم : یعنی همیشه .

محصول بیت : اینان پیوسته همانند گربه روی خود را می‌شویند ، یعنی همچنانکه‌گربه زودزود دست برروی خود می‌کشد اینان هم زود زود وضو می‌گیرند که‌گویند از صالحان هستند ، بااین وضع به صید موشان‌کوی طمع کرده‌اند ، یعنی ارباب دولت محل‌را می‌فریبند وبه‌خود راغب ومعتقد می‌سازند تا صدقات وزکات‌آنان را به‌خود اختصاص دهند وبه فقرای مستحق چیزی ندهند .

ریاضت‌کش از بهر نام و غـرور
که طبل تهی را رود بانگ دور

بهرنام : اضافهٔ لامیه ، مراد شهرت است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : اینان برای مشهـور شدن وغـرور ریاضت‌کش هستند ! زیـرا بانگ طبل تهی دور می‌رود یعنی وقتی طبل خالی باشد ، سخت صدامی‌کند ولی اگر خالی‌نباشد صدا نمی‌کند. اینان‌نیزشبیه طبل‌خالی‌هستند صیت وآوازه‌شان درهمه‌جا پخش شده اما چیزی درباطن ندارند . یعنی به زرق وریا ریاضت می‌کشند تا درمیان مردم شهرت پیدا کنند واعتبارکسب نمایند .اما کفر است. العیاذ بالله .

همی گفت و خلقی بر و[1] انجمن
بر ایشان[2] تفرج کنان مرد و زن

و : حرف حال است .

۱ـ ع : بدو . ۲ـ ع : بدیشان .

انجمن : یعنی جمع .

محصول بیت : او این سخنان را می‌گفت درحالی‌که‌گروهی مردم برو جمع شده بودند ، مرد وزن برایشان تفرج کنان بودند یعنی مردمی که براو جمع شده بودند نظاره می‌کردند . جایز است‌که مراد از «ایشان» شیخ وظالم مذکورباشد وجایز است‌که شیخ با پیروان باشد . فتأمل .

شنیدم که بگریست دانای وخش
که یارب مرین شخص[1] را توبه بخش

که : حرف بیان است .

که : حرف رابط مقول وقول مقدر است .

محصول بیت : حضرت شیخ می‌گوید : شنیدم‌که دانای و خش بگریست و گفت : پروردگارا این شخص غیبت‌گورا از این افتراهایش توبه بخش ، یعنی توفیق توبه برایش عطا کن .

وگر راست گفت[2] ای خداوند پاك
مرا توبه ده تا نگردم هلاك

تا : حرف تعلیل است .

محصول بیت : واگر این شخص درحق من راست‌گفت ، ای خداوند پاك ! مرا توبه ده تا اینکه هلاك نشوم ، یعنی اگرواقعاً طاعت وعبادت من ازروی ریا وزرق بوده ، توفیق توبه به من عطا کن تا درآخرت عذاب نبینم .

پسند آمد از عیب جوی خودم
که معلوم من کرد خوی بدم

که : حرف بیان است .

محصول بیت : از عیب جوی خودم پسندم‌آمد ، یعنی از عیب جویم خوشم

۱ــ ف : بنده .   ۲ــ متن : گو .

آمد .که خوی بدم را برایم معلوم‌کرد ، یعنی ازاینکه عیبهایم را برایم روشن‌کرد ، خوشم‌آمد .

حضرت شیخ به پند وحکمت شروع‌کرده می‌فرماید :

گر آنی که دشمنت گوید مرنج
وگر نیستی گـو برو بـاد سنج

که : حرف بیان است .

محصول بیت : حضرت شیخ به طریق خطاب عام می‌فرماید : اگر توآن‌کس هستی‌که دشمنت می‌گوید ؛ مرنج ، یعنی اگرسخنانی‌که دشمنت دربارهٔ تو می‌گوید درتو هست وصدق می‌کند ناراحت مباش، زیرا حقیقت را می‌گوید . واگرآنچنانکه می‌گوید نیستی ، یعنی‌آن حال درتو صدق نمی‌کند فقط افتراست ،آن وقت ، بگـو برو باد سنج ، یعنی هرقدر ناسزا می‌گویی بگو . زیرا ذره‌یی برای من زیان ندارد .

عبـارت «بادسنج» را درمقام بی‌فایده وبیهـوده استعمال می‌کنند . پس معنی «برو بادسنج» می‌شود : برو عبث و بیهوده‌کوشش‌کـن ، هـرگز ازکوشش تو زیـانی به من نمی‌رسد .

اگر ابلهی مشك را گنده گفت
تو مجموع باش او[۱] پراکنده‌گفت

گنده : به‌فتح «كَ» عجمی یعنی‌گندیده و بدبو ،که عرب «نتن»گوید .

محصول بیت : اگر ابلهی به مشك گندیده‌گفت ، تو مجموع باش و پریشان خاطر مباش زیرا او یاوه‌گفته . حاصل : هرکس به‌مشك‌گندیده وبدبو بگوید بیهوده می‌گوید ، تو‌ناراحت مباش .

وگر میرود در پیاز این سخن
چنینست گو گنده مغزی مکـن

میرود : دراین قبیل موارد یعنی واقع می‌شود . همچنانکه دردیباچهٔ‌گلستان

۱ ـ ع ، مشوش مشو کو . متن ، تو مجموع باش کو .

در «مواظبت خدمت بارگاه خداوندی می‌رود» آمده است ، فتدبر .

پیاز : درتقدیر: درحق پیاز است .

گنده مغز : ترکیب وصفی است به‌معنی دارندهٔ مغز گندیده . « ی » حرف مصدر .

محصول بیت : اما اگر این سخن درحق پیاز واقع شود یعنی اگر کسی به پیاز گندیده بگوید ، بگو چنین است گندیده مغزی مکن . یعنی کسی را که چنین گفت تصدیق کن وبا او عناد مکن . وجایز است که « گنده مغزی » به اعتبار «مکن» مراد کسی باشد که گفته: پیازبوی بد دارد. فتدبر. حاصل: سخنی که حق باشد دربارهٔ آن عناد مکن وحقیقت را تصدیق بکن . ولی اگرراست نباشد مجادله مکن ولجاجت به خرج مده که باعث عداوت می‌شود .

نگیرد خردمند روشن ضمیر زبان بند دشمن زهنگامه گیر

زبان بند : ترکیب مزجی است یعنی بند زبان . اضافه‌اش به «دشمن» لامیه است .

هنگامه‌گیر : ترکیب وصفی است از « گیریدن » به معرکه‌گیر و زورباز و شعبده‌باز اطلاق می‌کنند .

محصول بیت : خردمند روشن ضمیر زبان بند دشمن را از هنگامه‌گیر نمی‌گیرد . یعنی بعضی اشخاص درکاغذ پاره چیزهایی می‌نویسند ومعرکه‌گرفته مردم را می‌فریبند و می‌گویند که مثلا این یکی زبان بند وآن دیگری دوا وآن یکی دعای محبت است همچنانکه درحوالی میدان سلطان بایزید و میدان شهزاده ، بعضی معرکه‌گیرها می‌کنند ، خردمند ودانا از آنان کاغذ پاره‌یی به‌عنوان اینکه زبان دشمن را می‌بندد ، نمی‌گیرد وفریب آنان را نمی‌خورد . مقصود آنست که عاقل ومدبر کاری نمی‌کند که مورد طعن واقع شود وآن وقت محتاج زبان بند باشد که همچنانکه بیت بعدی تصریح می‌کند :

نه آیین[1] عقلست ورای خرد[2] — که دانا فریب مشعبد خرد

که : حرف بیان است .

مشعبد : اسم فاعل ازباب « دحرجة » به‌معنی حقه‌باز وحیله‌کار است .

خرد : دراینجا فعل مضارع مفرد غایب ، از «خریدن» پس دو کلمه «خرد» تجنیس تام است .

محصول بیت : آیین عقل ورای خرد نیست‌که شخص دانا فریب حقه‌باز و حیله ساز را بخرد ، یعنی‌گول فریب اورا بخورد .

پس کار خویش آنکه عاقل نشست — زبان بد اندیش بر خود ببست

محصول بیت : آن‌کس‌که عاقل‌است‌درپس‌کارخود بنشست، یعنی‌ازمردم بریده به‌کار خود مشغول‌گردید ، حاصل: از احوال جهان فارغ شده‌گوشهٔ خلوتی برگزید و زبان به‌اندیش ودشمن را برخود ببست ، یعنی باگوشه‌نشینی زبان معاندان را دربارهٔ خود می‌بندد . حاصل: از طعن دشمنان راحت می‌شود .

تو نیکو روش باش تا بدسگال — بنقص توگفتن نیابد[3] مجال

نیکو روش : ترکیب وصفی است به‌معنی دارندهٔ روش نیکو .

تا : حرف تعلیل است .

بدسگال : به‌فتح وکسر«س» یعنی بداندیش ودشمن .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : تو نیکوروش ونیك باش تا اینکه بدسگال و دشمن مجالی برای‌گفتن نقص وقصور تو پیدا نکند ، یعنی به طعن تو قادر نباشد .

چو دشوارت آید ز دشمن سخن — نگر تا چه عیبت گرفت آن مکن

تا : حرف تنبیه وتحذیر است .

۱ـ ع : چه‌گویم نه . ۲ـ ع ، ف ، رای و خرد . ۳ـ ع ، ف ، نیابد بنقص توگفتن .

محصول بیت : وقتی سخن دشمن برتو بد می‌آید ، یعنی چون از حـرف دشمن ناراحت می‌شوی ، بنگر ، تا چه چیز برتو عیب‌گرفت آن را انجام مده ، تا نتواند در حق تو حرفی بزنـد ، یعنی درمحل سرزنش وطعن قـرار مگیر تا مـورد طعن دشمن واقع نشوی .

جز آن کس[1] ندانم نکوگوی من
که روشن کند برمن آهوی من

که : حرف رابط صفت است .

آهو : دراینجا یعنی عیب .

محصول بیت : جزآن‌کس نیکوگـوی خودم نمی‌دانم ، یعنی نکوگـوی در بارهٔ من تنها آن‌کس است‌که عیب مرا برمن روشن کند . حاصل : دوست من‌کسی است‌که عیبهای مرا بر من معلوم سازد ، تا ازآن پرهیز نمایم .

حکایت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و رضی الله عنه و سیرت خوب او در تواضع[2]

کسی مشکلی برد پیش علی　　مگر مشکلش را کند منجلی

مگر : ادات تمنی است .

منجلی : اسم فاعل ازباب «افتعال» دراینجا به‌معنی واضح وروشن است .

محصول بیت : کسی پیش‌حضرت امام علی مشکلی برد ، یعنی ازآن حضرت مسئله‌یی پرسید ، تا شاید مشکلش را برایش روشن و معلوم کند ، یعنی مشکل او را حل نماید .

امیر عدو بند کشور گشای　　جوابی‌بگفت ازسرعلم ورای

عدو بند کشورگشای : ترکیبهای وصفی ، یعنی دشمن را به بند درآورنده ، وفاتح‌کشور .

---

۱ ـ **متن** : کو .　　۲ـ **ع** : درسیرت امیرالمؤمنین علی رضی‌الله عنه ، **ف** : حکایت .

سرعلم : اضافهٔ لامیه است یعنی از جهت علم .

محصول بیت : امیر عدو بندکشورگشای ، یعنی حضرت علی، ازسر دانش و رای پاسخی برآن سؤال داد یعنی پاسخی خردمندانه ودانشمندانه داد .

شنیدم که شخصی درآن انجمن
بگفتا چنین نیست یا با[1] الحسن

که : حرف بیان است .

ابوالحسن : کنیهٔ حضرت علی است یعنی پدر حسن .

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : شنیدم‌که شخصی درآن مجلس گفت: یا اباالحسن ! حل این مسئله چنین نیست .

نرنجید ازو حیدر نامجوی
بگفت ارتو دانی به از این[2] بگوی

حیدر : لقب حضرت امام علی است درلغت به‌معنی شیر است .

نامجوی : ترکیب وصفی است به‌معنی نامدار ومشهور جهان .

محصول بیت : حیدر نامدار ازآن شخص نرنجید وگفت : اگرتو بهترازاین می‌دانی بگو ، یعنی جوابی بهتراز جواب من می‌دانی بگو ومشکل را حل‌کن .

بگفت آنچه دانست و شایسته[3] گفت
بگـل چشمهٔ خـور نشاید نهفـت

چشمهٔ خور : اضافهٔ لامیه است. «چشمه‌خور» دراین قبیل‌موارد، یعنی‌قرص آفتاب ، زیرا «خور» به ضم روم با «و» رسمی یعنی‌آفتاب .

محصول بیت : آن شخص‌آنچه می‌دانست‌گفت وشایسته ومناسب‌گفت ، یعنی پاسخی خوب گفت . چه می‌توان گفت ، چشمهٔ آفتاب را درگل پنهان‌کردن شایسته نیست ، یعنی نمی‌شود انکارکردکه پاسخ‌آن شخص از پاسخ امام بهتربود .

۱ـ ع ، بو .　　۲ـ ع ، ف ، بگفت ارتو دانی ازین به .　　۳ـ ف ، بایسته .

پسندید ازوشاه مردان جواب

که من برخطا بودم او برصواب

که : حرف رابط مقول وقول مقدر است یعنی پسندید و گفت .

محصول بیت : شاه مردان جواب آن شخص را پسندید وگفت‌که من برخطا بودم او برصواب است ، یعنی جواب من خطا بود ، جواب او درست است .

به از من سخن گفت و[1] دانا یکیست

که بالاتر از علم او علم نیست

و : حرف اضراب است .

یکیست : یعنی یك ذات است‌که مراد خدا می‌باشد .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : حضرت امام رضی‌الله عنه می‌فرماید : این شخص سخن را بهتر از من‌گفت ، یعنی پاسخی بهتر از من‌گفت . اما درواقع دانا وعلیم یك ذات است‌که بالاتر از دانش او دانشی نیست ، یعنی علم بشرگاهی برخطاست گاهی برصواب . اما خداست‌که علمش همواره برصواب است وخطا از او صادرنمی‌شود . دانشمندان یکی از دیگری داناترند خداست‌که داناتر از او وجود ندارد .

حضرت شیخ به معرفت شروع‌کرده می‌فرماید .

گر امروز بودی خداوند جاه

نکردی خود از کبر در وی نگاه

بودی : «ی» حرف حکایت است .

خداوندجاه : اضافهٔ لامیه است یعنی صاحب منصب وجلال .

نکردی : فعل ماضی حکایت حال است یعنی نمی‌کرد .

وی : ضمیر غایب راجع به‌آن پاسخگوی است .

---

۱ ـ ف ، به از ما سخنگوی .

محصول بیت : اگر امروز نظیر حضرت امام صاحب جاهی بود ، ازکبر و غرورش در او نگاه نمی‌کرد تاچه رسد به‌اینکه‌گوش به سخن او داده ،آنرا بپسندد .

بدر کردی از بارگه حاجبش فرو کوفتندی بناواجبش

بدر کردی : حکایت حال است یعنی بیرون می‌کرد .

حاجبش : «ش» ضمیر جایز استکه راجع به مجیب باشد وجایز استکه راجع به «خداوند جاه» باشد . فتأمل .

فرو کوفتندی : «فرو» ادات تأکید ، «کوفتندی» فعل ماضی حکایت حال جمع غایب است یعنی فرو می‌کوفتند .

بنا واجب : «نا» ادات نفی است . «بناواجب» یعنی بدون جرم وجنایت .

محصول بیت : اگرامروزبه‌صاحب منصبی چنین وضع پیش‌می‌آمد، دربان اورا ازسرای بیرون می‌انداخت ، یعنی اورا باتوهین ازبارگاه بیرون می‌کرد وبدون جرم وجنایت اورا می‌زدند .

که من بعد بی‌آبرویی مکن ادب نیست‌پیش بزرگان سخن

که : حرف تعلیل است .

من بعد : یعنی بعداز این .

محصول بیت : هرکس چنان‌کاری می‌کرد، بسیارتنبیه می‌کردندکه بعدازاین بی‌آبرویی مکن ، زیرا سخن‌گفتن درحضور بزرگان دور از ادب است .

کسی[۱] را که پندار‌در[۲]سر بود مپندار هرگز که حق بشنود

که : حرف بیان است .

پندار : به‌کسر«ب» عجمی اسم است به‌معنی‌گمان ، دراینجا مراد غروراست .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : کسی‌که در سرش غرور وانانیت هست ،گمان مکن‌که هرگز

---

۱ ـ ع ، ف : یکی . ۲ ـ ع : بیدادبر .

حق بشنود . زیرا امکان ندارد که به حق راضی باشد .

ز علمش ملال آید از وعظ ننگ

شقایق بباران[1] نروید ز سنگ

شقایق : یعنی لاله .

بباران : در تقدیر: به سبب باران است .

محصول بیت : مصراع دوم درمقام تعلیل واقع شده : یعنی به چنین مغروری از علم ملال می‌آید و از وعظ ننگ می‌آید . حاصل: از تحصیل دانش ملول می‌شود واز شنیدن اندرز ننگ دارد . زیرا به سبب باران از سنگ لاله نمی‌روید . در دل چنین‌کسی هم دانش واندرز تأثیری ندارد زیرا در سرشت ونهادش وجود ندارد .

گرت دردریای فضلست خیز　　بتذکیر درپای درویش ریز

دردریای فضل : اضافه‌های لامیه است مجازاً .

خیز : فعل امر مفرد مخاطب است یعنی برخیز وحاضر باش .

بتذکیر : «ب» حرف مصاحبت . «تذکیر» یعنی اندرز وپند .آنکه‌گفته به‌معنی تعظیم است تعظیم‌کرده . (رد شمعی) .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : اگر در تو مروارید دریای فضل هست یعنی علم ودانش ومعرفت وکمال هست برخیز آنرا به طریق نصیحت در پای درویشان ومحتاجانی بریز که اندرز می‌پذیرند . حاصل : اگر علم وفضل داری آنرا برای مغروران صرف مکن بلکه به نیازمندانی صرف کن که از وعظ و اندرز متأثر ومنفعل می‌شوند تا ضایع نگردد .

آنکه‌گفته :آنرا با تعظیم درپای درویش بریز و اورا گرامی دار ، حق معنی را ادا نکرده . (رد شمعی) .

نبینی که از[2] خاك افتاده خوار

بروید گل و بشکفد نوبهار

نوبهار : دراینجا یعنی گل تازه ونورسته .

۱ـ ع : بهاران .　　۲ـ ع : در .

محصول بیت : آیا نمی‌بینی که از خاك افتادهٔ خوار ، یعنی خاکی که در زیر پای قرارگرفته ،گل می‌روید ونوبهارمی‌شکفد؟ مرادآنستکه درنظرحق وخلق، اهل تواضع و مسکنت مقبول و متکبر و مغرور مردود است .

دربعضی نسخ به‌جای «بشکفد» ، «بردمد» آمده یعنی می‌روید .

به چشم کسان درنیاید کسی   که ازخود بزرگی‌نماید بسی

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : به چشم‌کسان درنمی‌آیدآن کس‌که از خود بزرگی بسیار نشان دهد ، یعنی خود را بزرگتر از حد ومقدار خود بدارد . حاصل : هرکس ارزش وحد خود را نشناسد وخویشتن را بالاتراز مقدارخود بگیرد ، به چشم مردم نمی‌آید وکسی به دیدهٔ اعتبار و احترام به او نگاه نمی‌کند .

مریز ای حکیم آستینهای در
چو می بینی ازخویشتن خواجه پر

حکیم : دراینجا به‌معنی عاقل است .

آستینهای در : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

خواجه : دراینجا به‌معنی شخص وانسان است .

محصول بیت : ای مرد دانا !آستینهای پراز دردانش ومعرفت خود را مریز، یعنی ضایع مکن ، وقتی می‌بینی که‌کسی از خویشتن پراست . حاصل : کسی را که پراز غرور وانانیت می‌بینی ، برای اوگوهرهای پند واندرز را مریز وضایع مکن زیرا در او مؤثر واقع نمی‌شود .

مگو تا بگویند شکرت هزار
چو خود گفتی ازکس توقع مدار

تا : ادات تعلیل است به‌معنی «حتی» .

توقع : یعنی امید .

محصول بیت : تو مگو ، یعنی خود را تعریف مکن، تا مردم هزاران شکر وثنا در بارهٔ تو بگویند ، یعنی دیگران تورا مدح‌کنند . اما وقتی تو خودت گفتی ، یعنی خود را تعریف‌کردی ، وخود را اهل علم وفضل معرفی‌نمودی ، دیگر ازکسی امید مدح وثنا مدار . حاصل : دیگرکسی تورا مدح نمی‌کند .

حکایت امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه و تواضع او[1]

گدایی شنیدم که در تنگنای[2]
نهادش عمر پای بر پشت پای

که : حرف بیان است .

محصول بیت : شنیدم که در جای تنگی حضرت عمربن خطاب پایش را بر پشت پای‌گدایی‌گذاشت .

ندانست درویش بیچاره کوست
که رنجیده دشمن نداند[3] زدوست

کوست : دراصل : که اوست .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : درویش بیچاره ، ندانست که آنکه پایش را در پشت پای اوگذاشته، حضرت عمراست. زیراشخص رنجیده ، دشمن را ازدوست‌تشخیص‌نمی‌دهد.

برآشفت بر وی که کوری مگر
بدو گفت سالار عادل عمر

که : حرف رابط مقول قول مقدر است .

کوری : «ی» حرف خطاب است به طریق استفهام یعنی‌آیا کوری ؟

عمر : عطف بیان است .

۱ـ ع : درحلم امیرالمؤمنون عمر رضی الله ، **ف** : حکایت . ۲ـ ع ، **ف** : تنگجای .
۳ـ **متن** : ندانت .

محصول بیت : درویش برحضرت عمر غضبناك شده‌گفت : مگرکوری ؟ یعنی نمی‌بینی‌که پایم را مالیدی ؟ سالار عادل حضرت عمر به‌اوگفت :

نه کورم و لیکن خطـا رفت کار
ندانستم از من خطا[1] در گـذار

رفت : یعنی واقع شد .

درگذار : فعل امر مفرد مخاطب است یعنی ترك کن ، مراد عفو است .

محصول بیت : حضرت عمر فرمودکه کـور نیستم ولیـکن‌کار خطا واقع شـد . ندانستم، این خطا را ازمن‌عفوکن، یعنی این‌کاررا عمداً نکردم اشتباهی بود، خطای مرا عفوکن .

چه منصف بزرگان دین بوده اند
که با زیردستان چنین بوده اند

منصف : اسم فاعل ازباب «افعال» به معنی عادل است .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : بزرگان دین چه منصف وعادل بوده‌اند ،که بازیردستان چنین با لطف واحسان بوده‌اند . حاصل : با رفق ومدارا رفتارکرده‌اند نظیر حضرت علی و حضرت عمر .

فروتن بود هوشمند[2] گزین نهد شاخ پرمیوه سربرزمین

گزین : به ضم «ك» عجمی یعنی‌گزیده ومختار .

محصول بیت : هوشمند برگزیده، فروتن ومتواضع می‌شود زیرا شاخ پرمیوه سر برزمین می‌نهد . اما شاخ بی‌میوه سر به‌بالا می‌برد . حاصل : دانشمند و فاضـل متواضع می‌شود ونادان وجاهل متکبر .

بنازند فردا تواضع کنـان نگون از خجالت سرگردنان

بنازند : فعل مضارع جمع غایب است یعنی فخر می‌کنند .

---

۱ ــ ف : گنه . ۲ ــ ع : فروتر بود هوشمندی .

فردا : دراینجا یعنی روزقیامت .

سرگردنان : «سر» مضاف «گردنان»،«سرگردنان» یعنی متکبران ومغروران.

محصول بیت : آنان‌که امروز تواضع‌کنندگان هستند فردا درقیامت فخر می‌کنند اما متکبران ومغروران از شرمندگی سرنگون می‌شوند ، یعنی مغروران این جهان درآخرت پشیمان شده ، شرمنده می‌شوند .

اگر می بترسی ز روز شمار
ازآن کز تو ترسد خطا درگذار

روز شمار : اضافهٔ لامیه است یعنی روز حساب .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : اگر از روز حساب وعذاب آخرت می‌ترسی ، خطا وگناه‌کسی را که از تو می‌ترسد ، عفوکن .

مکن خیره بر زیردستان ستم
که دستیست بالای دست تو هم

خیره : به‌کسر«خ» یعنی پست وگستاخ ، دراینجا منادا واقع شده است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای پست وگستاخ ! به زیردستان خودت ستم مکن . زیرا بالای دست تو هم دستی هست که آن دست خداست . پس همچنانکه تو برعفو خدا اعتماد می‌کنی ، زیردستان تو نیز بر عفو و اغماض تو اعتماد می‌کنند .

حکایت در فایدهٔ خوشخویی[۱]

یکی خوب کردار و خوشخوی[۲] بود
که بد سیرتان را نکو گوی بود

کردار : به‌فتح «ک» عربی دراصل ترکیب وصفی است از «کردن» یعنی کار آورنده ، نظیر رفتار یعنی رفت آور و دیدار یعنی دید آور ، فتأمل .آنکه به کسر

۱ـ ع ، ف : حکایت .   ۲ـ ع ، ف : خوبکردار خوشخوی .

«ك»گرفته ، از اصل ترکیب بی‌خبر بوده . (رد شمعی) . اصلا همانطور است‌که گفتیم ولی دراستعمال مطلق درمعنی عمل به‌کار می‌رود .

که : حرف رابط صفت است .

بد سیرت : ترکیب وصفی است به معنی بد خوی . «را» ادات مفعول و یا حرف تخصیص است .

محصول بیت : شخصی خوب کردار و خوشخوی بود که با بد سیرتان نیك رفتارونکوگوی بود ، یعنی با بداخلاقها به رفق ومدارا رفتار می‌کرد . یااینکه ازبد سیرتان نیك می‌گفت، یعنی به خیر یادشان می‌کرد. یا به‌تقدیر«ی» مصدری ، نیکی بدسیرتان را می‌گفت . فتدبر .

بخوابش کسی دید چون درگذشت

که باری حکایت کن از سرگذشت[1]

که : حرف رابط مقول قول مقدر است .

محصول بیت : آن مرد خوشخوی را بعداز فوتش کسی درخواب دید . گفت باری از سرگذشت خودت به ما حکایت کن ، یعنی پس از مرگ حال تو چگونه شد ؟

دهانی بخنده چو گل باز کرد

چو بلبل بصوت خوش آواز کرد

محصول بیت : دهانش را به خنده مانند گل باز کرد ، حاصل : مانند گل خندان وشادمان شد ، مثل بلبل با صوت خوش شروع کرد به بیان سرگذشت خود ، یعنی خندان و خوشحال شروع کرد به شرح سرگذشتش .

که برمن نکردند[2] سختی بسی   که من سخت‌نگرفتمی با[3] کسی

که : حرف بیان است .

۱ـ **متن** : کن سرگذشت .   ۲ـ **متن** : نکرد .   ۳ـ ع ، **ف** : بر .

که : حرف تعلیل است .

نگرفتمی : «ی» حرف حکایت است یعنی نمی‌گرفتم .

محصول بیت : برمن بسیار سختی نکردند ، یعنی بسیار عذاب نکردند . زیرا من در دورهٔ زندگی به‌کسی سخت نمی‌گرفتم ، یعنی‌کسی را آزرده نمی‌کردم و با همه به مدارا وملایمت رفتار می‌کردم .

حکایت ذوالنون و تواضع او[1]

چنین یاد دارم که سقای نیل نکردآب برمصر سالی سبیل

که : حرف بیان است .

سقای نیل : اضافهٔ بیانیه ویا لامیه است مجازاً .

محصول بیت : چنین به خاطر دارم‌که سقای نیل به نواحی مصر یك سال آب سبیل نکرد، یعنی رود نیل یك‌سال طغیان نکردکه شهرهای مصرازآن سیراب شوند . چون درمصر باران نمی‌بارد ، بلکه رود نیل لبریز می‌شود و زمینها ازآن سیراب می‌شوند وبه‌مرورکه‌آب‌کشیده می‌شودکشاورزان زراعت می‌کنند. همچنانکه معلوم ساکنان‌آن‌کشور است .

گروهی سوی کوهساران شدند
بفریاد خواهان باران شدند

شدند : دراینجا یعنی رفتند .

خواهان باران : اضافهٔ اسم فاعل به‌مفعولش است . «ان» ادات مبالغه ، «خواهان» صفت مشبهه است .

محصول بیت : عده‌یی از مردم برای طلب‌آب به‌طرف‌کوهها رفتندوبا فریاد وفغان خواهان باران شدند . حاصل: برای طلب‌آب به جاهای شریف رفتند .

گرستند و از گریه جوی[2] روان
نیامد مگر گریهٔ آسمان

جوی روان : اضافهٔ بیانیه ، مرهون است به مصراع دوم .

۱ـ ع : حکایت ذوالنون مصری رحمة الله علیه ، ف : حکایت . ۲ـ ع ، ف : جویی .

اسناد «گریه» به «آسمان» مجازی است . فتدبر .

محصول بیت : مردم برای طلب آب باران به‌کوهها رفتند وگریستند، اما از گریهٔ آنان جوی روان نیامد مگر گریهٔ آسمان ، یعنی آسمان به حال آنان گریست . حاصل: ازآسمان قطراتی افتاد ولی باران نیامد ، یعنی دعاهایشان مقبول نشدکه باران بیاید ورود نیل لبریز شود .

دربعضی نسخ به‌جای «جوی»،«رود»آمده . دربعضی نسخ مصراع دوم چنین آمده: «نیامد مگرآب چشم زنان» که مراد از «زنان» بیوه زنان است . دربعضی نسخ «گریه ازآسمان»آمده .

بذوالنون خبر برد[1] از ایشان کسی
که بر خلق رنجست و سختی بسی

ذوالنون : یکی از مشایخ بزرگ است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : یکی ازآنان به ذوالنون خبر بردکه برخلق رنج وسختی بسیار است ، یعنی مردم به سبب لبریز نشدن رود نیل ، دررنج وعذاب هستند .

فرو ماندگان را دعایی بکن   که مقبول را رد نباشد سخن

که : حرف تعلیل است .

مقبول را : «را» حرف تخصیص است .

محصول بیت : برای فروماندگان ودرماندگان دعایی بکن ، تا باران ببارد و نیل طغیان بکند . زیرا درپیش خدا سخن مقبولان رد نمی‌شود ، توهم مقبول خدا هستی ، پس دعایت مستجاب می‌شود .

شنیدم که ذوالنون بمدین گریخت
بسی بر نیامد که باران بریخت

مدین : نام محلی است درمصر .

۱ـ ف : داد .

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : شنیدم‌که ذوالنون به شهر مدین گریخت، یعنی‌درآنجا به‌مناجات رفت. زمان‌درازی نگذشت‌که باران بریخت، یعنی به مدین رفت ودعا کرد ، زمانی نگذشت‌که دعایش مقبول شد وباران آمد .

خبر شد بمدین پس از روز بیست
که ابر سیه دل برایشان گریست

شد : جا داردکه به‌معنی رفت وشد ، باشد .

مراد از «ایشان» اهل مصراست‌که برای طلب‌آب رفته بودند .

محصول بیت : حضرت ذوالنون از مصر به مدین رفت. پس‌ازبیست روز ابر سیه دل براهل مصرباران گریست ، یعنی ذوالنون مصری پس‌ازبیست روزکه درمدین بود خبردار شدکه درمصر باران باریده .

سبك عزم بازآمدن کرد پیر   که پر شد بسیل بهاران غدیر

سبك : درلغت یعنی سبك ، اما دراین قبیل جاها به‌معنی فوری است .

مراد از «پیر» ذوالنون است .

که : حرف تعلیل است .

بسیل بهاران : «ب» حرف مصاحبت ، اضافهٔ لامیه ،کنایه ازکثرت طغیان آب است .

غدیر : درلغت یعنی استخر وحوض ، اما دراینجا مراد رود نیل است . ویا با تقدیر یك مضاف ، مراد جنس غدیر می‌شود یعنی برکه‌ها وخلیجها به معنی غدران .

محصول بیت : همین که خبرآمدن باران از مدین به مصر رسید، ذوالنون عزم‌آمدن‌کرد ، یعنی خواست به وطنش برگردد . زیرا خلیجها ودریاچه ها باسیل بهاران پرشد ، یعنی رودنیل چنان طغیان‌کردکه خلیجها وبرکه های‌آن حوالی پراز آب شدند .

بپرسید ازو عارفی در نهفت
چه حکمت درین رفتنت بود گفت

ازو : ضمیر راجع به «ذوالنون» است .

محصول بیت : بعدازآن‌که ذوالنون دوباره به مصر آمد عارفی درنهان از او پرسید که در رفتنت به مدین چه حکمت بود؟ یعنی چرا به مدین رفتی؟ ذوالنون در جواب اوگفت :

شنیدم که برمرغ و مور و ددان
شود تنگ روزی بفعل بدان

ددان : جمع «دد» یعنی حیوان درنده .

تنگ : مراد قحطی است .

روزی : با «ی» اصلی یعنی رزق .

محصول بیت : دراخبار وآثار بزرگان شنیدم‌که به سبب فعل بدان ، روزی بر حیوانات تنگ می‌شود ، یعنی سبب قحطی وتنگی روزی ، کارهای بدان ونابکاران است .گویا پرسیده می‌شودکه این‌کلام مسلم ومعلوم است ، ولی به توچه ربطی دارد؟ دربیت‌آینده جواب این سؤال است :

درین کشور اندیشه کردم بسی
پریشان تر از خود ندیدم کسی

پریشان : دراینجا به معنی گناهکار است ، آنکه فاسق گفته ، فاسد گفته است . (ردسروری وشمعی) .

محصول بیت : ذوالنون می‌گوید : دراین‌کشوربسیار اندیشه‌کردم ،گناهکارتر از خودم کسی ندیدم ، یعنی بعید نیست که این قحطی و تنگی روزی از شومی گناهان من باشد .

برفتم مبادا که از شر من   ببندد در خیر بر انجمن

که : حرف بیان است .

انجمن : یعنی مخلوقات .

محصول بیت : به مدین رفتم‌که مبادا از شرگناهان من ، درخیر واحسان بر

روی مخلوقات بسته شود ، یعنی مبادا که این قحط وغلا درنتیجهٔ گناهان من باشد . بدان جهت از مصر به مدین گریختم و وقتی به مصر باران آمد دو مرتبه به وطن خودم برگشتم .

حضرت شیخ به پند ومعرفت شروع کرده می‌فرماید :

مهی[۱] بایدت لطف کن کان مهان[۲]

ندیدند[۳] از خـود بتر در جهـان

مهی : «مه» یعنی بزرگ . «ی» حرف مصدر است . دربعضی نسخ «بهی» آمده یعنی نیکی ، باز بزرگی مراد است .

کان : «که» حرف تعلیل . «آن» اسم اشاره است به « مهان » یا «بهان» بنابر اختلاف نسخ ، یعنی دربعضی نسخ «مهان» ودر بعضی نسخ «بهان» آمده است .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : اگر بزرگی و عظمت شـأن وقدربرایت لازم است لطف واحسان‌کن . حاصل : همه را بزرگ ومعظم بدار. زیرا آن بزرگان ، یعنی اولیاءالله درجهان بدتر از خودکسی وچیزی ندیدند . حاصل : به هرچه نگریستند خودشان را حقیرتر وذلیل‌تر ازآن دیدید ، درنتیجه عالی مرتبه وبلند مقام شدند .

تو آنگه شوی پیش مردم عزیز

که مر خویشتن را نگیری بچیز

که : حرف بیان است .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : توآنگاه درپیش مردم عزیز می‌شوی ،که خویشتن را چیزی نگیری ، یعنی خود را چیزی نپنداری ، حاصل : کبر وغرور را ترك کنی .

بزرگی که خود را ز خردان[۴] شمرد

بدنیی[۵] و عقبی بزرگی ببـرد

که : حرف رابط صفت است .

۱ـ ع ، ف : بهی . ۲ـ ع ، ف : بهان . ۳ـ ف : ندیدندی .
۴ـ ع ، ف :بخردی . ۵ـ ف : بدنیا .

دنیی وعقبی : به‌کسر «ی» اسلوب عجم است به‌فتح «ی» اسلوب عرب .

ببرد : یعنی صاحب شد .

محصول بیت : شخص بزرگی‌که خود را ازکوچکان شمرد ، یعنی مغرور و متکبر نشد ، در دنیا وآخرت بزرگی ببرد ، یعنی مقبول حضرت حق شد .

ازین خاکدان بنده‌ای پاك شد
که در پای کمتر کسی خاك شد

خاکدان : دراستعمال‌آنان زباله دان است اما دراینجا مراد دنیاست .

شد : دراینجا یعنی رفت .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : ازاین خاکدان دنیا،آن بندهٔ خدا پاك ولطیف به‌آخرت رفت که درپای کمترکس وپست‌ترین‌فرد ، خاك شد و تواضع و تذلل نشان داد وکبرننمود .

الا ای که برخاك ما بگذری بخاك عزیزان که یاد آوری

الا : حرف تنبیه است .

خاك ما : اضافهٔ لامیه است یعنی قبرما .

بخاك عزیزان : «ب» حرف قسم،اضافهٔ لامیه است یعنی به‌حق‌مزارعزیزان.

که : حرف بیان است .

یادآوری : یعنی به خاطر آوری ، معنی ابیات بعدی را یاد کنی و ذکر کنی . آنکه گفته : مرا بادعایی یادآور ، به‌مراد مصنف واصل نشده . (رد شمعی) .

محصول بیت : ای‌آن کس‌که برگور ما می‌گذری ، هان ! به حق مزار عزیزان ، که این معانی را که ذکر خواهیم کرد به خاطرآور . آن معانی ، اینهاست که ذکر می‌شود :

که‌گر خاك شد سعدی او را چه غم
که در زندگی خاك بودست هم

که : حرف بیان است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : به خاطر آورکه اگرسعدی مرد وخاك شد ، یعنی پوسیده شد وبه خاك تبدیل‌گردید اورا چه غم ؟ یعنی غم نیست ، زیرا سعدی درزندگی هم خاك بوده است. حاصل: درحال حیات هم بافروتنی ومسکنت‌خاك پای همه‌کس بود، یعنی به اعلاو ادنا تواضع می‌نمود .

ببیچارگی تن فرا خاك داد   وگر گرد عالم بر آمد چو باد

گرد عالم : اضافهٔ لامیه است یعنی اطراف عالم .

بر آمد : فعل ماضی مفرد غایب یعنی‌گردید وسیاحت‌کرد .

محصول بیت : عاقبت با لضروره ، بابیچارگی‌تنش را به خاك داد ، یعنی مرد ودرزیرخاك رفت، اگرچه اطراف عالم را مانند بادگردید ، یعنی‌جهان را سیاحت‌کرد تا آنجا که جایی نماندکه سیاحت نکند .

آنکه درمعنی‌مصراع دوم‌گفته : اگرچه‌به‌اطراف جهان مانند بادآمد، معنی‌را به باد داده است . (رد شمعی) .

بسی برنیاید که خاکش خورد

دگـر باره بادش بعالـم بـرد

بسی‌برنیاید : یعنی مدت زیادی نمی‌گذرد .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : مدت زیادی نمی‌گذردکه سعدی راخاك می‌خورد ، یعنی تنش پوسیده می‌شود . بار دیگر باد خاك اورا به عـالم می‌برد ، یعنی غبارش را به جهـان پخش می‌کند چنانچه اثری از وجودش نمی‌ماند .

نگر[1] تا گلستـان معنی شکفت

برو هیچ بلبل چنین خوش نگفت[2]

تا : برای ابتدای غایت است از زمان ، نظیر «منذ» عربی .

۱ـ ع ، ف : مگر .   ۲ـ **متن** : بگفت .

گلستان معنی : اضافۀ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : نظر کن ، از آن زمان که گلستان معنی شکفت ، بر آن هیچ بلبلی چنین خوش نگفته است، یعنی از زمانی که شعر و شاعری پیدا شده ، هیچ صاحب نظم و نثر ، چنین نظم و نثر لطیف به وجود نیاورده . حاصل : در بین کتابهای نظم مانند بوستان و در بین کتابهای نثر مانند گلستان ، احدی کتابی ننوشته همچنانکه این ادعا بر کسی پوشیده نیست .

عجب گر بمیرد چنین بلبلی　　که بر[۱] استخوانش نروید گلی

محصول بیت : عجب است که بلبلی خوشگوی و طوطی شیرین سخنی مانند سعدی بمیرد و بر استخوانش گلی نروید ، یعنی اگر بلبلی چنین خوش نوا بمیرد و بر استخوان پوسیده‌اش انواع شکوفه‌های معارف شکفته نشود عجب است. حاصل : اگر بر روی گورش انواع شکوفه‌ها بروید ، عجیب نیست .

۱ـ ع ، از .

باب پنجم

در رضا

شبی زیت فکرت همی سوختم

چراغ بلاغت می افروختم

زیت فکرت : اضافهٔ لامیه است مجازاً . «فکر» و «فکرت» به‌کسر «ف» با «ت» وبدون «ت» اسمند ، اما درمصدر به‌فتح «ف» فصیح‌تر ازکسر است .

چراغ بلاغت : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : یك شب زیت فکر می‌سوزاندم ، یعنی کلام منظوم ومنثور به وجود می‌آوردم . ودراین خصوص چراغ بلاغت می‌افروختم ، یعنی به مقتضای بلاغت برای حقایق عجیب وغریب می‌کوشیدم . حاصل : درمعارف‌الهیه سخن می‌راندم .

پراکنده‌گویی حدیثم شنید   جز احسنت گفتن طریقی ندید

پراکنده‌گو: ترکیب وصفی است یعنی یاوه‌گو . «ی» حرف وحدت است .

حدیث : دراینجا به‌معنی سخن است .

محصول بیت : حسود پراکنده‌گویی سخن مرا شنید ، جز احسنت گفتن طریقی ندید ، یعنی جز تحسین‌کردن مجالی پیدا نکرد وآشکارا سخنم را تحسین‌کرد.

هم از خبث نوعی درآن درج کرد

که ناچار فریاد خیزد ز درد

خبث : به ضم «خ» مصدر است ازباب «حسن» به‌معنی پلیدی

آن : اسم اشاره است به‌احسنت گفتنش .

که : حرف تعلیل است .

درد : یعنی صاحب درد .

محصول بیت : حسود مذکوردرآن تحسینش نوعی از خبث درج‌کرد ، یعنی اگرچه به‌من آفرین‌گفت ، اما درآن تحسینش نوعی از خباثت داخل‌کرد . زیرا از اهل درد ناچارفریاد وفغان برمی‌خیزد . یعنی‌کسی‌که دردمند است ناچارناله می‌کند.

مصراع دوم دربین عجم ضرب‌المثل است ، حاصل :آن حسودآشکارکرد که از من ناراحت ودردمند است .

آنکه درمعنی مصراع اول گفته: اگرچه به‌من‌آفرین‌گفت امابه‌فصاحت وبلاغت من مقداری طعن‌کرد ، نمی‌دانسته . (رد شمعی) .

تحسین حسود وخباثت وقباحت اورا دراین بیت می‌فرماید :

که فکرش بلیغست و رایش[1] بلند
درین شیوهٔ زهد[2] وطامات وپند

نه درخشت وکوپال وگرز گران
که این شیوه ختمست بر دیگران

که : حرف بیان است .

بلیغ : قید است برای «فکر» ، و «بلند» قید است برای « رای » .

شیوهٔ زهد : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

طامات : یعنی رسوم صوفیه .

خشت : به‌کسر«خ» دراینجا به‌معنی حربه یعنی یکی ازآلات جنگ است .

کوپال : به ضم «ك» عربی با «ب» عجمی یعنی‌گرزآهنین که یکی از آلات جنگ‌آن زمان است .

که : حرف تعلیل است .

۱ـ ع : که فکرت بلیغست و رایت .   ۲ـ ع : ازین شیوه زهدست .

محصول بیت : حسود می‌گفته : فکرسعدی بلیغ وکامل ورأیش بلند وعالی است . شیوهٔ زهد وطامات وپند واندرز را خوب واز هرنظر شایسته بیان می‌کند . اما در شیوهٔ خشت و کوپال و گرزگران دستی ندارد ، یعنی در نظم این نوع سخن ، هنری ندارد ، این هنر بردیگران ختم و مخصوص است مانند فردوسی و عنصری ونظامی ودیگران ، که صاحبان شاهانه واسکندرنامه هستند ، یعنی سعدی نمی‌تواند مانند اینان سپاهیان را باهم به جنگ فرا خواند وهریك ازآلات جنگ را به طریق تشبیه واستعاره ذکر نماید .

حضرت شیخ به حسود جواب می‌دهدکه :

نداند که ما را سر جنگ نیست
وگرنه مجال سخن تنگ نیست

که : حرف بیان است .

سرجنگ : اضافهٔ لامیه است یعنی سودای جنگ .

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : حسود نمی‌داندکه ما سرجنگ نداریم ، یعنی همانند فردوسی وعنصری ودیگران اهل ظاهر نیستیم‌که ازداستانهای جنگ ومبارزه خوشحال شویم . و از جنگ دو سپاه لذت ببریم . وگرنه جولانگاه سخن تنگ نیست ، یعنی ماهم دراین شیوه نظم کلام می‌توانیم و در داستان پردازی ناتوان‌تر ازآنها نیستیم .

بیا تا در این شیوه چالش کنیم
سر خصم را سنگ بالش کنیم

بیا : فعل امرمفرد مخاطب ، ظاهراً به طریق خطاب عام است اما مرادآن حسود می‌باشد .

تا : حرف تعلیل است .

شیوه : یعنی درفن داستان پردازی نظیر فردوسی .

چالش : با «ج» عجمی یعنی جنگ ، مراد سعی وکوشش است .

محصول بیت : ای حسود ! بیا تا دراقسام‌کلام وانواع شعر، درهر نوعش سعی کنیم . برای سرخصم ، یعنی برای‌سر تو،ای حسود ! سنگ بالش‌کنیم . حاصل : بیا همانند فردوسی ودیگران صفهای جنگی ترتیب دهیم ، بعضی را قاتل وبعضی را مقتول نماییم تا ببینی‌که داستان پردازی چگونه می‌شود .

چقدر زایدگفته‌آنکه مصراع اول را چنین معنی‌کرده : به حرف آن‌کس التفات مکن ، بیا دراین شیوه سعی‌کنیم ، یعنی در معارف سعی نماییم .

وآنکه درنتیجهٔ مصراع دوم‌گفته : سنگ را بالش سردشمن بکنیم ، یعنی دشمن را بسیار ناراحت‌کنیم . خیلی معنی ناراحت‌گفته . (رد شمعی) .

دربعضی نسخ این بیت‌آمده است :

توانم که تیغ زبان برکشم جهان سخن را قلم درکشم

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : می‌توانم‌که زبان وشمشیر سخن را بکشم ، یعنی در داستان پردازی لب به‌سخن بگشایم ، به جهان سخن قلم درکشم ، یعنی سخنان شعرای سلف را از اعتبار وارزش بیندازم .

گفتار اندر رضا به حکم قضا[1]

سعادت ببخشایش داورست
نه درچنگ و بازوی[2] زورآورست

بخشایش : اسم مصدر است به معنی انعام واحسان . اضافه‌اش به «داور» لامیه است .

داور : مراد خداست .

چنگ : دراینجا به‌معنی پنجه است .

محصول بیت : سعادت بابخشایش وانعام واحسان خداست درپنجه وبازوی

۱ ـ ع، گفتارا ندررضا وتسلیم‌شدن بحکم‌قضا ، ف ، سه ستاره . ۲ـ متن ، چنگ‌بازوی.

نیرومند نیست ، یعنی دولت وسعادت را باید خدا بدهد . وگرنه به زور بازو ودست پنجه حاصل نمی‌شود .

چو دولت نبخشد سپهر بلند نیاید بمردانگی در کمند

سپهر : یعنی فلك .

محصول بیت : وقتی سپهر بلند ،که درتصرف خداست ، دولت نبخشد ومعین وپشتیبان نباشد ، با مردانگی وقدرت درکمند نمی‌آید ، یعنی دولت وبلندی را اگر خداوند ندهد ، به وسیلهٔ قوت سرپنجه به دست نمی‌آید .

نه سختی رسد[1] از ضعیفی بمور
نه شیران بسر پنجه خوردند و زور

سختی : «ی» حرف مصدر ، مراد گرسنگی است .

محصول بیت : از ضعیفی وناتوانی به مورگرسنگی وشدت نرسید ، یعنی هر چند ضعیف و ناتوان است خدا او را گرسنه نمی‌گذارد بلکه روزی‌اش را می‌رساند . شیران نیز به‌نیروی سرپنجه نمی‌خورند بلکه روزی‌آنان را هم خدایی می‌رساندکه روزی مور ضعیف را می‌رساند . پس جزخدا کسی قادر نیست . حاصل : همه چیز درتحت تصرف خداست وجز خدا کسی درکارها دخالت ندارد .

چو نتوان برافلاك دست آختن
ضروریست با گردشش ساختن

آختن : با الف ممدود یعنی دست بردن وبه چیزی قادر بودن .

محصول بیت : وقتی برافلاك دست بردن وتصرف وتغییردرآن ممکن نیست پس با گردش وسیرآن سازش کردن و موافقت نمودن ضروری است . حاصل : تابع دورفلك واحوال زمانه باید شد .

«گوردون زمانه اویملادی سن اوی زمانه‌یه»[2]

۱ـ **متن** : رسهد. ۲ـ زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز .

گـرت زندگـانی نبشتست دیـر
نه مارت گزایـد نه شمشیر و تیر[1]

نبشتست: یعنی مقدر شده .

گزاید : به فتـح «ک» عجمی فعـل مضارع است از مصـدر « گزاییـدن » به‌معنی‌گزیدن .

محصول بیت : اگر زندگانی وعمر تو دیر نوشته شده ، یعنی درازل برایت عمر طولانی مقدر شده ، دردنیا نه مار تورا می‌گـزد و نه شمشیر وتیـر آسیبی به تو می‌رساند . حاصل : چیزی بر توگزندی نمی‌رساند .

وگر در حیاتت نماندست بهـر
چنانت کشد نوش دارو که زهر

بهر : یعنی حصه و نصیب .

نوش دارو: ترکیب مزجی ، معجونی هاضم است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : واگر درعمر وحیات تو حصه ونصیبی نمانده ، یعنی عمـرت به‌آخر رسیده است نوش دارو تورا آن چنان می‌کشدکه زهر، یعنی همچنانکه زهر می‌کشد ، وقتی مرگ فرا رسد نوش دارو هم می‌کشد .

نه رستم چو پایان روزی بخورد
شغاد از نهادش بـرآورد گـرد

نه : حرف نفی متضمن استفهام انکاری است یعنی‌آیا چنین نیست ؟

شغاد : به‌فتح «ش» برادرکوچك رستم است .

نهاد : دراینجا به‌معنی خلقت ووجود است .

محصول بیت : آیا چنین نیست‌که وقتی رستم تمـام روزی ونصیب خـود را

---

۱ ـ ع ، ف : شیر .

خورد ، یعنی عمرش به‌آخر رسید ، شغاد ازنهاد اوگردبرآورد ، یعنی اورا هلاك‌کرد.
حاصل : چون اجل رستم فرارسید ، شخصی زبون همانند شغاد هلاکش کرد ، دیگر احوال دنیا هم برهمین قیاس است .

حکایت شاطر اصفهانی[۱]

مرا در سپاهان یکی یار بـود
که جنگ‌آور و شوخ وعیار بود

حضرت شیخ این حکایت را نسبت به طعن حسودی‌که سابقاً مذکور شد ، بیان کرده است ، یعنی نمونه‌یی برای داستان پردازی خودش‌آورده است . فتدبر .

اسپاهان و سپاهان : فارسی است ، عرب تعریب‌کرده به صورت : «اصفاهان» و«صفاهان» و«اصفهان» درآورده ، مراد عراق عجم است .

که : حرف رابط صفت است .

شوخ : دراینجا به‌معنی مقبول وپسندیده است .

محصول بیت : حضـرت شیـخ می‌فرمایـد : دراصفهان دوستـی داشتم کـه جنگ‌آور ومطبوع وظریف وزیرك بود . حاصـل : علاوه برشجاعت ، از هـرجهت شخص مطبوعی بود .

مدامش بخون دست و خنجر خضاب
برآتش دل خصم ازو[۲] چون کباب

خضاب : به‌کسر«خ» یعنی حنا .

محصول بیت : دست وخنجرآن دوست پیوسته با خون خضاب بود ، یعنـی همیشه با دشمن درجنگ وجدال بود . وخون‌آنان را می‌ریخت . چنان خون ریـز بودکه دل خصم از او چون‌کباب برآتش بود ، یعنی همان طورکه‌کباب بر روی‌آتش می‌سوزد ، دل دشمنان هم از او می‌سوخت وکباب می‌شد .

۱ـ ف : حکایت .   ۲ـ ع : خصم او .

ندیدمش روزی که ترکش نبست
ز پیکان پولادش[1] آتش نجست

ندیدمش : «م» و «ش» ضمایر به ضرورت وزن ساکن خوانده می‌شوند .

که : حرف بیان است .

پیکان پولاد : اضافهٔ لامیه است مجازاً . دربعضی نسخ «پولاد پیکانش» آمده . باید دانست‌که درمصراع دوم رابط به ضرورت وزن ترك شده ، ودربیت تکرار ادات نفی ، موجب اثبات است .

محصول بیت : دوست پهلوان را روزی ندیدم که ترکش ببندد ، از پیکان پولادش آتش نجهد ، یعنی هردفعه که برای جنگ ترکش به کمر بست ، تیرش از جبهٔ دشمن‌گذشته به سنگ برخورد وآتش جست . حاصل : هر تیری که به دشمن می‌انداخت بعدازآنکه به دشمن اصابت می‌کرد از دشمن می‌گذشت به سنگ برخورد می‌کرد ، از پیکانش‌آتش می‌جهید .

آنکه در نتیجهٔ مصراع دوم‌گفته : ازهرتیر اوکه به سنگ برمی‌خورد آتش می‌جهید ، این معنی رانشان می‌دهد که تیرش را به سنگ می‌انداخته . فتأمل . (رد شمعی) .

دلاور بسر پنجهٔ گاو زور
ز هولش بشیران درافتاده شور

گاو زور : ترکیب وصفی است یعنی دارندهٔ نیروی گاو .

هول : یعنی ترس . ضمیر راجع به «دلاور» است .

شور : دراینجا به‌معنی فتنه وآشوب است .

مراد از «شیران» جایزاست که پهلوانان باشد وجایز است که حیوانات درنده باشد .

۱ـ ف ، ز پولاد پیکانش .

محصول بیت : دلاور با سرپنجهٔ گاوزور چنان بود ، یعنی چنان نیرومند بود که از ترس او به شیران شور و آشوب افتاده بود . حاصـل : همـهٔ پهلـوانان از او می‌ترسیدند .

بدعوی چنان ناوك انداختی
که عذرا بهـریك[1] یك انداختی

ناوك : دراینجا مطلق تیر است .

که : حرف بیان است .

عذرا : به‌فتح «ع» وسکون «ذ» درلغت دختر را گویند اما دراصطلاح منجمان برج قوس را گویندکه سومین برج از دوازده برج است .آن برج به شکل دختری است‌که دوبدن دارد ،گویا دو جسم به هم چسبیده . شیخ‌که می‌فرمایـد : به هریك ، یعنی به هریك ازآن دوجسم متصل ، یك تیر می‌انداخت .

محصول بیت : آن پهلوان در دعوا چنان تیر می‌انداخت‌که جوزا به هریك از جسمهای او یك تیرمی‌انداخت ، یعنی تیراو به خطا نمی‌رفت . تیر را به هرجا می‌خواست می‌انداخت . حضرت شیخ درتیراندازی او مبالغه‌کرده است .

چنان خار در گل ندیدم که رفت
کـه پیکان او در سپرهـای زفت[2]

زفت : به ضم «ز» یعنی ضخیم ودرشت .

محصول بیت : رفتن خاررا درگل چنان ندیدم‌که پیکان او درسپرهای زفت، یعنی خار چنان درگل نمی‌رفت‌که پیکان او درسپرهای ضخیم ومحکم می‌رفت .

نـزد تارك جنگجـویی[3] بخشت
که خود وسرش را نه درهم سرشت

تارك : به‌فتح «ر» با «ك» عربی سرهر چیز را گویند .

---

۱ ـ ع : دو .　　۲ ـ ع ، **ف** : جفت .　　۳ـ **متن** : جنگ جو .

بخشت : «ب» حرف استعانت . «خشت» به‌کسر «خ» یعنی حربه .

که : حرف بیان است .

خود : به ضم «خ» با «و» اصلی‌کلاه خود را گویندکه درموقع جنگ برسر می‌گذارند . عرب با «ذ» معجمه استعمال می‌کند عجم با مهمله . درعربی جمعش هم «خود» می‌آید به ضم «خ» وفتح «د» . عرب «بیضه» هم می‌گوید .

نه : حرف نفی ، درمعنی مقید است به «سرشت» درتقدیر : نسرشت .

محصول بیت : باخشت وگرز به‌سرجنگ‌آوری نزد ،که‌کلاه خود وسرش را درهم نسرشت ، یعنی به سر هرپهلوان زد ،کلاه خود وسرش را درهم سرشت .

چو گنجشك روز ملخ در نبـرد
بکشتن چه گنجشك پیشش[1]چه مرد

گنجشك : بعضی از عجمهـا «ك» اولـی را عـربی وبعضـی عجمی خواننـد . «پنجشك» نیزگویند . عرب «عصفور»گوید به ضم «ع» و «ص» . «ج» مـکسور و «ك» دوم عربی است .

محصول بیت : درجنگ مانـندگنجشك در روز ملخ بود یعنی همچنانکـه گنجشك به‌آسانی‌ملخ را می‌کشد ، آن دلاور نیز درکشتن ، پیشش گنجشك وپهلوان برابر بود .

گرش برفریدون بدی‌تاختن   امانش ندادی بتیغ آختن

بدی : مخفف «بودی» است .

تاختن : مصدر است به‌معنی هجوم وحمله .

امانش : ضمیرراجع به «فریدون» است .

آختن : بیرون‌کشیدن شمشیر وخنجر وغیره از غلاف است .

محصول بیت : اگر حملهٔ این پهلوان برفریدون بود ، یعنی اگر به‌پادشاهی

---

۱ ـ ع : چه‌گنجشك بودی بپیشش .

قوی ونیرومند ومحتشم همانند فریدون حمله می‌کرد، امان نمی‌دادکه شمشیرش را از نیام بیرون بکشد .

پلنگانش از زور سر پنجه زیر
فـرو برده چنگال در مغز شیــر

زیر : دراینجا به‌معنی مغلوب است .

محصول بیت : پلنگان از زور سرپنجه ونیرومند او مغلوب بودند ، در مغز شیر چنگال وپنجه فرو برده بود . حاصل: پهلوانان مانند پلنگان وشیران ، مغلوب و مقهور او بودند .

گرفتی کمربند جنگ آزمـای
وگر[1] کوه بودی بکندی ز جای

گرفتی : «ی» حرف حکایت است یعنی می‌گرفت .

محصول بیت : چنان نیرومند بودکه‌کمربند جنگ‌آزمای را می‌گرفت ، و اگر ازنظرنیرو وقدرت‌کوه بود ، از جای می‌کند .

زره پوش را چون تبرزین زدی
گذرکردی ازمرد و برزین زدی

همهٔ «ی» ها حرف حکایت است .

محصول بیت : چون تبرزین برشخص زره‌پوش می‌زد ، از مردگـذر می‌کرد برزین می‌زد . حاصل : تا زین مرد را دوپاره می‌کرد .

نه در مـردی او را نه در مردمی
دوم در جهان کس ندید[2] آدمی

محصول بیت : نه درمردی ، یعنی نه درشجاعت ونه درسخاوت ،کسی دومین آدمی نظیر اورا درجهان ندید ، حاصل : دردنیا بی‌نظیر بود .

۱ـ **متن** : اگر .　　۲ـ ع ، **ف** : شنید .

مرا یکدم از دست نگذاشتی ‌ ‌ ‌ ‌ که باراست‌طبعان‌سری‌داشتی

نگذاشتی : فعل ماضی حکایت حال ، مفرد غایب ، یعنی نمی‌گذاشت .

که : حرف تعلیل است .

راست طبع : ترکیب وصفی است یعنی موزون طبع .

سر : دراینجا یعنی میل ومحبت . «ی» حرف تنکیر وابهام است .

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید :آن پهلوان یك لحظه مرا از دست نمی‌گذاشت ، یعنی من‌که دراصفهان بودم یك لحظه مرا از خود جدا نمی‌کرد ، زیرا باموزون طبعان معاشر وبه‌آنان میل ومحبت داشت . از آن جهت به من هم علاقمند بود .

سفر ناگهم زآن زمین[1] در ربود

که بیشم درآن بقعه روزی نبود

که : حرف تعلیل است .

بیشم : «م» درمعنی مقید است به «روزی» ، درتقدیر: روزی‌ام .

بقعه : یعنی پاره‌یی زمین .

روزی : یعنی رزق ونصیب .

محصول بیت : سفر ناگهان مرا ازآن زمین ربود ، یعنی مجبور شدم‌که از اصفهان مسافرت‌کنم . زیرا درآن بقعه ، بیش ازاین روزی ونصیب نداشتم .

قضا[2] نقل کرد از عراقم بشام

خوش‌آمد درآن خاك پاکم مقام

قضا : یعنی حکم الهی .

عراق : یعنی عراق عجم‌که اصفهان است .

مقام : دراینجا مصدر میمی است به معنی اقامت .

---

۱ ـ ع ، سفر زان زمین ناگهم . ‌ ‌ ‌ ۲ ـ **متن** ، قضا را .

محصول بیت : حکم الهی مرا از عراق عجم به شام نقل‌کرد ، یعنی ازآنجا به شام رفتم واقامت درآن خاك پاك ، یعنی شام ، به من خوش‌آمد .

مع‌القصه چندی ببودم مقیم   برنج و براحت بامید و بیم

مع القصه : یعنی خلاصهٔ کلام .

محصول بیت : خلاصه ، مدتی درشام مقیم شدم و بارنج وراحت وامید وبیم درآنجا ماندم ، یعنی‌گاهی دررنج بودم وگاهی راحت بودم وگاهی از لشکر هلاکو بیم داشتم .

دگر پر شد از شام پیمانه‌ام   کشید آرزومندی خانه‌ام

آرزومندی خانه : اضافهٔ لامیه مراد صلهٔ رحم است .

محصول بیت : از شام هم پیمانهٔ نصیب وروزی‌ام پرشد ، یعنی درآنجا هم نصیب وروزی‌ام نماند .آرزوی وطن مرا دوباره به شیرازکشید ، یعنی‌آرزوکردم که خانه‌ام را ببینم .

قضا را چنان اتفاق اوفتاد   که بازم گذر برعراق اوفتاد

قضارا : یعنی از قضا ، ناگاه .

محصول بیت : ازقضا چنان اتفاق افتادکه دومرتبه‌گذرم برعراق افتاد ، یعنی به‌هنگام رفتن به شیراز سری هم به اصفهان زدم ـ قضارا ازآن جهت‌گفته‌که هرکس از شام بیاید پیش از رسیدن به شیراز به‌عراق عجم نمی‌رسد پس چیزی باعث شده که قبل از شیراز به‌اصفهان رفته‌است .

شبی سر فروشد باندیشه‌ام[1]   بدل برگذشت‌آن هنرپیشه‌ام

سرفروشد : یعنی سرم فرو رفت .

باندیشه‌ام : «ب» حرف صله . «م» ضمیردرمعنی مقید است به «سرفروشد» در تقدیر: سرم فروشد .

---

۱ ـ ع : فرو برد اندیشه‌ام .

هنرپیشه : ترکیب وصفی است به‌معنی هنرمنـد . «م» ضمیر درمعنی مقیـد است به «دل» درتقدیر: بدلم .

محصول بیت : یك شب سرم به‌اندیشه فرو رفت ، یعنی دربارۀ بعضی چیزها فکرمی‌کردم ، دراین حال آن هنرپیشه به خاطرم آمد ، یعنی به خاطرم خطورکرد .

نمك ریش دیرینه‌ام تـازه کـرد

که بودم نمك خورده ازدست مرد

که : حرف تعلیل است .

نمك خورده : ترکیب وصفی‌است ، ازآنجا ناشی شده‌که درسفره نمك‌گذاشتن سنت است ، اول نمك می‌خورند بعدازآن به‌خوردن طعام می‌پردازند . فاحفظ .

محصول بیت : نمك زخم‌کهنه‌ام را تازه‌کرد ، یعنی میل ومحبت مراتحریك کرد ، زیرا از دست‌آن مرد نمك خورده بودم یعنی چون ازدست اونان ونمك خورده بودم ونیکی واحسان دیده بودم بدان جهت به دیدار او مایل شدم .

بدیدار او در صفـاهان[1] شـدم

بمهرش طلبکار و خواهان شدم

شدم : یعنی رفتم .

مهرش : اضافۀ مصدر به‌فاعل یا مفعولش است . فتأمل .

محصول بیت : برای دیداراو به‌اصفهان رفتم ، به سبب محبت او ویا محبت او به من ، طالب وخواهان زیارت او شدم .

دربعضی نسخ به‌جای «در» ،«زی» آمده به‌کسر«ز» عربی‌با«ی» اصلی‌یعنی‌جانب.

جوان دیدم از گردش دهر پیر

خدنگش کمان ارغوانش زریر

خدنگ : درلغت یعنی درخت خدنـگ ، وتیری را که ازآن ساخته می‌شـود

---

۱ ـ ع ، وی زی سپاهان ، ف ، وی در سپاهان .

تیرخدنگ گویند باکثرت استعمال مضافش حذف شده به خود تیر « خدنگ » گفته‌اند به نیش زنبورهم خدنگ گویند ، دراینجا به‌طریق تشبیه مراد قامت است .

مراد از«کمان» قامت خمیده است ، یعنی قامت راستش‌که همچون تیر بود ، مثل کمان خم شده بود .

ارغوانش : ضمیر مثل سابق است . مراد از « ارغوان » رنگ روی است به طریق تشبیه .

زریر : یعنی زرد ، و چوب زرد وعلف زرد . مراد مرض یرقان است .

محصول بیت : وقتی به‌آنجا رفتم دیدم که جوان ازگردش روزگار و انقلاب دهر پیر شده ، قامت راست تیر مانندش همچون کمان خمیده شده ، و رنگ ارغوانی‌اش همانند زریر زرد شده است . حاصل : تمام احوالش تغییر یافته است .

چوکوه سپیدش[۱] سر از برف موی
دوان آبش از برف[۲] پیری بروی

برف موی : اضافهٔ لامیه است مجازاً . موی سرش را در سفیدی به برف تشبیه‌کرده .

آبش : ضمیر درمعنی مقید است به «روی» درتقدیر : برویش .

برف پیری : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : سرش ازبرف موی مانندکوه سپید بود ، یعنی سرش از موی سفید مانند کوه سفید بود . حاصل : موی سرش کاملا سفید شده بود . آب از برف پیری ، به رویش دوان بود . یعنی ازشدت پیری‌آب چشمش به صورت جاری می‌شد همچنانکه دربعضی ازپیران این حالت هست .

فلك دست قدرت[۳] برو[۴] یافته   سر دست مردیش برتافته

دست قدرت : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

---

۱ ـ ع : سفیدش .   ۲ ـ ع : جور .   ۳ ـ ع ، ف : قوت .   ۴ ـ ع : بدو .

سردست مردی : اضافه‌های لامیه است مجازاً .

برتافته : یعنی خمیده و دولا کرده .

محصول بیت : فلك دست قدرت برو یافته ، یعنی براو غالب شده بود . سر دست مردی اورا برتافته بود ، یعنی پنجه‌اش را تافته بود . حاصل : ازهر جهت براو پشت‌کرده بود .

بدر کرده گیتی غرور از سرش
سر ناتوانی بزانو برش

سرناتوانی: اضافهٔ لامیه است مجازاً .

بزانوبرش: «ب» حرف استعلا . «بر» حرف تأکید ، ضمیر درمعنی مقید است به «زانو» درتقدیر : بزانویش .

محصول بیت : گیتی‌غروز ازسر او بدرکرده بود ، یعنی غرور سابقش نمانده بود . سرناتوانی و ضعف برزانویش افتاده بود، یعنی ازضعف وپیری سرش برزانویش افتاده بود . حاصل : خیلی پیر شده بود .

بدو گفتم از سرور شیرگیر
چه فرسوده کردت چوروباه پیر

شیرگیر : ترکیب وصفی است یعنی شکارکنندهٔ شیر .

محصول بیت : وقتی دلاوررا درآن حال دیدم، به اوگفتم، ای سرورشیرگیر! چه چیز تورا مانند روباه پیر فرسوده و زبون کرده ؟ یعنی چرا چنین زبون شده‌ای ؟

بخندید کز روز جنگ تتر بدر کردم آن جنگجویی[1] زسر

تتر : تتار ، تاتار ، یکی‌از قبایل ترك است . دراینجا مراد تاتار کافر یعنی سپاه هلاکواز نسل چنگیزاست . از روز جنگ تاتار به‌این طرف ، آن جنگجویی و پهلوانی را که دیده بودی از سرم بدر کرده‌ام . دیگر آن غرور و انانیت از من

---

۱ ـ متن : جنگ خویی .

بدر رفته است .

محصول بیت : وقتی سؤال مرا باچنان کیفیت شنید خندید وگفت : از روز جنگ تاتار به این طرف ، پهلوانی و جنگجویی را که ازمن دیده بودی ، ازسرم بدرکردهام، دیگراثری ازآن درمن نمانده است .

حضرت شیخ چگونگی‌جنگ را از زبان آن دلاور نقل می‌کند :

زمین دیدم از نیزه چون نیستان

گرفته علمها چو آتش[1] درآن

گرفته : دراینجا یعنی سرایت‌کرده ، مانند سرایت آتش در چیزی ، همچنانکه به‌کرات بیان‌کرده‌ایم .

علم : دراینجا یعنی پرچم .

آن : اسم اشاره است به «نیستان» .

محصول بیت : پهلوان‌گفت : روی زمین را ازنیزه مانند نیستان دیدم ـکنایه ازکثرت نیزه است ـ پرچمها مانند آتش درآن نیستان بود ، یعنی وقتی آتش در نیستان سرایت کند هرطور دیده می‌شود ، آن نیزه های علمدار نیز همان طور دیده می‌شد .

برانگیختم گرد هیجا چو دود

چو دولت نباشد تهور چه سود

هیجا : یعنی جنگ .

تهور : مصدر ازباب «تفعل» یعنی بی‌پروا به‌کاری اقدام‌کردن .

محصول بیت : وقتی نیزه های تاتار را چنان دیدم ،گرد جنگ را مانند دود برانگیختم، یعنی به‌جنگ پرداختم ، اما وقتی دولت وطالع یارویاور نباشد ، تهور و حمله چه سود دارد ؟ حاصل : چون بخت یارو یاور نباشد شجاعت وتهور وپهلوانی

۱ـ ع : گرفته چوآتش علمها .

فایده نمی‌دهد .

من آنم که چون حمله آوردمی
برمح ازکف انگشتری بردمی

آوردمی و بردمی : «ی» ها حرف حکایت است .

رمح : به ضم «ر» وسکون «م» یعنی نیزه .

محصول بیت : پهلوان‌گفت : من‌آنم‌که وقتی به‌دشمن‌حمله می‌آوردم بانیزه انگشتری را ازکفش می‌بردم ، یعنی درمی‌آوردم . حاصل : درنیزه بازی هنرنمایی بزرگ بودم .

باید دانست که در «آوردمی» و «بردمی» ، به سبب متحرك بودن «د» قافیه درست شده ولی‌اگرساکن خوانده شود، قافیه معیب می‌شودکه دراصطلاح عیوب قافیه این عیب را «اقوا»گویند . فاحفظ .

ولی چون نکرد اخترم یاوری
گرفتند گردم چو انگشتری

اختر : درلغت یعنی‌ستاره ، اما دراین قبیل موارد به‌معنی دولت وسعادت‌است.

محصول بیت : دلاوری وشجاعت من همانطوربودکه می‌دانی، ولی چون‌دولت وبختم مساعدت ویاری نکرد ، همانند انگشتری اطرافم را گرفتند .

غنیمت شمردم طریق گریز که نادان‌کند باقضا پنجه تیز

طریق‌گریز : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

که ، حرف تعلیل است .

محصول بیت : وقتی بختم معین ویاور نشد ، طریق فرار را غنیمت شمردم ، یعنی به «الفرارممالایطاق من سنن‌المرسلین» عمل‌کردم ، زیرانادان ودیوانه پنجه‌اش را به قضای الهی تیز می‌کند ، یعنی با قضای الهی پنجه درمی‌افکند . حاصل : شخص نادان باحکم الهی ستیز می‌کند وتسلیم قضا وقدر نمی‌شود .

چه یاری کند مغفر وجوشنم چو یاری نکرد اختر[1] روشنم

مغفر : به تقدم «غ» بر «ف» بروزن اسم آلت ، یعنی کلاه خود .

جوشن : به‌فتح «ج» و «ش» یعنی زره ،که عرب «درع»گوید .

اختر روشن : اضافهٔ بیانیه ، «ر» را بعضی از عجمها مفتوح می‌خوانند و بعضی مضموم ، دراینجا هردو جایزاست . لکن فتح مناسبتراست همچنانکه‌آگاهان از فن قافیه می‌دانند . پس‌آنکه گفته : به ضرورت قافیه «ر» مفتوح خوانده می‌شود نمی‌دانسته . (رد شمعی) .

محصول بیت : وقتی سعادت ودولت روشن به من یاری نکرد ، کلاه خود و جوشنم چه‌کمکی می‌کرد ؟

کلید ظفرچون نباشد بدست ببازو درفتح نتوان شکست

کلید ظفر : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : چون‌کلید ظفر دردست نباشد ، یعنی از طرف خدا یاری و نصرت نباشد ، به نیروی بازو نمی‌توان درغلبه را شکست ، یعنی تنها به زور مردی نمی‌توان به دشمن غالب‌آمد .

گروهی پلنگ افکن پیل زور
در آهن سر مرد و سم ستور

پلنگ افکن و پیل زور : ترکیبهای وصفی به معنی پلنگ افکننده ودارندهٔ قدرت پیل .

سم : یعنی ناخن .

ستور : چهارپایی‌که سوار می‌شوند .

محصول بیت : آن لشکرگروهی پلنگ افکن وپیل زور بودند . حاصل : لشکری قهار بودند سرمرد وسم اسب درآهن بود ، یعنی هریك از افرادآن سپاه

۱ـ **متن** : اختری

خود واسبش غرق درآهن بود ، همچنانکه درجنگ معمول است .

همان دم که دیدیم گرد سپاه　　زره[1] جامه کردیم ومغفر کلاه

محصول بیت : همان دم ، یعنی همان لحظه‌که‌گرد سپاه را دیـدیم ، زره را جامه‌کردیم ومغفررا کلاه نمودیم ، یعنی آلات جنگ پوشیدیم وآمادهٔ جنگ شدیم.

چو ابر اسب تازی برانگیختیم　　چو باران بلالك[2] فروریختیم

بلارك و بلالك : دراینجا به معنی تیر است . اما درلغت شمشیرجوهردار را گویند وغداره وشمشیری است‌که به یدك می‌بندند .

محصول بیت : وقتی چنین شد ، مانند ابراسب تازی را برانگیختیم ، یعنی به سوی دشمن حمله بردیم و مانند باران برروی دشمن تیر ریختیم .

دولشکر بهم برزدند ازکمین　　تو گفتی زدند آسمان برزمین

محصول بیت : دو لشکر ازکمین بهم برزدنـد ، یعنی دولشکردر همـدیگر مخلوط شدند ، توگفتی آسمان را برزمین زدند . حاصل : اگر می‌دیدی می‌گفتی‌که آسمان برزمین افتاد .

زباریدن تیر همچون تگرگ
زهر[3] گوشه برخاست طوفان مرگ

باریدن تیر : اضافهٔ مصدر به‌فاعلش است .

محصول بیت : ازباریدن تیـر همچون تگرگ ، از هرگوشه طوفـان مرگ برخاست وعدهٔ زیادی به هلاکت رسیدند .

بصید هژبران پرخاش ساز　　کمنداژدهایی[4] دهن کرده باز

بصید هژبران : «ب» حرف تعلیل ، اضافهٔ مصدر به‌مفعولش است یعنی برای شکار شیران .

پرخاش ساز: ترکیب وصفی است یعنی جنگنده .

۱ـ متن : زر. ۲ـ ع ، ف : بلارك . ۳ـ ع ، ف : بهر . ۴ـ ع ، ف : کمند اژدهای .

اژدهایی : «ی» حرف نسبت است یعنی منسوب به‌اژدها .

محصول بیت : برای شکار شیران جنگی ، یعنی برای شکار دلاوران ،کمند اژدهایی دهان خود را بازکرده بود ، یعنی دهان همانند اژدها باز کرده بود تا اینان را ببلعد وهلاك نماید .

زمین آسمان شد ز گرد کبود
چو انجم درو برق شمشیر و خود

محصول بیت : زمین ازگردکبودکه اززیرپای اسبها بلند می‌شدآسمان شد، درمیان‌آن‌گرد برق شمشیروخود مانند ستاره بود ، یعنی شمشیر وخود درمیان آن‌گرد کبود نظیر ستاره ها می‌درخشیدند .

سواران دشمن چو دریافتیم   پیاده سپر بر[1] سپر بافتیم

پیاده : جایزاست‌که قید باشد برای پهلوانان دشمن ، وجایزاست‌که حال باشد از فاعل «یافتیم» وجایزاست‌که لفظ «شده» مقدر کنیم یعنی «پیاده شده» .

دربعضی نسخ به‌جای «بر» ، «در»آمده که به‌همین معنی است .

بافتیم : فعل ماضی متکلم مع الغیر ، مراد به هم زدن سپرهاست .

محصول بیت : وقتی دلاوران دشمن را دریافتیم وبا آنان روبرو شدیم ، پیاده شده سپرها بافتیم ، یعنی تن به تن جنگ کردیم .

آنکه‌گفته : پیاده ، یعنی سر به سر جنگ‌کردیم ، از خودگفته . (رد شمعی) .

بتیر و سنان موی بشکافتیم   چودولت نبد روی برتافتیم

نبد : مخفف نبود .

محصول بیت : با تیر و سنان یعنی باوسایل جنگی موی شکافتیم ، یعنی هرکس باآلات جنگ بی‌باکانه درجای خود جنگ کرد و هرسلاح را درجای خود به‌کاربرد . اما چون دولت نبود ، روی از جنگ برتافتیم وفرارکردیم .

---

۱ ـ ع ، ف : در .

چه زور آورد پنجهٔ جهد مــرد
چو بازوی توفیق یاری نکــرد

پنجهٔ جهد : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

جهد : به‌فتح وضم «ج» وسکون «ه» یعنی طاقت وقدرت .

بازوی توفیق : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : پنجهٔ قدرت وطاقت مرد چه زورمی‌آورد؟ یعنی نیروی موجود درپنجه‌اش چه‌فایده خواهد بخشید وقتی بازوی توفیق خدا یاری نکند ؟ حاصــل : اگر از طرف خدا نصرت ویاری نباشد ، نیروی انسان سودی ندارد .

نه شمشیر زور آوران کند بود
که کین آوری ز اختر تند بود

نه : حرف نفی ، درمعنی مقید است به «بود» درتقدیر: نبود .

که : حرف اضراب است به‌معنی «بل» .

محصول بیت : این بیت متضمن جواب سؤال مقدر است . سؤال شده‌که‌آیا شمیشرها کند بود ونمی‌برید که تاتار به شما غلبــه‌کرد ؟ درپاسخ می‌گوید : شمشیر دلاوران وبهادران‌کند نبود بلکه دشمنی وعداوت از طالع تیز وتند بود ، یعنی دولت طالع ازما روی برگردانده به طرف ایشان روکرده بود .

کس ازلشکر مازهیجا برون   نیامد جز آغشته خفتان‌بخون

هیجا : به‌فتح «ه» وسکون «ی» یعنی جنگ .

خفتان : به‌فتح «خ» نوعی جامهٔ جنگی .

محصول بیت : هیچ یك ازلشکرمـا از جنگ بیرون نیامد ، مگر اینکــه خفتانش به خون‌آغشته بود . حاصل : کسی سالم برنگشت . هرکس ازمیدان جنگ برمی‌گشت زخمی وآغشته به خون بود .

کسانرا نشد ناوك اندر حریر   که‌گفتم بدوزند سندان بتیر

نشد : یعنی نرفت .

ناوك : دراینجا مطلق تیراست .

مراد از «حریر» دراینجا خفتان قماش است .

که : حرف استدراك است .

محصول بیت : ناوك دلاوران ، هیچ درخفتان حریر دشمن نرفت ، می‌گفتم که اینان با تیرسندان می‌دوزند ، یعنی‌سوراخ می‌کنند . حاصل : تیر پهلوانان ما از خفتان دشمنان نگذشت تا چه رسد به جبه ها وزره هایشان . اما من می‌گفتم‌که از چیره دستی ومهارت تیر اینان سندان را با تیر می‌دوزد .

چو صد دانه مجموع درخوشه‌ای
فتادیم هر دانه‌ای گوشه‌ای

محصول بیت : ما درحالی‌که مانند صددانه مجموع درخوشه‌یی‌بودیم، یعنی جمع بودیم ، هردانه ازما درگوشه‌یی افتادیم ، یعنی پریشان وپراکنده شدیم و هر کدام درطرفی افتادیم ، همچنانکه حال سپاه شکست خورده معلوم است .

بنامردی از هم بدادیم دست
چوماهی که باجوشن افتد بشست

بدادیم دست : دراصطلاح عجم یعنی جدا افتادیم .

که : حرف رابط تشبیه است .

شست : یعنی تور .

محصول بیت : بانامردی وبی‌غیرتی ازهم جدا شدیم؛ مانند ماهی‌که باجوشن درتورافتد، یعنی مانند ماهی‌که بررویش پوششی مانند زره دارد، به دام دشمن‌افتادیم، حاصل : همچنانکه ماهی به‌تور می‌افتد ماهم به دام دشمن افتاده اسیرگشتیم .

چوطالع زماروی برپیچ بود سپر پیش تیر قضا هیچ بود

روی پیچ : به‌معنی اعراض ، ترکیب وصفی است .

محصول بیت : چون بخت ودولت ازما روی برگرداند یعنی‌ازما اعراض‌کرد،

سپرما درپیش تیر قضا هیچ شد ، یعنی تیرهای آنان ازسپرهای ما مانند عبوراز کاغذ می‌گذشت ،اما تیرهای ما ازپیراهن حریر آنان نفوذنمی‌کرد تاچه رسدکه ازسپرهای آنان بگذرد . زیرا درتقدیر خدا نصرت وظفر برای آنان مسلم شده بود .

ازین بوالعجب‌تر حکایت[1] شنو
که بی‌بخت[2] کوشش نیرزد دوجو

بوالعجب : «بو» مخفف «ابو» است به‌معنی پدر . اضافه‌اش به «عجب» برای مبالغه است ، همچنانکه «ابوالخیرات» و «ابوالبرکات» یعنی صاحب بسیار خیرات و بسیار برکات .

که : حرف بیان . ویا حرف تعلیل است .

محصول بیت : حکایتی شگفت‌آورتراز این بشنو ،که سعی وکوشش بدون بخت ودولت دوجو نمی‌ارزد ، یعنی اگر بخت ودولت یار نباشدکوشش آدمی به جایی نمی‌رسد .

حکایت تیرانداز اردبیلی[3]

یکی آهنین پنجه در اردبیل　　همی بگذرانید پیلك[4] ز بیل

آهنین پنجه : ترکیب وصفی است به‌معنی دارندهٔ پنجهٔ آهنین ، مراد قوی بازو است .

اردبیل : نام شهری است درنزدیکی تبریز .

پیلك : به‌فتح وکسر «ب» عجمی وفتح «ل» یعنی تیر بدخشی ، رومیان «کسمه» گویند .

بیل : با «ب» عربی یعنی بیل‌که درولایت بالا آنرا به جای «چپه» استعمال می‌کنند البته باید دید .

محصول بیت : درشهراردبیل تیراندازی قوی پنجه بودکه تیرش را از بیل

۱ـ ع ، ف : حدیثی .　۲ـ **متن** : بخت .　۳ـ ع : حکایت تیراندازاردبیلی وکرد نمدپوش ، **ف** : حکایت .　۴ـ ع ، ف : بیلك .

می‌گذرانید ، یعنی چنان محکم تیر می‌انداخت که تیرش از آهن می‌گذشت .

نمد پوشی آمد بجنگش فراز   جوانی جهانسوز و پیکارساز[1]

نمد پوش : ترکیب وصفی است یعنی نمد پوشنده ،کپنك پوش .

فراز : ادات تأکید ، دربعضی جاها ادات صله هم می‌شود آنکه به‌معنی قرب و مقابله گرفته ، از خود گفته . (رد شمعی) .

پیکار ساز : ترکیب وصفی است به‌معنی جنگجو .

محصول بیت : نمد پوشی به جنگ آن تیرانداز آمد ، یعنی برای جنگ با تیرانداز نمدپوشی آمد که جوانی جهانسوز وجنگنده بود .

بپرخاش جستن چو بهرام گور
کمندی بکتفش بر از خام گور

بهرام گور : اضافهٔ لامیه است مجازاً ، باادنی ملابست . زیرا پادشاهی بوده که پیوسته شکار گور می‌کرده .

خام : دراینجا به‌معنی چرم دباغی نشده است .

محصول بیت : نمد پوش درجنگجویی مانند بهرام گور بود ، یعنی دلاوری شجاع بود . دردستش کمندی داشت ازچرم خام گور، یعنی ازتسمهٔ خام کمندی داشت.

چو دید اردبیلی نمد پاره پوش
کمان در زه آورد وزه را بگوش

محصول بیت : وقتی تیرانداز اردبیلی جوان نمد پاره پوش را دید ،کمان در زه وزه را به‌گوش آورد ، حاصل : وقتی اردبیلی دیدکه آن جوان به جنگ او آمده ، تیر خود را آماده کرد .

بپنجاه تیر خدنگش بزد   که یك چوبه بیرون نرفت از نمد

تیرخدنگ : اضافهٔ لامیه است سابقاً شرح داده شده است . فتدبر .

---

۱ ـ ع ، ف : جهانسوز پیکار ساز .

ضمیر راجع به جوان است .

که : حرف استدراك است .

چوبه : دراینجا مطلق به‌معنی تیراست .

محصول بیت : اردبیلی به جـوان نمدپوش پنجـاه تیر زد ، ولی ازنمـد او نگذشت ، یعنی‌تیرهایش براو کارگرنشد .

دلاور درآمد چو دستان[۱] گـرد
بخم کمنـدش درآورد و بـرد

دستان : دراینجا رستم زال است .

گره : یعنی پهلوان .

خم : دراینجا به‌معنی حلقه است .

محصول بیت : جوان دلاورهمانند رستم پهلوان درآمد ، تیرانداز را به‌حلقهٔ کمندش درآورد وبرد یعنی اسیرکرده به چادر خود برد .

به لشکرگهش برد و در خیمه دست
چو دزدان خونی[۲] بگـردن ببست

دست : مرهون است به مصراع دوم .

محصول بیت : به لشکرگاهش برد ودو دستش را مانند دزدان خونی ، یعنی مانند اسیران به‌گردنش محکم ببست .

شب از غیرت و شرمساری[۳] نخفت
سحرگه پرستاری ازخیمه گفت

محصول بیت : اردبیلی آن شب‌که اسیر شد از غیرت وشرمساری نخوابید . هنگام سحر پرستاری ازخیمه‌اش به‌اوگفت ، یعنی یکی‌ازخدمتکاران نمد پوش وقتی ناراحتی زیاد اورا دیدگفت :

۱ـ **ف** : درآمد نمدپوش چون سام. ۲ـ **متن** : خوانی. ۳ـ **متن** : غیرت شرمساری.

تو کاهن[1] بناوك بدوزی و تیر[2] نمدپوش را چون فتادی اسیر

محصول بیت : خدمتکار گفت : توکه باناوك وتیـر آهن را سوراخ می‌کنـی ، چگونه به نمد پوش اسیر افتادی ؟ یعنی توکه چنین تیرانداز ماهرهستی ، چگونـه اسیر نمدپوش شدی ؟

شنیدم که میگفت و خون میگریست
ندانی که روز[3] اجل کس نزیست

ندانی : فعل مضارع مفرد مخاطب متضمن استفهام است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : حضرت‌شیخ می‌فرماید : شنیدم‌که می‌گفت وخون می‌گریست، یعنی بسیارگریه می‌کرد ـ مقول قول پنج بیت‌آینده است ـ آیا نمی‌دانی‌که روزاجل کسی زنده نمی‌ماند ؟

من آنم که درشیوهٔ طعن و ضرب
برستم در آموزم آداب حـرب

شیوهٔ طعن : اضافهٔ لامیه است مجازاً ، یعنی فن نیزه اندازی .

حرب : به‌فتح «ح» یعنی جنـگ .

محصول بیت : اردبیلی‌گفت : من‌کسی هستم‌که درهنر طعن وضرب ، یعنی در جنـگ‌آوری ، به رستم‌آداب واصول جنـگ یاد می‌دهم .

چو بازوی بختم[4] قوی حال[5] بود
سطبـری بیلم نمـد مـینمود

بازوی بخت : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

سطبر : به‌کسر «س» وفتح «ط» وسکون «ب» یعنی درشت وضخیم . اضافه‌اش به «بیل» لامیه است .

---

۱ ـ **متن** : توکه آهن .   ۲ ـ **متن** : بتیر .   ۳ ـ **متن** : وز .   ۴ـ**ع** : حربم
۵- **ع** ، قوی حاله .

محصول بیت : وقتی بازوی بختم قوی حال بود ، یعنی طالعم نیـرومند بود ضخامت بیل به نظرم نمد می‌آمد . حاصل : حتی بیل آهنین را سوراخ می‌کردم .

کنونم که در پنجه اقبـیل نیست
نمد پیش تیرم کم از بیـل نیست

اقبیل : دراصل «اقبال» است به ضرورت وزن وقافیه ممال شده ، یعنی الف قلب به «ی» و ماقبلش مکسور شده .

محصول بیت : اکنون‌که درپنجه وبازویم اقبال ودولت نیست ، درپیش تیرم نمدکمتر ازبیل نیست . حاصل : طالع‌که ازمن روی برگرداند تیر وشمشیرم به هیچ چیز تأثیر نکرد همچنانکه براین نمدپوش مؤثر نیفتاد .

بروز اجل نیزه[1] جوشن درد ز پیراهن بی اجـل نگـذرد

پیراهن بی‌اجل : اضافهٔ لامیه ، تقدیرش : مرد بی‌اجل است .

محصول بیت : در روز اجل نیزه جوشن را می‌درد ، یعنی اجل هرزره پوش دررسد ، نیزه زرهش را پاره می‌کند وسبب هلاك اومی‌شود، امابدون اجل ازپیراهنش نمی‌گذرد ، یعنی وقتی اجلش نرسد از پیراهنش نیزه نمی‌گذرد .

کرا تیغ قهـر اجل درقفـاست
برهنست اگر جوشنش چندلاست

کرا : درتقدیر «کسی را که» به ضرورت وزن رابط حذف شده .

لا : دراینجا به‌معنی لایه است .

محصول بیت : هرکس را شمشیر قهر اجل درپشت باشد، برهنه است‌اگرچه جوشنش چند لایه است . حاصل : وقتی اجل برسد جوشن مانع هلاك او نمی‌شود .

ورش بخت یاور بود دهـر پشت
برهنـه نشایـد بساطـور کشت

پشت : یعنی یاور ومعین .

۱ـ ع : تیر .

کشت : درمعنی کشتن است .

محصول بیت : اما اگر بخت وطالع آن شخص یاور وروزگار پشتیبان اوباشد برهنه هم باشدکشتنش امکان ندارد . حاصل : مادام‌که اجلش نرسدکسی نمی‌تواند اورا بکشد .

نه دانا بسعی از اجل جان ببرد
نه نادان بناساز خوردن بمرد

محصول بیت : نه شخص دانا وعالم باسعی وکوشش از اجل جان برد ، یعنی نجات یافت . ونه نادان وجاهل با خوردن غذای ناساز مرد . حاصل : دانا با حذر و پرهیز ازمرگ نجات نیافت ونادان باغذاهای ناسازگار به هلاکت نرسید . پس تااجل نرسدکسی نمی‌میرد .

حکایت طبیب و کرد[1]

شبی کردی از درد پهلو نخفت
طبیبی درآن ناحیت بود وگفت

محصول بیت : یك شب‌کردی از درد پهلو نخفت ، یعنی درد پهلو نگذاشت که بخوابد . درآن ناحیه طبیبی بود ،گفت ، یعنی دربارهٔ کردگفت :

ازین گونه[2] کو برگ رز میخورد
عجب دارم ار[3] شب بپایان برد

ازین‌گونه : یعنی مانند این نوع، زیرا «ازین» دراین قبیل موارد معنی‌تشبیه دارد همچنانکه درموارد متعدد بیان کرده‌ایم .

محصول بیت : طبیب‌گفت :کردکه این نوع برگ انگور می‌خورد ، عجب دارم اگر امشب را به پایان ببرد ، یعنی تا صبح زنده بماند .

که در سینه پیکان تیر تتار   به از نقل[4] مأکول ناسازگار

که : حرف تعلیل است .

۱ـ ع : حکایت طبیب‌باکرد رنجور. **ف** : حکایت . ۲ـ ع ، **ف**: دست . ۳ـ **متن** : از.
۴ـ ع ، **ف** : ثقل .

دراین قبیل موارد مـراد از «تتار» تاتار هلاکو است که کافر بـودند و به تمام ایران و توران و دیار عرب تاقدس مبارك مستولی شده بودند .

محصول بیت : شگفت‌آور است اگراو تا صبح زنده بماند ، زیـرا پیکان تیر تاتار درسینه، بهتر ازخوردن‌نقل‌ناسازگار است. گرچه‌هردو کشنده است ، اما امکان دارد که تیر تاتار مؤثر نباشد ولی غذای ناسازگار مؤثر می‌شود . همچنانکه بارها تجربـه شده است .

گر افتد بیك لقمه در روده پیچ
همه عمر نادان برآید بهیـچ

عمر نادان : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

برآید : دراینجا به‌معنی می‌رود .

بهیچ : «ب» حرف سبب است یعنی به‌کمترین بها .

محصول بیت : اگر به سبب یك لقمه در روده پیچ افتد ، تمام عمر نادانی که غذای ناسازگار خورده به سبب هیچ چیز ازبین می‌رود یعنی فوت می‌شود .

حضرت شیخ بعداز نقل تمام‌گفتهٔ طبیب ، حکایت را ادامه می‌دهد :

قضا را طبیب اندر آن شب بمرد
چهل سال ازین رفت و زندست کرد

قضارا : یعنی ازقضا وناگهان ، به‌معنی مفاجاة است .

ازین : اسم اشاره است به مرگ طبیب .

محصول بیت : ازقضا طبیب درآن شب مرد . چهل سال ازمرگ طبیب رفت ولی کرد هنوز زنده است ، یعنی چهل سال بعدازآن شب ،کرد زنده ماند .

بسا چاره دانا بسختی بمرد   که بیچاره‌گوی سلامت ببرد

چاره دان : ترکیب وصفی است دراینجا به‌معنی چـاره وعلاج داننده ، الـف ادات مبالغه است نظیر الف «بینا» .

که : حرف استدراك است .

گوی سلامت : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : چه بسیارچاره دان‌که باسختی هلاك شد ، یعنی علاج دانستن سودش نبخشید . اما چه بسا بیچاره و علاج ندان ، گوی سلامت برد و ندانستن علاج وچاره به اوآسیبی‌نرساند و عمری درازی‌کرد . چنانچه درتمام عمرش خستگی ومرض ندید .

حکایت

یکی روستایی سقط شد خرش
علم کرد برتاك بستان سرش

سقط : دراینجا به‌معنی هلاك است .

علم : درلغت یعنی نشانه ، اما دراینجا به‌معنی مترس بوستان است .

محصول بیت : یك نفر دهاتی خرش هلاك شد ، دهاتی سر خر را برتاك بوستان علم‌کرد همچنانکه رسم است‌که سرخر را دربوستانها مترس می‌کنند .

آنکه «علم» را دراینجا به‌معنی‌نشانه دانسته ، نشانه رانمی‌دانسته .(رد شمعی) .

جهاندیده پیری برو[1] برگذشت
چنین گفت خندان بناطور دشت

ناطور دشت : اضافهٔ لامیه است به‌معنی باغبان .

محصول بیت : پیری جهاندیده واحوال روزگاردانسته ، برآن بستانی‌که در آن مترس بود گذشت ، یعنی ازکنارش‌گذشت ، خندان به باغبان چنین گفت ، یعنی مقصودش را ازنصب سرالاغ دانست وخنده‌کنان به‌باغبان‌گفت :

مپندار جان پدرکین حمار کند دفع چشم بد ازکشتزار[2]

حمار : یعنی سرحمار ، به طریق ذکرکل وارادهٔ جزء ، یعنی مجاز

۱ـ ع : زآن . ۲ـ ع : کشته زار .

مرسل است .

دفع چشم : اضافهٔ مصدر به‌مفعولش است .

محصول بیت : به‌باغبان‌گفت : ای جان پدر ! مپندارکه سر این حمار ، از کشت زار دفع چشم بد بکند . حاصل : دافع ومانع زیان نمی‌شود .

که این دفع چوب ازسر و[1] کون[2]خویش
نمیکرد تا ناتوان مُرد و ریش

که : حرف تعلیل است .

دفع چوب : اضافهٔ مصدر به‌مفعولش است .

تا : حرف تعلیل است به‌معنی «حتی» .

محصول بیت : این حمار ، چشم زخم را چگونه دفع می‌کند که از سرو کون خود نتوانست دفع چوب بکند ، تا اینکه ناتوان ومجروح به هلاکت رسید . یعنی‌وقتی زنده بود، قادرنشد ازخود دفع چوب‌بکند استخوان پوسیده‌اش‌چه می‌کند؟

چه[3] داند طبیب ازکسی رنج برد
که بیچاره خواهد خود ازرنج[4] مرد

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : طبیب چه می‌داند ، یعنی چگونه قادر است ازکسی رنج و مشقت راببرد که خود از زحمت ورنج خواهد مرد ؟ یعنی‌برای خودش‌نمی‌تواند چاره بکند برای دیگری چگونه وچطور علاج می‌کند ؟

حکایت

شنیدم که دیناری از مفلسی   بیفتاد و مسکین بجستش بسی

محصول بیت : شنیدم‌که از یك شخص مفلس دیناری افتاد ، یعنی دیناری گم شد . مفلس مسکین ،آنرا بسیار جستجوکرد .

۱ـ ع : ازدر .   ۲ـ ف : گوش .   ۳ـ **متن** : که .   ۴ـ **متن** : که بیچاره خواهد از رنج خود .

بـآخـر سـر نا امیـدی بتـافـت
یکی دیگرش ناطلب کرده یافت

بآخر : «ب» حرف زاید است .

سر ناامیدی : اضافهٔ لامیه است مجازاً . «ی» حرف مصدراست .

ناطلب کرده : درتقدیر: طلب ناکرده است بهضرورت وزن مقدم ومؤخرشده.

محصول بیت : آن مرد وقتی جست ونیافت ، آخر سر ناامیدی برگرداند ، یعنی ناامید شده از جستجو دست برداشت . یك نفردیگر،آنرا طلب نکرده یافت ، یعنی درحالیکهآنرا جستجو نمیکرد پیدا نمود .

ببدبختی و نیك بختی قلـم   برفتست[۱] وماهمچنان درشکم[۲]

قلم : مرهون است بهمصراع دوم .

و : حرف حال است .

محصول بیت : به بدبختی و نیك بختی درازل قلم رفته است درحالیکه ما در شکم مادر بودیم . حاصـل : بدبختی وخوشبختی امری ازلی استکه دگرگـون و متغیر نمیشود .

نه روزی بسر پنجگی[۱] میخـورند
که سر پنجگان تنگ روزی ترند

نه : حرف نفی درمعنی مقید است به «میخورند» درتقدیر: نمیخورند .

سرپنجه : در اینجا یعنی قوی . «ك» عجمی بدل از «ه» رسمی . «ی» حرف مصدر است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : روزی را با قدرت و نیرو نمیخورند زیرا نیرومندان تنگ روزیترند ! یعنی ناتوانها فراخ روزیتراز صاحبان قدرت وزورهستند .

۱ـ ع ، ف ، بکردید .   ۲ـ ع ، عدم .

حکایت

فرو کوفت پیری پسر را بچوب
بگفت ای پدر بی گناهم مکـوب

محصول بیت : پیـری پسرش را با چوب سخت زد ، پسـرگفـت ای پدر ! بی‌گناهم مرا مزن .

توان بر تو ازجور مردم گریست
ولی چون تو جورم کنی چاره چیست

محصول بیت : پسر به‌پدرش‌گفت : ازجوروجفای مردم بر تو می‌توان‌گریست ولی چون تو به‌من ظلم‌کنی چاره چیست ؟ یعنی ازدیگران می‌توان به‌تو شکایت‌کرد، اما از جور وجفای تو به چه‌کسی شکایت‌کنم ؟ زیرا جزتوکسی ندارم .

حضـرت شیخ می‌فرماید :

بداور خروش ای خداوند هوش
نه از دست داور برآور خروش

داور: یعنی حاکم و خدا .

محصول بیت : به‌طریق‌خطاب عام می‌فرماید : ای‌خردمند ! به خدا فریاد و فغان کن . از دست خدا به دیگری فریاد و ناله مکن . یعنی از دیگران به خـدا شکایت‌کن اما از خدا به دیگران وبیگانگان شکایت مکن . حاصل: هرچه ازطرف خدا برسد ، به جان بپذیر ورضا بده .

حکایت مرد درویش و زن ناسازگار و همسایهٔ توانگر[1]

بلند اختری نام او بختیار قوی دستگه بودوسرمایه دار

بختیار : ترکیب وصفی . از اعلام منقول رجال است .

قوی دستگه: ترکیب وصفی است یعنی دارای قدرت .

۱ــ ع : حکایت درویش و همسایهٔ توانگر ، ف : حکایت .

محصول بیت : شخصی خوشبخت بختیار نام ، قوی دستگاه وسرمایه دار بود .

هم او را درآن بقعه زر بود و مال
دگر تنگدستان برگشته حال

اورا : «او» راجع به «بختیار» . «را» حرف تخصیص است .

برگشته حال : ترکیب وصفی است یعنی حالشان پریشان بود .

محصول بیت : او درآن جا زرو مال داشت ، اما دیگر مردم آن جا تنگدست وبرگشته حال بودند .

بکوی گدایان درش خانه بود
زرش همچو گندم بپیمانه بود

محصول بیت : خانهٔ بختیاردرکوی‌گدایان بود ، یعنی درمحلهٔ فقیران ساکن بود . زر ودینارش همانندگندم باپیمانه بود . حاصل : پولش بسیار وبی‌شمار بود چنان‌که باپیمانه مقدارش را معین می‌کرد .

چو درویش بیند توانگر بناز
دلش بیش سوزد بداغ نیاز

بناز : «ب» حرف ظرف . «ناز» یعنی فخر واستغنا .

داغ نیاز : اضافهٔ لامیه است مجازاً به معنی آتش احتیاج .

محصول بیت : وقتی درویش توانگر را در ناز ونعمت ببیند ، دلش به داغ نیاز وفقر بیشتر می‌سوزد .

باید دانست‌که این بیت دراکثر نسخ وجود دارد ولی مناسبت چندانی با سیاق کلام ندارد . فتأمل .

زنی جنگ پیوست با شوی خویش
شبانگه چو رفتش تهی دست پیش

پیوست : دراین قبیل موارد یعنی به وجودآورد .

شبانگه : ظرف زمان است نظیر : صبحگه ، چاشتگـه . «گه» مخفف «گاه» است لکن دراینجا با «ان» زاید استعمال شده . همچنانکه برمتتبعان معلوم است ، «شبانگه» یعنی شب هنگام ، دراینجا مراد اول شب است .

محصول بیت : زنی باشوهرخویش جنگ وغوغا کرد . وقتی شبانگاه شوهر تهی دست به‌پیش زن رفت ، یعنی چون شوهربدون خوردنی ونوشیدنی به خانه رفت، زن هم سرزنش کرده گفت :

کسی[1] چون تو بدبخت[2] درویش نیست

چو زنبور سرخت بجز[3] نیش نیست

زنبور سرخ : یعنی زنبورزردکه درروم «زنبورخر»گویند . «ت» ضمیرخطاب.

بجز : «ب» حرف زاید است .

نیش : جایز است‌که دراینجا آزار واذیت زبانی باشد وجایز است‌که مقصود آلت تناسلی باشد . فتأمل .

محصول بیت : به شوهرش گفت : هیچ‌کس مانند تو درویش بدبخت نیست ، یعنی بدبختی نظیر تو دردنیا پیدا نمی‌شود .

در بعضی نسخ « بدبخت ودرویش » آمده ، وبه جای « بجز » ، « جـزایـن » آمده ، پس مراد از«نیش»آلت تناسلی می‌شود . فتدبر .

بیاموز مردی ز همسایگـان   که آخر نیم قحبـهٔ رایگـان

که : حرف تعلیل است .

آخر : ادات تأکید است .

محصول بیت : مردی را از همسایگان یاد بگیر ، یعنی ببین‌آنان با اهل و عیالشان چگونه رفتار می‌کنند توهم چنان‌کن . زیرا آخرمن روسبی رایگان نیستم که خورد وخوراك مرا تهیه نکنی فقط مفت ازمن بهره‌مند شوی .

۱ـ ع ، ف : که‌کس .   ۲ـ ع ، ف : بدبخت و .   ۳ـ ع : جز این .

کسانـرا زرو سیم وملکست و رخت
چرا همچو ایشان نه ای نیك بخت

محصول بیت : کسان دیگـر زروسیم وملك ورخت دارند . تو چرا ماننـد ایشان نیك بخت نیستی . حاصل : همهٔ همسایگان صاحب دولت وعزت هستند ولی‌تو ذلیل وخوار هستی .

بر آورد صافی دل صوف پـوش
چو طبل از تهیگاه خالی خروش

صافی دل : درتقدیر: مرد صافی دل ، اضافـهٔ بیانیه ، ترکیب وصفـی است . اضافه‌اش به «صوف پوش» بیانیه است .

تهیگاه : به‌فتح «ت» ، مراد درون است .

محصول بیت : درویش صافی دل صوف پوش از درون خالی وصافی خود مانند طبل خروش بر آورد وگفت :

که من دست قدرت ندارم بهیچ
بسر پنجـه دست قضـا بر مپیچ

که : حرف بیان است .

دست قدرت : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

دست قضا : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : درویش به‌زنش فریاد برآوردکه من دست توانایی به‌هیچ چیز ندارم ، یعنی به هیچ چیز قادر نیستم . قدرت ازآن خداست . او غنی وفقیر می‌کنـد غیر از اوکسی نمی‌تواند. پس باسرپنجه وزور دست قضارا مپیچ ، یعنی این‌گفتنت‌که چنین وچنان‌باش، راضی‌نشدن به‌قضاست. اگرتو به ردکردن احکام‌قضا وقدرقادرهستی، من نیز به غنی‌کردن‌خودم قادرمی‌شوم . وقتی توخودت نمی‌توانی،من نیزازغنی‌کردن خودم عاجزم . این سخن از طرف درویش به زنش به طریق تعجیز واقع شده‌است .

نکردند در دست من اختیار　　که من[1] خویشتن را کنم بختیار

که: حرف تعلیل است .

بختیار: دراینجا به طریق ایهام واقع شده است . فتدبر .

محصول بیت: درویش به زنش گفت : دردست من اختیار نکـردند ، یعنی به دست من اختیار ندادندکه من خود را بختیار وصاحب دولت بکنم . قدرت از آن خداست هرکس را بخواهد سعادتمند می‌کند وهرکس رابخواهد مفلس می‌گرداند .

حکایت مرد درویش و زن زشت[2]

یکی مرد[3] درویش در خاك کیش
چه خوش گفت با همسر زشت خویش

کیش: به‌کسر«ك» عربی ، نام شهری است درکنار دریای فـارس‌که ازآنجا جواهرآلات ومرواریدهای گرانبها ولحافها ومخده‌های زر دوز می‌آید.

محصول بیت: درسرزمین‌کیش مردی درویش به‌زن زشت خود چه خوش‌گفت؟

چو دست قضا زشت رویت سرشت
میندای گلگونه بر روی زشت

دست قضا: اضافهٔ لامیه است مجازاً .

سرشت: فعل ماضی مفرد غایب است یعنی آفرید .

میندای: فعل نهی مفـرد مخاطب از «اندابیدن» به‌معنی اندودن ، دراینجا به‌معنی مالیدن است .

گلگونه: یعنی سرخاب وآنچه زنها به صورت خود می‌مالند .

محصول بیت: درویش به‌زنش‌گفت : چون دست قضا تورا زشت روی‌سرشت، یعنی خدا تورا نازیباآفرید ،گلگونه رابرروی زشت خودت میندای ، یعنی سرخاب به روی خود میندای، زیرا زشتی از روی تو نمی‌رود . تنها زحمت به تو می‌ماند .

۱ـ ف : مر .　　۲ـ حکایت ، ف : ندارد .　　۳ـ ع ، ف : پیر .

شیخ به‌معرفت شروع کرده می‌فرماید :

که حاصل کند نیك بختی بزور

بسرمه کـه بینا کند چشم کـور

که : درهر دومورد اسم است به‌معنی چه‌کسی ؟

بینا : صفت مشبهه به‌معنی اسم فاعل به‌کار می‌رود درمفهوم بیننده .

محصول بیت : چه‌کسی سعادت ودولت را به زور به دست می‌آورد ؟ چه‌کسی چشم بینا رامی‌تواند باسرمه بینابکند ؟ یعنی انسان نمی‌تواند به‌زور خودرا سعادتمند کند . بینا کردن چشم‌کور هم به وسیلهٔ سرمه غیرممکن است وقتی این محال است آن هم محال واز قبیل تعلیق به محال است .

نیایـد نکـوکاری از بـدرگـان

محالست دوزندگـی از سگـان

بدرگ : ترکیب وصفـی است به‌معنی بداصـل وخبیث وقبیح . «ان» ادات جمع است .

محصول بیت : نیکوکاری از مردمان بداصل نمی‌آید ، یعنی‌آن که بداصل وبدرگ است احسان ونیکی نمی‌کند ، زیرا ازسگان دوزندگی وپیوستن نمی‌آید ، زیرا طبیعت ونهادش دریدن وپاره‌کردن است پس از دست بدان نیکی نمی‌آید .

همه فیلسوفان یـونـان و روم

ندانند کـرد انگبین از زقـوم

فیلسوف : ترکیب وصفی است به زبان یونانی یعنی دوستدار حکمت ، اصلش «فیلاسوفا» است . «فیلا» یعنی دوستدار . «سوفا» یعنی حکمت . درترکیب ، الفها را حذف‌کرده فیلسوف‌گفته‌اند به‌معنی حکیم . «ان» ادات جمع است .

ندانند : دراین قبیل موارد یعنی نمی‌توانند .

انگبین : یعنی عسل .

زقوم: به‌فتح «ز» وضم «ق» مشدد . درختی بسیار تلخ است درجهنم‌که اگر بر آن دست بزنیم بسیارمی‌سوزاند . خیلی بدبو ورنگش سیاه است . دراینجا به‌ضرورت وزن به تخفیف «ق» است .

محصول بیت: همهٔ فیلسوفان یونان و روم نمی‌توانند ازدرخت زقوم انگبین بسازند ، زیرا در سرشت‌آن نهاده نشده است .

ز وحشی نیایدکه مردم شود　　بسعی اندرو تربیت گم شود

وحشی: «ی» حرف نسبت است یعنی حیوان وحشی .

محصول بیت: ازوحشی نمی‌آیدکه مردم شود ، یعنی امکان نداردکه وحشی انسان شود . با سعی وکوشش تربیت دراوگم وضایع می‌شود ، یعنی اگر بکوشیم‌که اورا تربیت‌کنیم ، سعی وتربیت ضایع می‌شود .

توان پاك‌كردن ز زنگ‌آینه　　و لیکن نیاید ز سنگ آینه

زنگ: بعضی از عجمها با «ز» عربی می‌خوانند وبعضی با «ژ» عجمی .

محصول بیت: آینه را می‌توان از زنگ پاك کرد ، زیرا زنگ‌آینه عارضی است اما ازسنگ نمی‌توان‌آینه ساخت ، زیرا درذاتش نهاده نشده است .

بکوشش نروید گل از[1] شاخ بید
نه زنگی بگرمابه گردد سپید

نه: حرف نفی درمعنی مقید است به «گردد» درتقدیر: نگردد .

زنگی: «ی» حرف نسبت . «زنگ» ولایت سیاهان را گویند تعریب کرده «زنج» گفته‌اند .

گرمابه: یعنی حمام ، «ه» رسمی معنی نسبت وتخصیص افاده می‌کند ، یعنی منسوب ومخصوص به‌آب‌گرم . مرکب از«گرم» و«آب» است .

محصول بیت: باسعی وکوشش و هزاران تربیت از شاخ بیدگل نمی‌روید .

---

۱ ـ **متن** : نروید از .

زنگی هم‌با گرمابه سفید نمی‌گردد ، یعنی اگر هزاربار خودرا بشوید سفید نمی‌شود.

حکایت کرکس بازغن[1]

چنین گفت پیش زغن کرکسی

که نبود ز من دورتر بین کسی[2]

که : حرف رابط مقول وقول است .

محصول بیت : کرکسی درپیش زغن چنین گفت، یعنی کرکسی به‌زغن گفت : کسی دوربین‌تر از من نیست . حاصل : آنچه من از دور می‌بینم هیچ‌کس نمی‌تواند ببیند .

زغن گفت ازین در نشاید گذشت

بیا تا چه بینی در[3] اطـراف دشت

ازین : یعنی از تجربهٔ این ادعا .

تا : حرف تعلیل است به معنی «حتی» .

محصول بیت : زغن به‌کرکس گفت : گذشتن ازامتحان این ادعا شایسته نیست ، بنابراین به طریق امتحان به‌کرکس گفت : بیا نگاه‌کن تا دراطراف دشت چه می‌بینی؟ یعنی چون این ادعا را کردی ، بیا ببینم تا کجا می‌بینی ؟

شنیدم که مقدار یك روزه[4] راه

بکرد از بلندی بپستی نگاه

شنیدم : حضرت شیخ می‌فرماید : از راویان شنیدم .

که : حرف بیان است .

یك روزه : «ه» رسمی مفید معنی مصدر است .

محصول بیت : شنیدم‌که به اندازهٔ یك روزه راه از بلندی به‌پستی نگاه کرد یعنی از بالا به‌پایین نگاه‌کرد .

۱ـ ع : حکایت زغن باکرکس ، **ف** : حکایت .
۲ـ **متن** : دور ترکسی .
۳ـ ع ، **ف** : بر .
۴ـ **متن** : روز .

چنین گفت کرکس[1] گرت باورست
که یك دانه گندم بهامون درست[2]

که : حرف بیان است .

بهامون : «ب» حرف ظرف . «هامون» یعنی دشت .

محصول بیت : کرکس به زغن گفت : اگر باورکنی، یك دانه گندم درهامون است ، یعنی دروسط بیابان یك گندم می‌بینم .

زغن را نماند ازتعجب شکیب   ز بالا نهادند سر در نشیب

زغن را : «را» حرف تخصیص است .

شکیب : اسم است به‌معنی صبر .

محصول بیت : کرکس وقتی چنین گفت ، زغن از تعجب صبرش نماند ، پس از بالا سر درنشیب گذاشتند ، یعنی از هوا به‌زمین پایین رفتند .

چو کرکس بردانه آمد فراز   گره شد بروپای بندی دراز

پای بند : ترکیب مزجی ، مراد دام است . «ی» حرف وحدت .

محصول بیت : وقتی کرکس به‌نزد دانه‌یی‌که دیده بود فرازآمد ، برو پای بند درازی گره شد ، یعنی به دام بزرگی گرفتارآمد . حاصل :آن دانهٔ دامی بوده ، وقتی گفت برویم آنرا بگیریم ، دانه آن را به طرف دام کشید .

حضرت شیخ بعداز این احکام قضارا شرح می‌دهد :

ندانست از آن دانه برخوردنش[3]
که دهر افکند دام[4] در گردنش

ازآن : ادات تعلیل است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : کرکس ندانست که به سبب خوردن آن دانه ، دهردرگردن او

۱ـ ع ، **ف** : دیدم. ۲ـ ع ، **ف** : برست . ۳ـ ع : دانهٔ خوردنش. ۴ـ **متن** : دام

دام می‌افکند ، واسیرش می‌کند یعنی ندانست‌که به خاطر خوردن‌آن دانه اسیردام بلا می‌گردد .

نه آبستن در بود هر صدف   نه هر بار شاطر زند برهدف

نه : حرف نفی درمعنی مقید است به «بود» درتقدیر: نبود .

آبستن : درلغت یعنی حامله اما دراینجا به‌معنی پراست .

نه : حرف نفی مقید است به «زند» درتقدیر: نزند .

شاطر : یعنی دلاور .

محصول بیت : هرصدف حامل درنبود ، یعنی هرصدف پراز درنمی‌شود . هر دلاوری تیرانداز هم هردفعه به هدف نمی‌زند ، یعنی همیشه تیر را به هدف نمی‌زند گاهی خطا می‌کند .

حضرت شیخ به‌اصل حکایت می‌پردازد می‌فرماید :

زغن گفت ازین دانه دیدن چه سود
چو بینایی دام خصمت نبود

محصول بیت : زغن به‌کرکس گفت : ازاین دانه دیدن چه سود داری ؟ وقتی که بینایی دام خصم را نداری ، یعنی وقتی دام دشمن را نمی‌بینی ، دیدن دانه چه سودی برایت دارد ؟

شنیدم که میگفت و گردن ببند
نباشد حذر با قضا[1] سودمند

و : حرف حال است .

محصول بیت : شنیدم‌که‌کرکس‌درحالی‌که‌گردنش دربند بود ، می‌گفت: یعنی درحالی‌که‌گرفتار دام بودمی‌گفت : حذرباقضا سودمند نیست ، یعنی حذر ازقضا وقدر ممکن نیست .

۱ـ ع ، ف ، قدر .

اجل چون بخونش درآورد[1] دست
قضا چشم باریك بینش ببست

باریك بین : ترکیب وصفی ،کنایه از تیز بینی است . ضمایر راجع به «کرکس» است .

محصول بیت : اجل چون به خون کرکس دست درآورد ، یعنی قصد جان او را کرد ، قضا چشم تیزبین اورا بست ، یعنی مانع باریك بینی اوشد . حاصل : قضای الهی برچشم کرکس پرده کشید .

درآبی که پیدا نباشد[2] کنار غرور شناور نیاید بکار

که : رابط صفت است .

محصول بیت : درآبی که کنارش آشکار نباشد ، یعنی دیده نشود ، غرورشناور به کارنمی آید ، یعنی فایده نمی دهد . زیرا کنار نداردکه شناور با شنا خود را به کنار برساند ونجات یابد . احکام قضا وقدرنیزامری بی پایان است به هیچ وجه خلاصی از آن ممکن نیست .

حکایت شاگرد منسوج باف[3]

چه خوش گفت شاگرد منسوج باف
چو عنقا برآورد پیل[4] و زراف

منسوج باف : ترکیب وصفی دراینجا به قرینهٔ مصراع دوم ، یعنی بافندهٔ قماش منقش . اما درلغت «نسج» مطلق بافتن است . ازباب «نصر» و «ضرب» . «باف» اسم فاعل مرخم از «بافنده» مصدرش «بافیدن» است .

عنقا : پرنده یی بزرگ است معروف الاسم مجهول الجسم . خلیل بن احمد عروضی گوید : از اوصاف آن دربین مردم چیزی نمانده جز اسمش . ونیز می گوید :

۱ـ ع ، ف ؛ برآورد . ۲ـ ع ؛ ندارد ، ف ؛ نکردد . ۳ـ ع ، ف ؛ حکایت .
۴ـ ع ، ف ؛ برآورد و پیل .

بدانجهت عنقاگفته‌اندکه دورگردنش طوق سفیدی دارد همان طورکه‌بعضی‌ازپرندگان دورگردن طوق سیاه دارند ، وی‌گوید : بعضیها گفته‌انـد به علت دراز بودن‌گردنش عنقا گفته‌اند . ابن کلبی‌گوید : اهل رس پیغمبری داشتند به‌نام حنظلة بن صفـوان ، درولایت اهل رس ،کوهی بودکه دمخ می‌نامیدند بلنـدی اش درحدود یك میـل . بر آن‌کوه گاهی پرنده‌یی می‌آمد بسیار عظیم الجثه ، چنانچه دربین پرندگان و دیگر حیوانات ، حیوانی بزرگتراز آن نبـود ،گردنش بسیار بلند وزیباتراز همهٔ پرنـدگان بود ، از هر رنگ در آن بود ، پیوسته بلند می‌ایستاد مثل دیگرپرندگان نمی‌خوابید. درآن‌کوه دیگـر پرندگان را شـکار می‌کرد ومی‌خورد . روزی بسیـارگرسنه شـد و پرنده‌یی نماندکه شکارکند . پس پسر بچه‌یی ربود وبرد . بنابراین اسمش را عنقای مغربه نهادند به‌معنی مبعده ، زیرا اغراب به‌معنی ابعاد است .آن را به‌علت دوربردن شکارش مغربه‌گفتند . بعدازآن بازهم‌گرسنه شد این دفعه دختربچه‌یی ربود واورا بین دوبالش‌گرفت ، چون درهرطرف چهار بال داشت . مردم به حنظله شکایت بردند او نیز نفرین‌کرده‌گفت : «اللهم خذها واقطع نسلها وسلط علیها آفـة» . یعنی خدایا ! این را بگیر نسلش را قطع‌کن وبلایی‌بر آن مسلط‌گردان ! آن‌گاه برقی بر آن آمد و آنرا سوزاند . اما در«ربیع الابرار» از حضرت ابن عباس روایت‌کرده‌که‌گفت :خدای تعالی درزمان حضرت موسی پیغمبر پرنده‌یی‌آفرید به‌نام عنقا ،که درهرطرف چهار بال داشت ، صورتش مثل صورت انسان بود . از هرزیبایی نصیبی بر آن داد ، ونرش هم در هرخصوص نظیر ماده‌اش بود . خدا به حضرت موسی وحی‌کردکه دوپرنـدهٔ عجیب‌آفریدم وتورا معلوم‌آنهاکردم واینهارا اضافه‌بر نعمت‌وفضیلتی‌که به‌بنی‌اسرائیل داده بودم ، دادم ، این دو پرنده بچه‌گذاشتند وبچه‌هایشان زیاد شـد . وقتی حضـرت موسی مرد ، از جـای خود پروازکردند درحجاز ونجده فرودآمدنـد . هرگز تنهـا نمی‌ایستادند تمام وحوش‌آن ولایت را می‌خوردند وکودکان را می‌ربودند ومی‌بردند. تا زمان نبوت حضرت عیسی پیغمبرخالدبن سنان که پیغمبری بوده بین حضرت عیسی

حضرت محمد علیهم‌السلام مردم از عنقا به خالد شکایت‌کردند ، اونیز نفرین‌کرد در نتیجه نسل عنقا منقرض ومنقطع شد. جاحظ تحت «قصة عنقا»گفته: همهٔ امتها به‌عنقا مثل می‌زنند دربارهٔ آنچه می‌شنوند ولی نمی‌بینند .

اگرفاعل «بر آورد» ، «شاگرد» باشد بعدازآن حرف عطف لازم است . اما اگر راجع به «عنقا» باشد حرف عطف جایز نیست .

محصول بیت : شاگرد منسوج باف چه خوش‌گفت ، وقتی‌که درمنسوج شکل عنقا وفیل وزرافه آورد، یعنی این اشکال را به‌وجودآورد. اما اگرحرف عطف نباشد ، معنی چنین می‌شود : چون درمنسوج عنقا فیل وزرافه آورد ، یعنی درپارچه این تصویرها را به وجودآورد . حاصل : وقتی عنقا این دو حیوان بزرگ را برداشته و به‌آسمان بلندکرد .

مرا صورتی بر نیاید ز دست
که نقشش معلم ز بالا نبست

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : گفتهٔ شاگرد این بیت است : از دست من صورت ونقشی بر نمی‌آید وظاهر نمی‌شودکه معلم نقش آنرا از بالانبست، یعنی استاد دربالا می‌بندد ، درپیش من یك‌یك آشکارمی‌شود. باید دانست‌که اصول بافتن‌پارچه‌های منقش‌چنانست که شاگرد مکوك را دردست می‌گیرد ومثل دیگر بافندگان درسردستگاه می‌نشیند و استاد به‌اندازهٔ یك قدم بالاتر می‌نشیند ووسایل وچوب پاره‌هایی‌که نخ‌های رنگارنگ بر آن ها پیچیده شده درپیش نگاه می‌دارد ،آنگاه هرتصویر وصورتی‌که اراده‌کند نسبت به‌آن ، وسایل ونخ‌ها را تغییروتبدیل می‌کند وشاگرد می‌بافد . بنابراین آن شکلها وتصویرها یك‌یك درجلو شاگرد ظاهرمی‌شود ، ولی درحقیقت نقش بند استاد است ، شاگرد همان صاحب مکوك است وبس .

حضرت شیخ به‌معرفت وتوحید شروع‌کرده می‌فرماید :

گرت صورت حال بد یا نکوست
نگاریدهٔ[1] دست[2] تقدیر اوست

صورت حال : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

نگاریده : به‌کسر«ن» با «ك» عجمی بعداز «ر» مکسور « ی » اسم مفعول است از «نگاریدن» یعنی نقش شده .

محصول بیت : اگر دردنیا صورت حال وشکل اعمال تو بد یا نیکوست ، یعنی صورت حال تو هرطور باشد ، نگاشته شدهٔ دست تقدیر اوست ، یعنی قلم در ازل هرچه نوشته البته آن به‌ظهورمی‌پیوندد بدون خلاف ، پس درهرحال باید سپاسگزار باشی ، خواه موافق طبع تو باشد خواه نباشد .

درین نوعی ازشرك پوشیده هست
كه زیدم بیازرد و عمرم[3] بخست

این : اسم اشاره است به‌مضمون مصراع دوم .

شرك پوشیده : اضافهٔ لامیه است یعنی شرك خفی .

كه : شرك پوشیده را بیان می‌كند .

زید : مبتداست . «م» ضمیر متكلم در معنی مقید است به «بیازرد» به معنی ضمیر متصل منصوب .

عمرم : دراعراب مانند «زیدم» است . «م» مقید است به «بخست» .

محصول بیت : دراین نوعی از شرك خفی هست ، یعنی در گفتن اینكه زید مرا بیازرد وعمرو مرا مجروح نمود ، شرك خفی هست .

گرت دیده بخشد خداوند امر
نبینی دگر صورت زید و عمر[4]

محصول بیت : اگر خداوندحكم‌ازلی دیدهٔ‌حق بین به‌تو ببخشد، یعنی چشم‌خدابین

---

١ ـ **متن** : نگارندهٔ . ٢ ـ ع : دست و . ٣ ـ ع : عمروم . ٤ ـ ع : عمرو .

عطا کند ، دیگرصورت زید وعمررا نمی‌بینی . یعنی اعمال صادر از آنان را ازمسبب الاسباب می‌بینی ، نه‌ازآنان . زیرا آنان درتحت تصرف مسبب هستند . بیت :

گرچه تیر از کمان همی گذرد　　از کماندار بیند اهل خرد

نپندارم ار بنده‌دم درکشد　　خدایش بروزی قلم درکشد

مراد از«دم‌درکشیدن» ازحال خود راضی‌نبودن وشکایت‌کردن است همچنانکه درحکایت شاپور فرمود «شنیدم‌که شاپور دم درکشید ـ چوخسرو برسمش‌قلم درکشید» دراینجا مراد از «دم درکشیدن» به حال خود شاکر نبودن و شکایت کردن است . پس آنکه‌گفته : فارغ و ساکت ننشیند ، بهتر بود که از این معنی خاموش می‌نشست . (رد سروری و شمعی) .

محصول بیت : اگر بنده‌یی از حال خود راضی وشاکر نشود و شاکی باشد گمان نمی‌کنم‌که خدا به روزی او قلم درکشد ، یعنی روزی اورا قطع‌کند . مراد از «قلم درکشیدن» حکمی را ابطال کردن است . حاصل : به عنوان اینکه تو ازتقدیر ازلی شکایت داری وراضی نیستی خدا روزی تورا قطع نمی‌کند .

جهان‌آفرینت گشایش دهاد　　که‌گروی ببندد نشاید[1] گشاد

محصول بیت : خدای جهان آفرین برتوگشایش بدهد . زیرا اگر او ببندد و ندهد ، گشادن امکان ندارد . یعنی باید خدا بدهد در غیر این صورت گشایش ممکن نیست .

حکایت شتر بچه[2]

شتر بچه با مادر خویش گفت

بس[3] از رفتن آخر زمانی بخفت

تشدید «چ» به ضرورت وزن است .

بس : یعنی کافی ، آنکه با « ب » عجمی به معنی بعد گرفته ، خطا

۱ـ ف : که داند .　　۲ـ ع ، ف ، حکایت .　　۳ـ ع ، ف ، پس .

کرده (رد سروری و شمعی) .

آخر : ادات تأکید است آنکه گفته : به‌معنی تعریض و تعجب است نمی‌دانسته چه می‌گفته . (رد شمعی) .

محصول بیت : شتربچه‌یی به مادر خودش گفت : رفتن بس است آخر زمانی هم بخواب ، یعنی رفتن کافی است مدتی هم استراحت کن و بخواب .

بگفت ار بدست منستی مهار   ندیدی کسم بارکش درقطار

محصول بیت : شتر به بچه‌اش جواب داده گفت : اگر مهار دردست من بود یعنی اگر اختیارم دردست خودم بود ،کسی مرا درقطار بارکش نمی‌دید . حاصل: از چراگاه بیرون نمی‌آمدم .

حضرت شیخ به‌معرفت شروع کرده می‌فرماید :

خدا[1] کشتی آنجا که خواهد برد
وگر ناخدا جامه برتن درد

محصول بیت : خدای تعالی کشتی را آنجا که می‌خواهد می‌برد ، یعنی به‌هر جا بخواهد می‌برد، اگرچه ناخدا جامه را برتن بدرد ، یعنی ازاندوه و ناراحتی لباس خود را پاره کند که کشتی به‌آنجا نرود .

دربعضی نسخ به جای «خدا» ، «قضا» آمده به‌معنی قضای خدا .

مکن سعدیا دیده بردست کس
که بخشنده پروردگارست وبس

که ، حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای سعدی ! چشم بردست‌کسی مکن ، یعنی به دست‌کسی نگاه مکن . حاصل : به‌کسی نیاز نشان مده . زیرا روزی هرکس را فقط خدا می‌دهد . حاصل : رزاق مطلق پروردگار است .

۱ـ ع ، ف : خدا .

اگر حق پرستی ز درها بست   که گر وی براندنخواند[1] کست

جایز است که «پرستی» فعل مضارع مخاطب باشد و «حق» مفعول مقدم آن .

بست : با «ب» عربی و «ت» خطاب . یعنی تورا کافی است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای سعدی ! اگرحق پرستی ، وبه حق پرستش کنی، یعنی اگر ازروی صدق به خدا عبادت کنی ، این دربرای تواز دردیگران کافی است . هرچه باشد مرادت را دراین درپیدا می‌کنی . زیرا اگر خدا تورا از درش براند هیچ کس تورا نمی‌خواند . حاصل : مردود حق ومطرود خلق می‌شوی .

گر او تاجدارت[2] کند سربرآر

وگر نه سر نا امیدی بخار

سر برآر : یعنی سردار وسرافراز باش . حاصل : فخرکن .

سر نا امیدی : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : اگر خدای تعالی تورا مقبول دنیا وآخرت بکند ، فخرکن، وسرافراز باش ، یعنی شادمان وخوشحال باش . ولی اگرمقبول خدا نشوی سر نا امیدی بخار ، یعنی ازنرسیدن به آرزو ناراحت شده سرت را بخاران . همچنانکه اگرکسی به مقصود خود نرسد از ناراحتی سرخود را می‌خاراند .

گفتار در اخلاص و برکت آن و ریا و آفت آن[3]

عبادت به اخلاص نیت نکوست

وگرنه چه آید ز بی‌مغز پوست

اخلاص نیت : اضافهٔ مصدر به مفعولش است .

محصول بیت : عبادت خدا با خلوص نیت نیکوست ، یعنی عبادت خدا باید

---

۱ ـ **متن** : نخواهد .   ۲ـ **ف** : نیکبختت .   ۳ ـ ع : دراخلاص وبرکت آن و ریا و آفت آن . **ف** : سه ستاره .

خالص وپاك از دیگر علایق وعوایق باشد تا مقبول شود وگرنه ازپوست بی‌مغز چه حاصل می‌شود؟ یعنی خلوص نیت به‌منزلهٔ مغزطاعت است، اگرطاعت بدون آن باشد نظیر پوست بی‌مغز است‌که جز سوختن به چیزی نمی‌ارزد. حاصل: اصل هرعبادت نیت است.

چه زنار مغ در میانت چه دلق
که[1] درپوشی ازبهر پندار خلق

چه: دراین قبیل موارد برای تسویه است.

زنار: به ضم «ز» وتشدید «ن» شعاری ازشعارهای‌کافران است.

مغ: به ضم «غ» یعنی‌کافر.

دلق: به‌فتح «د» وسکون «ل» یعنی خرقهٔ فقرا.

که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: چه زنار درکمرتو چه خرقهٔ فقرا که برای پندار نیك خلق بپوشی، یعنی اگر برای حسن ظن‌مردم خرقهٔ درویشی بپوشی، تا مردم تورا صوفی گمان کنند، این چنین خرقه بازناری که کافر به کمرش می‌بندد فرق ندارد، زیرا ریا هم کفر است.

مکن‌گفتمت مردی خویش فاش
چو مردی نمودی مخنث مباش

مخنث: پسر بدکاره است ونیز پست وترسو را گویند.

محصول بیت: به طریق خطاب عام می‌فرماید: به‌تو اندرز دادم وگفتم‌که مردی خود، یعنی درویشی وصوفی صفتی وزهد وتقوای خودرا به‌مردم نشان مده. حاصل: حال خودرا به‌کسی معلوم مساز. اما وقتی‌مردی خود را نشان دادی، یعنی حال خودرا به‌مردم معلوم‌کردی، مخنث مباش، یعنی زهد وتقوایی‌که انجام می‌دهی

۱ـ ع: چو.

ازروی ریا مکن . برای حسن ظن مردم متقی مباش بلکه لوجه الله پرهیزگار باش .

به اندازهٔ بود باید نمود　　خجالت نبرد آن که ننمود بود[۱]

بود : اسم است به‌معنی وجود وهستی .

نمود : لازم ومتعدی ، دراینجا به‌معنی نمودن است زیرا مقارن مضارع است .

محصول بیت : انسان باید به‌اندازهٔ بود وهستی‌اش دیده شود ویا مقداری را که دارد وقادراست به مردم نشان دهد زیرا شرمندگی نبرد آن‌کس که بودش را نشان نداد ، یعنی زهد وتقوا وولایت وکرامتی را که دارا بود آشکار نکرد .

که چون عاریت بر کنند[۲] ازسرت[۳]
بماند کهن[۴] جامه‌ای دربرت[۵]

که : حرف تعلیل است .

عاریت : یعنی لباس عاریت .

محصول بیت : زیرا چون جامهٔ عاریت را از سرت برکنند ـ این سخن را برای وصفی‌که دارای‌آن نبود . می‌گوید ـ یعنی وقتی زهد وتقوا اظهارکنی ولی در واقع زاهد ومتقی نباشی ، شبیه‌آن است‌که لباس فاخر عاریتی بپوشی ، وقتی‌آن لباس را از تنت درآورند ، درتنت نمی‌ماند مگر جامهٔ کهنه‌ات . یعنی در دنیا اگر بازرق وریا رفتارکنی ، وقتی درآخرت پردهٔ ریا برکنار شد ازپشت‌آن اعمال ناپسند وزشتت آشکار می‌شود ودرنتیجه شرمسار می‌گردی .

اگر کوتهی پای چوبین مبند
که درچشم طفلان نمایی بلند

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : اگرکوتاه قامت هستی، برای اینکه درچشم طفلان بلند دیده

۱ـ ع : بنمود وبود ، ف : ننموده .　۲ـ ع : برکشد .　۳ـ ع ، ف : سرش.
۴ـ متن : کهین .　۵ـ ع : فشانند بادام و زر برسرش ، ف : نماید کهن جامهٔ .

شوی ، پای چوبین مبند. یعنی اگر واقعاً زهد و تقوا نداری به ریا و زرق و فریب مردم ، خودرا زاهد وپارسا نشان مده. زیرا پایان این ریا شرمندگی است .

وگر نقره[۱] اندوده باشد نحاس

توان خرج کردن بر ناشناس

نحاس : به ضم «ن» یعنی مس .

محصول بیت : واگر مس نقره اندود باشد ، درپیش ناشناس می‌توان خرج کرد ، یعنی سکهٔ قلب را می‌توان به‌نادان صرف‌کرد .

منه جان من آب زر بر پشیز　　که صراف دانا نگیرد بچیز

پشیز : به‌فتح «ب» عجمی یعنی پول خرد .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای‌جان من ! آب طلا برپول سیاه مده ، یعنی پشیز را مطلا مکن ، زیرا صراف دانا آنرا به چیزی نمی‌خرد . یعنی به جای طلا بدرد نمی‌خورد بازهم پشیز است . حاصل : عبادت توأم بازرق وریا انجام مده ، زیرا درپیش خدا مردود است وازآتش دوزخ نجات نمی‌دهد ، بلکه دوچندان می‌کند .

زر اندودگان را بآتش برند　　پدید آید آنگه که مس یا زرند

محصول بیت : چیزهای زر اندود را برای‌آزمایش به‌آتش می‌برند آن‌گاه آشکارمی‌شودکه مس یا زرند ، یعنی ریاکاران را درروزقیامت با آتش امتحان می‌کنند آن وقت معلوم می‌شودکه به حضور حق چه ارمغانی‌آورده‌اند .

حکایت بابای کوهی و اخلاص او[۱]

ندانی که بابای کوهی چه گفت

بمردی که ناموس را شب نخفت

ندانی : فعل مضارع مفرد مخاطب متضمن استفهام است یعنی‌آیا نمی‌دانی ؟

۱ـ ع : حکایت باباکوهی و پیرمرد ، ف : سه ستاره .

که : حرف بیان است .

بابای کوهی : اضافهٔ بیانیه ، یکی از اولیا بودکه با وحوش مأنوس شده ، اکثر درکوهها به سر می‌برده است .

که : حرف رابط صفت است .

ناموس : یعنی ریا . «را» حرف تخصیص است یعنی برای ریا .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید :آیا نمی‌دانی‌که بابای‌کوهی به‌آن مرد ریاکار که شب به خاطر ریا نخوابید ، چه‌گفت ؟ یعنی برای حفظ ظاهر و ریا تا بامداد نخوابید ومشغول کارهایی شد ؟

وجایز است‌که معنی چنین باشد : ازگفتهٔ بابا کوهی متأثر شد واز غیرت شب تا صبح خوابش نبرد . ولکل وجهة . مقول قول مضمون دوبیت‌آینده است :

برو جان بابا دراخلاص پیچ　　　که نتوانی‌ازخلق‌بربست‌هیچ[1]

جان‌بابا : اضافهٔ لامیه ، مناداست .

پیچ : به‌کسر«ب» عجمی درلغت یعنی بپیچ . اما مراد سعی وکوشش‌کن .

که : حرف تعلیل است .

بربست : به‌معنی مصدر است یعنی بستن ، مقصود تحصیل است .

محصول : **بیت** ای جان بابا ! برو دراخلاص پیچ ، یعنی اخلاص را برای خودت عادت‌کن. حاصل: بکوش‌که عبادت وتقوایت خالصاً لوجه الله باشد ، نه برای مردم . زیرا از مردم هیچ چیز نمی‌توانی بربندی ، یعنی ازآنان چیزی به دست نمی‌آوری . حاصل : اگربه‌خاطر مردم ریا وتزویز کنی‌آخرت تورا ویران می‌کند .

کسانی که فعلت پسندیده‌اند

هنوز از تو نقش برون دیده‌اند

که : حرف رابط صفت است .

۱ـ ف : خلق رستن بهیچ .

محصول بیت : آنانکه عمل وزهد وعبادت وپارسایی تورا پسندیده‌اند ، یعنی تورا به‌عنوان صالح ومتقی پذیرفته‌اند ، هنوزازتونقش ظاهروبیرون را دیده‌اند. سیرت واعتقاد تو را ندانسته‌اند . وپی به باطن تو نبرده‌اند . چون باطن را فقط خدا می‌داند ، پس اعتقاد مردم اعتباری ندارد .

چه قدر آورد بندهٔ حوردیس
که زیر قبا دارد اندام پیس

حوردیس : ترکیب وصفی یعنی حور صورت وحور مانند .

که : حرف رابط صفت است .

پیس : به‌کسر«ب» عجمی یعنی ابرص‌که درترکی «الاتنلی» گویند .

محصول بیت : چه قدر وقیمت می‌آورد بندهٔ حور صورت وملك سیمایی‌که درزیر لباس اندام ابرص دارد . یعنی بنده‌یی‌که صورتش زیبا ولی وجودش ابرص باشد چه ارزش خواهد داشت ، یعنی هیچ ارزش ندارد .

نشاید بدستان شدن در بهشت
که بازت رود چادر از روی زشت

نشاید : یعنی ممکن نیست .

بدستان : «ب» حرف مصاحبت است یعنی با حیله ونیرنگ .

که : حرف تعلیل است .

بازت : «باز» ادات تأکید ، «ت» ضمیر خطاب ، یعنی مقید است به «زشت» درتقدیر : زشتت .

محصول بیت : بانیرنگ وحیله داخل شدن دربهشت امکان ندارد . حاصل : با زرق وریا نمی‌توان به بهشت رفت . زیرا چادر از روی زشتت‌کنار می‌رود ، یعنی اعمالی‌که با ریا ونیرنگ انجام داده‌ای آشکار می‌شود وسبب رسوایی تو شده مانع دخول به بهشت می‌گردد .

حکایت طفل روزه دار[1]

شنیدم که نا بالغی روزه داشت

بصد محنت آورد روزی بچاشت

که : حرف بیان است .

روزه : یعنی صوم ، « روز » مطلق روز ، «ه» رسمی مفید تخصیص است همچنانکه هر پنج را «پنج» گویند ، اما «پنجه» تخصیص به پنج انگشت دست دارد. فقس ، فاحفظ .

محصول بیت : شنیدم که کودکی نابالغ روزه گرفت ، یعنی درحالی که روزه برایش واجب نبود ، روزه گرفت . باصد محنت روزی را به چاشت آورد ، یعنی تا موقع چاشت روزه گرفت .

بکتابش آن روز سایق[2] نبود

بزرگ آمدش طاعت از طفل خرد

کتاب : به ضم وتشدید «ك» عربی مکتب ومعلم را گویند . هردو معنی محتمل است . ضمیر راجع به «نابالغ» است .

سایق : کسی را گویندکه بچه را به مدرسه می‌برد .

محصول بیت : آن روز سایق روزه دار نابالغ را به‌مکتب نبرد ، زیرا اطاعت یعنی روزهٔ طفل خرد براو بزرگ‌آمد . حاصل : روزهٔ کودك نابالغ اورا به حیرت واداشت پس آن روز به مدرسه‌اش نبرد تا ناراحت نشود .

پدر دیده بوسید و مادر سرش

فشاندند بادام و زر بر سرش

زر : دراینجا یعنی دینار وسکه . باید دانست که از رسوم عجم است که درمحل تهنیت برسر مهنا سکه وبادام نثار می‌کنند همچنانکه درروم در عروسی برسر داماد و

---

۱ ـ **ف** : حکایت ، **متن** : حکایت روزه دار طفل .   ۲ ـ **متن** : سابق .

عروس سکه نثار می‌کنند ، واین نثار از رسوم آنان است برای‌کسی‌که از حج وغزا برمی‌گردد نثارمی‌کنند . لیکن بنا به‌بعضی فتواها آن نثارلهو ولعب و حرام است واز جملهٔ رسومشان است‌که برروی تابوت مردگان بادام سیاه نثار می‌کنند ، همچنانکه مرازی‌گفته است ، بیت :

سیه بادام را هرسو میفکن درنظر بازی　　نگه دارش‌که روزمرگ برتابوتم‌اندازی

وشهیدی گفته ، بیت :

چو نتوانی که امـروز از سیه بادام بنـوازی

چه حاصل زان‌که بعدازمرگ برتابوتم اندازی

محصول بیت : پدرش چشم طفل را بوسید ومادرش سرش را بوسید وتیمناً وتبرکاً برسرش زر وبادام افشاندند همچنانکه رسم آنان است .

چو بروی گذر کرد یك نیمه روز
فتاد اندرو ز آتش معده سوز

سوز : دراینجا یعنی‌گرما وحرارت .

محصول بیت : چون از روزهٔ‌کودك نیم روزگذشت ، یعنی وقتی تا ظهر روزه گرفت ، ازآتش معده دراو سوز افتاد ، یعنی‌گرسنگی سخت براو تأثیرکرد چنانکه عطش اورا آزار داد .

بدل گفت اگر لقمه[1] چندی خورم
چه داند پدر غیب یا مادرم

لقمه چندی : درتقدیر: لقمهٔ چندی است به ضرورت وزن همزه حذف شده .

محصول بیت : وقتی‌کودك مذکور از حرارت عطش وتأثیرگرسنگی ناراحت شد ، دردل‌گفت : اگر چند لقمه بخورم ، پدر ومادرم غیب را ازکجا می‌دانند ، یعنی ازکجا می‌دانندکه خورده‌ام .

۱ـ **متن** : گفت لقمه .

حضرت شیخ به عبرت شروع کرده می‌فرماید :

چو روی پسر در پدر بود و قوم
نهان خورد و پیدا بسر برد صوم

محصول بیت : چون روی پسر در پدر و اقوامش بود ، درنهان غذا خورد وآشکاراروزه را به سر برد . یعنی در ظاهر روزه دار شد ولی در نهان غذا خورد .

که داند چو در بند حق نیستی
اگر بی وضو در نماز ایستی

که : اسم است به‌معنی چه‌کسی ؟

بندحق : اضافهٔ لامیه ، مراد محبت خداست .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : چون تو دربند خدا نیستی یعنی فرمانبردار حق نیستی ، چه‌کسی می‌داند اگر بی وضو درنماز ایستی ؟ یعنی بدون وضو نماز بگزاری .

پس این پیر از آن طفل نادان‌تر است
که از بهر مردم بطاعت درست

مراد از «پیر» پیر ریاکار است .

که : حرف رابط صفت . ویا حرف تعلیل است .

محصول بیت : پس این پیرکه به خاطر مردم در عبادت و طاعت است ، یعنی برای مردم ریا می‌کند ، ازآن‌کودك نادان تر است . زیرا طفل نمی‌داندکه کار درست یانادرست انجام می‌دهد و در حقیقت مکلف به‌انجام فرایض نیست . اماپیر ریاکار برعکس این است .

کلید در دوزخست آن نماز   **که درچشم‌مردم گزاری‌دراز**

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام می‌فرماید :کلید دردوزخ است یعنی سبب

دخول به جهنم است آن نمازکه درچشم مردم دراز بگزاری ، یعنی آهسته آهسته به جای بیاوری تا مردم به‌تو اعتقاد برسانند وصالح پندارند .

اگر جز به‌حق میرود جاده‌ات
در آتش فشانند سجاده‌ات

جاده : دراصل به تشدید «د» است اما به ضرورت وزن تخفیف شده ، همزه ، حرف مجتلبه، «ت» ضمیر خطاب است .

در : حرف صله .

فشانند : فعل مضارع جمع غایب است مراد می‌اندازند .

محصول بیت : اگرطریق عبادت وطاعت تو به راهی غیر ازجادهٔ حق می‌رود، یعنی اگر عبادت تو توأم با ریا وزرق باشد ، وخالصاً لوجه‌الله نباشد ، سجاده ات را درآتش فشانند ، یعنی تورا با عبادتت دردوزخ می‌اندازند .

حکایت زاهد مرائی[1]

سیه کاری از نردبانی فتاد
شنیدم که هم درنفس[2] جان بداد

که : حرف بیان است .

هم درنفس : یعنی درحال .

محصول بیت : شنیدم‌که ریاکاری ازنردبانی افتاد وبه محض افتادن درحال جان داد ، یعنی مرد .

پسر چند روزی گرستن گرفت
دگر با حریفان نشستن گرفت

پسر : درتقدیر: پسرش . ضمیر به ضرورت وزن ترک شده .

دگر : در مفهوم دوباره است.

۱ـ ع : حکایت زاهد سالوس ، ف : حکایت .   ۲ـ **متن** : هم نفس .

اگر «ر» درگرستن ، مکسور خوانده شود «ش» نشستن هم مکسور خوانده می‌شود ولی اگر مفتوح خوانده شود این هم مفتوح خوانده می‌شود . فتأمل .

محصول بیت : پسر سیاهکار بعداز فوت پدر چند روز ماتم‌گرفت وگریه‌کرد بعد دوباره بایاران وحریفان به نشستن شروع‌کرد، یعنی طبق عادت پیشین دو مرتبه به عیش ونوش پرداخت .

به خواب اندرش دید و پرسید حال
که چون رستی ازحشر ونشر وسؤال

که : حرف بیان است .

چون : با «و» اصلی یعنی چگونه ؟

حشر ونشر وسؤال : مراد احوال آخرت است .

محصول بیت : پسر بعداز ماتم پدر ، شبی پدر را درخواب دید وحال اورا پرسیدکه از حشر ونشر وسؤال چگونه نجات یافتی ؟ یعنی درآن دنیا حالت چگونه شد ؟

بگفت ای پسر قصه برمن مخوان
بدوزخ در افتادم[۱] از نردبان

محصول بیت : پدرش‌گفت : ای پسر! برمن قصه مخوان ، یعنی سخن را طول مده‌کوتاه کن ، از نردبان همان به دوزخ درافتادم . واحوال قیامت را ندیدم . یعنی مرا بدون سؤال وحساب به دوزخ بردند .

حضرت شیخ به مناسبت قصه به حکمت ومعرفت شروع‌کرده می‌فرماید :

نکو سیرتی بی‌تکلف برون   به از نیکنام[۲] خراب اندرون

مراد از «بی‌تکلف»کسی است‌که ظاهرش به لباس زهد وصلاح مزین نباشد اما باطنش با اخلاق پسندیده پیراسته شود .

۱ـ ع : فتادم من . ۲ـ ع اف : نیکنامی .

محصول بیت : شخصی‌که باطناً نیکوسیرت وبیرونش بی‌تکلف وخراب است بهتر ازآن شخص است‌که نیك نام ولی درونش خراب است . یعنی‌آنکه ظاهراً صوفی وپرهیزگار نیست ولی باطنش متقی و صوفی است بهتر ازآن ریاکار است‌که نامش نیك ولی درونش خراب است .

بنزدیك من شبرو راهزن   به از فاسق پارسا پیرهن

شبرو راهزن : اضافهٔ بیانیه . هردو ترکیب وصفی است . مراد از «شبرو» دزد ومراد از «راهزن» حرامی است .

پارسا پیرهن : ترکیب وصفی است یعنی دارای پیراهن پارسایی .

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : درنزیك من دزد راهزن بهتر است از فاسق پارسا لباس ، زیرا سارق وراهزن عاصی است اما کافر نیست ، درحالی‌که ریاکار کافر است .

یکی بر در خلق رنج آزمای
چه مزدش دهد در قیامت خدای

رنج‌آزمای : ترکیب وصفی است یعنی زحمت‌کش .

محصول بیت : کسی‌که بر درخلق رنج می‌کشد ، یعنی خدمت مردم می‌کند اما به خدا خدمت نمی‌کند ، خدا درقیامت چه مزدی به‌او می‌دهد ؟ یعنی، نمی‌دهد. حاصل : عبادت بی ریا عبادت به حق است پس‌آنکه به خاطر مردم عبادت می‌کنند از خدا چه توقع دارد ؟

ز عمرو ای پسر چشم نیکی[1] مدار
چو در خانهٔ زید باشی بکار

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : ای پسر ! وقتی درخانهٔ زید مشغول‌کار باشی از عمرو امید احسان ونیکی مدار . حاصل : به هرکس که خدمت

---

۱ ـ ع ، ف : اجرت .

می‌کنی ، اجرت وپاداش خود را باید از او بخواهی نه‌از دیگری .

این بیت به طریق تمثیل است . فتأمل . یعنی بخاطر عبادتی‌که برای فریب دیگران انجام می‌دهی از خدا امید وتوقع ثواب وپاداش مدار .

نگویم تواند رسیدن بدوست

درین ره جز آن کس که رویش بدوست[1]

درین ره : یعنی در راه خدا .

محصول بیت : نمی‌گویم‌که می‌تواند به دوست برسد ، یعنی به حق واصل می‌شود جز آن‌کس که رویش به اوست ، یعنی‌کسی می‌تواند به خدا برسدکه ظاهر و باطنش به طرف خداست . حاصل : عبادت وطاعتش خالصاً لـوجه‌الله است نه به خاطر دیگران .

ره راست رو تا بمنزل رسی　　تو بر ره نه‌ای زین قبل واپسی

تا : حرف تعلیل است .

قبل : به‌کسر«ق» وفتح «ب» یعنی جهت وسبب .

واپسی : «وا» ادات تأکید ، «پس» یعنی عقب ، «ی» ضمیر خطاب است یعنی خیلی عقب مانده‌ای .

محصول بیت : به‌راه‌راست برو ، تا به‌منزل برسی . تو درراه مستقیم نیستی ازآن جهت خیلی عقب مانده‌ای ، یعنی چون در طریق حق نیستی بدان جهت به‌منزل نرسیده ، عقب مانده‌ای .

چو گاوی که عصار چشمش ببست

دوان تا بشب[2] شب همانجا که هست

چو : ادات تشبیه است .

که : حرف رابط صفت است .

---

۱ ـ ع ، ف : دروست .　　۲ ـ ع : شب و .

عصار : به طریق مبالغه اسم فاعل است . از «عصر» به‌معنی فشردن چیزی ، مثلا فشردن دانهٔ زیتون .

تا : حرف انتها ست به‌معنی «الی» .

محصول بیت : آن‌که از روی ریا عبادت می‌کند ، شبیه‌گاوی است‌که عصار چشمش را بسته تا شب دوان است . وشب بازهم آنجاست‌که روزآنجا بود . زیرا درراه نمی‌رود تا قطع مسافت‌کرده به‌منزل برسد .

کسی گر بتابد ز محراب روی
بکفرش گواهی[1] دهند اهل کوی

محصول بیت : اگرکسی از قبله روی برگرداند ، یعنی درادای نماز بدون عذر منحرف شود ، اهل محل به‌کفر اوگواهی می‌دهند . حاصل : به عنوان اینکه از قبله منحرف شده تکفیرش می‌کنند .

این به طریق تمثیل است .

توهم پشت برقبله‌ای درنماز   گرت با[2]خدا نیست[3]روی نیاز

روی نیاز : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : توهم مانندکسی‌که درنماز پشت برقبله می‌کند ، پشت برقبله هستی ، اگر روی نیازت با خدا نیست . یعنی اگر برای ریاکاری وبه خاطرمردم نماز می‌گزاری ، مانندکسی هستی‌که درنماز پشت برقبله می‌کند . حاصل : اگرعبادت تو لوجه‌الله نبوده برای ریای مردم باشد اهل قبله تورا تکفیر می‌کنند .

درختی که بیخش بود برقرار
بپرور که روزی دهد میوه بار

که : حرف رابط صفت است .

برقرار : یعنی ثابت .

۱ـ ع ، ف : گوایی .   ۲ـ ع ، ف : در .   ۳ـ **متن** : یست .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : درختی را که بیخش ثابت است پرورش بده ، که روزی برایت میوه بار دهد . حاصل : عبادتی که از زرق و ریا خالص باشد بدان مشغول باش تا در آخرت ثواب و پاداش بگیری .

گرت بیخ اخلاص در بوم نیست
ازین در[1] کسی چون تو محروم نیست

گرت : «ت» ضمیر خطاب درمعنی مقید است به «بوم» درتقدیر : بومت .

محصول بیت : اگر درزمین طاعت و عبادت تو بیخ اخلاص نیست ، یعنی اگر درعملت اخلاص نیست ، ازین در هیچکس مانند تو محروم نیست . زیرا عبادت توأم باریا در درگاه خدا مردود بلکه محض عصیان است .

هر آن کافکند تخم بر روی سنگ
جوی وقت دخلش نیاید بچنگ

وقت دخل : اضافهٔ لامیه است یعنی وقت محصول .

محصول بیت : هر آن کسی که برروی سنگ تخم افکند ، یعنی تخم بکارد ، به هنگام خرمن ومحصول ، جوی حاصل به دستش نمی آید . یعنی عملش بیهوده است همچنانکه طاعت وعبادت ریا کار درپیش خدا لغو وبیهوده است .

منه آبروی ریا را محل   که این آب درزیر دارد وحل

آبروی ریا : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محل : دراینجا به معنی قدر ومرتبه است .

که : حرف تعلیل است .

این آب : یعنی آب ریا .

وحل : به فتح «و» و «ح» حطی یعنی باتلاق وگل .

---

۱ ـ ف : بر .

محصول بیت : به‌آبروی ریا قدر ومحل مگذار ، یعنی عرض وناموس ریا را بشکن . حاصل : ریا را بکلی ترك کن ، زیرا آبروی ریا درزیر وحل دارد ، چون ریا بی‌حد وغایت ناپاك و ملوث است یعنی کفر و ضلالت وعصیان است پس به سبب آن درآخرت روسیاهی حاصل می‌شود . بنابراین به هیچ وجه محلی واعتباری برای ریا قائل مشو .

چو درخفیه بد باشم و خاکسار
چه سود آب ناموس برروی کار

خفیه : یعنی نهان .

خاکسار : یعنی ذلیل .

آب ناموس : اضافهٔ لامیه است مجازاً ، یعنی آب عرض .

محصول بیت : وقتی درنهان بد وذلیل باشم ، درظاهر کار ، خوب بودن عرض وناموس چه فایده دارد؟ یعنی اگردرتنهایی فاسق باشم ظاهراًدرمیان مردم صالح بودن چه سود دارد ؟ زیرا خدا به همهٔ کارهایم واقف است پس به ریا مقبول مردم شدن چه فایده می‌بخشد وقتی انسان مردود خدا باشد .

دربعضی نسخ به جای «باشم» ، «باشی» واقع شده است .

بروی و ریا خرقه سهلست دوخت
گرش با خدا در توانی فروخت

روی وریا : از قبیل اتباع ومزاوجه است . پس آنکه گفته «روی» درفاسی به‌معنی ریاست، ازخودگفته. (رد شمعی) .

دوخت : به‌معنی دوختن است .

فروخت : به‌معنی فرختن است .

محصول بیت : به زرق وریا مکر، خرقه دوختن آسان اشت اگربتوانی آنرا به خدا بفروشی ، یعنی بالباس ریا فریب دادن مردم آسان است ولی نمی‌توانی خدارا

فریب بدهی .

چه دانند مردم که درجامه کیست

نویسنده داند که در نامه چیست

که : درهر دو مورد حرف بیان است .

محصول بیت : مردم چه می‌دانندکه درجامه وخرقه‌کیست ؟ یعنی صالح است یا طالح، فقط خدا می‌داند . فقط نویسنده می‌داند که در نامه چه هست ؟ یعنی تنهـا نویسندهٔنامه می‌داندکه درنامه چه چیز نوشته شده .

این بیت درگلستان‌آمده است ، درآنجاهم به طریق تمثیل واقع شده .

چه وزن آورد جای انبان بـاد

کـه میـزان عدلست و دیوان داد

جای انبان باد : درتقدیر: انبان جای باد است به‌ضرورت وزن تقدیم وتأخیر پیش‌آمده .

انبان : یعنی‌همیان ، اما دراینجا به‌معنی گونی‌است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : به طریق تمثیل می‌فرماید : انبان جای باد ، یعنی انبانی‌که پراز باد است چه وزن می‌آورد ، درآن مقام‌که میزان عدل ودیوان داد است ؟ یعنی روزقیامت‌که میزان عدل وداد گذاشته شود ریاکاری‌که عمرش را با ریا به سرآورده چه پاداشی امید می‌دارد وچه رحمت وعفوی انتظار خواهد داشت ؟

درنسخه‌یی «جایی» با «ی» وحدت‌آمده ، درآن صورت ضروری است‌که انبان مضاف باد شود ، و «که» حرف رابط صفت می‌شود .

محصول بیت : انبان باد چه وزنی می‌آورد درجایی‌که میزان عـدل ودیوان داد باشد ، یعنی درمقامی‌که عدالت وداد اجرا شود ، عبادت توأم بازرق وریا چه ارزش وقدر می‌آورد ؟ فتأمل .

مرایی که چندین ورع مینمود

بدیدند وهیچش[1] در انبان نبود

مرایی : اسم فاعل است از باب «مفاعله» .

که : حرف رابط صفت است .

چندین : کنایه ازکثرت است .

ورع : به‌فتح «و» و «ر» یعنی‌زهد وتقوا .

می‌نمود : فعل ماضی‌حکایت حال ویا فعل ماضی‌مفرد غایب است یعنی نشان می‌داد ویا نشان داد .

محصول بیت : مرد ریاکارکه دردنیا اینهمه زهد وتقوا نشان می‌داد ویا نشان داد ، روزقیامت به‌انبان اعمالش نگاه‌کردند دیدندکه خالی‌است هیچ چیز درداخلش وجود نداشت ، یعنی عبادت توأم باریای او از بین رفته ، سیئات برای او مانده است .

دربعضی نسخ این بیتها آمده است :

اگر هست مرد از هنر بهره‌ور

هنر خود بگوید نه صاحب هنر[2]

محصول بیت : اگر مردی از هنر بهره مند ودارای معرفت است خود هنر می‌گوید وخود را نشان می‌دهد نه صاحب هنر ، یعنی هنر درهرجا باشد خودرا نشان می‌دهد ، نیازی نیست‌که صاحب هنر ، عرض هنر بکنـد . مخلصان نیز طاعـات و عبادات خود را به‌مردم نشان نمی‌دهند بلکه از ظاهرشان معلوم می‌گردد .

اگر مشك خالص نداری مگوی

وگرهست خود فاش گردد ببوی[3]

محصول بیت : اگرمشک خالص وبی‌عیب نداری مگوکه مشک دارم ، یعنی مشک خود را تعریف مکن . واگرمشک خالص‌وبی‌عیب داری خود به‌وسیلهٔ بویش

۱ـ متن : بدیدند هیچش .   ۲ـ ع ، ف : ندارد .   ۳ـ ع ، ف : ندارد .

فاش می‌گردد نیازی به تعریف تو ندارد . یعنی اگر زهد خالص از ریا نداری خود را عابد وزاهد مشمار ، واگر عابد پاك هستی ، لازم نیست‌که خود را به‌مردم عابد نشان بدهی ، چون مردم خود ماهیت تورا درك می‌کنند بدون‌آنکه خود را معرفی بکنی .

بسوگند گفتن که زر مغربیست
چه‌حاجت‌محك‌خود بگوید که‌چیست[1]

که : حرف رابط مقول وقول است .

مغربی : با «ی» نسبت یعنی فرنگی .

بگوید : دراینجا یعنی معلوم می‌سازد .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : چه حاجت به سوگندگفتن که این زرمغربی است ؟ زیرا محك خود معلوم می‌داردکه چیست ؟ یعنی انسان نباید تقوا وزهد خود را به رخ مردم بکشد زیرا مردم خودشان احوال و اطوار هرکس را می‌دانند نیازی به تعریف نیست .

کنند آبره[2] پاکیزه تر ز آستر
که این[3] درحجابست و آن[4] درنظر

آبره : با الف ممدود یعنی رویهٔ لباس ،که عرب «ظهاره» گوید به‌کسر «ظ» . اما دراینجا به ضرورت وزن به قصر خوانده می‌شود .

که : حرف تعلیل است .

این : اسم اشاره است به «آستر» و «آن» به «آبره» .

محصول بیت : مردم رویهٔ لباس را پاکیزه‌تر از آستر می‌کنند ، زیرا آستر درحجاب ، یعنی پنهان است اما رویه در معرض دید است .

این‌بیت دربعضی‌نسخ آمده ، مراد تمثیل‌است : یعنی ریاکاران هروقت مردم‌را

۱ـ ع، ف : ندارد .   ۲ـ ع، ف : ابره .   ۳ـ ع، ف : آن.   ۴ـ ع، ف : این.

می‌بینند طاعات وعبادات را بهتر انجام می‌دهند .

بزرگان فراغ از نظر داشتند
از آن پرنیان آستر داشتند

بزرگان : یعنی اولیاءالله .

ازآن : ادات تعلیل است .

پرنیان : یعنی دیبای منقش .

محصول بیت : بزرگان ازنظروالتفات مردم فراغ داشتند ، یعنی ازنظروتوجه مردم قطع نظرکرده به‌احوال آخرت مقید شدند . بدان جهت آستر لباس را پرنیان داشتند نظیر عمربن عبدالعزیز . حاصل : به ظاهرشان مقید نشده باطن خود را به محبت خدا آراسته وپیراسته می‌کنند .

گر[1] آوازه خواهی دراقلیم فاش
برون حله کن گو درون حشو باش

حله : یعنی لباس فاخر .

حشو : آنچه بدان درون چیزی را پرکنند مانند پشم وپنبه درمتکا وتشك . در اینجا مراد لباس پنبه دار است .

محصول بیت : اگر می‌خواهی آوازه‌ات درمملکت فاش‌گردد ، یعنی اگر می‌خواهی مشهورجهان باشی ، بیرونت را حله‌کن ، ودرونت را بگو حشو باش ، یعنی ظاهرت را بالباس‌صالحان زینت ده وباطنت را باعدم اخلاص خراب‌کن . حاصل: اگر می‌خواهی درجهان مشهورگردی ، ریاکار باش .

آنکه «اقلیم» را به «فاش» مضاف‌کرده ودرمعنی‌گفته : اگر می‌خواهی درسایر اقلیم شهرت وآوازه یابی، هم درلفظ وهم درمعنی اشتباه‌کرده است . (رد شمعی) .

۱ـ ع ، ف : ور .

بباری نگفت ایــن سخن بایزید

که از منکر ایمن ترم کز مرید

که : حرف رابط مقول وقول است .

محصول بیت : حضرت بایزید بسطامی این سخن را ازروی بازی و به‌طریق لطیفه نگفت ، یعنی بیهوده نگفت کــه از منکــر ایمن تراز مریــد هستم ، یعنی به همان اندازه‌که ازمنکر ایمن هستم از محب ومرید ایمن نیستم. زیرا منکرعیبم را در روبرو می‌گوید واز او انکسار نفس حاصل می‌شود اما مرید عیب مرا نمی‌بیند ومرا ثنا ومدح می‌کند درنتیجه نفس مرا گرفتار غرور می‌کند وسبب هلاکم می‌گردد پس زیانی‌که از محب می‌آید ازمنکر نمی‌آید .

کسانی کــه سلطان و شاهنشهند[1]

سراسر گــدایان ایــن درگهنــد

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : کسانی‌که‌سلطان‌وشاهنشاه‌هستند،سراسر، یعنی‌همگی،گدایان‌و نیازمندان‌این‌درگاه‌خداهستند. حتی‌حاکمان‌وپادشاهان‌محتاج‌تر ازدیگرمردم‌می‌باشند.

طمع در گــدا مرد معنــی نبست

نشایـد گرفتــن در افتــاده دست

محصول بیت : مرد معنی طمع درگدا نبست ، یعنی‌ازگدا چیزی نمی‌خواهد، زیرا دست درافتاده‌گرفتن ، یعنی چیزی ازافتاده خواستن ، شایسته وپسندیده نیست، یعنی سلاطین دنیا محتاج درگاه خدا هستند پس درواقع آنان نیزگدا می‌باشند پس ازآنان چیــزی خواستن مثل اینست‌که ازگدایان خواسته می‌شودکه آنهم شـایسته نیست . بـدان جهت اولیــاءالله از کسی چیــزی نمــی‌خــواهند و به کسی عـرض حاجت نمی‌نمایند .

---

۱ ـ متن : سلطان شاهنشهند .

همان به گر آبستن گوهری
که همچون صدف سر بخود[1] در بری

که : حرف بیان است .

محصول بیت : اگر آبستن گوهر هستی ، یعنی اگر درتوگوهر معرفت وجود دارد ، همان بهترکه همچون صدف سر را به خود ببری ، یعنی سرت را درگریبان خودکشیده خاموش باشی ، وخود را درمیان مردم بی‌نام ونشان سازی .

چو روی پرستیدنت با خداست
اگر جبرییلت[2] نبیند رواست

روی پرستیدن : اضافهٔ لامیه است مجازاً . «ت» ضمیر خطاب .

محصول بیت : وقتی روی پرستیدن وعبادت تو به خداست ، یعنی زرق و ریایی نداری ، هرگاه عبادت تورا جبرئیل نبیند رواست . حاصل : اگر عبادت و طاعت تو خالص از ریا و برای خدا باشد ، نه مردم بلکه ملائکه هم طاعت و عبادت وتقوای تورا نمی‌بینند ومورد قبول خداواقع می‌شود .

ترا پند سعدی بست ای پسر
اگر گوش داری[3] چو پند پدر

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : ای پسر ! پند سعدی تو را بس است ، هرگاه مانند پند پدرگوش داری ، یعنی اگر پند سعدی را هم مانند پند پدر حفظ کنی ، اندرز سعدی هم برایت کافی‌است .

گر امروز گفتار ما نشنوی مبادا که فردا پشیمان شوی[4]

محصول بیت : حضرت شیخ از غایب به‌متکلم التفات‌کرده می‌فرماید : هرگاه امروز گفتار ما را نشنوی ، یعنی پند مارا نپذیری ، مبادا که فردا ، یعنی در روز آخرت ، پشیمان‌گردی ، یعنی اگر پند مرا به‌کار نبندی ، البته پشیمان می‌شوی .

۱ـ **متن** : بخو . ۲ـ **متن** : جرایلت . ۳ـ ع ، **ف** : گیری.
۴ـ ع ، **ف** : این بیت را اضافه دارد :
ازین به نصیحتگری بایدت ندانم پس‌ازمن چه پیش آیدت

باب ششم

در قناعت

خدا را ندانست و طـاعت نکـرد

که بربخت و روزی[1] قناعت نکرد

که : دراصل «آن کس که» است . باحذف و ایصال ، «که» شده به‌معنی چه‌کسی؟

محصول بیت : خـدا را ندانست واز او اطاعت نکرد آن کس که بر بخت و روزی خدا داده قناعت نکرد وخواستار زیاده شد واز اوضاع خود شکایت نمود .

حضرت شیخ اندرز می‌فرماید :

قناعت توانگر کند مرد را   خبرده[2] حریص جهانگرد را

جهانگرد : ترکیب وصفی است یعنی بی‌قرار وناآرام .

محصول بیت : قناعت مرد را توانگرمی‌کند ، یعنی هرکس به خدا داده قانع باشد غنی می‌شود ومحتاج کسی نمی‌گردد . پس به حریص جهانگرد وبی‌قرار برای طلب دنیا ، خبر بده که قانع شـده ترك حرص‌کنـد تا دارای حضـورقلب و صفای خاطر گردد .

سکونـی بدست آور ای بی‌ثبات

که بر سنگ گردان نروید نبات

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : حضرت شیخ به طریق خطاب عام می‌فرمایـد : ای حـریص بی‌ثبات وبی‌قرار ! سکونی به دست آور ، یعنی ثبات و آرامشی به دست آور ، درگوشه‌یی بنشین . زیرا برروی سنگ‌گردان گیاه نمی‌روید ، یعنی مادام‌که درگوشه‌یی ننشینی

۱ـ متن ؛ بخت روزی .   ۲ـ ع ، ف ؛ کن .

وقناعت وتوکل ننمایی ، معرفت خدا درتو حاصل نمی‌شود .

مپرور تـن ار مـرد رای وهشی

که او را چو میپروری[1] میکشی

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : اگرمرد دارای رأی وخرد هستی ، تن ، یعنی نفست را پرورش مده . زیرا وقتی اورا می‌پروری ، می‌کشی ، زیرا با پروردن سبب هلاك تو می‌گردد . حاصل : بعضی از حیوانات را برای کشتن ، پرورش می‌دهند . تو نیـز تن خـود را پرورش مده تا هلاك نکنی .

خـردمند مـردم هنر پرورنـد

کـه تن پروران از هنـر لاغرند

خردمند مردم : درتقـدیر : مردم خردمنـد است به ضرورت وزن مقـدم و مؤخر شده .

هنرپرورند : این ترکیب به دو وجـه محتمل است یکـی «پـرورند» فعـل مضارع جمع غایب ، «هنر» مفعول مقـدم آن . دیگری ، «هنرپرور» ترکیب وصفی «ند» ادات جمع باشد . فتأمل .

که : حرف تعلیل است .

لاغر : یعنی ضعیف ،کنایه از عدم است .

محصول بیت : خردمندان ودانایان هنرپرورند ، یعنی هنـر را می‌پـرورند ، حاصل : هنرمند می‌شوند . زیرا تن پروران عاری از هنرند ، یعنی بی‌هنر هستند .

خور و خواب تنها طریق ددست

بریـن بودن آییـن نـابخردست

محصول بیت : خوردن وخوابیدن تنها، یعنی‌بدون عبادت وطاعت ، طریق و

---

۱ ـ متن : میپرور .

عادت حیوانات درنده است ، یعنی به عبادت مشغول نشدن وتنها بهخوردن وخوابیدن پرداختن کار حیوانات است . براین حال بودن آیین واسلوب بی‌خردان است زیرا خردمندان البته غافل از عبادت وخالی از طاعت نمی‌شوند .

کسی سیرت آدمی گوش کرد   که اول سگ نفس خاموش کرد

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : کسی سیرت وخلق آدمی گوش کرد که اول سگ نفسش را خاموش کرد ، یعنی مادام که سگ نفس زبون ومغلوب نشود انسان به درجه ومرتبهٔ انسانیت واصل نمی‌شود . حاصل : مادام که آرزوهای نفسانی دفع نشود اخلاق بشری واطوار ملکی حاصل نمی‌شود .

آنکه گفته «گوش کرد» دراینجا یعنی امیدکرد ، از خودگفته . (رد شمعی) .

خنك نیك بختی که درگوشه‌ای
به‌دست آرد از معرفت توشه‌ای

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : خنك نیك بختی است که درگوشه‌یی از معرفت خدا توشه‌یی به دست آورده ، یعنی معرفت الله حاصل کرده درگوشه‌یی به‌طاعت وعبادت مشغول شود.

بر آنان که شد سرحق آشکار   نکردند باطل بر و اختیار

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : برآنان که سر خدا ومعرفت الله آشکار شد ، یعنی آنان که به راز توحید پی‌بردند ، باطل را ، یعنی محبت ماسوا ولذت دنیا را ، برمحبت او اختیار نکردند . حاصل: به‌اغیار التفات ننمودند .

ولیکن چو ظلمت نداند ز نور
چه دیدار دیوش چه رخسار حور

دیدار دیو : اضافهٔ لامیه‌است یعنی روی شیطان .

چه : دراین قبیل موارد ، حرف تسویه است .

حور : دراینجا به‌معنی «حورا» یعنی جمع را درمقام مفرد استعمال می‌کنند.

محصول بیت : چنین هستندآنانکه به سر حق واصل شده‌اند . اما کسانی‌که ظلمت را از نور وباطل را از حق تشخیص‌نمی‌دهند درنظرآنان روی شیطان ورخسار حور برابر است ، یعنی میان روی زشت شیطان وصورت زیبای حورنمی‌توانند فرقی قائل شوند .

توخود را از آن در چه انداختی
کـه چـه را ز ره بـاز نشناختی

ازآن : ادات تعلیل است .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : تو خـود را ازآن جهت در چاه ضلالت انداختی ، که چاه ضلالت را از طریق مستقیم نشناختی ، حاصل : خیـر را از شر تمیز ندادی ، بدان جهت به‌گمراهی افتادی وهلاك شدی .

براوج فلـك چون پرد جره‌باز[1]
کـه بر[2]شهـپرش بسته‌ای سنگ آز[3]

چون : یعنی چگونه ؟

جره باز : به ضم «ج» ترکیب مـزجی است به‌معنـی بـاز نر ، تشدیـد «ر» به ضرورت وزن است . دراینجا مراد از جره باز ، قوت روحانی است . فتدبر .

که : حرف تعلیل است .

شهپر : به‌فتح «ش» و«ب» عجمی وسکون «ه» درلغت پرهای اول بال پرندگان است‌که درهر بال چهار تاست درعربی «قوام» گویند . اما دراین قبیل موارد مطلق بال است . «ش» ضمیر راجع به «جره باز» است .

محصول بیت : براوج فلك ، یعنی برعالم علوی ، جره باز روح توچگونـه

---

۱ ـ **متن :** جرباز   ۲ ـ **ع** ، **ف** : در .   ۳ ـ **ع**: شهرشد بستهٔ چنگ .

می‌پردکه بربال آن سنگ آز وهوس بسته‌ای وگران جانش کرده‌ای ؟ یعنی وصول به عالم توحید چگونه برای تومیسر می‌گردد درحالی‌که باآلایشهای ماسوا سرتاپا آلوده شده‌ای ؟

گرش دامن از چنگ شهوت رها
کنی رفت تا سدرة المنتهی

گرش : ضمیر راجع به «جره باز» و درمعنی مقید است به « دامن » در تقدیر : دامنش .

چنگ شهوت : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

تا : حرف انتهاست به‌معنی «الی» .

سدرة المنتهی: نام درختی است درآسمان هفتم ، بعضیها گفته‌اند میوه‌اش پسته است . والعلم عندالله .

محصول بیت : اگر دامن جره باز مذکور را ازچنگ شهوت وهوس رهاکنی، تاسدرة المنتهی می‌رود ، حاصل : اگر روح خود را از لذات نفسانی خلاص کنی ، تا عرش می‌رود ، یعنی به‌مقام ارواح قدس واصل می‌شوی .

بکم کردن ازعادت خویش خورد
توان خویشتن را ملك خوی کرد

بکم کردن : «ب» حرف سبب است .

خورد : دراینجا اسم است به‌معنی خوردن . مفعول صریح است آنکه گفته به‌معنی طعام است ، ازخودگفته .(رد شمعی) .

محصول بیت : انسان با کم‌کردن از عادت خوردن ونوشیدن خود ، یعنی با ریاضت وکوشش ، می‌توانـد خویشتن را فرشته خوی بنماید ، یعنی به وسیلهٔ ترك آرزوی طبع وهوای نفس می‌توان به صفت ملکوتی متصف شد .

دربعضی نسخ «بکم خوردن از عادت خویش خورد» آمده ، التزاماً ، «خورد»

به‌معنی طعام است .

دربعضی نسخ این بیت‌آمده است :

کجا شیر[1] وحشی رسد در ملك

نشاید پرید از ثری بر فلك

ثری : با سه نقطه به‌معنی خاك مرطوب اما دراینجا مراد زمین است .

محصول بیت : دراین‌بیت تنبیه‌است مادام‌که انسان‌ازصفت حیوانی ودرندگی بیرون نیامده ، به صفت بشری واصل نشده ، امکان نداردکه مرتبهٔ ملکی رابه دست آورد . می‌فرماید : شیروحشی چه وقت به مرتبهٔ ملکی واصل می‌شود ، حاصل : مادام که صفت حیوانی انسان به صفت بشری تبدیل نشود ، نمی‌تواند به صفت ملکی واصل شود . مصراع دوم درحکم تعلیل واقع شده ، یعنی پریدن اززمین به‌آسمان ممکن نیست . پس با صفت حیوانی به دست‌آوردن صفت ملکی همانند پریدن از زمین به‌آسمان است ،که اینهم محال است. بیت قبلی این معنی‌را معلوم می‌دارد .

نخست آدمی سیرتی پیشه کن

پس آنگه ملك خویی[2] اندیشه کن

آدمی سیرت : ترکیب وصفی ، «ی» اولی نسبت . دومی ، حرف مصدراست .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : نخست‌آدمی سیرتی‌را پیشهٔ خودت بکن ، یعنی از خوی حیوانی بدرآی وبا اوصاف انسانی متصف باش ، بعداز آن فرشته خوی شدن را اندیشه‌کن ، حاصل : مادام که دارای سیرت‌آدمی نشده‌ای، نمی‌توانی فرشته خوی باشی .

تو بر کرهٔ توسنی بر[3] کمر نگر تا نپیچد ز حکم تو سر

کره : به ضم «ك» عربی یعنی‌بچه اسب، تشدید به ضرورت وزن است .

توسن : یعنی سرکش «ت» به‌فتح وضم و «س» مفتوح است .

۱ـ ع، ف : سیر . ۲ـ ع: پس‌آنکه خوی دیگر . ۳ـ ع ، ف: در.

کمر : دراین قبیل موارد یعنی پل .

تا : حرف تحذیر است .

محصول بیت : توسوار برکرهٔ توسن ، برروی پل هستی ، یعنی درمحبت دنیا سوار اسب سرکش نفس هستی . دقت‌کن ، غافل‌مباش تا ازحکم وفرمان توسر نپیچد وسرکشی‌کرده تورا از پشتش‌به زمین نیندازد . حاصل : مغلوب نفس اماره مباش که هلاك می‌گردی .

که‌گر پالهنك از کفت[1] در گسیخت
تن خویشتن‌کشت[2] و خون توریخت

که : حرف تعلیل است .

پالهنگ و پالاهنگ : یعنی‌ریسمانی‌که برلگام اسب بندند، کمند ، یوغ.

محصول بیت : از توسن غافل مباش ، زیرا اگر پالهنگ خود را ازکفت در گسیخت ، یعنی اگر نفس اماره برتو غالب بشود ، تن خود را هلاك می‌کند و خون تورا می‌ریزد . یعنی وقتی نفس‌اماره برتو غالب‌گشت وهرچه خواست انجام داد ، هم تورا به‌آتش می‌برد وهم خود را .

باید دانست‌که اگر درعربی وفارسی ادات شرط مقارن فعل ماضی باشد ، معنی آنرا مستقبل می‌کند ، فتأمل .

حضرت شیخ اشاره می‌کندکه اینهمه قبایح وطغیان وعصیان نفس اماره از پرخوردن وآشامیدن است ، می‌فرماید :

باندازه خور زاداگر مردمی[3]   چنین پرشکم آدمی یاخمی

زاد : یعنی آذوقه .

آدمی یاخمی : هر دو «ی» ضمیر خطاب است متضمن استفهام . «یا» حرف عطف است .

۱ـ ع : کفت .   ۲ـ متن: کسست.   ۳ـ ع : آدمی .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : اگر انسان هستی آذوقه و خوراك را به‌اندازه بخور ، یعنی همانند حیواناتی‌که گرسنگی و سیری نمی‌دانند بسیارمخور، بااین شکمت آیاآدم هستی یا خمی؟ یعنی آیا اینهمه می‌خوری، انسانی از جنس حیوانات ؟ یا اینکه خمی از جمادات ؟

درون جای قوتست وذکر ونفس
تو پنداری از بهر نانست و بس

محصول بیت : درون تو جای قوت وذکر ونفس است . توگمان می‌کنی که فقط جای خوراك و آذوقه است . یعنی درون برای آن معانی است فقط محل اکل وشرب نیست .

کجا ذکر گنجد در انبان آز بسختی نفس میکند پا دراز

انبان آز : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

پا : درتقدیر: پایش . ضمیرراجع به«انبان» ویا راجع به «نفس» است . نسبت به‌مصراع اول در حکم تعلیل . ویانسبت به «انبان» صفت واقع شده است . فتدبر .

محصول بیت : چگونه ذکر خدا در انبان آز می‌گنجدکه نفس پای انبان‌آز را به سختی دراز می‌کند . ویا پای خود را به سختی دراز می‌کند ، یعنی انبان‌آز چنان پراز طعام است‌که نفس به راحتی نمی‌تواند پا درازکند ، ویا انبان پایش را به زور دراز می‌کند .

باید دانست‌که وقتی انبان را پراز باد می‌کنند نفس به زور پا را درازمی‌کند ، مقصودآنست‌که آزمند طعام چنان غذا می‌خوردکه به زور تنفس می‌کند . همچنانکه می‌گویند آن قدر غذا خورده‌ام که جایی برای نفس نمانده است .

ندارند تن پروران آگهی که پرمعده باشد زحکمت تهی

که : حرف بیان است .

محصول بیت : تن پروران یعنی پرخوران آگاه نیستندکه پرمعده ، از

حکمت ومعرفت خالی می‌شود ، یعنی پرخوری زیان بار است ، همچنانکه درعرب مثل است : «البطنة تذهب الفطنة» یعنی ، پرخوری زیرکی را از بین می‌برد . حاصل: انسان را کودن می‌کند .

دوچشم و شکم پرنگردد بهیچ
تهی بهتر این رودهٔ پیچ پیچ

پیچ پیچ : تأکید لفظی است یعنی بسیار پیچیده .

محصول بیت : دوچشم وشکم باهیچ چیز پرنمی‌گردد ، یعنی سیراب نمی‌شود، این رودهٔ پیچ پیچ تهی باشد بهتر است زیرا از پرخوری امتلا حاصل می‌گردد که موجب سنگینی وفساد می‌شود . برعکس کم خوردن وپرهیز باعث سبکی وراحتی است.

چو دوزخ که سیرش کنند ازوقید
دگر بانگ دارد که هل من مزید

وقید و وقود : چیزهایی که سبب سوزش آتش می‌شود .

که : حرف بیان است .

هل من مزید : مقتبس است ازآیهٔ کریمهٔ سورهٔ «ق»[1] ، یعنی آیا بازهم هست ؟

محصول بیت : دو چشم وشکم همانند دوزخ است که آنرا از هیزم سیر می‌کنند ، یعنی پرمی‌کنند بازهم فریاد می‌کندکه آیا بازهم هست ؟ حاصل : چشم و شکم نظیر دوزخ است که با هیچ چیز سیر نمی‌گردد .

همی‌میردت عیسی ازلاغری   تودربند آنی که خرپروری

همی میردت : «همی» ادات استمرار . «ت» ضمیر خطاب ، درمعنی مقید است به «عیسی» درتقدیر: عیسیت . دراینجا مراد از «عیسی» روح است .

که : حرف بیان است .

خر : مفعول مقدم «پروری» مراد از «خر» نفس است .

محصول بیت : روح تو ازلاغری می‌میرد ، یعنی چون به خدا طاعت وعبادت

---

۱ ـ یوم نقول لجهنم هل امتلات وتقول هل من مزید (قرآن ، ق ، ۳۰)

نمی‌کند هلاك می‌شود ، ولی تو درآن هوسی‌که خر پرورش دهی ، یعنی تن خود را فربه می‌کنی ونفس را که دشمن توست می‌پروری ودرنتیجه خودرا هلاك می‌سازی .

بدین ای فرو مایه دنیا مخر جو خر[1] بانجیل عیسی مخر

محصول بیت : ای فرومایه ! با دین دنیا مخر ، یعنی دین را با دنیا عوض مکن . جو خررا با انجیل عیسی مخر ، یعنی دنیا را که چیزی بسیار حقیر است آنرا با چیز پر قیمتی عوض مکن . حاصل : به خاطر خشنودی نفست ، رضای خدا را ترك مکن .

درجمع «عیسی» و «انجیل» صفت مراعات نظیر وجود دارد .

مگر می‌نبینی که دد را ودام

نینداخت جز حرص خوردن بدام

مگر : دراین قبیل موارد به‌معنی «گویاکه» است .

که : حرف بیان است .

دام : یعنی پرنده ومرغ .

محصول بیت : مگر نمی‌بینی‌که درندگان وپرندگان را بـه دام نینداخت مگر حرص خوردن ، یعنی هر حیوان به سبب طمع وآزگرفتار دام وتله می‌شود . پس باعث‌گرفتاری طمع‌خوردن است .

پلنگی که گردن کشد بر وحوش

بدام افتد ازبهرخوردن چوموش

که : حرف رابط صفت است .

وحوش : جمع «وحش» حیوانات بیابان را گویند .

محصول بیت : پلنگی‌که بروحوش‌گردن کشد ، یعنی بزرگی نشان بدهد ، ازبهر خوردن مانند موش به دام می‌افتد ، حاصل: به خاطرحریص بودنش به‌خوراك،

---

۱ ـ ع : چوخررا ، ف : توخررا .

روزی به دام گرفتار می‌آید .

چوموش آنکه نان و پنیرش خوری

بدامش در افتی و [1]تیرش خوری

محصول بیت : کسی‌که نان وپنیرش را بخوری ،مانند موش ، به دامش می‌افتی وتیرش رامی‌خوری. حاصل:گرفتار دامش می‌شوی وتورا به هلاکت می‌رساند.

حکایت

این حکایت اغلب بعداز سه چهار حکایت آمده است .

شکم صوفیی[2]را زبون کرد وفرج

دو دینار برهر دوان کرد خرج

فرج : یعنی آلت .

محصول بیت : صوفئی را شکم وفرجش زبون‌کرد ، یعنی شکمش بسیار گرسنه شد و نفسش سربه طغیان نهاد. پس برای هردو ، دودینارخرج‌کرد، یعنی‌برای هریك دیناری خرج نمود . حاصل : با دیناری شکم را سیرکرد وبا دیناری آرزوی نفس را برآورد .

یکی گفتش از دوستان در نهفت[3]

چه‌کردی بدان[4]هردو دینار گفت

محصول بیت : درنهان یکی از دوستانش به صوفی‌گفت : با آن دودینار چه کردی ؟ صوفی نیز درپاسخ گفت . مقول قول بیت‌آینده است :

بدیناری از پشت راندم نشاط

بدیگر شکم را کشیدم سماط

سماط : یعنی سفره . مراد طعام است به طریق ذکر محل وارادۀ حال .

محصول بیت : صوفی‌گفت : با یك دینار ازپشتم نشاط راندم ، یعنی دفع شهوت از پشت نمودم وبا دینار دیگر به شکم سماط کشیدم ، یعنی یك دینار هم

۱ــ **متن** : بدام افتی و تیر. ۲ــ **متن** : صوفی. ۳ــ **متن** ، دوستان نهفت . ۴ــ ع ، **ف** : بدین

به خوراك دادم وخوردم . حاصل : با یکی خواهش نفس‌بر آوردم وبا دیگری شکم‌را سیر کردم .

فرومایگی کردم و ابلهی که‌این‌همچنان‌پر نشدوان‌تهی[۱]

که : حرف تعلیل است .

این : اسم اشاره است به «شکم» .

آن : اسم اشاره است به «پشت» .

محصول بیت : فرومایگی وابلهی‌کردم که دو دینار را ضایع نمودم ، زیرا این شکم همچنان پر نشد ، یعنی سیر نگشته باز هم اشتها دارد وآن پشت نیز خالی نشد یعنی باز هم آرزوی جماع می‌کند .

حضرت شیخ به حکمت شروع‌کرده می‌فرماید :

غذا گر لطیفست و گر سرسری
چو دیرت بدست‌اوفتدخوش‌خوری

سرسری : دراینجا غذای غیر لطیف است .

محصول بیت : غذا اگر لطیف است واگر غیر لطیف ، وقتی دیر به‌دست تو افتدآنرا خوش می‌خوری ، یعنی وقتی شکمت بسیارگرسنه باشد جنس طعام هرچه باشد ، همانند شکر لذیذ می‌خوری . حاصل : غذایی‌که با اشتها خورده شود هرچه باشد لذید می‌شود .

سر آنگه ببالین نهد هوشمند
که خوابش بقهر آورد درکمند

که : حرف بیان است .

محصول بیت : هوشمندآنگاه‌سر بر بالین‌می‌نهد، یعنی‌وقتی‌به‌خواب‌مایل‌می‌شود که خواب اورا به قهر درکمندآورد ، یعنی‌آن قدرنمی‌خوابدکه خواب بر او غلبه‌کند

۱ ـ **متن** : نشدآن تهی.

وبی‌اختیارسرش را به بالش می‌گذارد. حاصل: قبل از آنکه خوابش بیاید نمی‌خوابد.

مجال سخن تا نبینی مگوی[1] چو میدان نبینی نگه‌دار گوی

مجال سخن: لامیه است مجازاً، یعنی محل سخن.

محصول بیت: مادام‌که مجال سخن ومحل کلام را نبینی مگوی، یعنی سخن را درمحلش بگوی. وقتی میدان نبینی‌گوی را نگاه دار. حاصل: زمان و موقع سخن را رعایت کن.

مگوی و منه تا توانی قدم از اندازه بیرون وزاندازه کم

محصول بیت: مادام‌که می‌توانی ازاندازه‌بیرون واز اندازه کم‌مگوی وقدم مگذار، یعنی سخن را از مقتضای حال زیاد وکم مگوی، نه بسیاربگوی و نه‌کم. درهر کاری که طالبش هستی افراط وتفریط مکن، بلکه درهر وضع براعتدال باش، هم درگفتار وهم درکردار.

ببی رغبتی شهوت انگیختن برغبت بودخون خودریختن

شهوت: دراینجا به‌معنی جماع است.

محصول بیت: با بی‌رغبتی شهوت انگیختن، یعنی بدون میل ورغبت تمام، جماع‌کردن، با رغبت ومیل تمام خون خود ریختن است. حاصل: درهلاك خود سعی وکوشش‌کردن است.

برو اندرونی بدست آر پاك

شکم پر نخواهد شد الا بخاك[2]

اندرون: دراینجا به‌معنی دل است. «ی» حرف وحدت.

پاك: صفت «اندرون» است.

محصول بیت: به‌طریق‌خطاب عام می‌فرماید: برو دلی پاك به دست‌آورد، یعنی تصفیهٔ باطن بکن. شکم پر نخواهد شد مگر باخاك. حاصل: درتصفیهٔ باطن

۱- ع، ف: نیابی. ۲ـ ع، ف: ندارد.

سعی کن که‌آن لازم است درپرکـردن شکم کوشش مکن‌که ضـرر محض و زیـان فاحش است .

حکایت

مرا حاجیی[1] شانهٔ عاج داد　　که‌رحمت براخلاق‌حجاج باد

عاج : استخوان فیل را گویند .

که : حرف رابط دعاست .

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : یك نفر حاجی به‌من شانهٔ عاج داد ، یعنی‌ارمغان‌آورد ـ دعا می‌کندکه براخلاق‌حاجی‌ها رحمت بادکه به‌هنگام‌آمدن دست خالی نمی‌آیند .

شنیدم که باری سگم خوانده بود

که از من بنوعی دلش مانده بود

که : حرف بیان است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : شنیدم‌که‌یك وقت مرا سگ خوانده بود ، یعنی‌حاجی مذکور یك‌بار مرا سگ خوانده‌بودگویا بنابه‌علتی از من رنجیده بود وبدانجهت مرا سگ خوانده بود .

بینداختم شانه کین استخوان

نمی‌بایدم دیگـرم سگ مخوان

محصول بیت : شانه‌یی‌را که داده بود دور انداختم که این استخوان‌را لازم ندارم ، دیگر مرا سگ مخوان .

بین «استخوان» و «سگ» صفت مراعات نظیر واقع شده است .

حضرت شیخ به‌اندرز شروع کرده می‌فرماید :

---

۱ ـ متن : حاجی

مپندار چون سر کهٔ خود خورم
که جور خداوند حلوا برم

محصول بیت : چون سر کهٔ خود را می‌خورم ، گمان مکن‌که جور خداوند حلوا را می‌برم ، یعنی من‌که به‌ادنی غذا ومعیشت جزیی قانع وراضی هستم ،گمان مکن‌که جور وجفای خداوند نعمت وحلوارا می‌برم .

قناعت کن ای نفس بر اندکی
که سلطان ودرویش بینی یکی

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای نفس حریص ! به‌اندك چیز قناعت‌کن ، تا اینکه سلطان و درویش را یکی بینی، یعنی به سبب قانع بودن ، کمتر نیازمند اهل دنیا باش . وقتی به‌کمتر چیز قانع شدی ، و به احدی نیازمند نگشتی ، گدا وسلطان درنظر تو یکسان می‌شود .

چرا پیش خسرو بخواهش روی
چو یکسو نهادی طمع خسروی

محصول بیت : چرا برای خواهش به‌پیش پادشاه می‌روی ، یعنی چرا به‌خاطرطلب احسان پیش‌پادشاه می‌روی؟ وقتی طمع را کنارگذاری پادشاه هستی، یعنی‌اینکه‌برای احسان وجایزه پیش‌پادشاه می‌روی، البته ازطمع‌است پس‌وقتی طمع را کنارگذاشتی ، خودت پادشاه می‌شوی .

اگر[1] خودپرستی شکم طبله کن
در خانهٔ این و آن قبله کن[2]

این وآن : از الفاظ‌کنایه است .

محصول بیت : اگرخود پرست هستی واندرزمردم رادربارهٔ قناعت نمی‌پذیری

۱ـ ع ، ف : وگر ۲ـ ف : کی .

شکم را برای پر کردن ازاین وآن ، طبله‌کن . درخانهٔ این وآن را قبله‌کن . یعنی برای‌گدایی‌درخانه‌های‌مردم را بگرد وچاپلوسی‌کن . یعنی اگر به خدا داده قانع نیستی ، برو به درمردم وذلت وخواری را بپذیر ، تا چیزی به‌تو بدهند همچنانکه حال‌گدایان چنین است .

وگر هر دمت نفس گوید بده
بخواری بگردانندت[1] ده بده[2]

محصول بیت : واگرنفس هر دم بگویدکه‌بده ، یعنی هرلحظه‌از تو چیزی بخواهد ، تو را به خواری وذلت ده بده می‌گرداند . حاصل: گدایی تورا حقیر وذلیل می‌کند ، نظیر دیگرگدایان .

قناعت سرافرازد ای مرد هوش
سر پر طمع برنیاید ز دوش

محصول بیت : ای مرد هوش ، یعنی ای عاقل ! قناعت سرتورا بلند می‌کند، یعنی تورا عالی مقام وعزیزومحتشم می‌نماید . لکن‌سر پرطمع ویا سرشخص پرطمع از دوش بلند نمی‌شود یعنی به ناچاربه همه تواضع وتملق می‌کند . وهرگز از ذلت و خواری خلاص نمی‌شود . حاصل : سر درپیش هرکس فرو می‌آوردتا چیزی دریافت دارد .

حکایت

یکی با[3] طمع پیش خوارزمشاه
شنیدم که شد بامدادی[4] پگاه

طمع : دراینجا به‌معنی امید است .

خو رزم : به ضم روم «خ» با «و» رسمی وفتح «ر» در ترکستان نام شهری بالاتراز سمرقند است. وخوارزمشاه سلطان محمد شاه بزرگ است‌که حضرت شیخ‌را

۱ـ **متن** : بگرداند .   ۲ـ ع ، **ف** : ندارد.   ۳ـ ف ، پر .   ۴ـ ع، بامداد.

به رسولی پیش پادشاه ختا فرستاده بود .

که : حرف بیان است .

شد : دراینجا یعنی رفت .

پگاه : بعضی از عجم به‌فتح «ب» عجمی وبعضی «ب» عربی می‌خوانند یعنی صبح زود .

محصول بیت : شنیدم که شخصی صبح زود به امیدی پیش سلطان محمد خوارزمشاه رفت . حاصل : برای درخواست چیزی صبح زود به خدمت پادشاه رفت .

چودیدش بخدمت دو تاگشت وراست
دگر روی بر خاك مالید و خاست

دیدش : ضمیر مستتر راجع به «یکی» است وضمیر بارز راجع به «شاه» .

محصول بیت : چون طمعکار خوارزمشاه را دید درخدمت او ، درمقام سلام ، دوتا گشت وراست شد ، همچنانکه امروز درروم درجای سلام به وضع رکوع در می‌آیند ، او نیز خم شد وراست‌گشت ، بعدازآن به زمین افتاد وروی برخاك مالید وبرخاست . حاصل : رکوع وسجودکرد .

باید دانست‌که در «فتاوای ناطفی» آمده‌که هرکس به‌نیت عبادت به‌کسی سجده کند ،کافر می‌شود . اما اگر به‌قصد تحیت وسلام باشد علما اختلاف‌کرده‌اند بعضی‌کفر گفته‌اند . در «فتاوای ظهیریه» آمده‌که زمین بوسیدن درحضورکسی وضعی قریب به سجده است وپیشانی برزمین نهادن قبیحتر است . پس بنابه‌گفتهٔ حضرت شیخ باید به‌قصد تحیت وسلام باشد. علی‌کل حال روایت مذکورخالی از اضطراب نیست . فتأمل.

پسر گفتش ای بابك نامجوی   یکی مشکلت می‌بپرسم بگوی

بابك : مصغر «باب» است به‌معنی پدر ، اضافه‌اش به «نامجوی» بیانیه است .

محصول بیت : پسر طمعکار درآن حال به‌پدرش‌گفت ، یعنی وقتی‌آن وضع پدرش را دیدگفت : ای پدر نامجوی ! مشکلی دارم بگوی ، یعنی ازتو سؤال مشکلی

دارم به‌من جواب بده .

نگفتی که قبله‌است خاك[1] حجاز
چرا کردی امروز ازین سو نماز

نگفتی : فعل ماضی منفی متضمن استفهام است .

که : حرف رابط مقول وقول است .

محصول بیت : به طریق استفهام تقریری پسر به‌پدرش گفت : ای پدر ! آیا نگفتی که قبله درخاك حجاز است ؟ یعنی درمکه است . پس امروز چرا به‌این طرف ادای نمازکردی ؟ یعنی چرا جهت قبله را ترك کردی .

حضرت شیخ به پند وحکمت شروع کرده می‌فرماید :

مبر طاعت نفس شهوت پرست
که هـر ساعتش قبلهٔ دیگرست[2]

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : طاعت نفس شهوت پرست را مبر ، یعنی از نفسی که مایل لذت وذوق وحضور است اطاعت مکن ومطیع ومنقادفرمانش مباش . زیرا هردم وهرساعت قبلهٔ دیگری دارد و هرلحظه به جانبی دیگر مایل است . بنابراین از نفس حذرکن تا تورا هلاك نگرداند .

طمع آبروی توقر[3] بریخت   برای‌جوی[4] دامنی‌دربریخت

توقر : مصدر ازباب «تفعل» به‌معنی وقار داشتن .

دربعضی نسخ «دوجو» آمده است .

محصول بیت : طمع وحـرص آبروی عرض ووقار را بریخت ، یعنی هـرکس

۱ــ **ف** : سوی .   ۲ــ **ف** : اضافه‌دارد :

مبر ای برادر بفرمانش دست   که هرکس که فرمان نبردش برست

۳ــ **متن** : توقیر .   ۴ــ **ع** ، **ف** : دوجو .

طمعکار باشد بی‌عزت وبی‌حرمت می‌شود . برای جوی ، دامنی در را بریخت ، یعنی گوهر عرض ووقار را به خاطر طمع درچیزی اندك ضایع کرد .

اسناد به «طمع» مجازی است زیرا طامع‌درحقیقت نفس اماره است .

چوسیراب[1] خواهی‌شدن زآب جوی
چرا ریزی از بهر[2] برف آبروی

محصول بیت : وقتی ازآب جوی سیراب خواهی شد ، یعنی چون سیراب شدن مسلم است ، چرا برای برف ،آبروی خودرا می‌ریزی ؟ یعنی ، درصورتی که سیراب شدن ازآب جوی ممکن است چرابایددرراه گدایی برف ،آبروی خودرا در پیش مردم ریخت ؟

مگر از[3] تنعم شکیبا شوی   وگرنه ضرورت بدرها شوی

مگر : ادات تمنی است .

ضرورت : یعنی بالضرورة ، ناچار .

محصول بیت : باشدکه از تنعم وتلذذ شکیبا وقانع شوی ، یعنی ازآرزوهای نفسانی بگذری ، وگرنه ناچار بـه درهـای مردم می‌روی ، یعنی به‌مردم عرض حاجت کرده وقار وعرض خودرا به‌بادمی‌دهی . حاصل : وقتی از شهوات نفسانی چشم نپوشی باید خودرا به‌گدایی‌آماده سازی ونابودی ناموس خودرا مسلم بدانی .

برو خواجه کوتاه کن دست آز
چـه میبایدت زآستیـن دراز

خواجه : منادا ، حرف ندا محذوف است .

دست آز : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : ای خواجه! برو دست‌آز را کوتاه‌کن ، یعنی حرص وطمع را ترك کن . ازآستین دراز تو را چه می‌باید ؟ یعنی چه حاصل می‌شود؟ حاصل : دست

۱ـ **متن** : سیرآبه .   ۲ـ **متن** : ریزی‌بهر .   ۳ـ ع : کز .

طمع‌را کوتاه‌کن که فایده درآن است. وگرنه‌آستین دراز همانند صوفی‌ها، چه فایده دارد ؟ زیـرا عرض ووقار را نمی‌افزایـد بلکـه عـرض ووقـار را تـرك حـرص وآز می‌افزاید .

آنکه‌گفتـه «آستین دراز» ازقبیـل ذکـر محـل وارادهٔ حـال است ، از خـود گفته . (رد شمعی) .

کسی را که درج طمع درنوشت
نباید[1] بکس عبد و خادم نوشت[2]

کسی را : «ی» حرف وحدت . «را» حرف تخصیص است .

که : حرف بیان است .

درج : به ضم «د» و سکون «ر» یعنی حقه .

درنوشت : «در» حرف تأکید ، «نوشت» فعل ماضی مفرد غایب لازم ومتعدی است یعنی نوردیده شد و نوردید ، دراینجا یعنی بسته شد .

محصول بیت : کسی‌که درج طمعش بسته شد ، یعنی‌کسی‌که حرص وطمع را ترك کرد ، لازم نیست به‌کسی عبد وخادم بنویسد ، یعنی هـرکس طمع را ترك کند ، احتیاج نداردکه به ثروتمندان بنویسد چاکر وغلام تو هستم .

توقع براند ز هـر مجلست   بران ازخودش تا نراند کست

توقع : یعنی امید ، دراینجا مراد طمع است .

تا : حرف تعلیل است .

محصول بیت : توقع وطمع تورا از هر مجلس می‌راند ، یعنی مادام‌که طمع داری‌کسی‌تورا نمی‌پذیرد. توقع را ازخودت بران تاکسی‌تورا ازپیش خودنراند. حاصل: وقتی طمع وتوقع نداشته باشی همه‌کس تورا قبول می‌کنـد . اما وقتی طمـع داری مقبول‌کسی نمی‌شوی .

۱ـ متن : نیاید.   ۲ـ ع ، ف : نبشت .

حکایت

یکی را تب آمد ز صاحبدلان
کسی گفت شکر بخواه از فلان

فلان : از الفاظ کنایه است در ذوی العقول اگر مذکر باشد ، اما اگر مؤنث باشد «فلانه» گویند . فاحفظ .

محصول بیت : یکی از صاحبدلان را تب آمد ، یعنی به‌مرض تب‌گرفتارشد. کسی به اوگفت شکر برای تب مفید است زیرا اسکان حرارت می‌کند پس‌ازفلانی شکر بخواه تا سبب علاج‌گردد . گویا فلانی هم بخیل‌وترش‌رو بوده‌است .

بگفت ای پسر تلخی مردنم   به از جور روی ترش بردنم

محصول بیت : صاحبدل به‌آن شخص‌گفت : ای پسر ! تلخی مردن برای من بهتراز جور روی ترش بردن ومنت چنین شخصی را کشیدن است .

شکرعاقل‌از دست‌آن‌کس نخورد[1]
که روی از تکبر برو سرکه‌کرد

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : عاقل از دست آن‌کس شکر نخوردکه روی ازنخوت وتکبر براوسرکه کرد، یعنی روترش نمود . حاصل : خردمند شکر شخص ترش‌رو وعبوس را نمی‌خورد .

مرو در پی هرچه دل خواهدت
کـه تمکین تن نور جان کاهدت

دل خواهدت : درتقدیر : دلت خواهـد ، به ضرورت وزن ، ضمیـر خطاب مؤخر شده .

که : حرف تعلیل است .

---

۱ ـ **متن** : آن نخورد .

تمکین تن : اضافهٔ مصدر به مفعولش است .

کاهدت : ضمیر خطاب مقید است به «نورجان» درتقدیر : نور جانت .

محصول بیت : درپی هرچه دلت بخواهد مرو، وطالب آن مباش . زیرا تمکین تن از نورجان می‌کاهد ، یعنی قدرت وقوت تن وجسم به‌نور جان ضرر دارد . حاصل : وقتی بدن قوت یابد روح ضعیف می‌شود وذوق وصفایش ازبین می‌رود .

کند مرد را نفس اماره خوار
اگر هوشمندی عزیزش مدار

اماره : اسم فاعل است به‌طریق مبالغه ، یعنی بسیار امرکننده . «نفس اماره» آنرا گویندکه آدمی را به طرف زشتیها سوق دهد .

محصول بیت : نفس اماره‌آدمی را خوار وحقیر می‌سازد . پس اگرهوشمندی آنرا عزیز مدار بلکه همواره تحقیر وتذلیلش‌کن تا خودت شرافت یابی .

اگر هر چه باشد مرادت خوری
زدوران بسی نامرادی[1] بری

محصول بیت : اگر هرچیز راکه مرادت باشد بخوری ، یعنی دلت هرچه خواست بخوری ، از روزگار ودوران نامرادیهای بسیارمی‌بری . زیرا همیشه خواست دل فراهم نمی‌شود .

دربعضی نسخ بجای «خوری» ، «خری» واقع شده .

تنور شکم دمبدم تافتن   مصیبت بود روز نایافتن

تنور : دراصل : به‌فتح «ت» وتشدید «ن» است به ضرورت وزن مخفف شده .

روزنایافتن : اضافهٔ لامیه ، لازم ومتعدی است یعنی روز پیدا نکردن وروز پیدا نشدن .

محصول بیت : تنور شکم‌را دمبدم باطعام پرکردن ، در روز نایافتن‌مصیبت و

۱ـ ع : بی‌مرادی .

درد می‌شود . حاصل : وقتی انسان به پرخوری عادت‌کند روزی‌که چیزی نیافت در زحمت ومشقت می‌افتد ، همچنانکه همه‌کس می‌داند .

بتنگی بریزاندت روی رنگ
چو وقت فراخی کنی معده تنگ

محصول بیت : درتنگی وقحط ،یعنی‌به هنگام پیدا نشدن طعام رنگ روی تورا می‌ریزد ،اگرهنگام فراخی معدهٔ خود را تنگ ومحکم پرکنی. یعنی‌اگرهرچه پیدا کردی داخل معده کنی ، وقتی چیزی پیدا نکردی ازگرسنگی رنگ روی تو می‌ریزد .

کشد مرد پرخواره بار شکم   چو چیزی نیابد[1] کشد بار غم

محصول بیت : مرد پرخوار بار شکم را می‌کشد واز سنگینی طعام ناراحت می‌گردد ، یعنی شخص پرخور چون به طعام بسیار حریص است بیش از اندازه می‌خوردوتاموقع‌هضم‌ناراحت می‌شود، ولی‌وقتی‌چیزی برای خوردن نیافت دردمی‌کشد، یعنی وقتی طعام نیابد بار غم می‌کشد وپریشان حال می‌گردد . پس درخوردن و نوشیدن اعتدال لازم است .

شکم بنده بسیار بینی خجل
شکم نزد[2] من تنگ بهتر که دل

شکم بنده : ترکیب وصفی است یعنی بندهٔ شکم .

تنگ : دراینجا به‌معنی خالی است .

محصول بیت : کسی‌راکه بندهٔ شکم است بسیارخجل‌می‌بینی ، پس درنزد من شکم‌خالی‌باشد بهتراز آن‌است‌که دل از صفا عاری‌باشد. حاصل : درمذهب من‌شکم از خالی بودن ناراحت باشد بهتر است ازناراحتی دل از بی‌صفایی ، یعنی طعام را با قناعت خوردن بهتر از اندوه رزق وغم فقر را کشیدن است .

۱ـ ع : وگردرنیابد .   ۲ـ ع ، ف : پیش .

دریغ آدمی زادهٔ پرمحل   که باشد چو انعام بل‌هم‌اضل[۱]

پر : دراین قبیل موارد به‌معنی بسیار، مرهون است به‌مصراع دوم.

مراد از «پرمحل» بلند قدر وعالی مقدار است .

بل : حرف اضراب است .

هم : ضمیر جمع غایب ، راجع به ستمگران خالی اززهد وتقوا ومعرفت و کمال است .

اضل : اسم تفضیل است یعنی گمراهتر.

محصول بیت : دریغ آدمی زادهٔ بلند قدر وعالی مقدار ،که مانند چهارپایان خالی ازعلم وکمال ومعرفت وزهد وتقوا باشد بلکه‌گمراهتر وپست ترازحیوان باشد. زیرا هریك از حیوانات فایده‌یی ، بلکه فوایدی دارند . اما این قبیل حیوانات هرگز نفعی ندارند بلکه زیان بارهستند . این آیهٔ کریمه درسورهٔ «اعراف» آمده است.

مکن رحم بر گاو بسیار خوار

که بسیار خسبست بسیار خوار[۲]

که : حرف تعلیل است .

بسیار خسب : ترکیب وصفی است یعنی بسیار خوابنده .

محصول بیت : برگاو بسیارخوار رحم مکن ، زیرا بسیارخوار بسیارخوابنده است . حاصل : خواب درزیادی وکمی مربوط به خوردن وآشامیدن است .

چو گاو ار[۳] **همی بایدت فربهی**

چو خر تن بجور کسان در نهی[۴]

محصول بیت : اگر مانندگاو برایت فربهی باید ، یعنی اگر مانندگاو فربهی می‌خواهی ، مانند خر تن ووجود خود را به جورکسان می‌نهی . حاصل : باید تحمل جوروجفای مردم بکنی. زیرا حیوانات را وقتی‌فربه باشند به‌خدمت می‌گیرند . فتدبر.

---

۱ ـ ع،ف: ندارد.   ۲ـ ع، ف: ندارد.   ۳ـمتن ، را.   ۴ـ ع،ف ، ندارد.

حکایت

چه آوردم از بصره دانی عجب
حدیثی که شیرین ترست از رطب

دانی : فعل مضارع متضمن استفهام است یعنی آیا می‌دانی ؟

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : آیا می‌دانی از بصره چه حدیث عجیبی آوردم ؟ یا اینکه، عجبا ! آیا می‌دانی خبری که از بصره آوردم از خرمای رسیده شیرین‌تر است ؟ حکایت اینست :

تنی چند در خرقهٔ راستان گذشتیم بر طرف خرماستان

خرقهٔ راستان : اضافهٔ لامیه است یعنی لباس درویشان .

طرف خرماستان : اضافهٔ لامیه است «ستان» دراین قبیل موارد مفید معنی کثرت وزیادی است نظیر : گلستان وبهارستان .

محصول بیت : چند تن درخرقهٔ راستان ، یعنی درلباس درویشان ، ازکنار نخلستانی گذشتیم .

باید دانست که صاحب «عجایب بلدان» ازباغ وبوستان بصره ونهرها وانواع میوه ها وکثرت همه چیز وعلی‌الخصوص زیادی آب آنجا چنان توصیف می‌کند که عقول‌از قبول‌آن قاصر است . حتی دروصف آنجا چنان مبالغـه می‌کندکه این آیهٔ کریمه را می‌خواند « وظل ممدود وماءِ مسکوب وفاکهةکثیرة لامقطوعة ولاممنوعة»[۱] حاصل : کسانی که بخواهند عجایب بصره را بدانند ، به شرح مطرزی بر «مقامات حریری» نظر کنند یعنی‌مقامهٔ خمسون را که‌آخرین مقامه است بخوانند واز احوال عالم عبرت بردارند .

---

۱ ـ وسایهٔ پیوسته وآب روان ومیوهٔفراوان، که نه تمام شود ونه منع گردد . (قرآن، الواقعه ، ۲۹ تا ۳۳)

یکی در[۱] میان معده انبار بود

ازین تنگ چشمی شکم خوار بود[۲]

معده انبار : ترکیب وصفی است یعنی شکم‌کننده .

ازین : اشاره است به «معده انبار» .

محصول بیت : درمیان ما یکی بود معده انبار پرخور ، ازاین جهت تنگ چشم بسیار خوار بود . حاصل : کسی بودکه نمی‌توانست ازخوردن خودداری کند .

میان بست مسکین و شد بر درخت

وز آنجا بگردن در افتاد سخت

شد : دراینجا یعنی رفت .

محصول بیت : مسکین معده انبارمیان بست ، یعنی دامن به‌کمر بست وبالای درخت رفت ، وازآنجا سخت به‌گردن برروی زمین افتاد وهلاك شد زیرا از درخت خرما بدون وسیله نمی‌شود بالا رفت هرکس به دیار عرب رفته می‌داند .

رئیس ده آمد که این را که کشت

بگفتم مزن بانگ بر ما درشت

که : حرف بیان است .

که : اسم استفهام است به‌معنی چه‌کسی ؟

محصول بیت : رئیس ده یا صاحب نخلستان آمد واز ما پرسیدکه این را چه چه‌کسی کشت ؟ گفتم برما بانگ درشت مزن . این سخن می‌رساندکه رئیس برآنان پرخاش کرده که حضرت شیخ جواب داده است .

شکم دامن اندر کشیدش زشاخ

بود تنگ دل رودگانی[۳] فراخ

تنگدل : ترکیب وصفی است به‌معنی ناراحت ومضطرب .

۱ـ ع، زان . ۲ـ ع، ازین‌تنگ چشم‌جگرخوار بود، **ف** ، زپرخواری‌خویش بس‌خوار بود.
۳ـ **متن** ، رودگان

محصول بیت : حضرت شیخ ـ رحمةالله علیه ـ به رئیس گفت که شکم دامنش را از شاخ کشید ، یعنی به شکم تابع شده از درخت خرما بالا رفت وافتاد ، زیرا صاحب رودهٔ فراخ همیشه ناراحت می‌شود . حاصل : انسان یا حیوان اگر علاقمند وعاشق خوردن باشد به بلا گرفتار آید .

نه هربار خرما توان خورد و برد
لتنبار[1] بـد عاقبت خورد و مرد[2]

لتنبار : یعنی پرخور وکاهل .

محصول بیت : هردفعه نمی‌توان خرما را خورد وبرد ، این شخص هم پرخور واکول بود ، خورد ومرد ، یعنی درنتیجهٔ درد خوردن ، افتاد ومرد . حاصل : خودش خرما خوردن را خواست اما عاقبت خرما اورا خورد .

شکم بند دستست و زنجیر پای
شکـم بنده نادر پرستد خـدای

شکم بنده : ترکیب وصفی است یعنی بندهٔ شکم وپرخور .

محصول بیت : شکم بند دست وزنجیرپای است ازاین جهت بندهٔ شکم خدا را کمتر می‌پرستد ، حاصل: سنگینی شکم وپرخوردن وآشامیدن مانع عبادت است.

سراسر شکـم شد ملخ لاجـرم
بپایش کشد مور کوچك شکم[3]

محصول بیت : ملخ سراسر شکم شد ، بدان جهت ناچار ، مورکوچك شکم از پایش می‌کشـد . حاصـل : شکـم گنـده بـرای گاو وگوسفنـد خـوب است نه چیزهای دیگر .

۱ـ ع : لتانبان .　　۲ـ ف : ندارد .
۳ـ ع، ف : اضافه دارد :
برو اندرونی بدست آر پاك　　　شکم پر نخواهد شد الا بخاك

حکایت

یکی نیشکر داشت بر طیفری[1]
چپ و راست گردید[2] بر مشتری

طیفر : به‌فتح «ط» و«ف» طبلهٔ عطار ومیوه فروش است . «ی» حرف وحدت .

محصول بیت : شخصی بر طبله‌یی نیشکر داشت ، یعنی درطبله‌یی نیشکر گذاشته می‌فروخت . برای پیدا کردن‌مشتری به چپ وراست می‌گردید همچنانکه دراستانبول چیزی درطبق نهاده‌کوچه به‌کوچه می‌گردند .

بصاحبدلی گفت در کنج ده
که بستان و چون دست یابی بده

که : حرف رابط مقول وقول است .

بستان : فعل امر مخاطب است یعنی بگیر .

دست : دراین قبیل موارد یعنی قدرت ووسعت .

محصول بیت : نیشکرفروش درگوشه‌یی از ده به صاحبدلی‌گفت : این نیشکر را بگیر ، هروقت قدرت ووسعت پیدا کردی بهای آنرا می‌پردازی .

چه‌گفت[3] آن خردمند زیبا سرشت
جوابی که بر دیده باید نوشت[4]

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : آیا می‌دانی آن خردمند زیباسرشت به‌نیشکرفروش چه‌گفت؟ جوابی به‌او دادکه شایسته است برچشم نوشته شود . حاصل : جواب بسیار خوبی داد.

ترا صبر برمن نباشد مگر و لیکن مرا باشد از نیشکر

مگر : دراین قبیل موارد به‌معنی اکثر واغلب است .

محصول بیت : جواب خردمند اینست‌که می‌فرماید : احتمال قوی‌آنست‌که

۱ـ ف: طبغری . ۲ـ ف : گردنده . ۳ـ ع، ف : بگفت. ۴ـ ع، ف: نبشت .

تورا برمن صبر نباشد بلکه پس از خوردن نیشکر بلافاصله می‌آیی و پولش را طلب می‌کنی، امامن‌ازنیشکرصبرمی‌توانم، زیرااگرمن‌نیشکرنخورم‌می‌توانم‌صبرکنم، چون نان وگوشت نیست‌که با نخوردن آن‌آسیبی به‌من برسد .

حلاوت نباشد شکر در نیش

که[1] باشد تقاضای تلخ از پیش

حلاوت : مصدر است به‌معنی لذت .

نیش : ضمیرراجع به «شکر» است . درتقدیر: حلاوت نباشد درنیشکرش به ضرورت وزن مرتکب تعقید شده .

که : حرف رابط صفت است .

پی : دراینجا یعنی بعد وپس وجایز است‌که ادات تعلیل باشد به‌معنی برای .

محصول بیت : درآن نیشکر حلاوت ولذت نباشدکه درپس‌آن ویا برای‌آن تقاضای تلخ باشد . حاصل : آن نیشکر شیرین نخواهد بودکه فروشنده‌اش بیاید و باسخنان تلخ طلبکاری کند .

حکایت

یکی را زمردان روشن ضمیر   امیر ختن داد طاق[2] حریر

ختا و ختن : نام شهری است در ترکستان که مردم‌آنجا سفید چهره ودارای چشم وابروی سیاه هستند .

طاق : در اینجا یعنی خلعت ، همچنانکه از عبارت تشریف وخرقه مفهوم می‌شود . اضافه‌اش به «حریر» بیانیه است . دربعضی نسخ با «ی» وحدت‌آمده است .

محصول بیت : به‌یکی ازمردان روشن‌ضمیر، یعنی‌به‌یکی از اولیا، امیرختن خلعت حریری بخشید .

۱ـ ع ، ف : چو .   ۲ـ ع ، ف : طاقی .

ز شادی چو گلبرگ خندان شکفت
بپوشید ودستش ببوسید و گفت[1]

محصول بیت : مرد روشن ضمیر ازشادی مانندگلبرگ تازه شکفت‌وصورتش بشاش‌گشت، خلعت راپوشیدودست امیر را بوسید وگفت :

چه خوبست[2] **تشریف شاه**[3] **ختن**
وزان[4] **خوبتر خرقهٔ خویشتن**

محصول بیت : خردمندگفت : تشریف واحسان شاه ختن چه خوش است ! اما بهتر ازآن خرقهٔ خود انسان است ویا خرقهٔ خودم بهترازآن است ·

حضرت‌شیخ‌به‌پند واندرز شروع‌کرده می‌فرماید :

گر آزاده‌ای برزمین خسب و بس
مکن بهر قالی زمین بوس کس

زمین بوس : ترکیب وصفی است به‌معنی زمین بوسی .

محصول بیت : اگر درویش وآزاده هستی ، فقط روی زمین‌بخواب وبه‌خاطر به دست‌آوردن یك قطعه فرش ، تعظیم وزمین بوسی‌کسی را مکن ، یعنی برای‌کسب گلیمی منت ازکسی قبول مکن . بیت :

تك یرده‌کو کده ذره قدر منت اولماسون
اورتو دوشك نجـاتیـیــه بیـر بوریا یتـر[5]

حکایت

یکی نانخورش جز پیازی نداشت
چو دیگر کسان برگ‌وسازی‌نداشت

نانخورش : آنچه همراه نان خورده شود عرب «ادام»گوید به‌کسر همزه .

۱ـ ع : نپوشید وبوسید دست وزمین   که بر شاه عالم هزار آفرین
۲ـ **متن** : خوشت .   ۳ـ ع : میر .   ۴ـ ع : وزو .
۵ـ درزمین وآسمان یك ذره منت نباشد، لحاف وتشك نجاتی‌را این حصیرکافی است .

برگ و ساز : به طریق عطف تفسیر یعنی آذوقه ووسایل، «ی» حرف تنکیر .

محصول بیت : فقیری برای نانخورش جز پیاز چیزی نداشت ، یعنی جز نان وپیاز هیچ چیز برای خوردن نداشت . مانند دیگران آذوقه و وسائل گوناگون نداشت .

آنکه «ساز وبرگ» را به‌معنی غناوقدرت گرفته ، ناساز گفته . (رد شمعی) .

یکی گفتش ای سخرهٔ روزگار[1]

برو طبخی از خوان یغما بیار[2]

سخره : به ضم «س» بیگاری ومسخره را گویند .

طبخ : یعنی پختن اما دراینجا مراد پخته شده ومطبوخ است . « ی »حرف تنکیراست .

خوان یغما : اضافهٔ لامیه است یعنی طعام یغماکه درجشنها ومهمانیهای بزرگ درظروف می‌گذارند برای یغما .

محصول بیت : شخصی به‌فقیر مذکورگفت : ای سخره وبیگاری روزگار ! برو از خوان یغما خوراکی بیاور ، تا چنین گرسنگی نبری .

قبا بست و چابك نوردید دست

قبایش دریدند و دستش شکست

قبابست : درتقدیر : قبایش را بست ، یعنی لباسش را پوشید .

محصول بیت : وقتی آن شخص چنین‌گفت : فقیر فوراً لباسش را پوشید دو دستش را چابك نوردید وبه‌محل غذا رفت . درآنجا لباسش را پاره‌کردند ودستش بشکست ، حاصل : بلاها برسرش آمد .

۱ـ ع ، ف : پراکنده‌ای گفتش‌ای خاکسار .

۲ـ ف : اضافه دارد :

بخواه ومدارازکس ای خواجه‌باك   که مقطوع روزی بود شرمناك

شنیدم که میگفت و خون میگریست
که مر خویشتن کرده را[1] چاره چیست

خون گریستن : کنایه از کثرت ناراحتی است .

که : حرف رابط مقول وقول است .

محصول بیت : شنیدم که فقیر می‌گفت وخون می‌گریست که خویشتن کرده را چاره چیست؟ یعنی سخت ناراحت بود که خودم بلا برسرم آورده‌ام نبایداز کسی شکایت بکنم .

بلاجوی باشد گرفتار آز من و خانه من بعد و نان[2] و پیاز

محصول بیت : گرفتار آز ، یعنی آزمند ، بلاجوی می‌شود ، یعنی گرفتار بلا والم می‌شود پس بعدازین من وخانه ونان خشك وپیاز خواهد بود . حاصل : بعداز این درخانه می‌نشینم به‌نان خشك وپیاز می‌سازم وبه اندك خـود قناعت می‌کنم واز کسی چیزی نمی‌خواهم .

جوینی که از سعی بازو خورم
به از میده بر خوان اهل کرم

جوینی : «ی» حرف نسبت . «ن» حرف تأکید . «ی» اخیر حرف وحدت است یعنی یك نان جوین .

که : حرف رابط صفت است .

سعی بازو : اضافهٔ مصدر به فاعلش است .

میده : به کسر و فتح « م » و سکون « ی » نان آرد سفیـد است «منده» نیز گوینـد با «ن» .

محصول بیت : نان جوینی که از سعی بازو بخـورم ، یعنی با کسب بـازوی خودم بخورم ، بهتـر است ازنان سفید برسفـرهٔ اهل کرم . زیرا نان خودم را بدون تکلف می‌خورم اما نان اهل کرم تکلف دارد .

۱ـ ع ، **ف** : که‌ای نفس خودکرده‌را .   ۲ـ **متن** : من بعد نان .

چه دلتنگ خفت آن فرومایه[1] دوش
که برسفرهٔ دیگران داشت گوش

چه : دراینجا ادات مبالغه است .

که : حرف رابط صفت است .

داشت گوش : یعنی منتظر بود .

محصول بیت : آن فرومایه دیشب چقدر دلتنگ خوابید ، که برسفرهٔ دیگران گوش داشت ؟ یعنی امیدوار شد . حاصل : آن فرومایه که دیشب چشم بر سفرهٔ دیگران داشت که از فلان جا برای من غذا خواهد آمد ، چقدر دلتنگ و ناراحت خوابید ؟

حکایت

یکی گربه در خانهٔ زال بود   که برگشته ایام وبد حال بود

خانهٔ زال اضافهٔ لامیه ، درتقدیر : خانهٔ زالی با «ی» وحدت است به ضرورت وزن «ی» ترك شده است .

زال : دراینجا به‌معنی پیرزن است که عرب «عجوز» گوید .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : گربه‌یی درخانهٔ پیرزنی بودکه برگشته ایام وبدحال بود ، یعنی روزگارش برگشته وگرفتار شقاوت وبدبختی شده بود . حاصل : ازکثرت فقرو فلاکت بسیار پریشان حال بود .

دوان شد بمهمانسرای امیر   غلامان سلطان زدندش بتیر

محصول بیت : گربهٔ مسکین روزی به مهمانسرای پادشاه دوان رفت تاچیزی به دست آورد وبخورد قضارا غلامان سلطان آن بیچاره را با تیر زدند .

۱ـ ع : گرانمایه .

چکان خونش از استخوان میدوید

همی گفت و از هول جان میدوید[1]

هول جان : اضافهٔ لامیه است یعنی بیم جان .

محصول بیت : درحالی‌که ازاستخوان‌گربهٔ مسکین‌خون می‌چکید این‌طرف وآن طرف می‌دوید وازترس جان ، یعنی ازشدت ناراحتی، درجایی نمی‌ایستاد ومفهوم بیت‌آینده را می‌گفت :

اگر جستم از دست این تیر زن

من و موش[2] **ویرانهٔ پیـر زن**[3]

جستم : فعل ماضی متکلم وحده ، فعل شرط واقع شده ، یعنی اگرخلاص شوم.

پیر زن : اصل با «ه» رسمی نوشتن وبه‌فتح «ر» خواندن است لیکن برای رعایت تجنیس خط ، دراینجا جایزاست به سکون «ر» خوانده شود .

محصول بیت : گربه می‌گفت اگر ازدست این تیرزن نجات یابم ، بعدازاین من باموشهای ویرانهٔ پیره‌زن خواهم بود .

حضرت شیخ به حکمت واندرز شروع‌کرده می‌فرماید :

نیرزد عسل جان من زخم نیش

قناعت نکوتر بدوشاب خویش

محصول بیت : ای جـان من ! عسل به زخم نیش زنبـور نمی‌ارزد ، درایـن صورت ، نیکوتر آن است‌که انسان به دوشاب خویش قناعت‌کند. حاصل : لذت عسل به زخم نیش زنبور نمی‌ارزد .

خداوند ازآن بنده خرسند نیست

که راضی بقسم خداونـد نیست

که : حرف رابط صفت است .

۱ـ ع : میطپید .   ۲ـ ع ، ف : موش و .   ۳ـ **متن** : پیره‌زن .

قسم : به‌فتح «ق» وسکون «س» مصدر است ازباب «نصر» به‌معنی تقسیم . اما «قسم» به‌کسر «ق» به‌معنی قسمت ونصیب است اضافه‌اش به «خداوند» لامیه است .

محصول بیت : خداوند تعالی ازآن بنده خرسند وخشنود نیست‌که به‌بخشش وقسمت خداوند راضی وشاکر نیست مقصود بنده‌یی است‌که به‌تقدیر ازلی حق تعالی راضی وخرسند نبوده شاکی باشد .

حکایت[1]

یکی طفل دندان برآورده بود
پدر سر بفکرت فرو برده بود

محصول بیت : طفلی‌دندان برآورده بود . پدرش سرش‌را به‌فکرت فروبرده بود ، یعنی غرق دراندیشه شده بود .

که من نان[2] وبرگ از کجا آرمش
مروت نباشد که بگذارمش

که : حرف تعلیل است .

برگ : به‌فتح «ب» عربی با «ك» عجمی دراین قبیل موارد به‌معنی آذوقه است.

محصول بیت : پدرش دراندیشه بودکه من نان وآذوقهٔ این طفل را ازکجا بیاورم ، یعنی غذای اورا ازکجا تهیه‌کنم ؟ ازطرف دیگر مروت هم نیست‌که اورا ترك‌کنم ، یعنی لوازم زندگی‌اش را فراهم ننمایم .

چو بیچاره گفت این‌سخن پیش‌جفت
نگر تا زن او را چه مردانه گفت

جفت : به ضم «ج» عربی دراینجا به‌معنی زوجه است .

تا : حرف تعلیل است .

محصول بیت : وقتی پدر این سخن را درپیش زنش‌گفت ، نگاه‌کن که زن

---

۱ ـ ع : حکایت درویش وزن عالی همت   ۲ـ **متن** : که نان .

به‌او چه مردانه‌گفت ؟ حاصل : پاسخ خردمندانه‌یی داد .

مخور هول ابلیس تا جان دهد

هم آنکس که دندان دهد نان دهد

هول ابلیس : اضافهٔ لامیه ، یعنی اضافهٔ مصدر به‌فاعلش‌است به‌معنی ترسانیدن ابلیس . زیرا : «الشیطان یعدکم الفقر»[۱].

تا : حرف تعلیل است .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : هول ابلیس را مخور ، یعنی شیطان‌که تورا ازفقر می‌ترساند فریب تهدید اورا مخور ، تااینکه‌آن ملعون هلاك شود . زیرا خدایی که دندان داده نان هم می‌دهد . یعنی خدایی‌که آفرید ودندان داد روزی اورا نیز می‌رساند .

تواناست آخر خداوند روز

که روزی‌رساند تو چندین‌مسوز

که : حرف بیان است .

محصول بیت : خداوند روزوشب تواناست‌که روزی‌کودك را برساند ، تواین قدر مسوز واندیشه مکن . حاصل: خدا روزی رسان است خواه توباشی وخواه نباشی.

نگارندهٔ کودك اندر شکم نویسندهٔ عمر وروزیست هم[۲]

نگارنده : به‌کسر «ن» با «ك» عجمی اسم فاعل است از «نگاریدن» به‌معنی نقاش . «نگارندهٔ‌کودك» اضافهٔ اسم فاعل به‌مفعولش است .

نویسندهٔ عمر : اضافهٔ اسم فاعل به‌مفعولش است .

محصول بیت : خدای نگارندهٔ شکل‌کودك درشکم مادر ، نویسندهٔ عمر و روزی هم هست . یعنی آنکه بچه راآفریده به دنیامی‌آورد، روزی‌اش راهم‌مقدرکرده است پس تو اندیشناك مباش .

---

۱ ـ شیطان به شما وعدهٔ تنگدستی‌می‌دهد . (قرآن ، البقره ، ۲۶۸) .   ۲ ـ ع: روزی‌بهم .

خداوندگاری کـه عبدی خرید
بدارد فکیف آن کـه عبد آفرید

خداوندگار: یعنی صاحب ومالك . «ی» حرف وحدت است .

که : حرف رابط صفت است .

بدارد : درتقدیر : خوش بدارد .

فکیف : یعنی مخصوصاً .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : خواجه‌یی‌که بنده‌یی را خرید ، اورا خوب نگاه می‌داردتاچه رسد به خداوندی‌که بنده را آفرید؟ حاصل :آقایی‌که غلامی می‌خرد تمام وسایل زندگی اورافراهم می‌کند پس‌خداوند چگونه بنده‌یی را که‌آفریده فراموش می‌کند؟

ترا نیست این تکیه بر کردگار
که مملوك را بـرخداوندگار

ترا نیست : متضمن استفهام است یعنی‌آیا تو نداری ؟

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : آیا تواین اعتقاد واعتماد برکردگار نداری‌که بنده بر خداوندگار دارد ؟ یعنی بنده به‌نگاهداری خواجه‌اش‌اعتماد می‌کند وبه‌هیچ چیزمقید نمی‌گردد ،آیا تو چنین اعتمادی برآفریدگار نداری ؟

حکایت[1]

شنیدم[2] **که در روزگار قدیم　　شدی‌سنگ‌دردست‌ابدال‌سیم**

شدی : «ی» حرف حکایت است یعنی می‌شد .

ابدال : یعنی اولیاءالله.

محصول بیت : شنیدم‌که درروزگاران قدیم ، یعنی درگذشته ، سنگ دردست

۱ـ ع : ندارد ، ف : سه ستاره.　　۲ـ ع ، ف : شنیدی .

ابدال نقره می‌شد. حاصل: به‌نیروی ولایت هرچه اراده می‌کردند انجام می‌یافت.

نپنداری این قول معقول نیست
چو راضی[1] شدی سیم و سنگت یکیست

محصول بیت: دقت کن! گمان مکن که این سخن معقول نیست، یعنی مگو که این حرف را عقل نمی‌پذیرد، زیرا وقتی به‌تقدیر ازلی خدا راضی شدی، سنگ و نقره درپیش تو یکی است. حاصل: اگر به‌دادهٔ خدا راضی باشی وآزمند نگردی، زر وخاك درنظرت یکسان می‌شود.

چو طفل اندرون دارد از حرص پاك
چه مشتی زرش پیش همت چه خاك[2]

اندرون: مراد قلب است.

چه: ادات تسویه است درهردومورد.

محصول بیت: چون طفل دل از حرص و آز پاك دارد، یعنی چون هنوز طفل است ودرونش آلودهٔ طمع نیست قیمت چیزی را نمی‌داند؟ درپیش همت او مشتی زر بامشتی خاك برابر است. ابدال نیزطمع ندارند بدانجهت درنظرآنان خاك وزر برابر است، زیرا مانند طفل به دادهٔ خدا قانع هستند.

خبر ده بدرویش سلطان پرست
که سلطان زدرویش مسکین ترست

سلطان پرست: ترکیب وصفی است به‌معنی ملازم سلاطین.

که: حرف بیان است.

محصول بیت: به‌طریق خطاب عام می‌فرماید: به‌درویش ملازم سلطان خبر بده‌که سلطان ازدرویش مسکین‌تر است.

دلیلی بربیت مذکور آورده می‌فرماید:

۱ــ ف: قانع ۲ــ ع: چه مشتی زرش هست پیشش چه خاك.

گدا را کند یك درم سیم سیر

فریدون بملـك عجم نیم سیر

محصول بیت : گدارا طعامی به اندازهٔ یك درم سیم سیرمی‌کند ، اماپادشاهی بزرگ همچون فریدون را مملکت عجم نیم سیرمی‌کند ، یعنی‌فریدون باتمام ملك عجم سیر نمی‌شود بلکـه بەمملکتی دیگر طمـع می‌کند . پس مراد ازنیم سیربودن کاملا قانع نشدن است.

گدایی که بر خاطرش بند نیست

به از پادشاهی کـه خرسند نیست

که : حرف رابط صفت است .

که : حرف رابط صفت است .

خرسند : یعنی راضی وقانع .

محصول بیت : گدایی‌که برخاطرش قید وغصه نیست ، بهتراز پادشاهی‌است که به‌احسان خدا خرسند نیست ، بلکه طالب وحریص زیاده است .

بخسبند خوش روستایی وجفت

بذوقی که سلطان در ایوان نخفت

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : روستایی بازنش خوش می‌خوابند با چنان ذوقی‌که سلطان در سرای وایوانش نمی‌خوابد . حاصل : آنچنان فارغ البال و آسوده خاطر می‌خوابند که برای پادشاهان امکان ندارد .

اگر پادشاهست وگـر[1] پینه دوز

چوخفتند گردد شب[2] هر دوروز

محصول بیت : اگرپادشـاه است واگر پنبه دوز است وقتـی خوابیدنـد شب

۱ــ **متن** : اکر .　　۲ــ **متن** : شبت .

هردو روز می‌گردد ، یعنی درفراغ خاطروآسوده دل‌بودن هردو برابرند زیرا تشویش خاطر وکدورت طمع دربیداری است .

نگهبانی ملك و دولت بلاست [1]

گدا پادشاهست و نامش گداست

ملك : به ضم «م» یعنی سلطنت .

این بیت سه جملهٔ اسمیه دارد ، فتأمل .

محصول بیت : نگهبانی ملك ودولت بلا ورنج است . درحقیقت‌گدا پادشاه است منتها نامش‌گداست ، یعنی‌گدایی قانع به‌احسان خدا وراضی به‌تقدیر ازلی در واقع پادشاه است‌گرچه نامش‌گداست .

چو سیلاب خواب [2] آمد وهردو [3] برد

چه در [4] تخت سلطان چه در [5] دشت‌کرد

سیلاب خواب : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

دربعضی نسخ به‌جای «خواب» ، «مرگ»آمده است .

چه : حرف تسویه است .

محصول بیت : وقتی‌سیلاب خواب‌آمد وهردو را برد ، سلطان برتخت وکرد دردشت برابرند ، یعنی هردو می‌خوابند . حاصل : درخوابیدن ودر مرگ هردو یکسانند فرقشان فقط دررختخواب وکفن است . فتدبر .

چو بینی توانگر سر ازکبر مست

برو شکر یزدان کن ای تنگدست

توانگر سر : در تقدیر «سرتوانگر» است‌که به‌ضرورت وزن‌مقدم و مؤخر شده . یااینکه به‌تقدیر «را»ی تخصیص‌باشد : «توانگر را سر» ویا به‌تقدیریك ضمیر بدل بعض ازتوانگر «سرش» باشد .

۱ـ **معن** : رواست .　۲ـ ع، خوب .　۳ـ ع، ف : آمدومرد .　۴و۵ـ ف: بر.

شکر یزدان : اضافهٔ مصدر به‌مفعولش است .

محصول بیت : وقتی سرتوانگر را ازکبر وغرور مست ببینی ، یعنی چون ثروتمند را مغرور بینی ، ای فقیر! برو شکر یزدان کن .

بیت آینده سبب شکر را بیان می‌کند :

نداری بحمدالله آن دسترس

که برخیزد از دستت[1] آزار کس

دسترس : ترکیب مزجی است به‌معنی قدرت .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام حرف رابط را حذف‌کرده می‌فرماید : بحمدالله آن دسترس نداری ، یعنی آن قدرت رانداری‌که از دستت آزارکسی برخیزد. حاصل : شکرخدا کن‌که همانند دیگران به رنجانیدن‌کسی قادر نیستی .

حکایت

شنیدم که صاحبدلی[2] نیك مرد

یکی خانه برقامت خویش کرد

که : حرف بیان است .

بر : حرف مقداراست به‌معنی اندازه .

محصول بیت : شنیدم‌که صاحبدلی‌نیك مرد ، یعنی یکی‌از اولیاءالله ، به‌اندازهٔ قامت خویش خانه‌یی ساخت .

یکی گفت میدانمت دسترس

کزین خانه بهتر کنی گفت بس

که : حرف بیان است .

محصول بیت : شخصی به صاحبدل گفت : می‌دانم‌که تو قدرت ودسترس داری

۱ـ متن : دست . ۲- متن : صاحبدل .

که خانه‌یی بهتراز این بسازی ، یعنی می‌دانم‌که می‌توانی خانه‌یی بهتراز این خانه بنا کنی . چرا خانه‌یی درخور خود نساختی ؟ صاحبدل درجوابش‌گفت : بس است ! یعنی این خانه برای من‌کافی است . حاصل : نسبت به‌تنگی قبر،دردنیا برای دوروزه زندگی این خانه‌کافی است زیاده ازاین ، اسراف است .

چه میخواهم از طارم افراشتن
همینم بس[1] از بهر بگذاشتن

طارم : به‌فتح وضم «ر» خانه‌های نمدی ترکمنان است‌که درترکی «درم اوی» گویندگاهی به‌طریق تشبیه به فلك نیز طارم‌گویند وچیزهایی را که شکل قبه دارند طارم‌گویند . اما دراین قبیل موارد مراد کوشك وچارداق است .

بگذاشتن : یعنی ترك کردن .

محصول بیت : ازخانه وسرای افراشتن چه می‌خواهم ، یعنی ازبلندکردن وبالا بردن آپارتمانها وقصرها چه‌آرزو دارم ؟ برای بگذاشتن ورفتن این قدر برایم کافی است ، یعنی برای ترك‌کردن دردنیا این مقدار بس است بیش ازاین حسرت و ندامت به‌بار می‌آورد .

حضرت شیخ به‌اندرز ومعرفت شروع‌کرده می‌فرماید :

مکن خانه در[2] راه سیل ای غلام
که‌کس را نگشت این عمارت تمام

که : حرف تعلیل است .

مراد از «این عمارت» دنیاست .

مراد از «تمام» جاودان است .

محصول بیت : ای غلام ! درراه سیل خانه مساز ، یعنی خانۀ دنیا برای‌کسی باقی نمی‌ماند . فانی محض است جای قرار وثبات نیست زیرا سریع الزوال است .

۱ـ **متن** : پس . ۲ـ **ع** ، **ف** : بر .

نه از معرفت باشد و عقل ورای
که در'ره کند کاروانی سرای

که : حرف بیان است .

محصول بیت : ازمعرفت وعقل ورای نیست‌که کاروانی درراه سرای بسازد ، یعنی دور ازعقل ومعرفت‌وتدبیراست‌که‌کوچ‌کننده درمراحل‌ومنازل‌خانه بنا کند. بنا کردن خانه شایستهٔ مقیم است نه رهگذرکه درجایی دائماً اقامت نخواهدکرد پس دورازعقل است‌که درراه خانه بسازد وبگذارد وبرود فقط زحمت ومشقت برای اوبماند.

این بیت تمثیل است براحوال مردم دنیا وعاشقان دنیا .

حکایت

یکی سلطنت ران صاحب شکوه
فرو خواست رفت آفتابش بکوه

سلطنت ران : ترکیب وصفی است یعنی پادشاه .

صاحب شکوه : دراصل با اضافه است به‌ضرورت وزن قطع اضافه شده .

آفتابش : درتقدیر: آفتاب عمرش .

محصول بیت : آفتاب عمر یك سلطنت ران صاحب شکوه خواست به‌کوه فنا وزوال برود ، یعنی نزدیك به‌مرگ شد .

بشیخی درآن بقعه کشور گذاشت
که در خانه[۲] قایم مقامی نداشت

بقعه : دراینجا به‌معنی زمین است .

گذاشت : یعنی تسلیم کرد .

خانه : به‌معنی خاندان است یعنی وارثان .

قایم مقام : به‌قطع‌اضافه خوانده می‌شود به‌ضرورت وزن . «ی» حرف وحدت

۱ـ ع ،ف ،بر.   ۲ـ ع ، دوده .

ویا ابهام است .

محصول بیت : پادشاه مذکور ، درآن زمین‌کشور وسلطنت به‌شیحنی‌گذاشت یعنی تسلیم کرد . زیرا درخاندان خودش ، قایم مقامی نداشت‌که درجای اوبنشیند و پادشاهی بکند .

چو خلوت‌نشین کوس دولت شنید
دگـر ذوق در کنـج خلوت ندید

کوس دولت : اضافۀ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : وقتی‌آن خلوت نشین ، یعنی شیخ ،کوس دولت شنیـد وذوق سلطنت به دماغش رسید ، دیگر درکنج خلوت ، یعنی درگوشۀ توکل وقناعت وزاویۀ عزلت وفراغت ، ذوق وصفا ندید .

چپ وراست لشکر کشیدن گرفت
دل پـردلان زو رمیـدن گرفت

گرفت : دراین قبیل موارد یعنی شروع کرد .

پردل : ترکیب وصفی است به‌معنی دلاور وبهادر ، در تقدیـر : مـرد پردل .

محصول بیت : پادشاه جدید به چپ وراست ، یعنی به‌اطراف واکناف شروع کرد به‌لشکرکشیدن ، یعنی به‌فتح‌کشورها پرداخت ، پس دل دلیران وبهادران شروع کرد به‌ترسیدن ازاو ، یعنی جنگجویی شدکه مردان جنگنده ازاو می‌ترسیدند .

چنان سخت بازو شد و تیزچنگ
که با جنگجویان طلب‌کرد جنگ

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت: چنان نیرومند وتیزچنگ شدکه باجنگجویان جنگ وجدال طلب‌کرد : حاصل :آن قدر قوی‌گردیدکه طالب جنگ باپهلوانان ودلاوران شد .

ز قوم پراکنده خلقی بکشت
دگر جمع گشتند وهمرای[1] وپشت

دگر : درتقدیر ، قوم دیگر وباقی قوم .

پشت : مراد ظهیر وپشتیبان است .

محصول بیت : ازقوم پراکند ، یعنی ازقومی که تحت تصرف او نبودند گروهی بکشت ، بقیه ودیگران جمع گشتند وهمرای وپشتیبان شدنـد ، یعنی با همـدیگر متفق گردیدند .

چنان در حصارش کشیدند تنگ
که عاجز شد از تیرباران وسنگ

که : حرف بیان است .

تیرباران : ترکیب مزجی است به‌طریق مبالغه یعنی باران تیر .

محصول بیت : قوم متفق شیخ را چنان تنگ درحصار کشیدند ، یعنی درحصار کشیده زبون ومغلوبش کردند وجایز است که حصار دراینجا مصدر ازباب مفاعله باشد به‌معنی محاصـره ، یعنی اورا چنان محاصـره کـردند که از باران تیـر وسنگ ناتوان گردید .

بر نیك محضر[2] فرستاد کس   که صعبم فرومانده فریادرس

نیك محضر : ترکیب وصفی است به‌معنی نیك خـوی . «ی» وحدت مقـدر است. فتدبر.

که : حرف تعلیل است .

فریاد : دراینجا به‌معنی مدد است .

صعبم : «صعب» یعنی مشکل ودشوار . «م» مقید است به «فرومانده» درتقدیر : فرو مانده‌ام .

۱ـ ع : گشتند همرای .   ۲ـ ع ، ف ، نیکمردی .

محصول بیت : پادشاه جدید پیش مردی نیك محضر ،کسی فرستادکه سخت فروماندهام به فریادم برس ، یعنی دعای خیر درحق من بکن . تا بردشمنان ظفریابم.

بهمت مدد کن که شمشیر[1] و تیر
نه در هـر وغایی بـود دستگیر

که : حرف تعلیل است .

وغا : بهفتح «و» یعنی جنگ . «ی» حرف وحدت است .

محصول بیت : باهمت وصفای خاطر بهمنکمك کن ، زیرا شمشیر وتیر در هرجنگـی دستگیر و یاور نیست ، یعنی ماننـد دعاییکه ازدرون دل باشد مؤثـر واقع نمیشود .

چو بشنید عابد بخندید و گفت
چـرا نیم نانی نخورد و نخفت

محصول بیت : وقتی عابد نیك محضر سخن شیخ راشنید خندید وگفت : چرا نیم نانی نخورد ونخفت ؟ یعنی چرا بهنیم نانی قانع نشد ودرگوشهٔ فـراغت نغنـود ؟ سلطنت درخور وحد او نبود .

ندانست قارون نعمت پرست که گنج سلامت بکنج اندرست

قارون : دراینجا بهطریق استعاره ذکر شده بهمعنی حریص دنیا .

که : حرف بیان است .

گنج سلامت : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : نعمت پرست حریص دنیا ندانستکه گنج سـلامت وسعادت درکنج قناعت وفراغت است . حاصل : ذوق وصفا درترك دنیاست نه درطلب ومحبت دنیا . فتأمل .

۱ـ **متن :** کنشمشیر .

حکایت اندر صبر در ناتوانایی بامید بهی[1]

کمالست درنفس مرد سلیم[2] گرش زر نباشد چه نقصان و بیم

محصول بیت : درنفس مرد سلیم ،کمال وهنر سلامت حال وفراغت بال است.

دربعضی نسخ به جای «سلیم» . «کریم» آمده ، ظاهراً این یکی اولی است . یعنی درنفس وذات مردکریم ، کمال وهنرکرم واحسان است . پس اگر بالفعل سیم و زر نداشته باشد ، یعنی اگر فقیر باشد ، نقصان وبیم نیست ؟ زیرا کرم امر ذاتی و افلاس وفقر امر عارضی است‌که ثابت ودایمی نمی‌شود .

مپندار اگر[3] سفله قارون شود
که طبع لئیمش دگرگون شود

مپندار : مرهرن است به‌مصراع دوم .

سفله : به‌ضم وکسر «س» وسکون «ف» یعنی پست .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : اگرشخصی پست ودنی درثروت ومال قارون هم باشد مپندارکه طبع ذلیل ولئیمش دگرگون‌گردد . حاصل : ازرذالت وخساست نجات نمی‌یابد . زیرا رذالت جبلی‌است با متاع دنیا ازبین نمی‌رود .

وگر در نیابد کرم پیشه نان
نهادش توانگر بود همچنان

محصول بیت : واگر فقیرکریم الطبع نان درنیابد ، یعنی محتاج یك نان هم باشد ، طبعش همچنان توانگر وغنی است . حاصل : به هنگام ثروتمند بودن هرطور بود درحال فقر نیز به‌همان حال خواهد بود هرگز ناراحت ومضطرب نمی‌شود یعنی درهر دوحال‌کریم است .

۱ـ ع ، ف : ندارد. ۲ـ ع ، ف : کریم . ۳ـ ع : کر .

مروت[1] زمینست و سرمایه زرع
بده کاصل خالی نماند[2] زفرع

کاصل : «که» حرف تعلیل است . مراد از«اصل» مروت است که درحکم زمین مزرعه است .

فرع : مزروع است که در حکم سرمایه می‌باشد .

محصول بیت : مروت وسخاوت زمین است وسرمایه ومال زراعت است پس از سرمایه به مستحقش بده‌که مروت‌وسخاوت‌از سرمایه خالی‌نماند، یعنی‌خدابه‌یکی هزار می‌دهد ، همچنانکه ازهردانه تخم دانه‌های زیادی حاصل می‌شود . فتدبر .

خدایی که از خاك مردم کند
عجب دارم ار مردمی گم کند

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : خدایی‌که ازخاك مردم می‌آفریند ، عجب دارم اگر مردمی ، یعنی‌کرم واحسان را گم وضایع‌کند . یعنی همان طورکه توبه مستحق می‌دهی خدا هم به‌تو درعوض مضاعف می‌دهد .

بمال[3] نهادن بلندی مجوی　　**که‌ناخوش‌کندآب استاده‌بوی**

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : با مال ونعمت نگاهداشتن ونهادن، بلندی مجوی، یعنی با خست، عزت وشرف امید مدار . زیرا آبی‌که بسیار دریك جا بماند بوی ناخوش می‌کند ، یعنی بدبوی می‌شود .

ببخشندگی کوش کآب روان
بسیلش مدد میرسد زآسمان

که : حرف تعلیل است .

۱ـ ع : سخاوت.　　۲ـ ع: بده خه‌که خالی‌نمانی .　　۳ـ ع ، ف : زنعمت.

محصول بیت : به‌بخشندگی وکرم سعی وکوشش‌کن که به‌آب روان به وسیلهٔ سیل ازآسمان مدد می‌رسد که هرگز قطع نمی‌شود . تو نیز مال را به‌مستحق ببخش که به‌امر خدا هرگز قطع نگردد .

گر[1] از جاه و دولت بیفتد لئیم
دگـر باره نادر شود مستقیـم

محصول بیت : اگر شخص لئیم ازجاه ودولت بیفتـد ، یعنی ازمنصب خـود معزول‌گردد ، دگرباره به‌ندرت مستقیم می‌شود ، یعنی دیگر به‌منصب وجاه نمی‌رسد.

وگر قیمتی گوهری غم مدار
که ضایـع نگرداندت روزگار

قیمتی : «ی» حرف نسبت است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : حال لئیم چنین است . اما اگر توگوهری پرقیمت هستی ، غم مدار وناراحت مباش . زیـرا روزگار تو را ضایع نمی‌گرداند . بلکه به‌نـوعی تـو را به دولت می‌رساند . حاصل : اگر درتو هنـر وکمالی هست البته روزگار تـورا پیش می‌برد وبه سعادت می‌رساند .

کلوخ ارچه افتاده بینی[2] براه
نبینی که در وی کندکس[3] نگاه

که : حرف بیان است .

محصول بیت : کلوخ را اگرچه درراه افتاده می‌بینی ، اما نمی‌بینی‌کـه کسی در وی نگاه کند ودرآن طمع نماید .

وگر خردهٔ زر ز دنـدان گاز[4]
بیفتـد بشمعش بجـویند بـاز

گاز : یعنی مقراض.

۱ـ **متن**، اگر. ۲ـ **ف** ، باشد . ۳ـ **متن**، وی‌کس‌کند . ۴ـ **متن** ، گارز.

محصول بیت: حال کلوخ چنان است، ولی اگر خردهٔ زر از دندان مقراض بیفتد، آنرا باشمع باز جویند ورهایش نمی‌نمایند زیرا مسلم عالم وقبول بنی‌آدم است .

بدر میکننـد آبگینـه ز سنگ
کجا ماند آیینـه در زیر زنگ

آبگینه : به‌کسر «ك» عجمی یعنی شیشه .

محصول بیت : آبگینه را ازسنگ استخراج می‌کنند ، حاصل : ماده‌اش از سنگ است . اما نه هرسنگ ، بلکـه ازسنگ مخصوص آن . مقصود آنست که قابلیت شرط است تا آن چیزرا درسایهٔ قابلیت مقبول‌نماید .آیینه نیز به‌علت مقبول بودن هرگز درزیر زنگ نمی‌ماند . حاصل : هنرمند بیگانه نمی‌ماند روزی برایش مشتری پیدا می‌شود .

بیت آینده مقصود را توضیح می‌دهد :

هنر باید وفضل و دین و کمال[1]
که گاه آیدو گه رود جاه ومال

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : برای مرد هنر وفضل ودین وکمال‌باید، زیرا جاه ومال گاهی می‌آید وگاهی می‌رود ثابت وبرقرار نمی‌ماند .

حکایت

شنیدم ز پیران شیریـن سخن
که بود اندرین شهر پیری کهن

که : حرف بیان است .

مراد از «اندرین شهر» بعضی‌ها گفته‌اند شیراز است وبعضی‌ها گفته‌اند دمشق است که کتاب بوستان درآنجا تصنیف یافته . والعلم عندالله .

۱ـ ع ، ف : پسندیده ونغز باید خصال .

محصول بیت : از پیران شیرین سخن شنیدم‌که دراین شهر پیری‌کهن بود .

بسی دیده شاهان ودوران وامر
بسر برده[۱] عمری بتاریخ[۲] عمرو[۳]

امر : دراینجا به‌معنی حال و حکم است .

بسر برده : دربعضی نسخ «سرآورده» آمده‌که به همان معنی است .

بتاریخ عمرو : «ب» دراین قبیل موارد مفید معنی مقدار است . اضافهٔ لامیه یعنی به‌اندازهٔ تاریخ عمرو . مراد از «عمرو» عمروبن لیث از پادشاهان گذشته ویا عمروبن امیه است‌که پیك حضرت‌حبیب الله(ص) وشخصی معمر بود. والعلم عندالله .

محصول بیت : آن پیر شاهان ودوران وامور واحوال بسیار دیده بود . به‌اندازهٔ تاریخ عمرو ، عمری به سرآورده بود ، یعنی بسیار عمرکرده وجهان دیده بود .

در بعضی نسخ «ز تاریخ عمر» واقع شده . برای بیان ابتدای مدت عمر.

درخت کهن میوهٔ تازه داشت
که شهد ازنکویی پرآوازه داشت

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : درخت‌کهن‌میوهٔ‌تازه داشت، یعنی‌آن پیرپسرتازه‌روی‌وزیبایی داشت‌که شهررا از زیبایی خود پرآوازه داشت. حاصل : درزیبایی‌مشهور بود .

عجب در[۴] زنخدان آن دلفریب[۵]
که هرگز نبودست برسرو سیب

عجب : درتقدیر : عجب دارم .

که : حرف علت است برای تعجب .

محصول بیت : عجب دارم درزنخدان آن دلفریب‌که شبیه سیب بود ، زیرا

---

۱ ـ ع، **ف** : سرآورده.   ۲ ـ **ف** : زتاریخ .   ۳ ـ **ف** : عمر.   ۴ ـ ع: از .
۵ ـ **متن** : زنخدان دلفریب .

هرگز بردرخت سـرو سیب نبوده است . قامت اورا به سـرو وزنخدانش را به سیب تشبیه می‌کند ومی‌فرماید : تعجب می‌کنم از سیب زنخدان برقامت سروش ، زیـرا هرگز سرو سیب ندارد .

ز شوخی و مردم ،خراشیدنش
فـرج دیـد در سر تـراشیدنش

شوخ : یعنی مطبوع . «ی» حرف مصدر است .

خراشیدن : یعنی خراشیدن دراینجا مرادآزار دادن ورنجانیدن است . ضمیر راجع به «پیر» است .

فرج : با «ج» دراینجا به‌معنی رهایی از غم است .

محصول بیت : چون پسر بسیار محبوب بود وبا استغنا گرفتاران عشق خود را آزار می‌داد پدرش درتراشیدن‌زلف سرپسرفرج ورهایی دید . چون‌زلف ازوسایل زیبایی است پس پدرخیال کردکه باتراشیدن زلف پسر زیبایی‌اش ازبین می‌رود واز دست عشاق خلاص می‌شود .

بموسی کهن عمـر کوته امید
سرش کردچون دست‌موسی‌سفید[1]

موسی : درعـربی استره را گوینـد . عجم «موسی» با«ی» استعمـال می‌کنـد عرب «موس» .

کهن عمر : ترکیب وصفی است یعنی بسیار عمرکرده .

کوته امید : ترکیب وصفی است‌زیراامیدش‌برآن بودکه با تراش‌سر نقصان و زوال برزیباییش برسد .

محصول بیت : با استره پیرسالخوردهٔ کوته امید ، سرپسرش را مانند دست حضرت موسی سفیدکرد ، یعنی موی سیاهش را تراشیده سرش را سفید نمود .

۱ـ ع ، ف : سپید .

یکی ازمعجزات حضرت موسی آن بودکه دستش مانندخورشید می درخشید .

ز سر تیزی آن آهنین دل که بود

بعیب پری رخ زبان برگشود

آن : اسم اشاره است به «آهنین دل» که ترکیب وصفی است درتقدیر: موسای آهنین دل .

که : حرف رابط صفت است .

زبان برگشود : یعنی زبان طعن برگشود .

محصول بیت : ازکثرت تیزی آن استرهٔ آهنین دل‌که چنان تیزی داشت به عیب وطعن پسرپری رخ زبان برگشود ، یعنی عیوبش را آشکارکرد . سر تیزبودن وآهنین دل بودن تیغ واضح است . زبان به عیبش گشودن عبارت از نقصان واردکردن برزیبایی است . وجایزاست که‌گفته شود : زبان گشودن به‌معنی ازدسته‌اش بازشدن و موی تراشیدن است .

بمویی که کرد ازنکوییش کم نهادند حالی سرش در شکم

حالی : یعنی درحال .

درشکم : « در» حرف صله . مراد از «شکم» شکاف دستهٔ تیغ است که تیغ بعداز بسته شدن درلای آن قرار می‌گیرد .

محصول بیت : به سبب مویی‌که تیغ ازنکویی پسرکم کرد ، درحال سرش را درشکمش نهادندگویا بااین رفتارش مستحق تنبیه شد ،که برای تنبیه سرش را در شکمش گذاشتند . حاصل : رسم براین است‌که پس از اتمام تراشیدن تیغ را می‌بندند وهمان طورسرش‌را باز نمی‌گذارند .

چو چنگ از خجالت سرخوبروی

نگونسار و در[1] پیشش افتاده موی

نگونسار : یعنی سرنگون .

---

۱ ـ **متن :** نگونسار در .

محصول بیت : سر خوبروی به علت قطع زلفش ازخجالت مانند چنگ نگونسار بود و موهای بریده شده درپیشش افتاده بود . یعنی چون زیبایی‌اش ناقص شده بود ازشرمندگی سرش را پایین انداخته باحسرت وندامت به موهای بریده نگاه می‌کرد .

درذکر «چنگ» دووجه هست ، یکی درپایین انداختن سر ، دیگری آنست که تارهای چنگ اغلب از ابریشم است .

یکی را که خاطر درو رفته بود
چو چشمان دلبندش آشفته بود

که : حرف رابط صفت است .

رفته بود : یعنی علاقمند شده بود .

محصول بیت : به‌یکی‌که دلش دراو رفته بود، یعنی‌علاقمندآن پسر شده بود همانند چشمان دلبند او،آشفته وحیران عشق ومحبت اوشده بود ؛

کسی گفت جور آزمودی ودرد
دگر گرد سودای باطل مگرد

محصول بیت : شخصی به عاشق مذکورگفت‌که درعشق جوان بسیار جور و دردکشیدی ، دیگر به‌گرد سودای باطل مگرد. یعنی بعدازاین محبت اورا ترك کن وراحت باش ، تاکی جفا ودرد عشق اورا خواهی‌کشید ؟

زمهرش بگردان چوپروانه پشت
چو[1] مقراض شمع جمالش بکشت

بکشت : دراینجا یعنی خاموش‌کرد .

شمع جمال : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

دربعضی نسخ به جای «چو» ، «که» آمده است .

۱ـ ع، ف : که .

محصول بیت : به عاشق گفت : مانند پروانه ازمهر جوان پشت بگردان ، زیرا مقراض شمع جمالش را خاموش کرد . حاصل : مثل سابق لطافتش نمانده است .

برآمد خروش از هوادار چست
که تردامنان را بود عهد سست

که : حرف رابط مقول وقول مقدر است .

تردامن : اکثر درمعنی شهوت پرست وناپاك استعمال می‌شود .

عهد : دراین قبیل موارد به‌معنی پیمان است .

محصول بیت : وقتی طعن آن مرد را شنید ازعاشق صادق خروش برآمد و گفت : عهد تردامنان وناپاکان سست وناپایدار می‌شود . حاصل : برعهد آنان اعتماد نشاید .

پسر خوش منش باید و خوبروی
پدر گو بجهلش بینداز موی

خوش منش : ترکیب وصفی است به‌معنی خوش طبع .

محصول بیت : عاشق صادق به‌آن شخص گفت : پسر باید خوش‌منش‌وخوبروی وملایم ولطیف طبع باشد . به‌پدرش بگو از جهالت موی سرش‌را بتراش، که ازآن ضرری به عاشق نمی‌رسد .

مرا جان بمهرش در[1] آمیختست
نه خاطر بمویی در آویختست

محصول بیت : عاشق گفت : جان ودل من با مهر اوآمیخته است خاطرم به‌موی وزلف او نیاویخته است یعنی مهر ومحبت من به‌خود اوست نه به‌زلف وکاکل او . زیرا اگر موی برود باز می‌روید پس مراد ذات شریف خود اوست نه‌موی سرش.

چو روی نکو داری انده مخور
که موی ار[2] بیفتد بروید دگر

که : حرف تعلیل است .

۱ـ ع ، ف : بر.　　۲ـ ع: که موگر .

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : وقتی روی نیکو داری، غم مخور ، زیرا موی اگر بیفتد دومرتبه می‌روید ، یعنی به وسیلهٔ تراشیدن زلف نقصانی برزیبایی وارد نمی‌شود ، زیرا «العارض کالمعدوم» .

حضرت شیخ به حکمت ومعرفت شروع کرده می‌فرماید :

نه پیوسته رز خوشهٔ تر دهد
گهی برگ ریزد گهی بر دهد

نه : حرف نفی درمعنی متعلق است به «دهد» درتقدیر: ندهد .

محصول بیت : رز پیوسته خوشهٔ تر نمی‌دهد ، بلکه‌گاهی برگ می‌ریزد و گاهی میوه می‌دهد . اگر زلف پسر نیز تراشیده باشد باز می‌روید ، همیشه به همان صورت نمی‌ماند .

بزرگان چو خور درحجاب اوفتند
حسودان چو اخگر در آب اوفتند

خور : به‌ضم «خ» با «و» رسمی یعنی خورشید .

مراد از «حجاب» دراینجا ابر است .

محصول بیت : بزرگان هرگاه‌به‌بلا وبدبختی بیفتند مانند درحجاب افتادن خورشید زود بیرون می‌آیند . حسودان نیزگرفتار مشقت وبلا می‌شوند اما همانند افتادن اخگر درآب ، همان ساعت زغال سیاه می‌شوند وازبین می‌روند .

بیت‌آینده مراد را بیان می‌کند :

برون آید از زیر ابر آفتاب
بتدریج واخگر بمیرد در آب

محصول بیت : آفتاب به‌تدریج ، یعنی‌کم‌کم ، از زیر ابر بیرون می‌آید و منجلی می‌گردد اما اخگردرتوی‌آب خاموش می‌شود ، یعنی درحالی‌که مانند یاقوت سرخ است زغال سیاه می‌شود .

زظلمت مترس ای پسندیده دوست
که ممکن بود کآب حیوان دروست

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای‌دوست‌پسندیده ! ازظلمت‌مترس . زیرا ممکن است‌که آب حیوان درآن باشد . یعنی‌آب حیوان با آنهمه دلپذیری جایش درتاریکی است . پس از تاریکی فرار مکن شایدآب حیوان درآن است . حاصل : ازآلام وشداید روزگار ناراحت مباش ، چه‌بساسبب وصول به مقصودگردد . زیرابا هردشواری‌آسانی هست .

نه گیتی پس از جنبش آرام یافت
نه سعدی سفر کرد تا کام یافت

نه : حرف نفی متضمن استفهام تقریری است .

تا : حرف تعلیل است به‌معنی «حتی» . ویاحرف انتهاست به‌معنی «الی» .

کام : دراینجا به‌معنی مراد است .

محصول بیت : آیا جهان پس از جنبش وحرکت‌آرام نیافت ؟ یعنی یافت . مرادآنست‌که خدا جهان را نخست برروی‌آب بدون‌کوه‌آفرید پس به‌جنبش وحرکت آمد. برای راحتی بنی‌آدم کوهها را برآن مانند میخها قرار داد . آیا سعدی سفرنکرد تا کام یافت ؟ یعنی سفرکرد وکام یافت . یااینکه آیا سعدی تا یافتن و به دست‌آوردن مرادش مسافرت نکرد ؟ یعنی‌کرد .

دل از بی‌مرادی بفکرت مسوز
شب‌آبستنست ای برادر بروز

بفکرت : «ب» حرف مصاحبت . «فکرت» به‌کسر «ف» ویا «ت» اسم است به‌معنی تأمل . مصدرش «فکر» است به‌فتح «ف» .

محصول بیت : دل را از بی‌مرادی بااندیشه مسوز ، یعنی به سبب اینکه بالفعل مرادت حاصل نشده رنجیده وناراحت مباش . زیرا ای برادر شب با روزآبستن

است ، یعنی درحالی‌که شب سیاه محض است درآن روز روشن وجود دارد که زود می‌زاید . شاعر می‌گوید ، بیت :

دنیـا کـه حادثاتلـه هرگیجـه یوکلـی در
گون طوغمه دن نلردوغه‌کیم بیله ناگهان[1]
عجبمـی طـوغسه زلفکـدن فتنـه لـر
مثلـدر بـو دینـور اللیـل حبلـی[2]

۱ـ دنیا هرشب آبستن حوادث است‌که می‌داندکه پیش‌ازطلوع‌آفتاب چه خواهد زاد ؟
۲ـ اگراز زلف تو فتنه‌ها زاید عجیب‌نیست زیرا مثل است‌که می‌گویند شب‌آبستن‌است.

باب هفتم

در تأثیر تربیت[1]

سخن در صلاحست و تدبیر وخوی
نه‌دراسب ومیدان وچوگان[2] وگوی

محصول بیت : دراین باب ، سخن‌درتعلیم صلاح حال واصلاح نفس وتدبیر آخرت وتحصیل خوی نیك است . نه دربارۀ اسب تاختن درمیدان وبازی چوگان و گوی است . حاصل : ارکان واداتی‌را که برای انسان لازم‌است بیان می‌کند وتدبیر وتصرف وامورآخرت را شرح می‌دهد . شجاعت وپهلوانی وسوارکاری وگوی وچوگان را شرح نمی‌دهد . زیرا مهم وضروری زهد وتقوا وریاضت نفس‌است بقیۀ کارها مستحبات است نه واجبات .

تو با دشمن نفس[3] همخانه‌ای چـه دربند پیکار بیگانـه‌ای

دشمن نفس : اضافۀ لامیه است مجازاً .

همخانه : «هم» ادات جمعیت است نظیر: همسفر ، یعنی سفرتاش . «ی» ضمیرخطاب است.

چه : دراینجا متضمن معنی استفهام است یعنی چرا ؟

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام می‌فرماید: توبادشمن نفس همخانه هستی یعنی شب وروز چنین هستی ، چرا دربند پیکار وجنگ بیگانه هستی ؟ حاصل : اول این دشمن را ازبین بردار ،آنگاه بابیگانه جنگ‌کن . زیرا حضرت حبیب‌الله جنگ بانفس‌را جهاد اکبروجنگ باکافرراجهاد اصغرنامیده است یعنی‌جنگ نفس رامقدم داشته است .

۱ـع: درتربیت، ف: درعالم‌تربیت . ۲ـ ع: نه‌دراسب‌وچوگان‌ومیدان. ۳ـ ع: نغز.

عنان باز پیچان نفس از حرام
بمردی زرستم گذشتند و سام

باز پیچان‌نفس : اضافهٔ لامیه‌است درتقدیر: عنان نفس‌باز پیچان، به‌ضرورت وزن مقدم ومؤخر شده .

سام: نریمان نام‌پهلوان مشهور پادشاهی‌است .

محصول بیت : عنان نفس را از حرام باز پیچانندگان و ازکارهای نامشروع اجتناب‌کنندگان ، درمردی از رستم وسام نریمان‌گذشتند ، یعنی درمردی بالاتر از آنان شدند زیرا جنگ بانفس دشوارتر از جنگ بادشمنان است .

تو خودرا چو کودك ادب کن بچوب
بگرز گران مغز دشمن مکوب

محصول بیت : باز به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : تو خودرا مانندکودك با چوب ادب‌کن ، حاصل : ادب تحصیل‌کن . به جنگ رفته مغز دشمن را با گرزگران مکوب ، یعنی محاربه بادشمن نفس مقدم برجنگ‌کفار است زیرا انسان بزرگتر از آن دشمنی ندارد .

کس از چون تو دشمن ندارد غمی
که با خویشتن بر نیایی همی

که : حرف تعلیل است .

نیایی همی : درتقدیر: همی نیایی است به ضرورت وزن «همی» مؤخر آمده.

محصول بیت : بازهم به‌طریق خطاب عام می‌فرماید :کسی از دشمنی مانند توغمی‌ندارد واهمیت نمی‌دهد . زیرا تو باخویشتن برنمی‌آیی ، یعنی توکه نمی‌توانی نفس خود را مغلوب ومقهور سازی ، بنابراین‌کسی ازتو نمی‌ترسد . حاصل : وقتی اسیر دشمن نفس هستی ، هیچ دشمنی ازتو باك نخواهد داشت .

وجود تو شهریست پر نیك و بد
تو سلطان و دستور دانا[1] خرد

دستور : به‌ضم «د» و «ت» وسکون «س» دراینجا وزیر است .

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : وجود تو شهریست پراز خویهای نیك وبد ، یعنی خصلتهای زیادی دروجود تو هست . تو سلطان شهر وجود وخرد وزیر دانای توست .

همانا[2] که دونان گردن فراز
درین شهر کبرست و[3]سودا و آز

که : حرف بیان است .

گردن فراز : ترکیب وصفی‌است به‌معنی سرکش وستیزه‌گر.

محصول بیت : همانا که دونان‌گردن فراز دراین شهر وجود ، کبر وسودا و آز است ، یعنی بدان وحرامزاده‌های شهر وجود اینها هستند . حاصل : همچنانکه درشهر ظاهر بدبختان وبدکرداران هستند ، درشهر وجود تونیز وجود دارند.

رضا و ورع نیکنامان حر　　هواوهوس رهزن و کیسه‌بر

حر : به‌ضم «ح» وتشدید «ر» دراین‌قبیل‌مواردیعنی‌مؤمن ومتدین، «ر» به‌ضرورت وزن به تخفیف خوانده می‌شود .

محصول بیت : رضا وورع وزهد وتقوا درشهر وجود نیکنامان مؤمن وموحد وآزاده هستند، یعنی صالحان شهروجودند . اما هواوهوس راهزنان وجیب بران شهر وجودند . صالح ،آنان وطالع اینان هستند. ازآنان خیر وسعادت واز اینان شرو شقاوت می‌آید .

چوسلطان عنایت کند بابدان　　کجا ماند آسایش بخردان

بخرد : به‌کسر «ب» یعنی عاقل .

۱- **متن** : دانای .　　۲ـ ع : مبادا .　　۳ـ ع ، ف : گیرند .

محصول بیت : وقتی پادشاه بابدان عنایت کند ، برای خردمنـدان وصالحان چه وقت آسایش وحضور می‌ماند؟ یعنی هرکس کبر وغرور وهوا وهوس وحرص وطمع را رعایت کند ،برای عبـادت واطاعت کی دراو قـراری می‌ماند ؟ یعنـی این دو حـال مانعةالجمع است وقتی یکی باشد دیگری نخواهد بود .

ترا شهوت و کبر وحرص[1] و حسد
چوخون دررگندوچو[2] جان درجسد

محصول بیت : شهوت وکبر وحرص وحسد تومانند خون دررگها جاری‌اند ومانند جان درجسد وتمام اعضا هستنـد . حاصل : اینان ستمگران وحـرامزادگان پنهان وجود توهستندکه برای طغیان منتظر کوچکترین بهانه می‌باشند .

گر این دشمنان تقویت[3] یافتند
سر از حکم و رای تو[4] بر تافتند[5]

محصول بیت : اگر دشمنان مذکـور قـدرت یافتند ، سر ازحـکم‌ورأی تـو برمی‌تابند ، یعنی مطیع ومنقادتو نمی‌شوند بلکه برتو غالب شده نافرمانی می‌نمایند.

هوا وهوس را نماند ستیز چو بینند سر پنجهٔ عقل تیز

ستیز : اسم است به‌معنی عناد .

تیز : دراینجا به‌معنی قوی ومحکم است .

محصول بیت : برای هواوهوس عناد وستیز نمی‌ماند ، یعنی سرکشی نمی‌کنند بلکه مطیع ومنقاد می‌شوند ، وقتی سرپنجهٔ عقل راغالب وقوی بینند . حاصل: انسان اگرعقل داشته باشد اینهامغلوب ومقهور می‌شوند چنانکه‌آثارشان نمی‌ماند . اما اگر اینها را به حال خود رها کنی برتو غالب می‌شوند وتورا از خدا دورمی‌کنند .

رئیسی که دشمن‌سیاست‌نکرد هم‌ازدست‌دشمن ریاست‌نکرد

که : حرف رابط صفت است .

۱ـ ع،ف: تراشهوت وحرص‌وکین. ۲ـ ع: چوپا دررکابست و.ف : چوخون دررگانند.
۳ـ ع ، ف : تربیت . ۴ـ ع : سررسم بدرای . ۵ ـ **معن** : سرتافتند .

محصول بیت : حاکمی‌که دشمن را سیاست‌نکرد ، یعنی داد دشمن نداد ، از دست دشمن حکومت وریاست نکرد زیرا مغلوب دشمن می‌شود پس نمی‌تواند حکومت بکند .

چه حاجت درین باب[1] گفتن‌بسی
که حرفی بس ار کار بندد کسی

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : درباب نصیحت وپند بسیارگفتن چه حاجت ؟ یعنی دراین خصوص اطالهٔ کلام لازم نیست ، زیرا یك حرف بس است اگرکسی آنرا به‌کار بندد وعمل‌کند .

گفتار درفضیلت خاموشی[2]

اگر پای در دامن آری چو کوه
سرت[3] زآسمان بگذرد از[4] شکوه

محصول بیت : اگرپایت رامانندکوه دردامن آوری، حاصل:اگرگوشهٔ عزلت‌و فراغت انتخاب‌کرده به‌کسی عرض نیاز نکنی ، سرت در هیبت وشکوه ازآسمان می‌گذرد ، یعنی بلند مقام می‌شوی . مراد ترغیب است به‌قطع‌کردن از مردم واختیار گوشهٔ توکل وقناعت .

زبان درکش ای مرد بسیار دان
که فردا قلم نیست بر بی‌زبان

محصول بیت : ای مرد بسیار دان ! زبان از ناسزا گفتن درکش ، یعنی مادام که ضرورت نباشد سخن مگوی . زیرا فردادرقیامت بربی‌زبانان قلم نیست ، یعنی ازجهت‌گفتار حساب ندارند ولی از جهت‌کردار حساب دارند .

۱ـ ف : نخواهم درین نوع . ۲ـ ع : گفتاراندرفضیلت خاموشی ، ف : سه‌ستاره.
۳ـ متن : سرش. ۴ـ ع ، ف : در .

صدف وار گوهر فشانان[1] راز

دهن جز بلؤلؤ نکردند باز

وار : ادات تشبیه است .

محصول بیت : گوهر فشانان راز وآگاهان ازاسرار خدا ، یعنی اولیاء ، صدف‌وار جز به لؤلؤ دهن باز نکردند . حاصل : مادام‌که کلام عین صواب نباشد به سخن درنمی‌آیند وگفتار خطا بیان نمی‌کنند .

فراوان سخن‌باشد آگنده گوش[2]

نصیحت نگیرد مگر در خموش

محصول بیت : فراوان سخن آگنده‌گوش می‌باشد، یعنی شخص بسیارگوی سخن شنو نمی‌شود . نصیحت تأثیر نمی‌کند مگر درشخص خاموش .

چوخواهی که گویی نفس برنفس

حلاوت نیابی ز گفتار کس

محصول بیت : وقتی می‌خواهی‌که پی‌درپی بگویی ، یعنی می‌خواهی همواره بدون قطع ووقفه سخن بگویی ، ازگفتارکسی‌حلاوت نمی‌یابی، یعنی نمی‌توانی پند کسی را بپذیری ونفس خودرا اصلاح نمایی .

نباید سخن گفت ناساخته نشاید بریدن نینداخته

گفت : به‌معنی گفتن است .

ناساخته : یعنی بدون فکر وبی‌تأمل .

نینداخته : اسم مفعول‌منفی‌است، یعنی اندازه‌گرفته نشده .

محصول بیت : ناساخته وتنظیم نکرده نباید سخن‌گفت ، یعنی بدون اندیشه سخن‌گفتن پسندیده نمی‌باشد . بدون اندازه‌گرفتن بریدن پارچه وغیره شایسته نیست. حاصل : بدون فکر وبی‌ملاحظه سخن‌گفتن نظیر بریدن پارچه بدون اندازه

---

۱ ـ ف : گوهرشناسان ۲ ـ ف : آکنده گوش

گرفتن است .

تأمل کنان در خطا وصواب
به از ژاژخایان[1] حاضر جواب

ژاژ خای : ترکیب وصفی است به‌معنی هرزه‌گوی وغیبت‌کننده .

محصول بیت : کسانی‌که درخطا وصواب تأمل واندیشه می‌کنند بهتر از حاضر جوابان هرزه درای وبیهوده‌گوی هستند.

کمالست در نفس انسان سخن
تو خود را بگفتار ناقص مکن

محصول بیت : سخن درنفس وذات انسان‌کمال است ، یعنی ارزش هرکس از گفتار او معلـوم می‌شود . پس تو خودرا به سبب‌گفتار پست ناقص مـکن . حاصـل : اندیشیده سخن‌گوی تا بهتر شوی .

کم آواز هرگز نبینی[2] خجل
جوی مشك بهتر که یك‌توده گل

کم‌آواز : ترکیب وصفی ، دراین قبیل موارد به‌معنی خاموش است .

که : حرف به‌معنی «من» تفضیلیه است .

توده : به‌ضم «ت» یعنی جمع شده وتپه .

محصول بیت : شخص‌کم آواز وخاموش را هرگز شرمنده نمی‌بینی . یك جو مشك بهتر از یك توده‌گل است . یعنی‌کم پسندیده بهتـر از زیاد ناپسندیده است . حاصل : یك سخن خوب واندیشیده بهتر از هزار سخن ناموزون ونامعقول است .

حذر کن زنادان ده مرده گوی
چو دانایکی گوی وپرورده گوی

ده مرده‌گوی : تـرکیب وصفـی است یعنـی بـه اندازهٔ ده نفـر گوینده ،

۱ـ **متن :** زاژخای .　　۲ـ ع : که افکنده بینی‌خموش و.

یعنی بسیارگوی . «ه» رسمی «دهمرده» مفید معنی مقدار است .

پرورده : دراینجا به‌معنی اندیشیده وباملاحظه است .

محصول بیت : از نادان ده مرده‌گوی حذرکن ، یعنی ازنادان پرگوی احتراز کن . مانند دانا یکی‌گوی اما پرورده‌گوی . حاصل : کم بگوی اما خوب بگوی .

صد انداختی تیر و هرصد خطاست
اگر هوشمندی یك انداز وراست[1]

محصول بیت : صد تیر انداختی وهرصدش خطاست . زیرا هیچ یك به‌نشانه نرسیده ، یعنی صد سخن‌گفتی اما همه‌اش نامقبول ونامعقول است . اگر عاقل ودانا هستی ، یك تیر بینداز ، یعنی یك حرف بگو ، اما سخن راست وحق بگوی .

چرا گوید آن چیز در خفیه مرد
که گر فاش گردد شود روی‌زرد

خفیه : یعنی نهان .

که : حرف رابط صفت است .

روی زرد : ترکیب وصفی ، عبارت از شرمندگی است .

محصول بیت : خردمند چرا آن چیز را درنهان بگویدکه اگر سخنش فاش گردد زرد روی شود ، یعنی شرمنده‌گردد . حاصل : خردمندسخن شرم‌آورنمی‌گوید خواه درنهان وخواه درآشکار .

مکن پیش دیوار غیبت[2] بسی
بودکز پسش گوش دارد کسی

محصول بیت : درپیش دیوار بسیار غیبت‌کسی را مکن . زیرا امکان داردکه کسی ازپس دیوارگوش بدهد وبه همه فاش‌کند ودرنتیجه زیان بینی .

۱ـ ع : انداز راست .   ۲ـ ع : طیبت .

درون دلت شهربندست و راز[1] نگر تا نبیند در شهر باز

شهربند : یعنی حصار وباروی شهر و زندانی، قیاس آنست که به «راز» اضافه کرده «شهربند راز» گویند ولی درنسخ موجود درنزد ما «راز» با«و»استدراك است که به‌مصراع دوم مرهون است .

تا : حرف تعلیل ویا حرف تحذیراست .

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام می‌فرمایـد : درون دل تو شهر محصوری است . دقت‌کن‌که راز موجود درآن ، درشهربند را باز نبیند وگرنه مانند فرار مرغ ازقفس فرار می‌کند ، ودوباره داخل شهربند نمی‌شود . مرادآنست‌که دل زندان راز است باید درآن محبوس شود وگرنه‌فرار می‌کند وبعدازآن گرفتن‌و حبس‌کردن‌آن امکان ندارد . مرادآنست‌که افشای‌راز مکن .

اگر «و» نباشد معنی چنین می‌شود : دل تو حصار وزندان راز است ، حذرکن که درحصار وزندان را بازنبیند وگرنه فرار می‌کندودوباره داخل زندان نمی‌شود.

از آن مرد دانا دهن دوختست
که بیند[2] که‌شمع اززبان سوختست

ازآن : ادات تعلیل است یعنی ازآن جهت .

که : حرف تعلیل است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : مرد دانا ازآن‌جهت دهان خودرا دوخته ، حاصل: ترك سخن کرده است‌که می‌بیندکه شمـع اززبان سوختـه است ، یعنی زبانش سبب فنـای آن می‌گردد . برسرانسان نیز اکثر بلاها ازگفتارش می‌آید .

باید دانست‌که زبان شمع همان نوك فتیله‌اش است‌که می‌سوزد به‌طریق تشبیه

۱ـ ع ، ف : شهربندست راز . ۲ـ ع : داند .

حکایت[1]

تکش باغلامان یکی راز گفت

که این را نباید بکس باز گفت

تکش : به‌کسر «ت» و«ك» عربی نام یکی از پادشاهان ترك است .

که : حرف تنبیه است .

محصول بیت : تکش رازی به غلامان خودگفت وتأکید کـردکه این راز را نباید به‌کسی بگویید وفاش سازید .

بیك سالش آمد ز دل بر دهان

بیك روز[2] شد منتشر در جهان

محصول بیت : آن راز دریکسال ازدل بردهان تکش آمد یعنی یك سال آن راز را دردرونش حفظ کردوبه‌کسی نگفت اما پس ازآنکه به غلامان واطرافیان خود گفت ، دریك روز فاش ومنتشر گردید .

بفرمود جلاد را بی‌دریغ   که بردار[3] سرهای اینان بتیغ

بی‌دریغ : یعنی بدون رحم وامان .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : غلامان‌که آن راز را فاش‌کردند تکش خشم‌گرفت،بی‌دریـغ به جلادگفت که سرهای اینان را باتیغ بردار، یعنی‌سرهایشان را باشمشیر بزن.

یکی‌زان میان گفت‌وزنهار خواست

مکش بندگان کین‌گنه[4] ازتو خاست

زنهار : یعنی امان .

محصول بیت : یکی ازآنان زنهار خواست وگفت : بندگان را مکش ، زیرا

---

۱ ـ ع : حکایت سلطان تکش باغلامان .   ۲ ـ ع : لحظه .   ۳ ـ ع : برادر.

۴ ـ ع ، ف : گناه .

این گناه ازتو خاست که افشای رازکردی ، اگر می‌خواستی رازت مخفی بماند نمی‌بایستی به مابگویی .

تو اول نبستی که سرچشمه بود
چو سیلاب شد پیش بستن چه سود

سرچشمه : دراصل بااضافه است به‌ضرورت وزن قطع اضافه شده .

محصول بیت : وقتی که سرچشمه بود توآنرا نبستی ، یعنی وقتی مالك رازت بودی پنهان نکردی، موقعی که سیلاب شد دیگر پیش بستن چه فایده دارد ؟ یعنی اینان را هلاك مکن توخودت راز را افشا کردی . بعداز این راز خود را به کسی مگو تاپشیمان نشوی .

تو پیدا مکن راز دل با[1] کسی
که او خود بگوید[2] بر هرکسی

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : تو رازت را پیش کسی آشکار مکن ، یعنی راز دل را به‌کسی مگو . زیرا او خود درپیش هرکسی می‌گوید . یعنی راز تورا به همه فاش می‌کند . پس همانند دشمن ازدوست نیز پنهان دار .

جواهر بگنجینه‌داران سپار ولی راز با[3] خویشتن پاس‌دار

محصول بیت : جواهر را به خزینه داران بسپار . ولی رازت را باخویشتن حفظ کن . یعنی گنجینه دار رازت خودت باش ، به‌کسی اعتماد مکن .

سخن تا نگویی بر و دست هست[4]
چو گفته شود یابد او بر تو دست

تا : حرف توقیت است .

محصول بیت : سخن را مادام که نگویی برودست هست ، یعنی براو قادری .

---

۱ ـ ع، ف . بر. ۲ ـ ع : نگوید. ۳ ـ ع،ف : را . ۴ ـ متن : بست .

هر وقت خواستی می‌گویی ، اما چون گفته شود او بر تو دست می‌یابد ، یعنی بر تو غالب می‌شود و دومرتبه به دام داخل نمی‌شود .

سخن دیو بندیست[1] در چاه دل
ببالای کام ودهانش[2] مهل

مهل : یعنی ترک مکن ورها مکن از «هلیدن» .

محصول بیت : سخن درچاه دل شیطانی درداخل بنداست . پس آنرا به‌بالای کام ودهان رها مکن . حاصل : شایسته نیست که سخن بیرون آید ، مگر آنکه ضروری باشد .

تو دانی که چون دیو رفت ازقفس
نیاید بلاحول کس باز پس

محصول بیت : تو می‌دانی که چون دیو از قفس رفت ، یعنی فرار کرد ، دیگر با «لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم» گفتن کسی باز پس نمی‌آید . سخن نیز دیوی است همان که از اختیار تو رفت تو امید خیر از آن مدار .

توان[3] باز دادن ره نره دیو
ولی باز[4] نتوان گرفتن بریو

ریو : یعنی حیله .

محصول بیت : به نره دیو ، یعنی به دیو نر ، می‌توان راه داد ، یعنی خلاص کردن آن از حبس ممکن است اما اورا دومرتبه با حیله گرفتن و به دست آوردن امکان ندارد ، یعنی هرقدرنیرنک کنی، دیگر به‌اختیار محبوس نمی‌شود .

یکی طفل بردارد از رخش بند
نیاید بصد رستم اندر کمند

رخش : نام هر اسب است ، اسب رستم زال را نیز «رخش» گویند .

۱ـ ع.ف : دیوبندست. ۲ـ ع.ف : زبانش. ۳ـ متن: توآن. ۴ـ متن : بار .

محصول بیت : طفلی بند از رخش برمی‌دارد ، اما آن رخش باصد دلاور همانند رستم درکمند نمی‌آید . سخن نیز براین شبیه است به‌محض اینکه از دهان بیرون رفت دومرتبه داخل دهان نمی‌شود .

مگو آن که گر برملا [۱] اوفتد
وجودی ازو [۲] دربلا اوفتد

ملا : یعنی فاش .

محصول بیت : آن سخن را مگوکه اگرآشکار شود، یعنی درمیان مردم فاش گردد وجودی ازآن دربلا افتد . حاصل : سخنی مگوکه ازآن به‌کسی‌آسیبی برسد .

بدهقان نادان چه خوش گفت زن
بدانش سخن گوی یا دم مزن

محصول بیت : به دهقان نادان زنش چه خوش‌گفت : ازروی دانش سخن بگوی ، ویا اینکه دم مزن وساکت باش .

مگوی آنچه طاقت نداری شنود
که جو کشته گندم نخواهد [۳] درود

محصول بیت : مگوی‌آنچه را که طاقت نداری بشنوی ، یعنی‌آنچه را که اگر به خود تو بگویند ناراحت می‌شوی باکسی مگو . زیرا کسی‌که جوکشته ، گندم نخواهد درود . یعنی بدگوی ، بد می‌شنود . حاصل : هرچه بکنی نتیجه‌اش عاید خودت می‌شود .

چه نیکو زده‌است این مثل برهمن
بود حرمت هرکس از خویشتن

برهمن : حکیم وکشیش هند را گویند .

محصول بیت : این مثل را برهمن چه نیکوزده است : حرمت هرکسی‌از

---

۱ ـ **متن** ؛ کرملا . ۲ ـ ع، **ف** ؛ ازآن . ۳ ـ **ف** ؛ نخواهی .

خویشتن است ، یعنی اگر تو به دیگری حرمت بکنی درواقع به خودت حرمت می کنی.

نباید که بسیار بازی کنی   که مر قیمت[1] خویشتن بشکنی[2]

که : حرف بیان است .

بسیار : یعنی زیاد اما دراینجا مراد عدم صرف است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : نباید که مشغول بازی شوی برای اینکه قیمت خود را می‌شکنی . حاصل : بهتر آنست که دست از بازی برداری وهمچون بچه‌ها مشغول لهو ولعب نگردی .

حکایت

یکی خوب خلق[3] وخَلَق پوش بود   که درمصر یك چند خاموش بود

خلق پوش : ترکیب وصفی است به‌معنی کهنه پوش .

خلق : به‌فتح «خ» و«ل» لباس کهنه را گویند .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : شخصی نیك خوی وکهنه پوش بود که درمصر زمانی خاموش بود ، یعنی باکسی صحبت نمی‌کرد و به‌حال خود مشغول می‌شد . به‌سبب خاموشی مردم براو بسیار معتقد بودند .

---

۱ ـ **متن** : قیمتی .   ۲ ـ ع (درحاشیه) ، **ف** : اضافه دارد .

چو دشنام گوئی دعا نشنوی   بجز کشتهٔ خویشتن ندروی
مگوی و منه تا توانی قدم   ازاندازه بیرون وزاندازه کم
اگر تند باشی بیکبار و تیز   جهان ازتو گیرند راه گریز
نه کوتاه دستی و بیچارگی   نه زجر وتطاول بیکبارگی

۳ ـ **متن** : خلقی .

خردمند مردم ز نزدیك و دور

بگردش چو پروانه جویان نور

محصول بیت : مردم خردمند از دور ونزدیك ، دراطـراف او پـروانـه وار جویای‌نوربودند. یعنی اورا ولی می‌دانستند وطالب‌فیض بودند . همچنانکه همه از اولیا چیزی امیدوارند .

تفکر شبی با دل خویش کرد

که پوشیده زیر زبانست مرد[۱]

که : حرف بیان است .

مصراع دوم ، مصراع اول را بیان می‌کند .

محصول بیت : شبی بادل خویش اندیشیدکه تاکی چنین خاموش بنشینم و با کسی سخن نگویم وحرفی نزنم ؟ زیرا مرد درزیر زبان پوشیده‌است‌مادام‌که‌سخن نگوید ارزش وقدرش معلوم نمی‌شود .

سخن گفت ودشمن‌بدانست ودوست

که درمصر نادان‌تر از وی هم‌اوست

محصول بیت : سخن‌گفت ودوست ودشمن دانستندکه‌درمصر نادان‌تر ازوی هم خود اوست ، یعنی همه دانستندکه نادانتر از اوکسی نیست .

حضورش پریشان شد وکار زشت

سفر کرد وبر طاق مسجد نوشت[۲]

محصول بیت : حضورش پریشان شد وکارش زشت شد . دانستندکه هیچ چیز ندارد . دیگرکسی پیش اونیامد . اونیز سفرکردوبرطاق مسجد نوشت ، درتقدیر : برطاق مسجد نوشت وسفـرکرد . به‌ضـرورت وزن مقدم مؤخـر شده است . این را به طاق مسجد نوشت :

---

۱ ـ ع.ف : اضافه دارد :

اگرهمچنین سربخود دربرم — چه دانند مردم‌که دانشورم

۲ ـ ف : نبشت .

در آیینه گر خویشتن دیدمی
بـی دانشی پـرده ندریـدمی

دیدمی : «ی» حرف حکایت است یعنی می‌دیدم .

ندریدمی : «ی» حرف حکایت است یعنی نمی‌دریدم .

محصول بیت : نوشته بودکه اگر درآیینه خودم را می‌دیدم ، یعنی قدر خود را می‌دانستم ، با بی‌دانشی پرده‌ام را نمی‌دریدم .حاصـل : اگر قـدر واندازهٔ خـودرا می‌دانستم پردهٔ ناموس خودرا نمی‌دریدم ورسوای عالم نمی‌شدم .

چنین[1] زشت از آن پرده برداشتم
که خود را نکو روی پنداشتم

زشت : کار خودش است ، صفت «پرده» نیست .

ازآن : ادات تعلیل است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ازآن جهت پرده را چنین زشت برداشتم‌که خودرا نیکو روی پنداشتم . حاصل : به‌اعتمادخودم سخن‌گفتم وگرنه‌کسی به زور مـرا وادار به سخن نمی‌کرد .

کم آواز[2] را باشد آوازه تیز
چو گفتی و[3] رونق نماندت گریز

تیز : یعنی برنده ، مراد شهرت است .

محصول بیت : آوازهٔ شخص ساکت تیز می‌شـود ، یعنی‌کسی‌کـه دریك جا ساکت مانده دردنیا مشهور می‌شود ولی وقتی سخن‌گفتی ورونقت نماند ازآن بگریز یعنی درآنجا نمان زیرا دیگر رونق نمی‌یابی .

۱ـ ع : چنان .　　۲ـ ع : که آوازه .　　۳ـ ع : ز .

ترا خامشی ای خداوند هوش
وقارست و نااهل را پرده پوش

مصراع دوم مقید است به‌مصراع اول .

محصول بیت : ای صاحب هوش ! برای تو خاموشی‌وقار است . اما برای نادان پرده پوش است . زیرا حال جاهل باسکوت معلوم نمی‌شود ، حاصل : علم و جهلش باسکوت معلوم نمی‌شود بلکه به‌محض صحبت آشکار می‌گردد .

اگرعالمی هیبت خود مبر　　اگر[1] جاهلی پردهٔ خود مدر

محصول بیت : اگر دانشمندی ، هیبت خودرا با گفتن ضایع مکن ، یعنی سخن را درمحلش بگو تا ضایع نشود . اگر نادان هستی ، پردهٔ خودرا با گفتن پاره مکن ، یعنی با گفتار خودرا رسوا مکن . زیرا هربلا برسرآدمی اززبانش می‌آید .

ضمیر دل خویش منمای زود
که‌هرگه[2] که‌خواهی توانی‌نمود

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ضمیر وفکردل خودرا زود نشان مده ، یعنی مردم نباید ضمیر دل تورا بدانند . زیرا هروقت بخواهی می‌توانی نشان بدهی . حاصل : هروقت بخواهی می‌توانی راز دل خودرا فاش سازی .

ولیکن چو پیدا شود راز مرد
بکوشش نشاید نهان باز کرد

محصول بیت : اما وقتی راز مردآشکار شودآنرا باسعی وکوشش نمی‌توان باز نهان کرد . حاصل : رازآشکار شده را کسی نمی‌تواند دومرتبه پنهان بکند .

قلم سر سلطان چه نیکو نهفت
که تا کارد بر سر نبودش نگفت

که : حرف تعلیل است .

۱ـ ع ، ف : وگر .　　۲ـ متن : کو .

تا : حرف توقیت است .

محصول بیت : قلم رازسلطان را چه نیکو پنهان‌کرد . مادام که کارد برسرش نبود ،راز مربوط به‌شاه را نگفت، یعنی مادام که تراشیده نشد ننوشت .

بهایم خموشند وگویا[1] بشر   پراکنده گوی از بهایم بشر[2]

بهایم : جمع «بهیمه» است یعنی چهارپا .

بشر : اولی بنی‌آدم ، دومی مرکب از «ب ، شر» است .

محصول بیت : چهارپایان خاموش هستند وبشر گویاست ، اما انسان پراکنده‌گوی از حیوانات به شر است ، یعنی بدتر است . زیرا هرحیوانی البته به‌کاری می‌آید .

چو مردم سخن گفت باید بهوش
وگرنه شدن چون بهایم خموش

گفت : دراینجا به‌معنی‌گفتن است .

محصول بیت : مانند مردم سخن را باید ازروی هوش وخردگفت . وگرنه مانند چهارپایان بایدخاموش‌شد . یعنی یاباید سخن‌را خوب‌گفت ویا مثل چهارپایان ساکت ماند .

بنطقست وعقل آدمی زاده فاش
چوطوطی‌سخنگو ونادان[3] مباش[4]

محصول بیت : آدمی‌زاده با نطق وعقل مشهور است . مانند طوطی سخن‌گوی نادان مباش . حاصل : فرق حیوانات باانسان درنطق است اگر خوب‌گویی درزمرهٔ انسان داخل می‌شوی . اما اگر بدگفتی ازبسیاری حیوانات بدتری زیرا طوطی نیز حیوان است .

۱ـ ف : خموشندگویا .   ۲ـ ع : بتر، ف : زبان بسته بهتر که‌گویا بشر.
۳ـ ع ، ف : سخنگوی نادان .   ۴ـ ف : اضافه دارد :
بنطق آدمی بهترست از دواب   دواب ازتوبه‌گرنگوئی‌صواب

حکایت[1]

یکی ناسزا گفت در وقت جنگ
گریبان دریدند وی را بچنگ

چنگ: دراینجا به‌معنی دست است.

محصول بیت: یك نفر دروقت جنگ به‌کسی ناسزا گفت. بدانجهت گریبانش را با چنگ ودست دریدند.

قفا خورد و[2] عریان و گریان نشست
جهاندیده‌ای گفتش ای خودپرست

قفا: سیلی پس‌گردن را گویند.

محصول بیت: آن شخص قفا خورد وعریان وگریان درگوشه‌یی بنشست. جهاندیده‌یی به‌اوگفت: ای‌خودپرست حرف‌نشنو!

چو غنچه گرت بسته بودی دهن
دریده نبودی[3] چو گل پیرهن

محصول بیت: اگر مانند غنچه دهانت بسته بود، یعنی اگر خاموش بودی وسنگین می‌نشستی؛ مانند گل پیراهنت دریده نمی‌شد. واین قدرکتك نمی‌خوردی. حاصل: حالت چنین نمی‌شد.

حضرت شیخ به‌پند واندرز شروع کرده می‌فرماید:

سراسیمه گوید سخن برگزاف
چو طنبور بی‌مغز بسیار لاف

سراسیمه: یعنی بی‌عقل.

گزاف: یعنی مفت گفتن، دراینجا به‌معنی بیهوده است.

محصول بیت: شخص بی‌خرد مانند طنبور بی‌مغز بسیارلاف، سخن برگزاف

۱ـ ع: ندارد. ۲ـ ف: خورده. ۳ـ ع، ف: ندیدی.

وبیهوده می‌گوید .

نبینی که آتش زبانست و بس

بآبی تـوان کشتنش در نفس[۱]

شعلهٔ آتش را «زبان» و«زبانه» گویند .

درنفس : یعنی درحال .

محصول بیت : آیا نمی‌بینـی آتش سرتاسر زبانه است وبس ، یعنی آتش همه‌اش زبانه وشعله است چیز دیگری نیست . اما با اندکی آب درحال می‌توان آنرا کشت ، یعنی خاموش کرد . پس معلوم می‌شودکه انسان بلایی را که از زبانش می‌کشد ازچیزهای دیگر نمی‌کشد .

بگویند ازین حرف گیران هزار

که سعدی نه اهلست و آمیزگار

که : حرف رابط مقول وقول است .

آمیزگار : یعنی آمیزنده .

محصول بیت : حرف‌گیران وعیب‌گیران هزار بار ازاین‌سبب، یعنی به سبب آمیزش نکردن‌بامردم،بگویندکه سعدی قابل واهل معاشرت نیست، باکسی معاشرت ونشست وبرخاست نمی‌کند .

روا باشد ار پـوستینم درنـد

که طاقت ندارم که مغزم[۲] **برند**

پوستین دریدن : دراینجا یعنی غیبت کردن .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : روا باشدکه اگرغیبتم را بکنند ، یعنی درپشتم حرفها بگویند زیرا طاقت وقدرت ندارم‌که با اختلاط مغزم را ببرند . حاصل : به غیبت کردنشان

۱ـ ع ، ف ، اضافه دارد :

اگر هست مرد از هنر بهره ور — هنر خود بگوید نه صاحب هنر

اگر مشك خالص نداری مگوی — ورت هست‌خود فاش‌گردد ببوی

بسوگندگفتن کـه زر مغـربیست — چه‌حاجت‌محك خودبگویدکه‌چیست

۲ـ **متن :** مغزی .

راضی هستم فقط به نزدم نیایند ومعاشرت نکنند .

حکایت عضدالدوله[1]

عضد را پسر سخت رنجور بود
شکیب از نهاد[2] پدر دور بود

عضدالدوله : پادشاهی بزرگ بودکه درشیراز مدفون است .

شکیب : یعنی صبر .

محصول بیت : پسر عضدالدوله سخت رنجور بود ، درنتیجه شکیبایی ازنهاد پدر دور بود یعنی بیماری پسر پدرش را بی‌قرارکرده بود .

یکی پارسا گفتش ازروی پند
که بگذار مرغان وحشی زبند

که : حرف رابط مقول قول است .

بگذار : یعنی رهاکن .

محصول بیت : پارسایی به عضدالدوله یا پسرش ازروی پندگفت : مرغان وحشی را از قفس آزادکن تا شفا میسرگردد .

قفسهای مرغان خوشخوان[3] شکست
که دربند ماند چو زندان شکست

که : اسم است به‌معنی چه‌کسی ؟

محصول بیت : قفسهای مرغان خوشخوان رابشکست. وقتی زندان شکست چه‌کسی درزندان می‌ماند ؟

نگه داشت بر طاق بستان سرای
یکی نامور بلبل[4] خوش سرای

بستان سرای : ترکیب مزجی است سرایی را گویندکه دربوستان است .

۱ـ ع ؛ حکایت عضد بامرغان خوش‌آواز . ف ؛ حکایت .   ۲ـ **متن** ؛ نهادی.
۳ـ ع ، ف ؛ مرغ سحرخوان .   ۴ـ **متن** ؛ بلبلی .

محصول بیت : برطاق سرای بوستان بلبلی خوش‌آواز مشهوری نگاه داشت. یعنی بلبلی را به جهت خوش‌آوازی رها نکرد ونگاه داشت .

پسر صبحدم سوی بستان شتافت
جز آن مرغ برطاق بستان[1] نیافت

پسر عضد به سبب آزادکردن مرغان برپای خواست .

محصول بیت : پسرعضدالدوله بامدادان به‌سوی بوستان رفت، وجز آن مرغ خوشخوان برطاق بستان نیافت ، یعنی همه را آزاد کرده فقط آنرا نگاه داشته بود .

بخندید کای بلبل خوش نفس
تو از گفت خود مانده‌ای درقفس

که : حرف رابط مقول وقول است .

محصول بیت : پسر خندید وگفت : ای بلبل خوش نفس ! تو از قول خودت درقفس مانده‌ای ، یعنی آواز خوش تورا درقفس نگاه داشته است .

حضرت شیخ به‌پند واندرز شروع کرده می‌فرماید:

ندارد کسی باتو ناگفته کار
ولیکن چو گفتی دلیلش بیار

محصول بیت : مادام که نگفته‌ای ،کسی باتوکاری ندارد وباتو چون وچرا نمی‌کند ولی وقتی‌گفتی دلیلش را بیاور . وگرنه از چون وچرا نجات نمی‌یابی .

چوسعدی که چندین[2] زبان بسته‌بود
ز طعن زبان آوران رسته بود

که : حرف رابط صفت است .

زبان‌آور : ترکیب وصفی است دراینجا یعنی طعن‌گوینده .

محصول بیت : مانند سعدی‌که چندین مدت زبان بسته بود ، یعنی ازطعن

۱ـ ع ، ف : ایوان .   ۲ـ ع ، ف : چندی .

بدگویان نجات یافته بود ، یعنی از اختلاط مردم فارغ بود و درنتیجه ازطعن ودخل بدگویان راحت بود .

کسی گیرد آرام دل در کنار
که از صحبت خلق گیرد کنار

کنار : اولی به‌معنی نزد ودومی به‌معنی جانب وکنار است .

محصول بیت : آن‌کس آرام دل وحضور قلب حاصل می‌کند ، یعنی به دست می‌آورد که ازصحبت ومعاشرت مردم کناره‌گیری کند یعنی ازمردم دورشده گوشه نشینی اختیار نماید .

مکن عیب خلق ای خردمند فاش
بعیب خود از خلق مشغول باش

محصول بیت : ای خردمند ! عیب مردم را فاش مکن ، یعنی عیب‌کسی را به‌مردم معلوم مدار ، ازمردم به عیب خودت مشغول باش ، تا حضور وصفایابی . حاصل: نفس خود را اصلاح کن ، درافشای عیب دیگران کوشش مکن .

چو باطل سرایند[1] مگمار گوش
چو بی ستر بینی بصیرت[2] بپوش

بی‌ستر : به‌کسر «س» یعنی عریان .

محصول بیت : وقتی سخن باطل سرایند،گوش مدار . وقتی عریان ببینی ، بصیرت وچشمت را بپوش و برآن نگاه مکن . حاصل : اگرکسی را عریان دیدی چشم خود را ببند وبراو نگاه مکن .

حکایت[3]

شنیدم که در بزم ترکان مست
مریدی دف وچنگ مطرب شکست

محصول بیت : شنیدم که درمجلس سپاهیان مست، مریدی به‌طریق نهی‌منکر

۱ـ ع : بباطل سراینده .   ۲ـ ع: بصررا .   ۳ـ ع : ندارد .

دف وچنگ مطرب را بشکست .

چو چنگش کشیدند حالی بموی
غلامان وچون دف زدندش بروی

چنگش: ضمیر راجع به «مرید» ، درمعنی مقید است به «موی» در تقدیر : بمویش .

محصول بیت : مانند چنگ غلامان درحال ازمویش کشیدند ومانند دف به رویش طپانچه زدند، حاصل : کتکش زدند .

شب از درد چوگان وسیلی نخفت
دگر روز پیرش بتعلیم گفت

چوگان: با «ج»و«ک» عجمی است تعریب کرده «صولجان» گویند . چوماقی را گویندکه سرش خمیده استوسپاهیان برمی‌دارند .

محصول بیت : مرید شب از درد چوگان وسیلی نخوابید . روزدیگر پیرش به‌طریق تعلیم به‌اوگفت :

نخواهی که باشی چودف روی‌ریش
چو چنگ ای برادر سرانداز پیش

محصول بیت : اگر نمی‌خواهی مانند دف رویت مجروح شود، ای برادر مانندچنگ سرت‌رادرپیش انداز وباکسی جنگ‌وجدال مکن .

حکایت[۱]

دوکس گرد دیدند وآشوب وجنگ[۲]
پراکنده[۳] نعلین و پرنده سنگ

محصول بیت : دونفر گرد وآشوب وجنگ دیدند ، پراکنده نعلین وپرنده سنگ دیدند . یعنی دونفر به غوغایی تصادف‌کردند .

۱ـ ع : ندارد ، ف : سه‌ستاره .   ۲ـ ف : آشوب جنگ.   ۳ـ ع : پراکنده .

یکی فتنه دید از طرف بر شکست
یکی در میان آمـد و سر شکست

محصول بیت : یکی‌از آن دو نفر فتنه وغوغادیده به‌کناری فرارکرد، دیگری درمیان داخل شد وسرش بشکست . مراد آنست‌که یکی‌هوشیاربود از آنجا به‌کناری رفت وسلامت یافت . ولی دیگری برای‌آشتی به‌میان‌آمد وکتك خورد .

کسی‌خوشتر[1] از خویشتن‌دار نیست
که با خوب و زشت کسش کار نیست

خویشتن دار : یعنی پرهیزگار،کسی را گویندکه به‌کارکسی علاقمند نیست .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : کسی خوشتر از خویشتن دار وپرهیزگار نیست‌که با خوب و زشت‌کسی‌کار ندارد . یعنی به‌خوب وبدکسی علاقمند نمی‌باشد به‌حال خودش مشغول است و صفا تنها دراین است .

ترا دیده در سر نهادند و گوش
دهن‌جای[2] گفتارودل جای هوش

محصول بیت : درسرتو دیده وگوش نهادند . دهان راجای‌گفتار ودل را جای هوش وادراك قرار دادند . حاصل : ازطرف حق هرچه لازم بود عطاکردند وبه‌چیزی نیازمندت ننمودند .

مگـر باز دانـی نشیب از فـراز
نگویی که این‌کوتهست آن دراز

مگر : حرف تمنی است یعنی باشد که .

بازدانی : یعنی تشخیص وتمیز دهی .

محصول بیت : اینها را بدانجهت به تو دادندکه خیـر وشـر ونفع وضـرر

---

۱ ـ ع : بهتر . ۲ ـ ف : دهای جای ، **متن** : دهن .

وپسندیده وناپسندیده را ازهم تمیز وتشخیص دهی . نگویی‌که این‌کوتاه وآن دراز است . حاصل : هرچیز را درجای خود حق بدانی وبه‌چیزی اعتراض نکنی.

حکایت[۱]

چنین گفت پیری پسندیده هوش[۲]
سخنهای پیران خوش آید[۳] بگوش[۴]

محصول بیت : پیری پسندیده هوش‌چنین‌گفت ـ سخنهای پیران به‌گوش خوش می‌آید ، یعنی سخنای‌پیر خردمند خوش‌آیند می‌شود .

که در هند رفتم[۵] بکنجی فراز
بدیدم چو یلدا[۶] سیاهی دراز

که : حرف بیان است .

یلدا : درازترین شب زمستان است درتقدیر : شب یلدا .

محصول بیت : پیرگفت‌که درهند به‌کنجی رفتم ودرآنجا سیاهی دیدم مانند شب یلدا دراز بود .

توگفتی که عفریت بلقیس بود
بزشتی نمودار ابلیس بود

توگفتی : یعنی اگر می‌دیدی می‌گفتی .

که : حرف بیان ابلیس است .

عفریت بلقیس : اضافهٔ لامیه ، عفریتی است‌که تخت‌بلقیس را خواست بردارد درتفسیرها مفصل بیان شده است .

نمودار : یعنی نمونه .

۱ـ ع ، درمنفعت خاموشی‌ومضرت بسیارگویی. ۲ـ ع : اگرگوش‌دارد خداوند هوش.
۳ـ ع : خوش‌آیدش گفتار پیران . ف، خوش‌آید سخنهای پیران. ۴ـ ع : اضافه‌دارد:
سفرکرده‌بودم زبیت الحرام　　در ایام ناصر بدار السلام
۵ـ ع : شبی‌رفته‌بودم . ۶ـ ع : بچشمم‌درآمد ، ف : چه دیدم چویلدا .

محصول بیت : اگر تو اورا می‌دیدی ، می‌گفتی‌که عفریت بلقیس بـود . در زشتی نمونهٔ ابلیس بود ، یعنی درست شبیه شیطان بود .

درآغوش او[1] دختری چون قمر
فرو بـرده دنـدان بلبهـاش در

محصول بیت : درآغوش آن‌زنگی دختـری ماننـد ماه‌بود.که دندانهایش را به‌لبهایش فرو برده بود ، یعنی لبهایش را سخت می‌مکید .

چنان تنگش آورده انـدر کنار
که پنداری اللیـل یغشی النهار

تنگ : دراینجا به‌معنی محکم است .

کنار: مراد نزد وپهلو است .

محصول بیت : زنگی دختر را چنان درکنـارش محکم‌آورده بودکه خیـال می‌کردی شب روز را می‌پوشاند . حاصل : دختر را محکم درآغوش‌گرفته بود .

مرا امر معـروف دامن گـرفت
فضول آتشی‌گشت و درمن گرفت

گرفت: دراینجا یعنی تأثیرکرد .

محصول بیت : امرمعروف دامن مرا گرفت ، یعنی امرمعروف اقتضا کردکه این منکر را نهی‌کنم . فضول آتشی‌گشت وبه‌من تأثیر نمود .

طلب‌کردم ازپیش‌وپس‌چوب‌وسنگ
کـه ای نـاخدا ترس بـی‌نام و ننگ

محصول بیت : ازپیش وپس چوب و سنگ طلب‌کردم تا اورا بزنم . به سیاه حمله‌کردم وگفتم‌که ای ناخدا ترس بی‌نام وننگ ! چرا این کار را می‌کنی ؟

۱ـ ع ، ف : وی .

به تشنیع ودشنام وآشوب وزجر
سپید از سیه[1] فرق کردم چو فجر

محصول بیت : باطعن ودشنام وآشوب وزجر ، سپید را مانند صبح ازسیاه فرق‌کردم ، یعنی سیاه را ازدختر جدا نمودم .

شد آن ابر ناخوش زبالای باغ
پدیدآمد آن بیضه از زیر زاغ

شد : یعنی رفت .

محصول بیت : آن ابرناخوش از بالای باغ رفت ، یعنی زنگی دختر را رها کرد وفرارنمود وآن بیضه اززیر زاغ پدیدآمد ، یعنی دختر اززیر زنگی بیرون‌آمد.

ز لاحولم آن دیو پیکر[2] بجست
پری پیکر اندر من‌آویخت دست

محصول بیت : از«لاحول ولاقوة»گفتن من‌آن زنگی دیوپیکر بجست ، یعنی فرارکرد . پری پیکر سخت ازمن‌گرفت یعنی دامن مرا گرفت وگفت :

که ای زرق سجادهٔ زرق پوش[3]
سیه‌کار دنیا خر دین فروش

زرق سجاده : ترکیب وصفی است یعنی دارندهٔ سجادهٔ ریا .

زرق پوش : «زرق» جمع «ازرق» است به‌معنی‌کبود وآبی ، یعنی لباس کبود پوش .

محصول بیت : دختر از من گرفت‌که ای دارندهٔ سجادهٔ ریا وازرق پوش بدکارخریداردنیا وفروشندهٔدین . حاصل : سخت به‌من تاپید ودشنام داد .

مرا عمر ها[4] دل زکف رفته بود
برین‌شخص‌وجان[5]دروی[6]آشفته‌بود

محصول بیت : عمرهادل ازکف من براین شخص رفته بود. وجانم براو عاشق

۱ـ ع : سیاه . ۲ـ ف : دیوهیکل . ۳ـ ع ، ف : دلق‌پوش .
۴ـ ع ، ف : روزها . ۵ـ ع : دل . ۶ـ **متن** : من .

شده بود . حاصل : مدت مدیدی گرفتار عشق وسودای او بودم .

کنون پخته شد لقمهٔ خام من

تو[1] گرمش بدر کردی از کام من

گرم : دراینجا یعنی فوری .

محصول بیت : لقمهٔ خام من اکنون پخته شد ، یعنی مرادم حاصل گشت . اما تو آن لقمه را فوراً ازدهانم بیرون کرده ساعتی درنگ نکردی ومانع آرزوی من شدی.

تظلم بر آورد و فریاد خواند

که شفقت بر افتاد ورحمت نماند

تظلم : یعنی شکایت کردن ازظلم .

محصول بیت : دختر تظلم بر آورد وفریاد خواندکه آیا ازدنیا شفقت بر افتاد ومرحمت نماند ؟ یعنی فریاد بر آوردویاری خواست که این شخص برمن ستم کرده .

نماند از جوانان کسی دستگیر

که بستاندم داد ازین مرد پیر

محصول بیت : از جوانان کسی دستگیر نماند ؟ یعنی برای رضای خداکسی نماندکه از این مرد پیر داد من ستمدیده را بستاند ؟

که شرمش نیاید ز پیری همی

که زد[2] دست در ستر نامحرمی

که : حرف تعلیل است .

ستر : به‌فتح «س» یعنی جای ادب ، اضافه‌اش لامیه است .

محصول بیت : که ازپیری‌اش شرمش نیآمدکه‌دست درستر نامحرمی‌زد، یعنی دراین سن وسال می‌خواهد با من زنا کنند .

---

۱ ـ ع ، ف : که .   ۲ ـ ع ، ف : زدن .

همی کرد فریاد و دامن بچنگ
مرا مانده سر در گریبان ز ننگ

و : حرف حال است .

محصول بیت : دختر فریاد وفغان می‌کرد درحالی‌که دامن دردست داشت ، سرمن هم از ننگ در گریبان مانده بود . حاصل : دردست اوحیران مانده بودم که چگونه نجات یابم ؟

فرو گفت عقلم بگوش ضمیر
که‌ازجامه بیرون روم همچوسیر

که : حرف بیان است .

محصول بیت : عقلم به‌گوش ضمیرم گفت ، یعنی به خاطرم خطورکرد کـه مانند سیر ازجامه بیـرون روم . یعنی لباس را دردست او بگذارم وبروم . حاصـل : چاره را درآن دیدم‌که لباس را از تن درآورم وفرارکنم .

برون رفتم از جامه دردم چوسیر
که ترسیدم از زجـر برنا و پیر

که : حرف تعلیل است .

زجر : دراینجا مراد جفاست .

برنا : به‌فتح وضم «ب» یعنی جوان .

محصول بیت : همین‌که به‌خاطرم خطور کرد فوراً مانند سیر از جامه بیرون رفتم . زیرا از جفای پیر وجوان ترسیدم .

برهنه دوان رفتم از پیش زن
که در دست او جامه بهتر که من

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : از پیش زن برهنه فرارکنان رفتم ،که‌جامه‌ام‌دردست او باشد

بهتر ازخودم است .

نه خصمی که با او نیایی بداو
بگردانـدت گرد گیتـی بگاو[1]

بیت متضمن استفهام انکاری است .

که : حرف رابط صفت است .

«داو» خصومت ودعواست .

باید دانست‌که درمصر وعجم اگر بخواهندکسی را رسوا کنند به‌گاو می‌بندند ومی‌گردانند .

محصول بیت : آیـا چنین نیست که‌خصمی‌که با اونمی‌توانی به داو برآیی ، یعنی دشمنی‌که درجنگ نمی‌توانی بااو روبروشوی، تورا به‌گاو بسته دراطراف جهان می‌گرداند ، یعنی رسوایت می‌کند ؟

پس ازمدتی کرد برمن گذار   که میدانیم گفتمش زینهار

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : مدتی پس از این قصه ، برمن گذرکرد که‌آیا مرا می‌شناسی؟ گفتم : زینهار ! یعنی خدا مرا ازشر تو نگاه دارد . تورا خوب می‌شناسم .

که من توبه کردم بدست تو بر
کـه گرد فضـولی نگردم دگر

بدست تو بر : درتقـدیر : بردست توست . «ب» حرف استعلا ، «بـر» آنـرا تأکید می‌کند .

محصول بیت : به دخترگفتم زینهار! که من بردست تو توبه‌کردم که دیـگر گرد فضولی نـگردم، یعنی توبه کردم‌که بعداز این دور این قبیل کارها نـگردم ودرکار دیـگران‌دخالت نـکنم . وهرگز مانع ذوق احدی نباشم .

۱ــ ع : (حاشیه) ، ف : ندارد.

کسی را نباید چنین کار پیش
که عاقل نشیند پس کار خویش

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : چنین کاری پیش کسی نمی‌آیدکه درپس کار خویش عاقلانه بنشیند ، یعنی درحال خود دقیق باشد . حاصل : عاقل آنچه را که برایش مهم است انجام می‌دهد وازاین قبیل کارها احتراز می‌کند .

از آن شنعت این پند برداشتم
دگـر دیـده نادیـده انگاشتم

محصول بیت : ازآن شنعت این پند را برداشتم ، یعنی برای من این اندرز شدکه دیگردیده‌را نادیده انگاشتم، یعنی یادگرفتم‌که این قبیل‌کارهارانبینم وکارهای نامشروع‌دیگران راتاحدودامکان نادیده انگارم.

حضرت شیخ دراینجا بعنوان اینکه حکایت پیررا گفته به‌اندرز شروع کرده می‌فرماید :

زبان درکش ار عقل داری وهوش
چو سعدی سخن‌گوی ورنه خموش

محصول بیت : اگرعقل وادراك داری زبان درکش ، یعنی خاموش باش . اگر می‌توانی مانند سعدی سخن بگوی وگرنه خاموش باش ، یعنی اگر می‌توانی خوب بگویی بگو وگرنه مگوی .

حکایت خاصیت پرده‌پوشی وسلامت خاموشی[1]

یکی پیش داود طایـی نشست
که دیدم فلان صوفی افتاده[2] مست

داود طایی : یکی ازمشایخ کرام است .

۱ـ ع : حکایت درپرده‌پوشی وخاصیت آن ، **ف** : حکایت.   ۲ـ **متن** : افتاد .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : یك صوفی درپیش داود طایی نشست که فلان صوفی را دیدم که مست افتاده . حاصل : یك صوفی از صوفی دیگری بدگفت .

قی آلوده[1] دستار و پیراهنش
گروهی سگان حلقه پیرامنش

محصول بیت : دستار وپیراهن صوفی قی‌آلوده بود ،گروهی سگ دراطراف او حلقه زده بودند تا استفراغ اورا بخورند .

چوفرخنده‌خو[2] این‌حکایت شنید
ز گوینده ابرو بهم درکشید

محصول بیت : وقتی فرخنده خوی از شیخ غماز یعنی‌از سخن چین ، این حکایت را شنید ، ابرودرهم کشید . حاصل : ناراحت شدزیرا زشت شمردکه خود او صوفی بود ودرعین حال‌ازدوستش‌غمازی می‌کرد .

زمانی‌بر آشفت و گفت ای رفیق
بکار آید امروز یار شفیق

محصول بیت : زمانی شیخ عصبانی وپریشان شد وبعد به‌غمازگفت ای رفیق: یار شفیق امروز به‌کار می‌آید ، یعنی یار صادق ودوست موافق درچنین روزی به‌کار می‌آید اورانبایددرآن‌حال تنها گذاشت .

برو زان مقام شنیعش بیار
که درشرع نهیست ودرخرقه عار

محصول بیت : برو اورا ازآن مقام شنیع ، یعنی ازآن مقام ننگ‌آمیز بیاور. زیرا درشریعت منهی ودرطریق مشایخ ننگ است .

۱ــ **متن** : می‌آلوده .   ۲ــ ع ، **ف** : فرخنده خوی.

بپشتش درآور[1] چو مردان که[2] مست
عنان سلامت[3] ندارد بدست

محصول بیت : مانند مردان اورا درپشت بیاور . زیرا شخص مست ، عنان سلامت واختیار دردست خود ندارد ونمی‌تواند خودرا اداره نماید .

نیوشنده شد زین سخن تنگدل
بفکرت فرو رفت چون خربگل

نیوشنده : اسم فاعل است از«نیوشیدن» به‌معنی شنونده .

محصول بیت : غماز مستمع ازاین سخن شیخ تنگدل شد ، یعنی شیخ که گفت بروبیاور، ناراحت شد ، درفکر فرورفت مانند فرورفتن خردرگل . حاصل: چون مخالفت امر شیخ ممکن نبود ،آوردن او هم دشوار بود ، پس غماز همانند خر فرو رفته درگل ناراحت شد .

نه زهره که فرمان نگیرد بگوش
نه یارا که مست اندر آرد بدوش

زهره : یعنی کیسهٔ زرداب ، مراد قدرت است .

که : حرف بیان است .

یارا : یعنی قدرت .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : نه جرأت داشت که فرمان شیخ را درگوش نگیرد ، نه آن قدرت را داشت که مست را دردوش آورد . حاصل : دربین این دومعنی ناراحت بود .

زمانی بپیچید و درمان ندید
ره سر کشیدن ز فرمان ندید

محصول بیت : زمانی ناراحت شد وچاره ندیدوراه سرکشی ازفرمان شیخ را

۱ـ ع : برآور .   ۲ـ ف : که‌مردان .   ۳ـ ع ، ف : طریقت .

ندید . حاصل : چاره‌یی برای مخالفت پیدا نکرد .

میان بست و بی اختیارش بدوش
درآورد و شهری بر و عام جوش[۱]

شهری : «ی» حرف نسبت است .

عام جوش: ترکیب مزجی است به‌معنی ازدحام .

محصول بیت : غماز کمر بست وبدون اختیار اورا به دوش درآورد . یعنی به پشت‌گرفته‌آورد ومردم شهر بروازدحام‌کردند.

یکی طعنه میزد که درویش بین
زهی پارسایان پاکیزه دین

زهی : دراین موارد افادهٔ استهزا می‌کند .

محصول بیت : یکی‌ازمردم طعنه می‌زدکه درویش‌رابیبین .آفرین برپارسایان پاکیزه دین ! به همدیگر اشاره می‌کردند که آیا درویش چنین می‌شده ؟

تو این صوفیان بین که می‌خورده‌اند
مرقع بسیکی گرو کرده‌اند

مرقع : اسم مفعول است ازباب «تفعیل» خرقه‌یی است‌که از وصله ها دوخته شده همچنانکه دراینجا فقرای هند می‌پوشند .

سیکی : دراصل «سه‌یك» را گویند اما مطلق درمعنی خمر استعمال می‌کنند مرکب است از سه ویك ، قیاس «ك» عربی است اما با«ك» عجمی استعمال می‌کنند .

محصول بیت : مردم به‌یکدیگر می‌گفتند : تواین صوفیـان را ببین‌که می خورده‌اند . مرقع خودشان را به شراب گرو کرده‌اند. حاصل: هرکس‌آنان را می‌دید دهان به طعن واستهزا می‌گشود .

---

۱ ــ **متن** : عام وجوش.

اشارت کنان این و آنرا به مست

که این[1] سر گرانست و آن نیم مست

محصول بیت : مردم به این دو صوفی با دست اشاره می‌کردند که این سرگرانست ، یعنی مست است وآن‌آورنده نیم مست است ، یعنی مست تمام نیست .

حضرت شیخ دربیت زیر معرفت می‌فرمایند :

به‌گردن بر از جور دشمن حسام

به از شنعت شهر و جوش عوام[2]

حسام : یعنی شمشیر برنده .

محصول بیت : درگردن مرد از جور دشمن شمشیر برنده باشد ، بهتر از شنعت شهر وجوش وازدحام عوام است .

بلا خورد وروزی بمحنت گذاشت

بناکام بردش بجایی که داشت

بناکام : یعنی ناچار .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : بلاها کشید وآن روز را بامحنت ومشقت به سرآورد . ناچار اورا به جایی‌که داشت برد . حاصل : به‌جای خودش رسانید .

شب از فکرت و شرمساری نخفت

بخندید طایی دگر روز و گفت

محصول بیت : شب صوفی غماز از شرمساری وفکر نخوابید . روز دیگر طایی به روی غماز خندید وگفت .آنچه‌گفته دربیت بعدی است :

مریز آب روی برادر بکوی

که دهرت نریزد بشهر آب روی

محصول بیت : آبروی برادرت را درکوی مریزکه روزگار آبروی تورا در

۱ـ ف : آن . ۲ـ متن : عام .

شهر نریزد ، یعنی تو عیب کسی را فاش مکن وناموسش را لکه‌دار مکن تاروزگارهم عرض و ناموس تو را لکه دار نکند ، زیرا «کماتدین تدان» .

گفتار در معنی زبان کشیدن از غیبت[1]

بد اندر حق مردم نیک و بد مگو[2] ای جوانمرد صاحب‌خرد

محصول بیت : درحق مردم نیك وبد ، ای جوانمرد صاحب خرد ! بد مگوی یعنی دربارهٔ هیچکس بد مگو ، هرکس وهرطور باشد .

که بدمرد را خصم خود میکنی
و گر نیك مردست بد میکنی

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : زیرا کسی‌که غیبتش را می‌کنی ، اگر واقعاً بدست اورا دشمن خود می‌کنی ، واگر مرد نیك وخردمندی است باغیبت‌کردنت دربارهٔ او بد می‌کنی . یعنی دربارهٔ یك انسان خوب غیبت می‌کنی‌که کاری بد است . پس غیبت هیچکس را مکن .

ترا هر که گوید فلان کس بداست
چنین[3] دان که در پوستین‌خودست

محصول بیت : هرکس به‌تو بگویدکه فلان کس بدست ، یعنی هرکس در حق دیگری پیش توغیبت‌کند ، تو یقین بدان‌که غیبت‌کننده غیبت خودش را می‌گوید زیرا درواقع غیبت شده برادر غیبت‌کننده است پس درمعنی‌گوشت مردهٔ برادرش را می‌خورد .

که فعل فلان را بباید بیان
وزین فعل بد می‌بگردد[4] عیان

که : حرف تعلیل است .

۱ـ ع : گفتار اندرغیبت مردم ، ف : ندارد ، متن : عیب. ۲ـ ع. ف : مگوی.
۳ـ ع ، ف : چنان. ۴ـ ف : می‌برآید .

می بگردد : یعنی می‌گردد و می‌شود .

محصول بیت : کسی‌که غیبت دیگری را می‌کند درحقیقت غیبت خـود را می‌کند زیرا بدی فلانی را دانستن محتاج بیان است به‌حرف دشمنی او بد نمی‌شود . اما کار بد از غیبت‌کننده آشکار می‌شود‌که غیبت درذات خـود کار زشتی است پس مرتکب‌آن البته بد وناپسندیده است . حاصل : فعل غیبت شده محتاج بیان است ، لازم نیست باگفتن‌کسی بد شود اما این یکی به سبب غیبت ، مذموم وبد است زیرا درتمام ادیان غیبت حرام است .

بد گفتن خلق چون دم زدی
اگر راست گویی سخن هم بدی

محصول بیت : به بدگفتن مردم وقتی دم زدی ، یعنی چون بد مردم را گفتی اگر راست‌گویی توهم بد هستی . یعنی اگر درسخنت راست هستی ، توهم بدی . زیرا بد مردم را گفتی . حاصل : کسی نیك است‌که درحق احدی بد نگوید .

حکایت[۱]

زبان کرد شخصی به غیبت دراز
بـدو گفت دانـنـده‌ای سرفراز

محصول بیت : شخصی زبان به غیبت درازکرد ، یعنی شروع‌کـرد به غیبت کسی . داننده‌یی سرفراز به‌اوگفت :

که یاد کسان پیش من بد مکن
مرا بدگمان درحق خود مکن

یادکسان : اضافهٔ مصدر به‌مفعولش است .

محصول بیت : مرد دانا به غیبت‌کننده‌گفت که درپیش من‌کسان را به بدی یاد مکن . مرا درحق خـودت بدگمان مـکن . زیرا وقتـی تو درحق دیگـران بد

۱ ـ ف : ندارد.

می‌گویی ، من درحق تو بدگمان می‌شوم .

گرفتم ز تمکین او کم ببود نخواهد بجاه تو اندر فزود

محصول بیت : فرض کردم که به سبب ذم تو ارزش ومرتبـه و مقام او کم شـد . لیکن آنچه ازمقام و منزلت او کم شد به جاه و جلال تو نخواهد افزود . پس غیبت کسی را مکن که گناه بزرگی است .

حکایت[1]

کسی گفت و پنداشتم طیبتست
که دزدی بسامان‌تر از غیبتست

طیبت : یعنی لطیفه .

سامان : درلغت یعنی انتظام ، اما دراین قبیل موارد به‌معنی اولی وبهتر است .

محصول بیت : درپیش من کسی گفت ـ و من خیال کردم لطیفه است ـ که دزدی بهتر از غیبت است .

بدو گفتم ای یار آشفته هوش
شگفت آمد این داستانم[2] بگوش

محصول بیت : به‌گوینده گفتم : ای دوست آشفته هوش وپریشان عقـل ! این داستان به‌گوشم شگفت آمد.

بناراستی در چـه بینی بهـی
که بر[3] غیبتش مرتبت[4] مینهی

بناراستی : «ب» حرف ظرف . «ی» حرف مصدر است .

محصول بیت : درناراستی چه نیکی می‌بینی که برغیبت آنرا مرتبت می‌نهی یعنی دزدی وحرامیگری چه مزیتی برغیبت داردکه آنرا ترجیح می‌دهی ؟

---

۱ ـ ف : ندارد . ۲ ـ **متن** : داستانم. ۳ ـ ف : در. ۴ ـ **معن**: مترتب.

بلی[1] گفت دزدان تهور کنند

ببازوی مردی شکم پرکنند

تهور : مصدر است از باب «تفعل» بی‌پروا به‌کاری اقدام کردن .

محصول بیت : وقتی من از آن شخص پرسیدم ،گفت :آری دزدان دلاوری و تهور می‌کنند . به بازوی مردی مال به دست می‌آورند وشکم خودرا پرمی‌کنند .

نه غیبت کن آن ناسزاوار مرد

که‌دیوان سیه‌کردوچیزی نخورد

معنی بیت متضمن استفهام انکاری است .

محصول بیت :آیا چنین‌نیست که غیبت‌کن،آن‌مردناسزاوارکه‌دیوان‌عملش‌را سیاه‌کرد وهیچ چیز نخورد ؟ حاصل کلام : هردوگناه می‌کنند ، اما در دزدی تحصیل سیم وزرست ، اما غیبت جزگناه خالص چیزی نمی‌آورد .

حکایت

مرا در نظامیه ادرار بود

شب و روز تلقین وتکرار بود

نظامیه : مدرسه‌یی بود درکرخ بغداد ،که نظام‌الملك وزیر بنا کرده بود . گویند دردنیا پیش ازآن مدرسه‌یی بنا نشده است ، اما امروز خراب شده فقط دیوارهایش مانده . «کرخ» محلی است درکنار بغداد ،که مقبرهٔ معروف‌کرخی وجنید بغدادی وسری سقطی ومنصور وبسیاراولیای دیگر درآنجاست .

ادرار : مصدر ازباب «افعال» دراینجا به‌معنی وظیفه ومقرری است .

محصول بیت : من‌درنظامیه مقرری‌داشتم۔ حضرت‌شیخ درآنجاتحصیل‌کرده۔ شب وروز مطالعه ومباحثه داشتم ، یعنی عاشق دانش بودم .

۱ـ **متن** : یکی.

مر استاد را گفتم ای پر[1] خرد
فلان یار بـر من حسد میبرد

محصول بیت : روزی به‌استـادگفتم‌که ای پـر خرد ! فـلان دوست بـرمن حسد می‌برد .

چومن داد معنی دهم درحدیث
برآیـد بهـم انـدرون خبیث

محصول بیت : وقتی‌من‌درحدیث، یعنی‌دردرسم، دادمعنی‌می‌دهم‌ودرسم‌راخوب تقریر می‌کنم ، از حسد اندرون خبیث به هم برمی‌آید و بسیار ناراحت می‌شود .

شنید این سخـن پیشوای ادب
بتندی بر آشفت و گفت ای عجب

محصول بیت : پیشوای ادب این سخن را ازمن شنید ، به‌تندی برآشفت و به‌من‌گفت : ای عجب ! یعنی این وضع را ازتو عجیب دیدم .

حسودی پسندت نیاید ز دوست
که[2]معلوم کردت که غیبت نکوست

که : اسم است به‌معنی چه‌کسی ؟

محصول بیت : استادگفت : ازحسودی دوست پسندت نمی‌آیـد ، چه‌کسی معلومت‌کردکه غیبت‌کار خوبی است‌که غیبت دوستت را می‌کنی ؟

گراو راه دوزخ گرفت از خسی
ازین راه دیگر تو در وی رسی

محصول بیت : اگر او از خبـائث و پستی راه دوزخ درپیش گرفت ، تونیز از این راه دیگر به‌او می‌رسی . یعنی او از حسد به دوزخ می‌رود ، تو نیز به‌خاطر غیبت می‌روی . پس ازاین نظر با او برابری .

۱ـ **متن :** پیر. ۲ـ **ف :** چه .

حکایت

کسی گفت حجاج خونخواره[1] ایست
دلش همچو سنگ سیه پاره ایست

محصول بیت : کسی گفت که حجاج خونخواری است . دلش مانند پاره سنگ سیاه است . یعنی ستمگری بی‌رحم است .

نترسد همی ز آه و فریاد[2] خلق
خدایا تو بستان ازو داد خلق

محصول بیت : از آه و فریاد خلق نمی‌ترسد ، یعنی به هیچ‌کس ترحم نمی‌کند واز خدا نمی‌ترسد . خدایا تو داد خلق را از او بستان .

جهاندیده‌ای[3] پیر دیرینه زاد
جوانرا یکی پند پیرانه داد

پیر دیرینه زاد : اضافهٔ بیانیه است یعنی پیر سالخورده وعمرگذرانیده .

محصول بیت : پیری جهاندیدهٔ سالخورده ، درآنجا حاضر بود ، به جوان نفرین‌کننده یك پند پیرانه داد :

کزو داد مظلوم مسکین او
بخواهند و از[4] دیگران کین او

کزو : «که» حرف بیان . ضمیر راجع به «حجاج» است .

محصول بیت : پیر گفت : ازحجاج داد مظلوم ومسکین را می‌خواهند واز دیگران هم‌کین او را ، یعنی از اودرآخرت مظالم ستمش را یك یك می‌خواهند و ازکسی هم‌که به‌او کین وعداوت‌کند ، حق اورا می‌خواهند . حاصل : هم به‌او عذاب می‌کنند و هم به خاطر اوبه دیگران .

۱ـ **متن** : خونخوره .　۲ـ **متن** : آه‌فریاد .　۳ـ **متن** : جهاندیده .
۴ـ ع : بخواهند وز ، **متن**: بخواهندی‌از .

تودست ازوی و[۱] روزگارش بدار
که خود زیردستش کند روزگار

محصول بیت : تو دست از روزگار واحوال او ، یعنی از ستمهایی‌که کرده است بدار ، یعنی علاقمند به‌نفرین اومباش . زیرا خود روزگار اورا زیردست می‌کند یعنی‌مغلوب ومقهور می‌کند ، همچنانکه دیگر ستمگران را کرده است .

نه بیداد ازو بهره مند آیدم[۲]
نه نیز از تو غیبت پسند آیدم[۳]

محصول بیت : نه‌از بیداد او وظلم او به دیگران برای من بهره می‌آید ، یعنی ظلم او برایم مسلم نیست . نه‌از غیبت تو پسندم می‌آید . یعنی هردو برایم ناپسند ومذموم است .

بدوزخ برد مدبری را گناه
که پیمانه پرکرد و دیوان سیاه

که : حرف رابط صفت است .

مراد از «پیمانه» پیمانهٔ عمر است .

مراد از «دیوان» دیوان عمل است.

محصول بیت : گناه مدبری را به دوزخ می‌بردکه پیمانهٔ عمرش را پرکرده یعنی عمرش را به‌آخر رسانده ودیوان عملش را سیاه نموده ، یعنی بدبختی‌که عمرش را باگناه وستم سرآورده آن گناه او را به دوزخ می‌برد .

دگر کس بغیبت پیش میدود
مبادا که تنها بدوزخ رود

محصول بیت : آن بدبخت را گناه به دوزخ می‌برد کسی دیگر هم با غیبت از پی او می‌دود ، مبادا که تنها به دوزخ برود ، یعنی‌آن دیگری هم به سبب غیبت

۱- متن : وی .   ۲و۳- ع ، ف : آمدم .

از عقب او به دوزخ می‌رود که مدبر به دوزخ تنها نرود .

حکایت

شنیدم که از[1] پارسایان یکی بطیبت بخندید با کودکی[2]

محصول بیت : شنیدم که یکی از پارسایان ، به کودکی نگاه‌کرد وبه‌لطیفه خندید . حاصل : با کودکی به‌طریق شوخی مصاحبت نمود .

دگر پارسایان خلوت نشین بعیبش[3] فتادند در پوستین

محصول بیت : دیگر پارسایان خلوت‌نشین ، باعیب‌گرفتن به‌آن صوفی در غیبت افتادند .گویا پسر صاحب جمال بوده ، به عنوان اینکه‌آن صوفی براو میل دارد ، صوفیان دیگر متهمش کردند .

بآخر نماند این حکایت نهفت
بصاحب نظر باز گفتند وگفت

محصول بیت : درآخر این حکایت صوفیان پنهان‌نماند، بلکه به‌صاحب نظر آشکارکردند، یعنی به شیخشان‌جریان را بازگفتند. اوهم به صوفیان‌گفت :

مدر پرده بر یار شوریده حال
نه طیبت حرامست وغیبت حلال

محصول بیت : پردهٔ ناموس یارشوریده حال را پاره مکن. زیرا چنین نیست که لطیفه حرام باشد ، غیبت حلال . بلکه قضیه عکس این است .

حکایت

بطفلی درم رغبت روزه خواست
ندانستمی چپ کدامست و راست

بطفلی درم : «در» معنی «ب» را تأکید می‌کند . تقدیرش : درطفلی‌ام .

محصول بیت : درطفولیت ، یعنی درموقعی‌که بچه بودم ، نیت روزه‌کردم .

۱ـ **متن** : ازیار . ۲ـ **متن** : کودیکی. ۳ـ ع : بخبثش

اما آن قدر کوچك بودم که نمی‌دانستم چپ کدامست وراست کدامست .

یکی عابد از پـارسایان کوی

همی‌شستن آموختم دست‌وروی

محصول بیت : عابدی ازپارسان محله ، شستن دست وروی را بمن آموخت یعنی وضوگرفتن را بمن یاد داد .

که بسم الله اول بسنت بگـوی

دوم نیت آور سیوم کف بشوی

که : حرف بیان است .

محصول بیت : گفت که سنت اول بسم الله گفتن ، دوم نیت است که درشافعی فرض است . سومی شستن دست است .

پس آنگه دهن‌شوی و بینی سه‌بار

مناخر بـانگشت کـوچك بخار[1]

محصول بیت : پس ازآن سه بار دهـان وبینی را بشوی وبا انگشت کـوچك سوراخهای بینی را بخار .

بسابه دندان پیشیـن بمال که‌درروزه‌نهیست‌بعداززوال[2]

که : حرف تعلیل است .

نهیست : درتقدیر : مسواك نهی است .

محصول بیت : با انگشت سبابه دندانهای پیشین را بمال . زیـرا درمذهب شافعی بعداز زوال مسواك منهی است . حضرت شیخ شافعی مذهب است پس انگشت بدل مسواك می‌شود .

وزان پس سه مشت[3] **آب برروی زن**

ز رستنگـه مـوی سر تـا ذقـن

تا : حرف انتهاست .

---

۱ ـ متن : بخوار . ۲ ـ متن : بعدالزوال . ۳ ـ ع : بار .

محصول بیت : وبعدازآن سه مشت آب برروی بزن ، یعنی سه بار رویت را بشوی ؛ از رستنگاه موی سر تا دقن . حاصل: یك حد همان است که گفت وحد دیگر ازگوش تا گوش است . فتأمل .

دگر دستها تا بمرفق بشوی
زتسبیح وذکر آنچه دانی بگوی

تا : حرف انتهاست .

مرفق : یعنی آرنج .

محصول بیت : بعدازآن دستهارا تا آرنج بشوی واز تسبیح وذکر هرچه می‌دانی بگوی . یعنی از دعاها هرچه می‌دانی بگوی .

دگر مسح سر بعدازآن غسل پای
همینست و[1] ختمش بنام خدای

محصول بیت : بعد مسح سر است. بعدازآن شستن هر دوپای . وضو چنین است وختمش به‌نام خدای ویا به حق‌خدای .

کس از من نداند درین شیوه به
نبینی که فرتوت شد پیر ده

محصول بیت : عابدی‌که به‌من وضو تعلیم می‌دادگفت : دراین شیوۀآب دست کسی ازمن بهتر نمی‌داند .آیا نمی‌بینی کـه پیرده فرتوت شده ؟ یعنی چنان پیرشده که چیزی درخاطرش نمی‌ماند .

شنید این سخن دهخدای قدیم
بشورید و گفت ای خبیث رجیم

محصول بیت : دهخدای قدیم این سخن را شنید ، بشورید ، یعنی غضبناك شد ، وعابد را شتم‌کرده‌گفت ای خبیث بی‌رحم! یعنی ای لعین مردود .

---

۱ ـ ع: بدینست‌و . **متن :** همینست .

نه مسواك در روزه گفتی خطاست
بنی آدم مرده خوردن رواست

محصول بیت : آیا نگفتی‌که مسواك درروزه خطاست ؟آیا خوردن گوشت بنی‌آدم مرده رواست ؟ چون عابدگفت دراین خصوص کسی بهتر ازمن نمی‌داند پس جمیع سلف را سلب‌کرده وآنان را انکار نمود علی الخصوص دهخدا را انکار کرد پس بااین ترتیب غیبت‌کرد ودرواقع گوشت مرده را خورد .

دهن گو ز ناگفتنیها نخست
بشوی آنکه از خوردنیها بشست[1]

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : بگودهان را اول ازناگفتنیها بشوی ،آن‌کس‌که دهان را ازخوردنیها بشست . یعنی شستن دهان ازناگفتنیها مهمتر از شستن دهان ازخوردنیهاست .

کسی را که نام آمد اندر میان
بنیکوترین نام و نعتش بخوان

محصول بیت : کسی را که نامش درمیان‌آمد واز اوصافش سخن‌گفته شد . اورا با نیکوترین نام ووصف یادکن . حاصل : هرکسی را که ذکری ازاو درمیان‌آمد حتماً به‌بهترین وصف مدح و بیان‌کن .

چو همواره گویی که مردم خرند
مبر ظن که نامت چو مردم برند

محصول بیت : وقتی همیشه می‌گویی‌که مردم خرند ، یعنی مردم را به‌بدی یاد می‌کنی ،گمان مکن‌که نامت را مانند مردم ببرند ، یعنی به‌تو احترام بگذارند و بگویند شخص خوب است ؟ حاصل : اگر تو دیگران را به‌بدی یادکنی دیگران هم از تو به‌بدی یاد می‌کنند .

۱ـ ع : ای‌که . متن : آن .   ۲ـ ف : سه‌ستاره دارد.

چنان گوی سیرت بکوی اندرم
که گفتن[1] توانی بروی اندرم

محصول بیت : درکوی ، پشت سرمن سیرت مراچنان بگوی‌که بتوانی آن سخن را به رویم هم بگویی. حاصل: پشت سرم چنان مرایادکن‌که دررویم هم بتوانی همانرا بگویی .

وگر شرمت از دیدهٔ ناظرست
نه ای بی‌بصرغیب‌دان حاضرست

محصول بیت : واگر از چشم ناظر شرم داری ،آنچه را که درحضورش نمی‌توانی بگویی درپشتش گفتی،ای بی‌بصر !آیا خدای غیبت دان حاضر نیست ؟ آیا از او شرم نداری ؟

نیاید همی شرمت از خویشتن
کزو فارغ و شرم داری زمن

محصول بیت : آیا از خودت شرمت نمی‌آیدکه از او فارغ هستی وازمن شرم داری ؟

حکایت

طریقت شناسان ثابت قدم بخلوت نشستند چندی بهم

محصول بیت : طریقت شناسان ثابت قدم، یعنی‌چند نفر ازسالکان کامل طریقت شناس ، درخلوت با هم نشستند .

یکی زان میان غیبت آغاز کرد
در ذکر بیچاره‌ای باز کرد

محصول بیت : یکی ازآن میان به غیبت‌کردن شروع‌کرد. درذکربیچاره‌یی را بازکرد وبه ذم او پرداخت .

---

۱ ـ ف ، کفتن .

یکی گفت ای یار شوریده رنگ

تو هرگز غزا کرده‌ای در فرنگ

محصول بیت : یکی ازمردان به‌اوگفت : ای یاردیوانه شکل !آیا هرگز در فرنگ جنگ‌کرده‌ای ؟ یعنی باکافران جنگیده‌ای ؟

بگفت ازپس چاردیوار خویش

همه عمر ننهاده‌ام[1] پای پیش

محصول بیت : غیبت‌کننده به‌پرسنده‌گفت : درتمام عمر پای ازچهار دیوار خانهٔ خودم بیرون ننهاده‌ام .

مراد از «پای ازچهار دیوار بیرون نهادن» ازخانه بیرون رفتن است .

چنین گفت درویش صادق نفس

ندیدم چنین بخت برگشته کس

محصول بیت : وقتی سائل ازغیبت‌کننده آن‌جواب را شنید ، درویش صادق به‌او چنین‌گفت : هرگز شخصی چنین بدبخت ندیدم‌که تو هستی .

که کافر ز پیکارش ایمن نشست

مسلمان ز جور زبانش نرست

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : چنین بدبختی ندیدم‌که کافر ازجنگ او ایمن‌نشست ولی مسلمان از جورزبانش خلاص نشد، یعنی‌کافرازدست او نجات یافت ، ولی‌مسلمان از اززخم زبانش‌نجات نیافت .

حکایت[2]

چه خوش[3] گفت دیوانهٔ مرغزی

حدیثی کز و لب بدندان گزی

مرغز : جایی است درسرحد ترکستان .

۱ـ متن : تنهاام . ۲ـ ف : ندارد . ۳ـ ع : چنین .

حدیث : دراینجا یعنی سخن .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : یك دیوانهٔ مرغزی چه خوش‌حـدیثی‌گفت ، که اگر بشنوی از حیرت لب به‌دندان می‌گزی ، یعنی سخن بسیار خوبی‌گفت:

من ار نام مردم[1] بـزشتی برم

نگـویم[2] بجز غیبـت مـادرم

محصول بیت : سخن دیوانه این بودکه اگر من نام مردم را با کوچکترین زشتی ببرم ، یعنی اگر ازمردم بد بگویم، حاصل اگرغیبت مردم جایز باشـد ، جز غیبت مادرم‌نمی‌گویم، یعنی غیبت خودرا به‌اوتخصیص‌می‌دهم .

که داننـد پـروردگـان خرد

که طاعت همان به که مادر برد

که : حرف تعلیل است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : عبدالله‌بن مبارك‌گفته‌که اگرمجبور می‌شدم غیبت مردم رابکنم غیبت پدرومادرم رامی‌کردم، زیرابه غیبت شـده البته ثواب داده‌می‌شود پس‌بهتراست ثواب به‌پدر و مادرم داده شود . دیوانه‌گفت : اگر قرار بود ذم وغیبت مردم را بکنم غیبت پدر ومادرم را می‌کردم‌زیرا پروردگان خرد می‌دانندکه طاعت وثواب را همان بهتـر است که مادربیـرد . حاصل : چون طاعت وثواب غیبت‌کننده را به غیبت شده می‌دهندپس بهتراست‌که غیبت مادرم را بکنم تاثواب وطاعت مرااوببرد، نه دیگری.

رفیقی که غایب شد ای نیکنام

دوچیزست ازو بررفیقان حرام

که : حرف رابط صفت است .

۱ـ **متن** : مردمی .   ۲ـ **متن** : بکویم.

محصول بیت : ای نیکنام ! دوستی که غایب شد ، دو چیز از او بر رفیقان حرام است ، یعنی دوچیز بعداز او پسندیده نیست .

یکی آنکه مالش بباطل خورند
دوم آنکه نامش بزشتی برند

محصول بیت : یکی آنست که مال اورا به‌باطل بخورند ، دوم آنست که نام اورا به‌زشتی ببرند . حاصل: باید مالش را به‌باطل نخورند ونامش را به‌زشتی نبرند.

هر آن کو برد نام مردم بعار
تو شکر خود ازوی توقع[1] مدار

عار : دراینجا به‌معنی عیب است . اضافه ها لامیه است .

توقع : مصدر است ازباب «تفعل» به‌معنی امید .

محصول بیت : هر آن‌کس که نام مردم را باغیبت وننگ ببرد ، تو شکرخود را از وی امید مدار . حاصل :آنکه دیگری را به‌بدی یاد می‌کند حتماً تو را نیز به بدی یاد خواهدکرد .

کسی پیش من در جهان عاقلست
که مشغول خود وزجهان غافلست

محصول بیت : درنظر من آن‌کس درجهان عاقل است که به خودش مشغول وازجهان غافل است . حاصل : درجهان کسی خردمند است که به‌خود وبه احوالش سرگرم است به دیگران نمی‌پردازد وبه هیچ چیز آلوده نیست .

گفتار اندر کسانی که غیبت ایشان رواباشد[2]

سه کس را شنیدم که غیبت رواست
وزین درگذشتی چهارم خطاست

محصول بیت : شنیدم که غیبت سه‌کس رواست ، ازاین سه درگذشتی ،

---

۱ ـ ف : توچشم نکوگوئی ازوی . ۲ ـ ف : سه‌ستاره .

چهارمی خطاست ، یعنی غیراز این سه نفر غیبت‌کسی جایز نیست .

یکی پادشاه ملامت پسند کزو بردل خلق بینی گزند

محصول بیت : یکی پادشاه ملامت پسند است ، یعنی پادشاه لایــق ملامت است‌که از او بردل مردم‌گزند بینی ، یعنی ستمگر باشــد ومردم از اوآزار بینند .

حلالست ازو نقل کردن خبر
مگر خلق باشند ازو بر حذر

محصول بیت : ازچنان پادشاهی خبر نقل‌کردن حلال است . شاید خلق از او برحذر باشند ، یعنی غیبت اوجایز است تا بلکه مردم ازشر او درامان باشند .

دوم پرده بر بی‌حیایی متن[1]
که خود می‌درد پردهٔ خویشتن[2]

متن : فعل نهی مفرد مخاطب از«تنیدن» دراصل تنیدن کرم ابریشم راگویند اما دراین قبیل موارد مراد ستر وپوشاندن است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : دومین‌کس‌که‌غیبتش‌جایزاست بی‌حیاست‌که براوپرده‌مپوشان غیبتش جایــز است زیرا خود او باآشکارکردن فسقش پــرده‌اش را می‌درد وآب رو به زمین می‌ریزد ، پس غیبت او جایزاست .

زحوضش مدار ای برادر نگاه
که او می‌درافتد بگردن بچاه

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای برادر ! از حوض افتادن چنین فاسق را نگاه مدار ، یعنی حفظ مکن ، زیرا اوبه‌گردن خود درچاه درمی‌افتد . حاصل : به سبب‌آشکارکردن فسقش به‌ضلالت می‌افتد . پس غیبت او جایزاست ، تامردم از اغوای اواحترازبکنند .

۱ـ ع : بدر . ۲ـ ع : خویش بر.

سیوم کژ ترازوی[1] ناراست گوی[2]

ز فعل بدش هرچه دانی بگوی

کژ ترازو : یعنی کسی که ترازویش کج است .

محصول بیت : سوم کسی است که کج ترازو و ناراست‌گوی است . از کار بد چنین شخصی هرچه می‌دانی بگوی ، یعنی غیبتش حلال است بی‌پروا بگوی .

حکایت

شنیدم که دزدی درآمد ز دشت

بدروازهٔ سیستان برگذشت

سیستان : نام شهری مشهور است که رستم زال منسوب بدانجاست . همچنانکه فردوسی درشاهنامه گفته ، بیت :

منش کرده‌ام رستم داستان　　که رستم یلی بود در سیستان

دروازه : دراصل درشهر را گویند ، اما دراینجا مراد چهارسوست .

محصول بیت : شنیدم که دزدی ازدشت درآمد به‌چهارسوق سیستان برگذشت یعنی خواست چیزی بخرد .

بدزدید بقال[3] ازو نیم دانگ

برآورد دزد سیه کار بانگ

بقال : «ی» وحدت به‌ضرورت وزن حذف شده .

مراد از«نیم دانگ» چیز اندك است .

محصول بیت : ازآن دزد بقالی نیم دانگ دزدید ، یعنی چیز کمی دزدید دراین حال دزد سیه‌کار بانگ برآوردکه :

خدایا تو شبرو بآتش مسوز

که ره میزند سیستانی بروز

مراد از«شبرو» دزداست . زیرا «شبرو» ترکیب وصفی است به‌معنی شب رونده.

---

۱ ـ **متن** : کژترازو .　　۲ـ ع ، **ف** : ناراست خوی .　　۳ـ **متن** : بقالی .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : خدایا تو دزد را درآتش مسوزان ، زیرا سیستانیان در روز راهزنی می‌کنند یعنی‌آنان بیشتر ازمن مستحق دوزخند .

چه‌نیکو[1] زد این رمز مردی[2] دلیر

ز خود و ز خفتان بگشتیم[3] سیر

مردی : «ی» حرف وحدت . دربعضی نسخ بااضافه واقع شده .

خود : به‌ضم «خ» یعنی‌کلاهخود،درعربی‌با «ذ» معجمه‌است اما عجم‌با مهمله استعمال می‌کنند .

خفتان : یعنی جبه ونوعی‌لباس جنگی .

محصول بیت : چه خوب‌گفت این رمز را مردی دلیر ، یعنی خوب مثل زد، ازکلاهخود و از خفتان وجوشن سیر شدیم . حاصل : ازآلات جنگ وکارزار خسته شدیم. زیرا هرمخنث پهلوان شد وکلاهخود وخفتان پوشید. این مثل‌است مناسب هر مقام ، یعنی غیر شاعر ، شاعر شد وغیر صوفی خود را صوفی قلمداد کرد و غیر کاتب خود را کاتب نمود .

حکایت نکوهش غمازی وصفت غمازان[4]

کسی گفت با صوفیی در صفا

ندانی فلانت[5] چه گفت از قفا

صفا : دراینجا ایهام دارد جایز است‌که مراد صفایی باشدکه صوفیها دارند و جایز است که مراد صفای مکه باشد.

محصول بیت : شخصی به‌یك صوفی درصفا گفت ،آیا نمی‌دانی‌که فلان‌کس درپشت سرتو چه‌گفت ؟ حاصل : غیبت تو را کرد .

۱ـ **متن:** نیکوی .   ۲ـ **ف** (حاشیه) : مرد .   ۳ـ **ف** (حاشیه) : نگشتیم.

۴ـ گفتار اندر نکوهش غمازی وخدمت‌آن ، **ف** : حکایت .   ۵ـ **متن:** ندانی که‌فلان.

بگفتا خموش ای برادر بخفت
ندانسته بهتر که دشمن چه گفت

محصول بیت : صوفی گفت: ای مرد، خاموش باش و بخواب! یعنی کاملا ساکت باش، گفتهٔ دشمن را نقل مکن ، زیرا ندانستن بهتر است که دشمن چه گفت.

حضرت شیخ به معرفت شروع کرده می‌فرماید :

کسانی که پیغام دشمن برند
ز دشمن همانا که دشمن ترند

که : حرف بیان است .

محصول بیت : کسانی که پیغام دشمن را می‌برند، یعنی می‌گویند که دشمن در حق تو چنین گفت، البته که از دشمن، دشمن ترند .

کسی قول دشمن نیارد بدوست
مگر آنکه در دشمنی یار اوست

محصول بیت : کسی گفتهٔ دشمن را به دوست نمی‌آورد مگر اینکه در دشمنی یار دشمن است .

نیارست دشمن جفا گفتنم
چنان کز شنیدن بلرزد تنم

نیارست : یعنی نتوانست .

محصول بیت : دشمن نتوانست به من جفا بگوید ، چنان که از شنیدن آن تنم بلرزد ، یعنی دشمن نتوانست حرفی بزند که من ناراحت گردم .

تو دشمن تری کاوری بر زبان[1]
که دشمن چنین گفت اندر نهان

که : حرف بیان است .

۱ـ ع ، ف : دهان .

محصول بیت : تو از آن دشمن ، دشمن‌تری که برزبان‌می‌آوری‌که دشمن در نهان ، پشت سرت چنین‌گفت . حاصل : من چیزی ازدشمن نشنیدم ازتو شنیدم ، پس مثل اینکه توگفته‌ای نه دشمن .

سخن چین کند تازه جنگ قدیم
بخشم آورد نیك مرد سلیم

محصول بیت : سخن چین جنگ قدیم وکهنه را تازه می‌کند ، نیك مرد سلیم را به خشم می‌آورد ، یعنی‌بوسیلهٔ سخن چینی به‌خشم می‌آورد .

از آن همنشین تا توانی گریز
که مر فتنهٔ خفته را گفت خیز

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : تامی‌توانی از آن همنشین بگریز که‌به فتنهٔ خفته گفت برخیز ، یعنی باعث فتنه شد .

سیه‌چال و مرد اندرو بسته پای
به از فتنه از جای بردن بجای

سیه چال : با «ج» عجمی زندان ونوعی تله است .

محصول بیت : سیه چال باشد وانسان درآن پای بسته باشد ، بهتر است از فتنه بردن ازجایی به جایی ، یعنی درجایی زندانی شدن وماندن بهتر است ازجایی به جایی فتنه وفساد بردن . حاصل: درمیان انسانها فتنه برانگیختن بدتر ازمحبوس شدن ودرجایی ماندن است .

میان دو تن[1] جنگ چون آتشست
سخن چین بدبخت هیزم کشست

محصول بیت : درمیان دوتن جنگ مانند آتش است . سخن چین بدبخت

۱ـ ع ، کس ،

هیزم‌کش است زیرا باعث فتنه وعداوت آنان است .

حکایت[1]

فریدون وزیری پسندیده داشت
که روشن‌دل‌ودوربین دیده داشت

محصول بیت : فریدون پادشاه بزرگ ، وزیری پسندیده داشت‌که دلی روشن وچشمی دوربین داشت . حاصل : هم دانا وهم بینا بود .

رضای حق اول نگه داشتی دگر پاس فرمان شه داشتی

پاس : یعنی حفظ .

محصول بیت : وزیر اول رضای خدارا نگاه می‌داشت پس ازآن فرمان شاه را حفظ می‌کرد .

حضرت شیخ به‌معرفت شروع‌کرده می‌فرماید :

نهد عامل سفلـه بر خلق رنج
که تدبیر ملکست و توفیر گنج

که : حرف تعلیل است .

توفیر : مصدر ازباب «تفعیل» یعنی زیادکردن .

محصول بیت : عامل پست برخلق رنج می‌نهد ، یعنی برمـردم تحمیل ظلم می‌کندکه تدبیر ملك ومایهٔ ازدیادگنج است یعنی به عنوان اینکه تدبیـر سلطنت و مایهٔ افزونی خزینه است بدعتها برمردم تحمیل می‌کند.

اگر جـانب حـق نداری نگاه
گزندت رساند هـم از پادشاه

محصول بیت : اگرجانب خدارا نگاه نداری، خدا هم ازپادشاه خودت به‌تو گزند می‌رساند ، همچنانکه درگلستان آمده .

۱ـ ع : حکایت فریدون ووزیر ومرد غماز.

یکی رفت[1] پیش ملك بامداد
که هر روزت[2] آسایش و کام باد

محصول بیت : شخصی برای سخن چینی از وزیر ، بامداد پیش پادشاه رفت ودعا کرده‌گفت هرروز آسایش وکامت باد ، یعنی خدا درجهان هرروز تورا آسوده و کامروا دارد ، پس ازاین دعا شروع‌کرد به سخن چینی از وزیر :

غرض مشنو از من نصیحت پذیر
ترا در نهان دشمنست این وزیر

محصول بیت : ازمن غرض مشنو ، نصیحت پذیر . این وزیر درنهان دشمن توست اگرچه درظاهر اظهار دوستی می‌کند . بعد شروع‌کرد به‌بیان اینکه چگونه در باطن دشمنی می‌کند :

کس[3] ازخاص لشکر نماندست وعام
که سیم و زر ازوی ندارند وام[4]

محصول بیت : کسی از خاص وعام لشکر نمانده است‌که از او سیم وزر وام ندارد . حاصل : همهٔ لشکر را مقروض‌کرده است .

بشرطی‌که چون شاه‌گردن فراز
بمیرد دهند آن زر و سیم باز

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : به شرطی وام می‌دهدکه وقتی شاه‌گردن فراز بمیرد ، آن زر وسیم را به‌او پس‌بدهند ، یعنی پس دادن وام را به‌مرگ شاه حواله می‌کند .

نخواهد ترا زنده آن[5] خودپرست
مبادا که نقدش نیاید بدست

محصول بیت : ای پادشاه ! آن خودپرست‌تورا زنده نمی‌خواهد . مبادا که

۱ـ **متن** : رفته . ۲ـ **متن** : که روزت . ۳ـ **متن** : کر .
۴ـ ع . ف : ندارد بوام ۵ـ ف : زنده این ، **متن** : زنده .

نقدش به دست نیاید. پادشاه وقتی ازآن سخن چین این حرف را شنید؛

یکی سوی دستور دولت پناه

بچشم سیاست نگه کرد شاه

دستور دولت پناه: اضافهٔ لامیه است مجازاً.

محصول بیت: پادشاه به جانب وزیر دولت پناه، با چشم سیاست یك نگاه کرد وچنین گفت:

که در صورت دوستان[1] پیش من

بخاطر چرایی بداندیش من

که: حرف رابط مقول وقول است.

محصول بیت: که درپیش من درصورت دوستان هستی، یعنی ظاهراً دوست من هستی، درخاطر چرا بداندیش ودشمن من هستی، یعنی چراظاهر وباطنت یکی نیست و بامن منافق وار رفتار می‌کنی؟ وحال آنکه درسایهٔ من به‌این اقبال ودولت رسیده‌ای. ووزیر چون این سخنان را از پادشاه شنید؛

زمین پیش تختش ببوسید وگفت

چو پرسیدی اکنون نشاید[2] نهفت

محصول بیت: پیش تخت پادشاه زمین را بوسید وگفت، چون پرسیدی اکنون نهفتن شایسته نیست. پس نیت مرا بدان.

چنین خواهم ای نامور پادشاه

که باشد چومن عالمت[3] نیکخواه

محصول بیت: ای پادشاه نامور! چنین آرزو می‌کنم که همهٔ عالم مانند من نیکخواه توباشد. حاصل: آرزو می‌کنم که جمیع عالم مانند من طول عمرتورا بخواهند.

۱- ع: دوستی. ۲ـ ع: نشاید چو پرسیدی اکنون.
۳ـ ع، ف: که باشند خلقت همه.

چو مرگت بود وعدهٔ سیم من
بقا بیش خواهندت از بیم من

محصول بیت : چون مرگ تو وعدهٔ سیم وزر من باشد ، از ترس من بقایت را بیشتر می‌خواهند ، یعنی برای اینکه طلب خودرا نخواهم ، ازدیاد عمر تورا آرزو می‌کنند .

نخواهی که مردم بصدق و نیاز
سرت سبز خواهند وعمرت دراز

محصول بیت : آیا نمی‌خواهی که مردم باصدق ونیاز سرت را تازه وعمرت را دراز بخواهند؟ یعنی نمی‌خواهی مردم دربارهٔ تو دعای خیر کنند ؟

غنیمت شمارند مردان دعا
که جوشن شود پیش تیر قضا[1]

محصول بیت : مردان دعارا غنیمت می‌شمارند ، زیرا درپیش تیر قضا جوشن می‌شود . حاصل : دعا سپر تیر بلا ست .

پسندید ازو شهریار آنچه گفت
گل رویش از تازگی[2] **برشکفت**[3]

محصول بیت : شهریارگفتهٔ اورا پسندید،گل رویش ازتازگی ونازکی برشکفت یعنی ازاین تدبیر وزیر حظ کرد چنانکه روی گلش طراوت وتازگی پیدا کرد .

زقدر ومکانی که دستور داشت
مکانش بیفزود و قدرش فراشت[4]

محصول بیت : وزیر قدر ومرتبه‌یی که داشت برمکانش بیفزود وقدرش را بلند کرد . حاصل: گرامی‌ترش داشت . حضرت شیخ به‌معرفت شروع کرده می‌فرماید:

۱ـ ع : بزرگان چه‌گفتند خذما صفا ، ف : که جوشن بود پیش تیربلا .
۲ـ **متن** : نازکی . ۳ـ ع : برشکفت . ۴ـ ف : اضافه دارد :
بداندیش را زجروتادیب کرد   پشیمانی‌از گفتهٔ خویش خورد

ندیدم ز غمـاز سرگشته‌تر   نگون طالع وبخت برگشته‌تر

محصول بیت : دردنیا از غماز سرگشته تر ، نگون طالـع وبخت برگشته تر کسی ندیدم .

زنادانی و تیره رایی که اوست

خلاف افکند در میان دودوست

محصول بیت : ازنادانی وتیـره رایی‌که اوست ، درمیان دودوست خـلاف می‌افکند ، یعنی از پستی ، دودوست‌را دشمن هم می‌کند .

کنند این وآن خوش دگرباره دل

وی اندر میان کور بخت و خجل

محصول بیت : این وآن یعنی، دودوست بار دیگر دل خـوش می‌کنند ، اما او درمیان بدبخت وشرمسار می‌گردد واز شرمندگی برای غمزخود پشیمان می‌شود.

میان دوکس آتش افروختن

نه‌عقلست و[1]خوددرمیان سوختن

محصول بیت : میان دو کس آتش فتنه افروختن ، درمیانشان ایجاد عداوت کردن ، وخود درمیان سوختن دوراز عقل است ، یعنی درآتش پشیمانی سوختـن از عقل نیست . یااینـکه خودرا درآتش پشیمانی سوزاندن ازعقل نیست .

چوسعدی کسی ذوق خلوت چشید

که از هردو[2] عالم زبان درکشید

محصول بیت : مانند سعدی‌کسی ذوق خلوت وعزلت را چشیدکه از هـردو عالم زبان درکشید ، یعنی خاموش شد و باکسی معاشرت ننمود وتنهایی اختیارکرد .

بگوی آنچه دانی سخن سودمند

وگر هیـچ‌کس را نیـاید پسند

محصول بیت : آنچه را که می‌دانی سخن سودمند است بگوی ، یعنـی تو

۱ـ ع ، نه شرطست و ، **متن** : نه عقلست .   ۲ـ ع ، که ازهرکه . ف ، که اوازدو.

سخن مفید را بگو ، هرچندکسی‌خوشش نیاید .

که فردا پشیمان برآرد خروش

که آوخ چرا حق نکردم بگوش

آوخ : ادات تغابن است یعنی واه ، اکثر درمقام پشیمانی استعمال می‌شود .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : اگر هیچکس هم قبول نکند ، تو سخن سودمند را بگـوی زیرا قبول نکننده فردا درقیامت پشیمان شـده خروش برمی‌آورد که واه! چرا سخن حق را نشنیدم ؟ یعنی پشیمان می‌شودکه چرا سخن ناصحان را نشنیدم .

گفتار درحق زنان وخوی نیك وبدایشان[1]

زن خـوب فـرمانبر پـارسا   کند مرد درویش را پادشا

«ه» ازآخر «پادشاه» به‌ضرورت قافیه حذف شده است .

محصول بیت : زن خوب فرمانبـر ومطیع شوهر وپارسا ، مـرد درویش را پادشاه می‌کنـد ، یعنی شوهرش هرقـدر هم فقیـر باشد بازهم غنی است و راحتی شاهانه دارد .

برو پنج نوبت بزن بـر درت

که[2] یار مـوافق بود در برت

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : برو پنج نوبت بر درت بزن ، یعنی پادشاهی‌کن . در دربـادشاهان پنج نـوبت زده می‌شود . پس تـونیز پادشاهی کن زیرا یار موافق درآغوشت یا درنزدت می‌باشد ، یعنی به داشتن عیال موافق شکر کن وسپاسگزار باش .

۱ـ ع : گفتار اندر صلاح وفساد زنان ، ف : سه‌ستاره .   ۲ـ ع ، ف : چو .

همه روز اگر غم خوری غم مدار

چو شب غمگسارت بود در کنار

محصول بیت : تمام روز را اگر از فقر وغیره، غم بخوری غم مدار ، وقتی شب درکنارت غمگسار هست ، یعنی اگر زن موافق حال داشته باشی غم مدار .

کرا خانه آباد و همخوابه دوست

خدا را برحمت نظر سوی اوست

کرا : «که» اسم است به‌معنی کسی راکه . «را» حرف تخصیص است .

محصول بیت : هرکس که خانه‌اش با خورد وخوراك ودیگر نعمتها آباد و زنش دوست است ، نظر رحمت خدا به سوی اوست ، یعنی خدا نظر احسان براو دارد.

چو مستور باشد زن خوبروی

بدیدار او در بهشتست شوی

مستور : یعنی پاك دامن ، درفارسی تذکیر وتأنیث معتبر نیست .

محصول بیت : وقتی زن خوبروی مستور وپاك دامن باشد ، به دیدار او شوهرش دربهشت است ، یعنی دراین دنیا درحضور وراحت است بنابراین دربهشت می‌باشد .

کسی برگرفت از جهان کام دل

که یکدل بود باوی آرام دل

محصول بیت : کسی ازجهان کام دل برگرفت ، یعنی به‌دست آورد که زنش با وی یکدل است ویك جهت . حاصل : زنش صادق ودرستکار است .

اگر پارسا باشد و خوش سخن

نگه در نکویی و زشتی مکن

محصول بیت : اگرزنت پارسا وخوش سخن باشد ، درنیکویی وزشتی اونگاه مکن ، بپذیر . زیرا ارزش به سیرت است نه صورت .

زن خوش منش دلستانتر[1] که خوب
که آمیزگاری بپوشد عیوب

منش : یعنی طبع.

که : به‌معنی «من» تفضیلیه است.

که : حرف تعلیل است.

محصول بیت : زن خوش منش ولطیف طبع دلستان‌تر است ازخوب روی بدخوی. زیرا آمیزگاری وملایمت عیوب را می‌پوشاند وبیشتر دل را می‌ستاند.

ببرد از پریچهرهٔ زشت خوی
زن دیوسیمای خوش طبع گوی

محصول بیت : زن دیوسیمای خوش طبع اززن پریچهرهٔ زشت خوی، گوی سبقت ببرد، یعنی‌زن‌بدشکل‌خوب‌سیرت پسندیده‌تر است‌ازپریچهرهٔ بدخوی.

چوحلوا خوردسرکه ازدست شوی
نه حلوا خورد سرکه اندوده روی

چو : ادات تشبیه است.

سرکه اندوده : ترکیب وصفی است یعنی ترش روی.

محصول بیت : زن خوش خوی ازدست شوهرسرکه را مانند حلوا می‌خورد. اما زن ترش روی ازدست شوهر حلوا را از بدخویی باصفا نمی‌خورد.

دلارام باشد زن نیکخواه   ولیك از زن بد خدایا پناه

محصول بیت : زن نیکخواه شوهر، دلارام می‌باشد. اما اززن بد، خدایا پناه برتو!

چوطوطی کلاغش بود همنفس
غنیمت شمارد خلاص از قفس

محصول بیت : وقتی همنفس ومصاحب طوطی‌کلاغ باشد، خلاص از قفس را

۱ـ ع، ف: دلنشانتر.

غنیمت می‌شمارد ، یعنی هرگز نمی‌خواهد با او درقفس بماند وشکر بخورد .

حضرت شیخ به‌پند واندرز شروع کرده می‌فرماید :

سر اندر جهان نه بآوارگی　و گرنه بنه دل[1] ببیچارگی

محصول بیت : از درد زن بدخوی سردرجهان بگذار وآوارگی اختیارکن . وگرنه دل را به‌بیچارگی بگذار ، وزحمت ومشقت اختیارکن .

تهی‌پای رفتن به ازکفش تنگ
بلای سفر به که در خانه جنگ

محصول بیت : پابرهنه رفتن بهترازکفش تنگ است یعنی ازپوشیدن‌کفش تنگ بهتر است . بلا ومشقت سفر بهتر ازجنگ درخانه است . یعنی سفر پرزحمت ومشقت ازجنگ وخصومت زن بدخوی بهتراست هرچند «السفر قطعة من السقر[2]» .

بزندان قاضی گرفتار به　که درخانه دیدن برابرو[3] گره

محصول بیت : درزندان قاضی‌گرفتار شدن بهتراز درخانه‌گره بر ابرو دیدن است یعنی زندانی شدن بهتراز دیدن روی ترش زن بدخوی درخانه است .

سفر عید باشد بر آن کدخدای
که بانوی زشتش بود در سرای

کدخدای : مرد بزرگ را گویند .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : سفر برآن کدخدای عید است‌که درخانه بانوی زشت و بدخویی داشته باشد .

در خرمی بر سرایی ببند
که بانگ زن ازوی برآید بلند

درخرمی : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

۱ـ ع : سر .　۲ـ مسافرت بخشی ازدوزخ است.　۳ـ ع : بابرو .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : درشادمانی‌برسرایی‌ببندکه‌ازآنجابانگ زن بلند شود .حاصل: ازهرخانه‌یی‌که فریاد زن بلندگردد درخیـر را برروی آن خانه ببنـد ،که ازآنجا خیر نیاید .

چـو زن راه بازار گیرد بزن
وگرنه تو درخانه بنشین چوزن

محصول بیت : وقتی زن راه بازار درپیش‌گیـرد بزن ، یعنی مگذار خودش را به‌نامحرم نشان بدهد ، درغیـر اینصورت تو درخانه مانند زن بنشین تا او هـرجا می‌خواهد برود .

اگر زن ندارد سوی مرد گوش
سراویل کحلیش[1] در مرد پوش

سراویل : یعنی شلوار .

کحلیش : «ی» حرف نسبت ، یعنی سرمه‌یی ، ضمیر راجع به زن است .

محصول بیت : اگرزن به‌جانب مردگوش ندارد ، یعنی به‌حرف شوهرش‌گوش نکند شلوارسرمه‌یی‌اش را به‌مرد بپوشان تا زنی‌کند زیرا درحالی‌که مرد بودنتوانست زنش‌را اداره کند .

علت اینکه «سراویل کحلی» گفته‌آنست‌که زنان‌عجم شلوار به‌رنگ‌سرمـه‌یی می‌پوشند .

زنی را که جهلست و ناراستی
بلا بر سر خود نه زن خواستی

محصول بیت : زنی‌که جهل‌و ناراستی، یعنی خیـانت دارد ، زن نخواسته ای بلکه بلاست‌که برسرخودت خواسته‌ای . زیرا چنین زنی‌مایهٔ عذاب روح آدمی است.

---

۱ ــ **متن** : کمخیش .

چو در کیلهٔ جو امانت شکست[1]

ز[2] انبار گندم فرو شوی دست

کیله : پیمانه‌یی‌که بدان غله وآرد وچیزهای دیگر پیمایند.

محصول بیت : وقتی زن درکیلهٔ جو امانت را شکست ، یعنی درچیز کمی خیانت ورزید، ازانبارگندم دست فروشوی ، زیرا وقتی دراندك چیز خیانت می‌کند پس درچیز بسیار حتماً خیانت خواهدکرد .

برآن بنده حق نیکوی[3] خواستست

که با او دل ودست زن راستست

محصول بیت : خدا برآن بنده نیکویی خواسته است یعنی بدبختش نکرده است‌که دل ودست زنش با او راست است یعنی زن به‌مال واسباب او خیانت نکند و با شوهرش برصداقت باشد واز نامحرم پرهیز نماید .

چو در روی بیگانه خندید زن

دگر مرد گو لاف مردی مزن

محصول بیت : وقتی زن درروی بیگانه خندید ، یعنی از نامحرم احتراز ننمود ، دیگر به‌شوهرش بگو لاف مردی مزن . زیرا نتوانستی زنت را اداره‌کنی .

ز بیگانگان چشم زن کور باد

چو بیرون شد ازخانه درگور باد

محصول بیت : ازبیگانگان چشم زن کور باد ، یعنی هرگز روی نا محرم نبیند . اما وقتی بدون اجازهٔ شوهر از خانه بیرون رفت درگور باد ، یعنی سلامت به‌خانه باز نگردد وروی شوهرش را نبیند .

زن شوخ چون دست در قلیه کرد

برو گو بنه پنجه بر روی مرد

شوخ : دراینجا یعنی گستاخ وبی‌ادب .

---

۱ ـ **متن** : درشکست . ۲ ـ **ف** : از. ۳ ـ **ع** ، **ف** : نیکوئی .

قلیه : دراینجا یعنی‌راسخت‌سنگش‌رانیزگویند. «دست‌قلیه دارراببروی شوهر کشیدن» یعنی روی شوهر را سیاه‌کردن.

محصول بیت : زن بی‌حیـا وقتی دستش را درحنا وقلیه‌کرد یعنی صورتش را آراست و به نامحرمان نشان داد ، به‌آن زن بگـو پنجه برروی شوهر بزن ، یعنـی روی شوهررا سیاه‌کن. زیراشوهری‌که اززنش مواظبت نکرد ، روسیاهی‌برایش مسلم است . پس به دست زنش روسیاه‌گردد.

چو بینی که زن پای بر جای نیست
ثبات از خردمندی و رای نیست

محصول بیت : وقتی بینی‌که زن پابرجای نیست همواره گردش می‌کنـد در یك جا نمی‌نشیند ، از خردمندی وتدبیر ثبات ندارد بلکه میلش پیوسته درمعاشرت بانامحرمان است ؛

گریز از کفش دردهان نهنگ
که مردن به از زندگانی بننگ

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ازدست چنین زنی به دهان نهنگ فرارکن تاتوراهلاك کند زیرا مردن بهتر است از زندگی توأم با ننگ وبی‌غیرتی که ازاین راه هرروز هزار مرتبه انسان هلاك می‌شود .

بپوشانش از مرد[1] بیگانه روی
وگرنشنود چه زن آنگه چه شوی

محصول بیت : از مرد بیگانه روی زن را بپوشان تارویش را نشان ندهد . و اگرگوش نداد آنگاه چه زن ، چه شوهر ؟ یعنی درصورتی‌که زن را کنترل نکنـی آن وقت بین تو وزن چه فرقی هست ؟

۱ ـ ع ، ف : چشم .

زن خوب خوش طبع بختست و یار[1]
رها کن زن زشت[2] ناسازگار

بختست و یار : یعنی اقبال و یار است . دربعضی نسخ «گنجست و بار» آمده، از نظر خوب وخوش طبع بودن، گنج است اما چون طالبش زیاد است وحفظ وصیانتش لازم است درحکم بار است زیرا همه‌کس به‌خاطر او دشمن توست . فتدبر .

محصول بیت : زن زیبای خوش طبع اقبال ویارمرد است . زن زشت ناسازگار را ترك کن . حاصل : زن زیبارا حفظ کن وگرامی دار اما زن زشت را رها کن . به صورتش نگاه مکن‌که عذاب روح وسوهان عمر است .

حکایت[3]

چه نغز آمد این‌یك سخن[4] زان دو تن
که سرگشته بودند از دست زن

محصول بیت : چقدر زیبا آمد این سخن ازآن دوکس که ازدست زنشان سرگشته بودند .

یکی گفت کس را زن بد مباد
دگر گفت زن درجهان خودمباد

محصول بیت : یکی‌گفت :کسی زن بد نداشته باشد ! یعنی هیچکس‌گرفتار زن بد نباشد ! دیگری‌گفت : اصلا زن خود درجهان‌مباد! یعنی ای‌کاش جنس زن از روی زمین محو شود !

زن نو کن ای دوست هر نوبهار
که تقویم پارین[5] نیاید بکار

زن نو کن : «زن کردن» و«زن کنیدن» به‌معنی ازدواج است چنین استعمال

۱ـ ع ، گنجست و یار ، **ف** ، رنجست و بار . ۲ـ **متن** ، رها کن زشت .
۳ـ ع ، **ف** ، ندارد . ۴ـ **متن** ، این سخن . ۵ـ ع ، **ف** ، پاری .

می‌کنند چنانکه درگلستان آمده . مصراع : «مردیت بیازمای و آنگه زن کن» .

که : حرف تعلیل است .

تقویم : مصدر است ازباب «تفعیل» یعنی درست‌کردن، اما دراینجا مراد از «تقویم» گاهنامه است‌که درروم روزنامه‌گویند .

پارین : «پار» یعنی سال‌گذشته . «ی» حرف نسبت . «ن» حرف تأکید است . بدون «ن» پاری نیزگویند ، جزاینجا درهرجا استعمالش جایز است . فاحفظ .

محصول بیت : ای دوست ! درهر نوبهار ازدواج تازه ، یعنی زن تازه بگیر . زیرا تقویم‌کهنهٔ سال پیش به‌کارنمی‌آید . حاصل : به‌درد نمی‌خورد بلکه تقویم تازه لازم است ، زن نیز باید هرسال تازه باشد تا انسان حظ بیشتری بکند .

زنان شوخ وفرمانده و سرکشند
ولیکن شنیدم که در بر خوشند[1]

شوخ : دراینجا یعنی خون‌گرم ومطبوع .

محصول بیت : زنان شوخ وفرمانده وسرکش هستندکه به‌شوهر امر می‌کنند ومغرورند ، اما شنیدم‌که درآغوش لطیف وخوش‌هستند .

کسی را که بینی گرفتار زن
مکن سعدیا طعنه بر وی مزن

محصول بیت : کسی را که‌گرفتار زنش بینی ، ای سعدی ! براو طعنه مزن ، واعتراض مکن .

تو هم جور بینی و بارش کشی
اگر یك سحر در کنارش کشی

محصول بیت : توهم جورش را می‌بینی وبارش را می‌کشی ، یعنی تمام بلاهایش را می‌پذیری . اگر یك سحر ، یعنی یك شب ، زنت را درکنار بکشی .

۱ـ ع ، ف ، ندارد .

حکایت

جوانی ز ناسازگاری جفت ** **بر پیر مردی بنالید و گفت

محصول بیت : جوانی از ناسازگاری زنش درپیش پیرمردی شکایت کرد وگفت :

گران باری ازدست این‌خصم چیر
چنان میبرم کاسیا[1] سنگ زیر

چیر : یعنی غالب وقوی .

که : حرف بیان است .

آسیا سنگ : ترکیب مزجی است یعنی سنگ‌آسیاب . «آسیا» و «آسیاب» هردو هست .

محصول بیت : از دست این دشمن ، یعنی زن غالب وقوی ،گران باری چنان می‌برم‌که سنگ زیر آسیا می‌کشد ، یعنی مانند سنگ زیرین‌آسیا بسیار سنگینی تحمل می‌کنم ، مرادآنست‌که بسیار مشقت می‌برم ازدست‌این زن .

بسختی بنه گفتش ای خواجه دل
کس[2] از صبر کردن نگردد خجل

محصول بیت : پیر به‌جوان‌گفت : ای خواجه ! دل به سختی وشدت بنه ، یعنی به جفا وجورش راضی باش ، هربلایی از او برسد به‌جان بپذیر . زیرا کسی ازصبرکردن خجل نمی‌گردد . وهرچیز به صبر حاصل می‌شود .

بشب[3] سنگ بالایی ای خانه سوز
چرا سنگ زیرین نباشی بروز

خانه سوز : ترکیب وصفی ، یعنی خانه سوزنده نظیر خانه خراب ، مراد تحسین‌است نه نفرین .

---

۱ ـ **متن** : چنان میبرم کاسمان . ۲ ـ **متن** : کر . ۳ ـ **ع** : توشب .

محصول بیت : ای خانه خـراب ! شب هنگام سنگ بالا هستی، یعنـی شب به رویش رفته ذوق وصفا می‌کنی ، چـرا در روز سنگ زیرین نمی‌شوی ؟ کار به‌نوبت است . شب تو بالا هستی ، روز او .

چو از[۱] گلبنی دیده باشی خوشی
روا[۲] باشد ار جور[۳] خارش کشی

گلبن : یعنی درخت‌گل ، سـرو بن ، یعنی درخت سرو ، ازکثرت و زیادی کنایه است .

محصول بیت : وقتی ازگلبنی خوشی وراحت دیده باشی ، وازگلش چیـده باشی ، اگر جور خارش را بکشی ، روا باشد .

درختی که پیوسته بارش خوری
تحمل کن آنگه که خارش خوری

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : درختی که پیوسته‌بارش را می‌خوری وبهره‌مند می‌شوی ،آنگاه که خارش را بخوری ، تحمل‌کن ، زیرا عسل بی‌بلا نمی‌شود .

گفتار اندرپرورش فرزندان[۴]

پسر چون ز ده برگذشتش سنین
ز نـا محرمان[۵] گـو فراتر نشین

سنین : جمع «سنة» است یعنی سالها .

فراتر : «فرا» دراینجا یعنی دور . «تر» ادات تفضیلی است .

محصول بیت : پسرت وقتی سنش از ده‌گذشت ، بگو ازنامحرمان دورتربنشین یعنی از نامحرمان دورش دار هرجا باشد .

۱ـ **متن** : آن .   ۲ـ **متن** : دوا .   ۳ـ **ع** : ازجور ، **ف** : ار بار .
۴ـ **ع** : گفتار درتربیت فرزندان ، **ف** : سه‌ستاره .   ۵ـ **متن** : زنامحرم‌آن.

بر پنبه آتش نشاید فروخت

که تاچشم برهم زنی خانه سوخت

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : درنزد پنبه‌آتش افروختن شایسته نیست . زیرا تا چشم برهم زنی‌آتش خانه را می‌سوزاند . ویا خانه می‌سوزد . دراین قبیل موارد ماضی به‌معنی مضارع می‌آید .

چوخواهی که نامت بماند بجای

پسررا خردمندی آموز ورای[1]

محصول بیت : اگر می‌خواهی‌که نامت درجای‌بماند ، یعنی‌بعدازمرگ‌تاگر می‌خواهی درخاطرها بمانی ، به‌پسرت ادب و خردمندی یاد بده ، یعنی علم ومعرفت وتدبیر ورای بیاموز .

چو فرهنگ و[2] **رایش نباشد بسی**

بمیری و از[3] **تو نماند کسی**

فرهنگ : به‌معنی ادب وهنر استعمال می‌شود .

محصول بیت : چون پسرت باادب وتدبیر وبا فرهنگ نباشد ، تو می‌میری و بعدازتوکسی نمی‌ماند ، تا نام تورا زنده نگاه دارد .

بسا روزگارا که سختی[4] **برد**

پسر چون پدر نازکش پرورد

روزگارا : الف حرف مبالغه است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : چه بسیارروزگار، پسرسختی وشدت می‌برد ، وقتی‌پدرش اورا نازك بپرورد ودرهر موقع خاطرش را گرامی دارد .

۱ـ **متن:** آموزرای. ۲- ع: اگرعقل و، **متن:** چوفرهنگ. ۳ـ ع: وز. ۴ـ **متن:** بسختی.

خردمند و پرهیزگارش[1] بر آر
گرش دوست داری بنازش مدار

برآر : یعنی حاصل کن .

محصول بیت : پسرت را خردمند و پرهیزگار تربیت کن، یعنی با دانش و معرفت بزرگ کن . اگر اورا دوست می‌داری با ناز و نعمت پرورش مده . زیرا برایش زیان دارد بعداز تو بسیار ناراحت می‌شود .

بخردی درش زجر و تعلیم کن
بنیك وبدش وعده و بیم کن

زجر : دراینجا یعنی تنبیه .

مصراع دوم متضمن لف ونشر است .

محصول بیت : به‌پسرت درزمان کودکی تنبیه وادب وعلم ومعرفت بیاموز ، یعنی هنروآداب یاد بده . چنان وعده‌اش ده‌که ای پسر! اگردانش‌ومعرفت یادبگیری برایت فلان پاداش می‌گیرم واگر درتحصیل فضل وهنر نکوشی وعمر درهوا وهوس صرف‌کنی سخت توبیخ وتنبیه می‌کنم .

نوآموز را ذکر و تحسین وزه
ز توبیخ و تهدید استاد به

زه ، زهی : دوکلمهٔ تحسین است .

محصول بیت : برای نوآموز،آفرین وتحسین وزنده بادواین قبیل تشویقها بهتراز توبیخ وتهدید استاد است . زیرا مبتدی با کوچکترین چیز منفعل می‌شود ، پس باید حال اورا مراعات‌کرد تا پیشرفت‌کند .

بیاموز پرورده را دست رنج
وگردست داری چوقارون بگنج

دست رنج : ترکیب مزجی است ، یعنی حاصل دست ، اما دراینجا مراد

۱ـ **متن :** خردمند پرهیزگارش .

صنعت است .

محصول بیت : به‌پسر وپرورده‌هایت صنعت وهنـری بیاموز، هرچند به‌گنج قارون هم دست داشته باشی بازهم اعتماد مکن زیرا مال همیشه درمعرض زوال است.

چه دانی که گردیدن روزگار
بغـربت بگردانـدش در دیار

محصول بیت : چه می‌دانی که تغیر وتبدل وگردش روزگار اورا درغربت خانه به‌خانه بگرداند ومال وملك وقدرت موجود دردستش نماند ونیازمند باشد .

مکن تکیه بر دستگاهی که هست
کـه باشدکـه نعمت نمانـد بـدست

دستگاه : یعنی قدرت وامکان .

محصول بیت : بردستگاه وقدرتی‌که بالفعل هست تکیه مکن ، زیرا اتفاق می‌افتدکه نعمت دردست نمی‌ماند ومی‌رود ، همچنانکه معلوم است .

چو بر پیشه‌ای باشدش دسترس
کجا دست حـاجت برد پیش کس

محصول بیت : وقتی برپیشه‌یی‌دسترسی‌داشته باشد ، یعنی صنعتی وکاری بداند چه وقت دست حاجت پیش‌کسی می‌برد ؟ یعنی محتاج‌گدایی نمی‌شود .

بپـایـان رسد کیسـهٔ سیم و زر
نگـردد تهـی کیسـهٔ پیشـه‌ور

محصول بیت : کیسهٔ سیم وزر به‌پایان می‌رسد ، یعنی تمام می‌شود ، اماکیسهٔ پیشه‌ور تهی نمی‌گردد زیرا کارمی‌کند ، پرمی‌کند .

هرآن طفل‌کو جور آموزگار
نبینـد جفـا بینـد از روزگـار

محصول بیت : هرآن طفل‌که جـورآموزگار واستـادش را نبیند ، البتـه از

روزگار جفا می‌بینند .

پسر را نکودار و راحت رسان

کـه چشمش نمانـد بدست کسان

محصول بیت : پسرت را نیکو بدار وبر او راحت برسان تا چشمش دردست کسان دیگر نباشد ، یعنی محتاج نشود وچشم به دست دیگران ندوزد .

هر آنکس که فرزند را غم نخورد[1]

دگر کس غمش خورد وبدنام کرد

محصول بیت : هرآن‌کس که غم فرزندش را نخـورد ومواظبش نشد ،کسی دیگر غم اورا خورد وبدنامش کرد ، نظیر زمان ما .

نگـه دار از آمـوزگـار[2] **بدش**

که‌بدبخت وبی‌ره کند چون‌خودش

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : فرزندت را ازآموزگار بدحفظ‌کن ، یعنی اهل هوس وملحد را براوآموزگار مکن . زیرا استاد بد پسرت را مانند خودش بدبخت وبدکار می‌کند . حاصل : اورا هم مانند خودش گمراه می‌کند دیگر قابل اصلاح نمی‌شود .

ندانی که سعدی مراد از چه یافت

نه ها مون نوشت ونه دریا شکافت

نوشت : دراینجا یعنی طی‌کرد .

شکافت : یعنی شنا کرد .

محصول بیت : آیا نمی‌دانی‌که سعدی ازچه مراد یافت درحالی‌که نه‌بیابان طی‌کرد ونه دریا شکافت ؟ یعنی نه دربیابان سفرکرد ونه در دریا شنا نمود .

۱ـ **متن :** مخورد .　　۲ـ ع ، **ف :** آمیزگار .　　۳ـ **متن :** بی‌زه .

بخردی بخورد از بزرگان قفا

خدا دادش اندر بزرگی صفا

قفا : دراستعمال عجم سیلی پس‌گردنی است اما دراینجا مطلق سیلی است .

محصول بیت : سعدی درکودکی ازبزرگان سیلی خورد ، یعنی تربیت یافت ، پس خدا دربزرگی به‌او صفا داد .

هرآنکس که گردن بفرمان نهد

بسی بر نیاید که فرمان دهد

محصول بیت : هر آن‌کس که به‌فرمان بزرگان وخردمندان گردن نهد واطاعت کند ، زمان دوری نمی‌گذردکه به دیگران فرمان می‌دهد .

شبی دعوتی بود در کوی من

ز هرجنس مردم درو انجمن[1]

مراد از«دعوت» مهمانی است.

محصول بیت : حضرت‌شیخ می‌فرماید : درایام جوانی شبی درکوی من مهمانی بود ، از هرجنس مردم درآنجا جمع شده بودند . حاصل : جشن عمومی بود .

چوآواز مطرب برآمد[2]**زکوی**

بگردون شد ازعاشقان های وهوی

محصول بیت : چون‌آواز مطرب ازکوی بلند شد ، یعنی ساز وترانه وترنم آغاز شد ، صدای های وهوی ازعاشقان به‌فلك رفت. این حالت‌کنایه از بسیاری ذوق وشوق است .

پری پیکری[3] **بود محبوب من**

بدو گفتم ای لعبت خوب من

لعبت : یعنی عروسك .

---

۱ ـ ف : پیش‌ازاین بیت عنوان «حکایت» دارد. ۲ ـ ف : درآمد. ۳ ـ ف: پریچهره.

محصول بیت : پری پیکری محبوب من بود. به‌اوگفتم :ای لعبت خوب من. یعنی‌ای دلبر نازنین‌من !

چرا با رفیقان نیایی به جمع
که روشن کنی مجلس‌ما[1] چوشمع

محصول بیت : چرا بارفیقان به‌مجلس نمی‌آیی تا مجلس وجمع مارا مانند شمع روشن‌کنی ؟

شنیدم که می‌رفت و با خویشتن
همی گفت با من که ای یار من[2]

محصول بیت : شنیدم‌که می‌رفت وبه‌طریق خطاب به‌من، با خـود می‌گفت ، یعنی ظاهراً مرا مخاطب قرار داده با خودش می‌گفت‌که ای یار من !

محاسن چو مردان نداری بدست
نه مردی بود پیش مردان نشست

مراد از«محاسن» دراینجا ریش است .

بدست : دووجه دارد : یکی توانایی ، یعنی دارا بودن . دیگـری ، با دست گرفتن . یعنی چونکه ریش‌ات را نمی‌توانی به دست بگیری .

محصول بیت : وقتی مانند مردان ریش‌نداری ، درپیش مردان نشستن ، یعنی داخل درجمع آنان شدن ، مردی نیست .

سیه نامه‌تر زان مخنث مخواه
که پیش‌ازخطش روی گردد سیاه

سیه نامه : یعنی‌گناهکار ورسوا .

مخنث : یعنی پسر بدکاره .

۱ـ ف : کنی بزم مارا .

۲ـ ف : شنیدم سهی قامت سیمتن   که میرفت و میگفت با خویشتن

محصول بیت : گناهکارتر ورسواتر ازآن مخنث مخواه ومگوکه درجهان بدبخت‌تر ونگونسارتر از او هست‌که پیش از ریش درآوردن رویش سیاه شود ودر رسوایی داستان عالم باشد .

از آن بی‌حمیت بباید گریخت
که نامردیش آب مردان بریخت

بی‌حمیت : یعنی بی‌غیرت .

که : حرف رابط صفت است .

آب : دراینجا یعنی آب روی وعرض.

محصول بیت : ازآن بی‌غیرت بایدگریخت ودور شدکه نامردی ودنائت او آبروی مردان را بریخت وناموسشان را به‌باد داد .

پسر کو میان قلندر نشست
پدرگوزخیرش فروشوی دست

محصول بیت : پسری‌که درمیان قلندربنشست وباآنان مخلوط شد ، به‌پدرش بگوکه از خیرآن پسر دست فروشوید . وازاصلاحش قطع امیدکند .

دریغش مخور بر هلاك و تلف
که پیش ازپدر مرده[1] به ناخلف

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت: برهلاك وتلف شدن چنین پسری دریغ‌مخور، زیرا پسر ناخلف پیش از پدر مردنش بهتر است .

گفتار اندر پرهیز کردن از خوبرویان[2]

خرابت کند شاهد خانه کن
برو خانه آباد گردان بزن

خانه‌کن : ترکیب وصفی‌است یعنی خانه ویران‌کننده.

۱ـ متن : مرد .　　۲ـع : گفتاردراحتراز ازصحبت احداث ، ف : سه‌ستاره .

محصول بیت : محبوب خانه برانداز خانه‌ات را ویران می‌کند . بروخانه‌ات را بازنی آبادگردان ، یعنی ازدواج بکن تا خانه‌ات آبادگردد .

نشاید هوس باختن با گلی
که هر بامدادش بود بلبلی

هوس باختن : یعنی دوست داشتن وعشق بازی .

محصول بیت : شایسته نیست عشق بازی با گلی‌که هربامداد بلبلی دارد . حاصل : به‌محبوب هزار دوست دل دادن وعشق ورزیدن عاقلانه نیست .

چو خود را بهر مجلسی شمع کرد
تو دیگر چو پروانه گردش مگرد

محصول بیت : وقتی محبوبی خود را درهر مجلسی‌شمع کرد، یعنی درهر مجلس حاضر شد ، تو دیگر مانند پروانه دراطرافش مگرد . حاصل : دور اورا خط بکش .

زن خوب خوشخوی[1] آراسته
چه ماند بنادان نوخاسته

ماند : فعل مضارع از «مانیدن» یعنی شبیه بودن .

محصول بیت : زن زیبا که با خوی خوش وانواع حسنها آراسته وپیراسته باشد ، چه شباهت دارد به پسر نادان . حاصل : زنی‌که زیبا باشد وخوش اخلاق وبا انواع زینتها آرایش یابد ، درنظر اکثر مردم بهتر از پسر زیباست اما من می‌گویم محبوبی‌که متصف به صفات فوق باشد اگر بهتر از پسرهم نباشد با او برابراست . فتدبرفانه محل بحث .

درو دم چو غنچه دمی از وفا
که از خنده افتد چو گل در قفا

که : حرف تعلیل است .

---

۱ ـ متن : خوی .

محصول بیت : به زن مذکور مثل غنچه سخنی از وفا بگو ، یعنی وفاداری بکن و یا به‌او وفاداری اثبات‌کن ، یعنی بگوکه به‌او وفادار هستی ، تا ازخنده مانند گل درقفا افتد . حاصل : به زن وفا ومحبت نشان بده تا از حظ آن خنـده‌کنان در پشت افتد وازهر نظر مطیع ومنقادتوگردد .

اثبات «وفا» به «غنچه» بدانجهت است‌که عمرش ازگل زیادتر است زیرا پس از آنکه‌گل شد مثل آنست‌که خندان شده است .

نه چون کودك پیچ بر پیچ شنگ
که چون‌مقل‌نتوان شکستن بسنگ

پیچ بر پیچ : یعنی بسیار سخت وسرکش .

شنگ : دراینجا یعنی بدخو ، نام یك حـرامی است بدانجهت محبـوب را «شنگ» گویند .

مقل : به‌ضم «م» هندوانهٔ ابوجهل است‌که بسیار سخت می‌شود واکثر به علت سخت بودن به سر مثقب ها فرو می‌کنند ، همچنانکه به‌اهلش معلوم است .

محصول بیت : زن مانند پسر سخت وسرکش وبدخو نیست، که مانند مقـل نمی‌توان‌باسنگ شکست، یعنی‌ازمصاحبت متأثر وازلطیفه منفعل‌نمی‌شود پسرهمواره بدخو وروترش است ، هرقدرنیکی کنی نمی‌داند وهرقدرنجابت به‌خرج دهی‌نمی‌فهمد . حاصل : ازاین نظر ، زن بر پسر رجحان دارد .

آنکه «مقل» را به‌معنی‌کلید دانسته ، مانند مقل بوده . (رد شمعی وسروری)

مبین دلفریبش چو حور بهشت
کز آن روی دیگرچودیوست زشت

محصول بیت : محبوب را مانند حور بهشت دلفریب ودلارام مبین ، زیرا او ازنظر دیگر ، یعنی ازجهت پرجفا وبی وفا بودن ، همانند دیـو زشت است . زیـرا عاشق را با جفاواستغنا هلاك می‌کند . حاصل : بعلت بی‌رحم بودن وهزاردوست‌گرفتن

ستمگر وبی‌دین است .

آنکه درمعنی بیت‌گفته : وقتی از او وصلت می‌خواهی به آسانی حاصل نمی‌شود ، خیلی نفسانی بوده . (رد شمعی)

اگر[1] پای بوسی ندارد سپاس[2]
وگر خاك باشی ندارد[3] هراس

محصول بیت : اگرتنزل کرده پایش را ببوسی، سپاس ندارد واز تو تشکر نمی‌کند . واگر درزیر پایش خاك باشی ازپایمال کردنت هراس ندارد ، یعنی ازخدا نمی‌ترسد وعزت وحرمت تورا نگاه نمی‌دارد .

سر ازمغز ودست ازدرم کن تهی
چو خاطر بفرزند مردم نهی

مغز : دراینجا ، مجازاً به‌معنی عقل است .

محصول بیت : سرت را ازمغز ودستت را از درم تهی‌کن ، وقتی خاطرت را به‌فرزند مردم نهی ، یعنی وقتی دل به‌پسر مردم دادی ، از عقل وپول بگذر .

مکن بد بفرزند مردم نگاه
که فرزند خویشت برآید تباه

محصول بیت : به‌فرزند مردم بد نگاه مکن ، یعنی به‌چشم بد نگاه مکن‌که فرزند تو نیز تباه می‌شود ، یعنی اگر تو به‌فرزند دیگران با دیدهٔ خیانت بنگری ، دیگران نیز درحق فرزند تو چنان‌کنند .

حکایت درپرورش بندگان[4]

درین شهر باری بسمعم رسید
که بازرگانی غلامی خرید

چون‌کتاب درشام‌تصنیف شده جایز است‌که مراد از«شهر» شام‌باشد وجایز است

۱ـ ف : کرش .　　۲ـ ف : ندارددت پاس .　　۳ـ ف : ندانند .
۴ـ ع : حکایت بازرگان وغلام صاحب حسن ، ف : حکایت .

که شهر خودش باشد .

که : حرف بیان است .

محصول بیت: یك بار دراین شهر به‌گوشم رسیدکه بازرگانی غلامی خرید.

شبانگه مگر دست بردش بسیب
که سیمین زنخ بودوخاطرفریب[1]

بسیب: «ب» حرف صله، به‌طریق‌تشبیه مراد زنخ است . دربعضی نسخ تصحیف کرده «شیب» گفته‌اند ، یعنی به‌پایینش وسرینش .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : شبانگاه‌گویا خواجه دست برزنخ او بـرد تا اورا درآغوش بگیرد ویا دست به سرینش زد . زیرا غلام سیمین زنخ وخاطر فـریب بود ، یعنـی پسری زیبا بود .

پریچهره هرچه اوفتادش[2] **بدست**
بکین[3] **درسرو مغز خواجه**[4] **شکست**

محصول بیت : هرچه به دست پـریچهره افتاد با کین وغضب درسر ومغـز خواجه شکست ، یعنی خواجه را سخت‌کتك زد . حضـرت شیخ به‌معرفت شـروع کرده می‌فرماید :

نه هرجا که بینی خط دلفریب
توانی طمع کردنش در کتیب

کتیب : به‌ضرورت قافیه امالهٔ «کتاب» است .

محصول بیت : چنان نیست‌که درهرجا که خط دلفریب ببینی ، بتـوانی در کتابش طمع‌کنی، حاصل: به‌کتاب حسن هر محبوب نمی‌توان طمع‌کرد . زیراهرزیبا رام تو نمی‌شود .

---

۱ ـ **متن**، بودخاطرفریب. ۲ ـ **متن**، پری چهره‌افتادش . ۳ ـ **ف**، یکی. ۴ ـ **ع**، مردك .

گوا کرد برخود خدا[۱] ورسول
که دیگر نگردم[۲] بگرد فضول

محصول بیت : خواجه پس ازکتك خوردن خدا ورسول را گواه‌کرد ، یعنی توبه‌کردکه دیگر به دورکار فضول نمی‌گردم ، یعنی به‌کار زشت‌هوس نمی‌کنم. باید دانست‌که دراین زبان اگر آخر کلمه«ه» اصلی باشدهر گاه‌بعداز الف بیاید اثبات واسقاط آن «ه» جایز است مانند : شاه وشا .گیاه وگیا .گواه وگوا . فقس .

رحیل آمدش هم درآن هفته پیش
دل افکار و سربسته و روی ریش[۳]

رحیل : اسم است به‌معنی کوچیدن .

محصول بیت : درآن هفته به‌پیش خواجه مسافرت آمد ، یعنی قصد مسافرت کرد درحالتی‌که دلش ازکتك‌کاری واهانت وحقارت ناراحت وسرش اززخم بسته و رویش مجروح بود . حاصل :باظاهر و باطنی مجروح وپریشان قصد سفر نمود .

چو بیرون شد ازکاروان[۴] یك دومیل
بپیش آمدش سنگلاخی[۵] مهیل

مهیل : یعنی مخوف وترسناك .

محصول بیت : وقتی یکی دو میل ازکاروان بیرون شد ، به‌پیشش سنگلاخ ترسناکی آمد ،گویا یك دومیل جلوتر ازکاروان افتاده بوده .

بپرسید کین قله[۶] را نام چیست
که بسیار بیند عجب هر که زیست

قله : دراینجا به‌معنی حصار است .

محصول بیت : خواجه ازیکی‌ازکاروانیان‌پرسید که نام این قلـه چیست؟ که هرکس‌بسیار زیست عجایب بسیار می‌بیند .

۱ـ **متن** : برخدا .　۲ـ ع : نگردد.　۳ـ **متن** : روی وریش .
۴ـ ع ، **ف** : کازرون .　۵ـ **متن** : سنگلاخ .　۶ـ ع : بقعه .

چنین گفتش از کاروان همدمی
مگــر تنگ تــرکان ندانی همی

تنگ ترکان : به‌طریق ایهام واقع شده ، اولا نام آن محل «تنگ ترکان» است. ثانیاً «ترکان» جمع «ترك» است یعنی محبوبان . فتأمل فانه دقیق .

محصول بیت : ازکاروان دوستی به‌او چنین گفت : مگــر تنـگ تـرکان را نمی‌دانی ؟ یعنی این محل را تنگ ترکان می‌نامند ،آیا نمی‌دانی ؟

برنجید چون تنگ ترکان شنید
تو گفتی که دیدار دشمن بدید

محصول بیت : خواجه به‌محض اینکه تنگ ترکان را شنید برنجید وناراحت شد .گویی‌که مردی ازدشمن را دید. حاصل : ازشنیدن‌این‌کلمه بسیار ناراحت شد .

سیه را یکی بانگ برداشت سخت
که دیگر مران خر[1] بینداز رخت

مراد از «سیه» غلام است چون اکثر غلامان‌آنجا هندی است .

محصول بیت : به غلام سیاه بانگ زد ، یعنی براو نعره زدکه دیگر خر را مران ، یعنی دیگر پیش مرو ، رخت بینداز ، یعنی دیگرمرو! اسباب را فرودآور .

نه عقلست ونه معرفت یك جوم
اگر من دگر تنگ ترکان روم

محصول بیت : نه به‌اندازهٔ یك جو عقل دارم ونه معرفت دارم اگرمن دیگر به‌تنگ ترکان بروم . زیرا توبه‌کرده بودکه دیگر به‌تنگ ترکان نرود . وچون دید نام‌این‌محل‌تنگ ترکان‌است، ازآنجا برگشت، زیراتنگ ترکان درخاطرش بود وآن کتك‌کاری به یادش‌آمد .

حضرت شیخ به‌مناسبب حکایت به‌معرفت وحکمت شروع‌کرده می‌فرماید :

۱ـ ع : که دیگر چه رانی.

در شهوت نفس کافر ببند
وگر عاشقی لت خور و سر ببند

محصول بیت : درشهوت نفس‌کافر را ببند ، یعنی شهوت پرست مباش . واگر عاشق شهوت پرست هستی ،کتك بخور وسرت را مثل خواجه ببند .

چو مر بنده‌ای را همی پروری
بهیبت بر آرش کزو برخوری

مر : حرف تأکید است .

محصول بیت : وقتی بنـده‌یی را پرورش می‌دهی ، با هیبت وحشمت تربیتش کن تا ازاو بهره‌مند شوی . یعنی بوس وکنار مکن تا رویش باز نشـود ، زیرا درآن صورت‌گستاخ می‌شود .

وگر سیدش لب بدندان گزد
دماغ خداوند گاری پزد

محصول بیت : اما اگر خواجـه لبش را با دندانش بگزد ، یعنی اگر اورا ببوسد ودرآغوش بگیرد ، دماغ خداوندگاری را می‌پزد، یعنی‌به عنـوان اینکه من معشوق شده‌ام دیگر مطیع خواجه‌اش نمی‌شود .

غلام آبکش باید و خشت زن
بود بنـدهٔ نـازنیـن مشت زن

محصول بیت : غلام باید آبکش وخشت زن باشد ، یعنی باید خدمت بکند زیرا بندهٔ نازنین مشت زن می‌شودوخواجه‌اش را می‌زند. حاصل: غلام باید خدمتکار باشد نه ناز پرورده .

گفتار اندر نظربازان کذاب[1]

گروهی نشینند باخوش[2] پسر   **که ماپاکبازیم وصاحب نظر**

که : حرف رابط مقول وقول مقدر است .

---

۱ ـ **ع** : گفتار درمدعیان کذاب ، **ف** : سه‌ستاره .   ۲ـ **متن** : بآغوش .

پاکباز : ترکیب وصفی است یعنی صاحب عشق پاك .

محصول بیت : گروهی حرامزاده با زیبا پسری می‌نشینند ومی‌گویند که ما پاکباز وصاحب نظر وپاکدامنیم مانند دیگران شهوت پرست نفسانی نیستیم . حضرت شیخ می‌فرماید :

زمن پرس فرسودهٔ روزگار

که برسفره حسرت خورد روزه‌دار

فرسودهٔ روزگار : یعنی زبون ومغلوب روزگار .

محصول بیت : ازمن بپرس فرسودهٔ روزگار وراز دلش را ، ویا اینکه نیت و مرادآنان را ازمن فرسودهٔ روزگار بپرس . زیرا روزه دار حسرت سفره می‌خورد ، یعنی به‌پاکبازگفتن اینان اعتماد مکن البته دردلشان نسبت به‌تو میل وهوس هست ، همچنانکه روزه دار البته به‌سفره میل دارد .

ازآن تخم خرما خوردگوسفند

که قفلست بر تنگ خرما و بند

که : حرف تعلیل است .

تنگ : دراینجا به‌معنی جوال خرماست .

محصول بیت : ازآن جهت‌گوسفند تخم خرما می‌خورد ،که برجوال خرما قفل وبند است ، پس به‌ناچار به هستهٔ خرما قناعت می‌کند .

سرگاو عصار از آن درکهست

که ازکنجدش ریسمان کوتهست

عصار : بروزن «نصار» فشارندهٔ چیزی را گویند . اما دراینجا مراد روغن گیرنده است به‌قرینهٔ‌کنجد زیرا «کنجد» به‌ضم «ك» عربی وکسر «ج»کنجد وسمسم را گویند .

محصول بیت : سرگاو عصار، ازآن جهت درکاه است، یعنی بدانجهت‌کاه

می‌خـوردکه ریسمانش ازکنجدکوتاه است ، یعنی چـون نمی‌توانـد به‌کنجد برسـد بدانجهت کاه می‌خورد . اینان هم چون به‌وصل پسر نمی‌رسند پاکباز وپاکدامن می‌مانند.

حکایت درویش صاحب نظر و بقراط حکیم[1]

یکی صورتی دید صاحب جمال
بگردیدش از شورش عشق حال

شورش : اسم مصدر است به‌معنی غلبهٔ عشق وجنون .

محصول بیت : شخصی صورتی صاحب جمال‌دید، پس ازشورش عشق اوحالش بگردید ، یعنی ازشراب عشق مست وآشفته شد .

براناداخت بیچاره چندان عرق
که شبنم برآرد بهشتی[2] ورق

محصول بیت : بیچاره‌ازحیاو اضطراب چندان عـرق ریخت ،یعنـی آن‌قدر شرمزده شدکه‌ورق بهشتی‌شبنم برآورد، یعنی‌همچنانکه‌ورقهای بهشتی شبنم‌می‌آورد، اوهم‌ازشرم‌عرق‌ریخت.اوراق‌بهشتی ازکثرت لطافت هرگزخالی ازشبنم نمی‌شود .

گذر کرد بقراط بروی سوار
بپرسید کین را چه افتاد کار

بقراط : نام حکیمی است .

محصول بیت : بقراط حکیم سواره بروی‌گـذرکرد ، پرسیدکه این را چـه کار افتاده ؟

کسی گفت[3] این عابدی[4] پارساست
که هرگز خطایی ز دستش نخاست

محصول بیت : کسی به‌بقراط جواب دادکه این عابد پارسایی است‌که هرگز از دستش خطایی نخاسته ومعصیتی از او سر نزده است .

۱ـ ف : حکایت . ۲ـ ف : براردبیهشتی. ۳ـ ع ،ف ،گفتش . ۴ـ **متن** : عابد.

رود روز وشب در بیابان و کوه
ز صحبت گریزان ز مردم ستوه

محصول بیت : روزوشب در بیان وکوه می‌رود ، زیرا از صحبت خلق متنفر واز اختلاط ومعاشرت مردم‌گریزان است .

ربودست خاطـر فریبی دلش   فرو رفته[1] پـای نظر در گلش

پای نظر : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

گلش : «ش» ضمیر درمعنی مقید است به «پای نظر» درتقدیر : پای نظرش .

محصول بیت : زیبا رویی خاطرفریب،دلش را ربوده، درنتیجه پای نظرش در گل عشق فرو رفته است ، یعنی‌گرفتار عشق‌محبوبی شده .

چو آید[2] ز خلقش ملامت بگوش
بگرید[3] که چند ازملامت خموش

محصول بیت : وقتی‌ازمردم به‌گوشش‌ملامت می‌آید، یعنی‌سرزنش‌می‌کنند که با اینهمه زهد وتقواآیا برایت عشق بازی شایسته است؟ جواب می‌گویدکه چقدر مرا ملالت خواهیدکرد ، خاموش باشید !

مگوی ار بنالم که معذور نیست
که فریادم از علتی دور نیست

به‌طریق خطاب عام‌می‌گوید : مگوی !

که : حرف بیان است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای سرزنشگر ، اگر بنالم ، مگوی‌که معذور نیست ، زیـرا فریاد وفغان من از علتی دور نیست ، یعنی نالیدن من خالی ازعلت نیست .

۱ـ **متن** : فرورفت .   ۲ـ ع : چوآمد .   ۳ـ ع : بگفتا .

نه این نقش دل میرباید زدست

دل آن میرباید که این نقش بست

محصول بیت : این نقش که تو می‌بینی، دل ازدستم نمی‌رباید بلکه آن می‌رباید که این نقش رابسته یعنی آفریده. حاصل : این نقش مرا به‌این حالت گرفتار نکرده بلکه خـداکرده‌که این نقش را آفریده است .

تا اینجا سخن کسی است که حال عاشق را به‌بقراط بیان می‌کند .

شنید این سخن مرد کار آزمای

کهن سال پرورده‌ٔ پخته رای

محصول بیت : این سخن را مردکارآزمای شنید، یعنی بقراط کارآزمای کهن سال تربیت یافتهٔ پخته رأی ، این بیان را شنید .

بگفت ار چه صیت نکویی رود

نه با هر کسی آنچه گویی رود

صیت : یعنی آوازه.

محصول بیت : بقراط گفت : اگرچه عابد درآوازهٔ نکویی می‌رود وپسندیده می‌گوید اما سخنی که‌درحق این‌مردمی‌گویی دربارهٔ هرکس‌واقع نمی‌شود ، یعنی این سبب که می‌گویندسخنی نیست که دربارهٔ همه پذیرفته شود .

نگارنده را خود همین نقش بود

که شوریده را دل بیغما ربود

نگارنده : اسم فاعل است به‌معنی نقاش.

بیت متضمن استفهام است .

محصول بیت : آیا نقش نگارندهٔ ازلی خود همین محبوب بود ،که دل این شوریده را به‌یغما ربود ؟

چرا طفل یك روزه هوشش نبرد

که در صنع دیدن چه بالغ چه خرد

یك روزه : «ه» رسمی افادهٔ معنی مقدارکند .

محصول بیت : چرا طفل یك روزه ، یعنی پسربچهٔ یك‌روزه هوش‌اورا نبرد؟ یعنی عاشق خودش نکرد ؟ دردیدن صنع خدا طفل وبالغ وخوب وزشت‌که برابرند .

محقــق همــان بیند انــدر ابل

که در ماهرویان[1] چین و چگل

ابل : به‌کسر همزه و«ب» ازلفظ خود واحد ندارد بلکه واحدش«جمل»است مؤنث معنوی‌است . بدانجهت مصغرش« ابیله » می‌آید اما دراینجا مطلق شتراست.

که : حرف بیان است .

چین وچگل : نام دو شهر است درسرحد ترکستان .

محصول بیت : انسان محقق درشتر همان‌حال‌وصنع‌رامی‌بیندکه درماهرویان چین وچگل می‌بیند یعنی شخص حقیقت بین درتمام چیزها صنع یزدان را مشاهده می‌کند وهمه چیز ازنظرش یکسان است . فتدبر .

نقابیست هر سطر من زین کتیب[2]

فرو هشته بــر عارض دلفـریب

نقاب : درفارسی روپوش را گویند . «ی» حرف وحدت است.

فرو هشته : مشترك است بین لازم ومتعدی یعنی رها شده وانداخته شده .

محصول بیت : دراین‌کتاب بوستان هرسطر من نقابی است انداخته شـده بر صورتی محبوب دلفریب ، یعنی دراین‌کتاب ، هرسطر نقابی است بـر محبوب معنی ، یعنی هرسطرم پرده‌یی است برمحبوب معنی‌که آنرا محقق درمی‌یابد .

---

۱ ـ ع ، ف : خوبرویان .　　۲ـ ع : کتاب .

معانیست در زیـر حرف سیاه
چو درپرده معشوق ودرمیغ ماه

مراد از «حرف» لفظ است .

محصول بیت : درزیـر هرحـرف سیاه این‌کتاب چنـد معنی هست ، مانـنـد معشوق درپشت پرده وماه پنهان شده درپس ابر.

در اوقات[1] سعدی نگنجد ملال
که داردپس پرده چندین جمال

محصول بیت : دراوقات سعدی ملال نمی‌گنجد یعنی سعـدی هـرگز ملـول نمی‌شود ، زیرا درپس پردهٔ الفاظ وابیات اینهمه محبوب صاحب جمال دارد . یعنی‌هر بیتش متضمن معنی زیبایی است .

مرا کین سخنهاست مجلس فروز
چو آتش درو روشنایی و سوز

محصول بیت : من‌که این سخنهای مجلس‌افروزرا دارم‌که‌ماننـدآتش درآن هم روشنایی هست وهم سوز ، یعنی سخنان من دارای هردو این خاصیتهاست ؛

نرنجم[2] زخصمان اگر برطپند[3]
کزین آتش پارسی در تبند

برطپند : «ب» حرف تأکید . «طپند» فعل مضارع مفـرد غـایب از«طپیدن» یعنی طپیدن ، دراینجا مراد اضطراب وناراحتی است .

آتش پارسی : دراینجا به‌طریق ایهام ذکر شده ، یـکی شعرسعدی‌که به زبان فارسی است، دیـگری‌مرضی‌که اطبا به‌آن«تب‌پارسی»گویند .

محصول بیت : ازدشمنان‌نمی‌رنجم اگر برطپند ومضطرب و ناآرام وناراحت شوند ، یعنی اگر ازحسد سخن مرا نپذیرفته تعرض می‌کنند، نمی‌رنجم . زیراآنان ازآتش تب پارسی درتب وتاب هستند .

۱ـ ف : دراوراق .   ۲ـ ف : برنجم .   ۳ـ **متن :** برطبند .

باید دانست‌که این حکایت دراصل مناسب باب‌عشق است اینجا مناسبت چندانی ندارد . فتأمل .

گفتار اندر سلامت گوشه‌نشینی وصبر دراذای خلق درهمه حال[1]

اگر درجهان از جهان رسته ایست
در از خلق بر خویشتن بسته‌ایست

محصول بیت : اگردرجهان ازجهان واهل جهان رسته وخلاص‌شده‌یی هست، کسی است‌که عزلت وخلوت اختیارکرده، دررا ازمردم جهان به‌روی خود بسته ، یعنی از همهٔ عالم فارغ شده ودست‌کشیده است .

مصراع اول شرط ومصراع دوم جواب شرط است . حاصل : اگر درجهـان ، از غوغای جهان نجات یافته‌یی باشدکسی است‌که خلوت‌وگوشه‌نشینی اختیار کـرده است. مراد حضرت شیخ تشویق برگوشه نشینی وتحریك برقناعت و توکل است .

کس از دست جور زبانها نرست
اگرخود نمایست اگرحق‌پرست[2]

محصول بیت :کسی از دست جور زبانها نجات نیافت ، اگر ریاکار خودنمای است واگر صالح حق پرست است . حاصل : طالح وصالح از غیبت مردم‌آسوده نشد.

اگر برپری چون ملك زآسمان
بـدامن درآویـزدت بد گمان

بدگمان : دراینجا یعنی دشمن .

محصول بیت : اگربرای نجات ازدست مردم، مانند فرشته‌ازآسمان بپری ، دشمن به دامنت درمی‌آویزد، حاصل: اگرنبی‌باشی‌واگرولی، ازجورزبان مردم نجات نمی‌یابی . چاره فقط معاشرت نکردن است .

۱ـ ع : گفتار در مصابرت برایذای خلق ، ف : سه‌ستاره .
۲ـ ع : وگرزبردست ، ف : وگرحق‌پرست .

بکوشش توان دجله را پیش بست
نشاید زبان بداندیش بست

محصول بیت : باسعی وکوشش می‌توان جلوی دجله را گرفت . اما بستن زبان دشمن ممکن نیست . حاصل : پیش دجله را با تمام دشواری می‌توان سدکرد اما زبان بدگوی را به هیچ وجه نمی‌توان بست .

فراهم نشینند تر دامنان
که‌این زهد خشکست و آن دام‌نان[1]

تردامن : ترکیب وصفی است یعنی پلید وناپاك .

که : حرف بیان است .

زهد خشك : اضافهٔ بیانیه است یعنی زاهد خشك ، به طریق مبالغه نظیر «رجل عدل» .

دام نان : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : دونان‌وتردامنان دورهم جمع می‌شوند وبه‌مذمت وغیبت مردم می‌پردازندکه فلانی زاهد خشك ریاکار است وفلان دیگر اهل طمع است هرجا ممکن شد سرسفره و طعام مردم حاضر می‌شود ، بی‌غیرت وبی‌آبرو است .

توروی از پرستیدن حق مپیچ
بهل تا نگیرند[2] **خلقت بهیچ**

محصول بیت : توروی از پرستیدن واطاعت خدا مپیچ . بگذارتا مردم تورا به هیچ نگیرند ، یعنی برای تو هیچ ارزش قایل نشوند .

چو راضی شد از بنده یزدان پاك
گر اینها[3] **نگردند راضی چه باك**

محصول بیت : وقتی یزدان پاك ازبنده‌یی راضی وخشنود باشد ، اگر این

۱ـ **متن** : نهان . ۲ـ **متن** : نگیرد . ۳ـ ع : آنها .

دشمنان وحسودان راضی نشده ناراحت شوند چه‌باك است ؟

بداندیش خلق ازحق آگاه نیست
ز غوغای خلقش بحق راه نیست

محصول بیت : دشمن خلق ازخدا آگاه نیست ، زیرا ازغوغای مردم به‌خدا راه ندارد ، درپیش او مانع بزرگی وجود دارد . حاصل: چون به‌احوال‌مردم می‌پردازد ازخدمت حق باز می‌ماند .

ازین[1] ره بجایی نیاورده‌اند
که اول قدم ره[2] غلط کرده‌اند

ازین : ادات تعلیل است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : این حسودان بدین جهت به‌مرتبه‌یی راه نیاورده‌اند وچیزی حاصل نکرده‌اند ،که درقدم اول راه را غلط پیموده‌اند ، حق را رها کرده به عیوب مردم پرداخته‌اند .

دو کس بر حدیثی گمارند گوش
ازین تا بدان زاهرمن تا سروش

اهرمن : یعنی دیو .

سروش : یعنی فرشته .

محصول بیت : دوکس برحدیثی گوش می‌گمارند ، یعنی گوش می‌دهند ، از این تابدان ، فاصله از اهریمن تا فرشته است ، یعنی فرق این دو به‌اندازهٔ فاصلهٔ آسمان وزمین است .

یکی پند گیرد یکی نا پسند
نپردازد از حرفگیری بپند[3]

حرفگیر : ترکیب وصفی ، یعنی عیب‌گیرنده . «ی» حرف مصدر است .

۱ـ ع ، ف ، ازآن . ۲ـ ع ، ف ، پی . ۳ـ ع ، اضافه دارد،
یکی تا کند تشنه را تازه حلق یکی تا بکردن درافتند خلق

محصول بیت : یکی از آن دو که فرشته خوست پند می‌گیرد ، دیگـری که شیطان صفت است ناپسنـد ونامعقول می‌شـود از عیب‌گیری مردم فارغ نمی‌شـود تـا به‌پندگیری بپردازد .

فرومانده در کنج تاریك جای
چه دریابد از جـام گیتی نمای

یافتن و یابیدن : اگر با «در» استعمال شود به‌معنی فهمیدن است .

جام‌گیتی‌نمای : ترکیب وصفی ، دراینجا مرادآفتاب است .

محصول بیت : فرومانده درکنج جای تاریك ، از پرتو آفتاب چه در می‌یابد وچه روشنایی کسب می‌کند ؟ همچنین آنکه سرگرم عیوب ونقصان مردم است ازفیض حق ونور خدا چگونه مستفیض ومستنیر می‌شود ؟

مپندار اگر[1] شیر وگر[2] روبهی
کز[3] اینان بمردی وحیلت رهی

محصول بیت : اگرشیرهستی‌واگر روباه هستی، خیال مکن‌که ازدست اینان به‌مردی وحیله نجات یابی .

اگر کنج خلوت گزیند کسی
که پروای صحبت ندارد بسی

دراین بیت صنعت «لف ونشر مرتب» رعایت شده است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : اگرکسی ،که پروای صحبت مـردم را زیاد ندارد ، یعنی از معاشرت با مردم خوشش نمی‌آید ، کنج خلوت گزیند؛

مذمت کنندش که زرقست وریو
ز مردم چنان میگریزد که دیو

زرق : یعنی ریا .

۱ـ ع : کر .　　۲ـ **متن** : اکر.　　۳ـ **متن** : کر.

ریو: یعنی نیرنگ.

محصول بیت: چنین‌کس را مذمت می‌کنندکه این‌کارش ریا ونیرنگ است. ازمردم چنان می‌گریزدکه شیطان ازانسان می‌گریزد.

وگر[1] خنده رویست و آمیزگار
عفیفش ندانند و پرهیزگار

آمیزگار: یعنی معاشر ومختلط.

عفیف: یعنی پاکدامن وزاهد.

محصول بیت: واگرکسی خنده روی و معاشر و خوش مشرب است، اورا عفیف وپرهیزگار نمی‌دانند سرزنش می‌کنندکه سبك است.

غنی را بغیبت بکاوند پوست
که فرعون اگرهست درعالم اوست

کاوند: با «ك» عربی وفتح «و» فعل مضارع جمع غایب از«کاویدن» یعنی پاره می‌کنند.

که: حرف بیان است.

محصول بیت: با غیبت پوست غنی را پاره می‌کنندکه اگر دردنیا فرعون و نمرود هست، اوست، یعنی شخصی متکبر ومغرور است، به‌کسی توجه نمی‌کند.

و گر بی‌نوایی بگرید[2] بسوز
نگون بخت خوانندش وتیره روز

محصول بیت: اگرفقیری ازاحوالش با سوزوگدازگریه‌کند وشکایت نماید، اورا نگون بخت وتیره روز می‌خوانند.

اگر مرد درویش در سختیست
بگویند[3] از ادبار و بدبختیست[4]

ادبار: یعنی بدبختی وبی‌دولتی.

۱ـ ع، متن: اگر. ۲ـ متن: بگیرد. ۳ـ متن: نگویند. ۴ـ ع،ف: بیت‌رادرحاشیه آورده.

محصول بیت : اگر مرد درویش ازفقر وفاقه درسختی ومشقت است گوینده که این حالش ازبدبختی وبی‌دولتی است .

وگر کامرانی درآید ز پای غنیمت شمارند و فضل خدای

محصول بیت : واگر شخص کامرانی ازپای درآید ، یعنی صاحب دولتی از دولت وعزت بیفتد ، این حادثه را غنیمت وفضل خدای می‌شمارند ؛

که تا چند ازین جاه و گردنکشی
خوشی را بود در قفا ناخوشی

که : حرف بیان است .

تا : حرف انتهاست .

محصول بیت : گویند که تاچند ازاین‌جاه وعظمت وگردنکشی؟ البته خوشی درعقب ناخوشی دارد ، یعنی وقتی سعادتمندی ازسعادت بیفتد اینان لذت می‌برند .

وگر تنگدستی تنک[1] مایه‌ای سعادت بلندش کند پایه‌ای

تنك مایه : به‌ضم «ت» و«ن» ترکیب وصفی است یعنی دارندۀ سرمایۀ کم ، یعنی بی‌چیز .

بلندش : ضمیر درمعنی مقید است به«پای» درتقدیر : پایش .

محصول بیت : واگر فقیر تنگدست کم مایه‌یی ، سعادت پایه‌اش را بلند کند؛

بخایندش از کینه دندان بزهر
که دون پرورست این فرومایه دهر

که : حرف بیان است .

محصول بیت : بر آن کس ، ازکینه دندان به‌زهر می‌خایند، یعنی بسیار ناراحت وآزرده می‌شوند که این دهر فرومایه دون پروراست هرکجا شخص فرومایه‌یی وجود دارد اورا گرامی می‌دارد .

۱ــ ف ، تنگ مایه‌ای .

چو بینند کاری بدستت درست
حریصت شمارند و دنیا پرست

محصول بیت : وقتی دردست توکاری ببینند ، تورا حریص ودنیاپرست می‌شمارند .

وگر دست همت بداری زکار[1]
گداپیشه خوانندت وپخته‌خوار

محصول بیت : واگر دست همت خود را ازکار بداری ، یعنی ازمنصب وامور دنیوی دست برداری ، وبه هیچ وجه علاقمند امور دنیوی نباشی ، تورا گدا پیشه و پخته خوار می‌خوانند ، یعنی می‌گویندکسی‌است‌که مشغول‌کسب وکارنمی‌شودوچشم دردست دیگری دوخته است .

اگر ناطقی طبل‌پریاوه‌ای[2]　　وگرخامشی نقش گرماوه‌ای

گرماوه : با «و» وبا «ب» یعنی حمام . درعربی وفارسی بین «و» و«ب» تبادل هست . فاحفظ .

محصول بیت : اگر ناطق هستی ، یعنی سخنوری ، طبل پریاوه هستی ، و اگر خاموش هستی ، نقش‌گرمابه هستی ، یعنی صورت دیوار هستی .

تحمل‌کنان را نخوانند مرد　　که بیچاره از بیم سر برنکرد

تحمل‌کن : ترکیب وصفی است یعنی صابر .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : کسانی‌را که درمقابل مصیبتها شکیبا هستند ، مرد نمی‌خوانند که بیچاره ازترس سربلند نکرد . وجایز است‌که دراینجا «تحمل‌کنان» مفرد وصفت مشبهه باشدبه‌معنی شخص تحمل‌کننده . این وجه از وجه اول بهتر است زیرا «مرد» و«سربرنکرد» هردو مفرد است . فتأمل .

---

۱ ـ ف ، نداری بکار .　　۲ ـ متن : پرمایه .

وگر در سرش هول ومردانگی‌است

گریزند ازو کین چه دیوانگی است

محصول بیت : واگردرسرش هیبت ومردانگی هست ، یعنی اگرمرد خشمگین وباهیبتی‌است از او می‌گریزند ،که این چه وحدت ودیوانگی است .

تعنت کنندش گر اندك خورست[۱]

که مالش مگر روزی[۲] دیگرست[۳]

تعنت : مصدر ازباب «تفعل» یعنی خواری‌کسی را خواستن ، خرده‌گیری .

روزی : دراینجا یعنی نصیب .

محصول بیت : اگر اندك خور باشد تحقیر می‌کنندکه مالش گویا قسمت دیگری استکه خودش نمی‌خورد ونگاه می‌دارد .

وگر نغز وپاکیزه[۴] باشد[۵] خورش

شکم بنده خوانند و تن پرورش

محصول بیت : واگرطعام وشرابش خوب وپاکیزه باشد ، یعنی غذاهای خوب بخورد ،گویند ، شکم پرستو تن پرور است ، همه‌اش خدمتگلو می‌کند از دستش کاری نمی‌آید .

وگر بی‌تکلف زید مالدار   که زینت بر اهل تمیزست عار[۶]

بی‌تکلف : دراینجا به‌معنی ساده وبی‌آرایش‌است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : واگرشخص‌ثروتمند بی‌تکلف وساده زندگی‌کند ــ که زینت بر اهل ادراك وتمیز عار وعیب است ؛

۱ــ ع ، ف : اندك خوریست . ۲ــ متن : روزهٔ . ۳ــ ع ، ف : دیگریست.

۴ــ متن : نغزپاکیزه . ۵ــ ع : دارد . ۶ــ ع : خوار .

زبان در نهندش بایذا چو تیغ
که بدبخت زردارد ازخود دریغ

محصول بیت : برای آزار وجفای او زبان مانند شمشیر می‌نهند که بدبخت ثروت خودرا ازخودش مضایقه می‌کند .

وگر کاخ و ایوان منقش کند
تن خویش راکسوت[1] خوش کند

محصول بیت : واگر ثروتمند کاخ وایوانش را منقش ومزین کند وبرای وجودش لباسهای خوب وزیبا تهیه کند وبپوشد ؛

بجان آید از دست طعنه زنان
که خودرا بیاراست همچون زنان

محصول بیت : ازدست طعنه زنان به‌جان می‌آید یعنی درمانده می‌شود که خودرا مانند زنان آراسته است .

اگر پارسایی سیاحت نکرد   سفرکردگانش نخوانند مرد

محصول بیت : واگرپارسایی‌سیروسیاحت نکند ، یعنی‌درجهان‌گردش‌ننماید، سفرکردگان اورا مرد نمی‌خوانند ؛

که نا رفته بیرون ز آغوش زن
کدامش هنر باشد ورای و فن

که : حرف بیان است .

محصول بیت : دربارهٔ کسی که سیاحت نکرده گویند که ازآغوش زنش بیرون نرفته ،کدام هنر ورأی وفن خواهد داشت ؟ یعنی چنین کسی شعور وفهم وفراست نخواهد داشت .

---

۱ ـ ع،ف : کسوتی .

جهاندیده را هم بدرند پوست
که سرگشته و[1] بخت‌برگشته‌اوست

محصول بیت : پوست جهاندیده را هم می‌درند ، یعنی اورا نیز موردسرزنش وطعن قرار می‌دهندکه سرگشته وبدبخت است .

گرش حظ از اقبال بودی وبهر
زمـانه نراندی زشهـرش بشهر

حظ : یعنی نصیب . «بهر» عطف تفسیر است برای «حظ» .

محصول بیت : گویند اگر ازاقبال و دولت حظ ونصیبی داشت زمانه اورا از شهری به شهری نمی‌راند ، درجایی قرار می‌گرفت .

عزب را نکوهش کند خرده‌بین
که میرنجد[2] ازخفت وخیزش‌زمین[3]

عزب : به‌فتح «ع» و«ز» یعنی مجرد .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : سرزنشگر ، شخص مجـرد را نکوهش می‌کنـدکه زمین از خفت وخیزش می‌رنجد .

وگر زن کندگوید از دست دل
بگردن درافتاد چون خر بگل

محصول بیت : واگرشخصی زن بگیـرد،کوتاه بین می‌گویـدکه از دست دل مانند خر تا گردن درگل افتاد ، زیرا نمی‌تواند زنش را گذاشته به جایی برود ، پس بعداز این درخانه باید بماند .

وگر برکند خشم روزی[4]زجای
سراسیمه خوانندش[5] وتیره‌رای

سراسیمه : یعنی سرسم ودیوانه .

۱ـ سرگشتهٔ . ۲ـ ف : میلرزد . ۳ـ **متن:** زچین . ۴ـ ع : زودت .ع ، ف : خوانندت .

محصول بیت : واگرکسی را روزی خشم ازجای برکند ، یعنی خشمناك شده با کسی دعوا وخصومت نماید اورا دیوانه وتیره رأی میخوانند .

وگر بردباری کند[1] باکسی   بگویند غیرت ندارد بسی

محصول بیت : واگرازکسیجفا بیند وبردباریکند، یعنی برجفایطرف صبر نماید ،گویندکه هیچ غیرت ندارد .

سخی را[2] باندرز گویند[3] بس

کهفردادودستت بود پیشوپس

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : به شخص سخی اندرز گویند بساست این مالیکه تلفکردی، زیرا فردا دودستت درپیشوپس خواهد بود ، یعنی از فقر برایپوشانیدنعورت قادر نمیشوی درنتیجه دودستت را بهپیش وپس خود میگذاری .

وگر قانع وخویشتن دار گشت

بتشنیع خلقی گرفتار گشت

محصول بیت : واگرکسی قانع شد و خویشتن دارگشت ودرخرج اسراف ننمود ،گرفتار تشنیع وطعن مردمگشتکه :

که همچون پدرخواهد این سفله مرد

که دنیا[4] رها کرد و حسرت ببرد

که : حرف رابط مقول وقول است .

محصول بیت : گویندکه این سفله مانند پدرش خواهد مرد،که دنیا را رها کرد وحسرت وندامت برد ، یعنی پدرش ثروت بیکران جمع نمود اما نخورد و گذاشت ورفت ، این نیز مثل پدر خواهد بود .

۱ـ ع ، ف : بکنی .   ۲ـ **متن** : ار .   ۳ـ **متن** : کویندش .

۴ـ ع ، ف : نعمت .

نه از جور[1] مردم رهد زشت روی

نه شاهد ز نامردم زشت گوی

محصول بیت : نه زشت روی ازجور زبان مردم رها می‌شود ، نه زیبا روی از دست نامردم زشت‌گوی نجات می‌یابد ، یعنی البته درپشت سرش حرفها می‌گویند .

که یارد بکنج سلامت نشست

که پیغمبر از خبث مردم[2] نرست

محصول بیت : چه‌کسی می‌تواند درکنج سلامت بنشیند ، یعنی از زبان مردم نجات یابد ؟ زیرا حضرت پیغمبر نیز ازخباثت مردم نجات نیافت ودراماں نماند.

خدا را که مانند و انباز وجفت

ندارد شنیدی که ترسا چه گفت

که : حرف رابط صفت است .

انباز : یعنی شریك .

ترسا : یعنی بت پرست .

محصول بیت : دربارهٔ خداکه مانند وشریك وجفت ندارد ، ومنزه ازاینهاست، آیا شنیدی‌که بت پرست درحق اوچه‌گفت ؟ یعنی براو شریك وشبیه و زوجه قایل شد، درحالی‌که منزه ازهمهٔ اینهاست . پس‌مانیزکه مخلوقی ضعیف هستیم قطعاً از جور زبان مردم راحت نمی‌مانیم .

رهایی نیابد کس از[3] دست کس

گرفتار را چاره صبرست و بس

محصول بیت : کسی ازدست‌کسی رهایی‌نمی‌یابد، یعنی‌کسی ازحرف مردم نجات نمی‌یابد ، پس چارهٔ‌گرفتار صبر است وبس .

دربعضی نسخ این حکایت آمده است :

۲ـ متن : نه جور .   ۲ـ ع ، ف : دشمن .   ۳ـ متن : نیابد از

حکایت[۱]

غلامی بمصر اندرم بنده بود[۲]
که چشم از حیا در بر افکنده بود

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : درمصر بنده‌یی داشتم که ازحیا چشمش را درسینه‌اش می‌افکند ، یعنی محبوبی با حیا بود ، ازکثرت حیا هرگز سرش را بلند نمی‌کرد .

کسی گفت هیچ این پسر عقل وهوش
ندارد بمالش بتأدیب[۳] گوش

بمالش : فعل امر مفرد مخاطب ، ضمیر راجع به «پسر» است یعنی اورا گوشمالی بده .

محصول بیت : شخصی گفت که این پسر هیچ عقل وادراك ندارد ، برای تأدیب گوشمالیش بده ، تا به عقل آید ودیگر کار خطا نکند .

شبی بر زدم بانگ بر وی درشت
هم او گفت مسکین بجورش بکشت

محصول بیت : شبی برآن غلام بانگ درشتی زدم ،آن شخص شنید وگفت که غلام بیچاره را با جور هلاك کرد . یعنی باوجود اینکه گفته بود ادبش کن تا بانگ مرا شنید اعتراض کرد . غرض آنکه نجات از حرف مردم هرگز امکان ندارد .

حکایت[۴]

جوانی هنرمند و فرزانه[۵] بود
که در وعظ چالاك ومردانه بود

محصول بیت : جوانی هنرمند وعاقل بود . در وعظ واندرز چابك وچالاك و مردانه بود ، یعنی واعظ خوبی بود .

۱ـ ع ، ف : ندارد . ۲ـ متن : بمصر اندرم بنده بود. ۳ـ ع (حاشیه) ،ف: بتعلیم .
۴ـ ع : حکایت واعظ ونظر صاحب کمال .. ۵ـ ع، ف: هنرمند فرزانه .

نکونام و صاحبدل و حق‌پرست
خط عارضش خوشتر ازخط دست

محصول بیت : نیکونام وصاحبدل‌وحق پرست بود. خط عارضش خوشتر از خط دستش بود، یعنی هم صورتش بسیار زیبا بود وهم دارای حسن خط بود.

قوی در بلاغات ودر نحو چست[1]
ولی حرف ابجد نگفتی درست

محصول بیت : آن واعظ درعلوم فصاحت وبلاغت چست ودر علم نحـو قوی بود ، یعنی به‌علوم عربیت احاطهٔ تمام داشت اما حـرف ابجد را نمی‌توانست درست بگوید ، یعنی زبانش لکنت داشت .

مگر لکنتی بودش انـدر زبان
که تحقیق معجم نکردی بیان

لکنت : مصدر است به‌معنی‌گرفتگی زبان ، صفت مشبهه‌اش «الکن» می‌آید .

محصول بیت : گویا درزبانش لکنت بود ،که حـرف معجم را نمی‌توانست با مخرج درست بیان‌کند .

یکی را بگفتم زصاحبدلان   که دندان پیشین ندارد فلان

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : به‌یکی از صاحبدلان گفتم که فلان واعظ دندان پیشین ندارد ، یعنی‌به‌دشواری‌صحبت می‌کند ونمی‌تواند حروف معجم را درست ادا کند .

بر آمد زسودای من سرخ روی
کزین نوع[2] بیهوده دیگر مگوی

محصول بیت : وقتی من چنین گفتم ، صاحبدل سرخ روی بر آمد ، یعنی از من رنجید، صورتش‌سرخ شد وبه‌من‌گفت‌که دیگر ازاین نوع یاوه‌ها مگوی .

---

۱ ـ متن : قوی درنحو ودربلاغات چیست .   ۲ـ ع ، ف : جنس .

تو در وی همان عیب دیدی که هست
ز چندان هنـر چشم عقلت ببست

ببست : دراینجا ماضی مجهول است ، یعنی بسته شد ، آیا بسته شد ؟

محصول بیت : تو دراو همان عیب را دیدی‌که وجود دارد ، ازاینهمه هنـر چشم عقلت بسته شـد ، وآیا چشمت بسته شد ؟که اینهمه هنررا نمی‌بینی، فقط آن عیب را می‌بینی ؟

حضرت شیخ به‌پند ومعرفت شروع‌کرده می‌فرماید :

یقین بشنو از من که روز[1] یقین
نبیننـد بـد مـردم نیک بیـن

یقین : (اولی) یعنی دقیق ومسلم ، (دومی) به‌معنی قیامت است .

محصول بیت : ازمن بشنوکه مسلماً روزقیامت ، مردم نیك بین بد نمی‌بینند یعنی هـرکس صفـات نیك مردم را ببیـندوبه بد مـردم التفات نکنـد در روزقیـامت بد نمی‌بیند .

یکی راکه فضل است وفرهنگ ورای
گـرش پـای عصمت بلغزد[2] ز جای

فرهنگ : یعنی عقل وادب .

عصمت : یعنی صلاح وپاکدامنی .

محصول بیت : کسی‌که فضـل وفـرهنـگ وتدبیـر دارد ، اگر پـای عصمت و صلاحش ازجای بلغزد ، یعنی از او خطایی سربزند ؛

بیك خرده مپسند بر وی جفا   بزرگان چه‌گفتند خذ ماصفا

خذ : فعل امر مفرد مخاطب ، از «اخذ ـ یأخذ» یعنی بگیر .

صفا : فعل ماضی مفرد غایب از«صفاـ یصفو» ناقص واوی ، یعنی صاف شد .

---

۱ ـ **متن :** من روز .   ۲ـ ع : عصمت بلرزد ، **معن:** عزت بلغزد .

خذ ماصفا : مثل سایراست درپیش بزرگان‌که گویند «خذما صفا دع ماکدر».
«دع» فعل امر مفرد مخاطب یعنی ترك‌کن . «ما» اسم موصول است به‌معنی «الذي» .
«کدر» فعل ماضی مفرد غایب ازباب «علم» یعنی‌کدر شد .

محصول بیت : به‌خاطر یك عیب وبه سبب یك خطابراو جفا مپسند ، یعنی جفا کرده خطایش را به رویش مزن . وبراو اعتمادکن .آیا می‌دانی بزرگان چه گفته‌اند ؟ «خذما صفا دع ماکدر» یعنی نیك را بگیر وبد را رها کن . مرادآنست‌که درعیب‌کسی نظر مکن .

بود خار و گل باهم ای هوشمند
چه دربند خاری تو گل دسته بند

محصول بیت : ای هوشمند ! گل وخاربا هم می‌شوند . زیرا گفته‌اندکه هرجا خارست‌گل است . تو چرا دربند خار هستی ؟ دسته‌گل ببند،یعنی‌گل‌بچین‌ودسته‌کن .

کرا زشت خویی بود در سرشت
نبیند ز طـاوس جز پای زشت

محصول بیت : هرکس‌که درسرشت وطبیعتش زشت خویی باشد ، یعنی هرکس ذاتاً عیب بین است ازطاوس جزپای زشت نمی‌بیند، یعنی‌طاوس‌که همه جایش زیبا وقشنك‌است، تنها پاهای زشتش‌را می‌بیند .

صفایی بدست آور ای خیره روی
کـه ننمایـد آیینهٔ تیـره روی

محصول بیت : ای خیـره روی ! صفای خاطری به دست‌آور ، زیـرا آیینهٔ تیره روی چیزی را نشان نمی‌دهد ، تونیز آیینهٔ دل را بامحبت خدا صاف‌کن تا قابل فیض شده سبب‌آشنایی‌گردد .

طریقی طلب کز عقوبت رهی
نه حرفی که انگشت بروی نهی

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : طریق وسببی طلب کن که بوسیلهٔ آن ازعقـوبت آخرت نجات یابی . عیب ونقصی طلب مکن که انگشت بروی نهـی ، یعنـی به گرفتن عیب کسی راغب مشو .

منه عیب خلق ای خردمند[1] پیش
که چشمت فرودوزد ازعیب خویش

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای خردمند ! عیب کسی را درپیشش منه ، یعنـی عیبش را به رویش مزن . یااینکه عیب کسی را پیش نیاور ومگـو ، یعنی غیبت کسی را مکن . زیرا چشمت را از دیدن عیب خودت می دوزد. حاصل: به دیدن عیب مردم علاقمند مباش، درحالی که مهم آنست که عیب خودرا ببینی ودراصلاح آن بکوشی .

چرا دامن آلوده را حد زنم
چو در خود شناسم که تردامنم

دامن آلوده : ترکیب وصفی است یعنی بدکار وبدنام .

حد : حد شرعی چهل یا هشتاد تازیانه است نسبت به جرم .

تردامن : یعنی ناپاك .

محصول بیت : چرا به دامن آلوده ، یعنی به مرتکب کار نامشروع حد بزنم ؟ وقتی که درخود می شناسم که تردامنم ، یعنی خـودم کارهای نامشروع انجام می دهم و مستوجب حد شرعی هستم .

نشاید که با[2] کس درشتی کنی
که خودرا بتأویل پشتی کنی

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : شایسته نیست باکسی درشتی کنی ،که با تأویل وتوجه به خودت

---

۱ ـ ع ، ف : فرومایه .   ۲ـ ع ، ف : بر .

معاونت ومظاهرت‌کنی وخود را زاهد وپارسا نشان بدهی ، یعنی به‌خاطر اینکه خود را زاهد نشان بدهی ، شایسته نیست‌که درحق‌کسی‌خشونت ودرشتی‌بنمایی.

چوبد ناپسند آیدت[1] خود مکن

پس آنگه بهمسایه گو بد مکن

محصول بیت :وقتی‌بد برتو ناپسندمی‌آیدخودت مکن، یعنی‌خودت مرتکب عمل نامشروع مباش ، بعدازآن به همسایه بگوکه‌کار بد مکن . حاصل: خودت باید عمل‌کنی تا سخنت به دیگری تأثیرکند .

من ار حق‌پرستم[2] وگر[3] خود نمای

برون با تو دارم درون با خدای

محصول بیت : من اگر حق پرست وعابدم و اگر خود نمای وریاکارم ، بیرون با تو دارم ودرونم با خداست ، یعنی توفقط به ظاهرم می‌نگری ، اما خدا از باطن و ظاهرم آگاه است .

چو ظاهر بعفت بیاراستم تصرف مکن در کج[4] وراستم

محصول بیت : وقتی ظاهرم را باعفت وصلاح بیاراستم ، تو درکج وراست من تصرف مکن ، یعنی درفسق وصلاح من دخل وتعرض مکن .

اگر سیرتم خوب و گر منکرست

خدایم بسر[5] از تو داناترست

محصول بیت : اگر سیرتم خوب است واگر زشت است ، خدا به سرم از تو داناترست .

کسی را بکردار بد کن عذاب

که چشم ازتو دارد بنیکی ثواب

چشم : دراینجا به‌معنی امید است .

---

۱ ـ ع : آمدت . ۲ ـ ع،ف : حق‌شناسم . ۳ ـ متن : اگر .
۴ ـ ف : کژ . ۵ ـ ع ، متن : بستر .

محصول بیت : کسی را به سبب کردار بد عذاب وعقاب کن که از تو به سبب نیکی امید ثواب دارد ، یعنی کسی راکه به خاطر نیکی ازتو توقع پاداش دارد ، به‌سبب عمل بدش عذاب وتنبیه کن .

تو خاموش اگر من بهم یا بدم
که حمال سود و زیان خودم

محصول بیت : اگرمن خوب هستم یابد هستم تو خاموش باش ودخالت مکن، یعنی اگر صالح واگر فاسق هستم به‌تو مربوط نیست ، زیرا هرچه باشم حمال سود و زیان خودم هستم ، یعنی حمال عمل نیك وعمل بد خودم می‌باشم .

نکوکاری از مردم نیك رای   یکی را بده مینویسد خدای

محصول بیت : از مـردم نیك رای ، یك‌کار نیك را ،یادرمقابل یك‌کار نیك ، خداوند ده می‌نویسد،یعنی اگر نیك رایی یك‌کار نیك انجام بدهد حق تعالی ده پاداش می‌دهد . همچنانکه درکلام شریف فرموده است .

تونیز ای پسر هرکرا یک هنر[1]
ببینی ز ده عیبش اندر گذر

محصول بیت : ای پسر ! تونیز از هرکس یك هنـر ویك معرفت ببینی ، چون به‌پاداش وثواب دادن قادر نیستی بنابراین ازده عیب او چشم بپوش .

نه یك عیب اورابانگشت[2] پیچ[3]   جهانی فضیلت برآور[4] بهیچ

برآورد بهیچ : یعنی ضایع ونابودکن .

محصول بیت : تونیز از ده عیب او بگذر . نه‌اینکه یك عیب اورا به‌انگشت بپیچ ، یعنی یك خطای اورا عنوان کرده یك دنیا فضیلت اورا ضایع ونابودمکن . مقصود آنست که هرکس فضیلت و هنـر داشته باشد در عیبش نظـرمکن ، یعنی به‌کمالش نگاه‌کن نه نقصانش .

۱ـ **متن:** یك عمل‌هنر. ۲ـ **ف :** برانکشت . ۳ـ **متن :** هیچ. ۴ـ **متن :** بروآر .

چو دشمن که در شعر سعدی نگاه
بنفـرت کند و[1] انـدرون سیاه[2]

محصول بیت : آن عیب بین درندیدن چندین هنر ودیـدن‌یك عیب، مانند دشمن است‌که درشعر سعدی به‌نفرت وقلب سیاه نظر می‌کند .

ندارد بصد نکتهٔ نغز گوش   چوزحفی‌ببیندبر آردخروش

زحف : دراینجا سکتهٔ شعرومراد نقصان است .

محصول بیت :دشمن‌درشعرسعدی به‌صدنکتهٔ نغزگوش‌نداردامّا چون درجایی نقصانی‌ببیند خروش‌برمی‌آورد ، یعنی به‌مردم افشا می‌کند. حاصل: یك عیب جزئی را نقصان‌کلی می‌نماید.

جز این علتش نیست کان بد پسند
حسد دیـدهٔ نیك بینش بکنـد

بدپسند : ترکیب وصفی است یعنی‌کسی‌که بد را می‌پسندد ، عیب بین .

محصول بیت :آن دشمن دردخل وایرادش به شعرسعدی ، علتی جزاین ندارد که حسد چشم نیك بین اورا کنده است یعنی نابینایش‌کرده .

خداوند عالم که آدم[3] سرشت
سیاه وسپیدآمد وخوب وزشت

محصول بیت : خداوند عالم‌که‌آدمی را بیافریـد ، بعضی سیاه وبعضی سپیـد، بعضی‌خوب وبعضی زشت‌آمد.

نه هر چشم وابرو که بینی‌نکوست
بخور پسته مغز و بینداز پوست

دربعضی‌نسخ « مغزپسته » واقع شده ، سروری هم این نسخه را اختیارکرده ،

۱ـ ف : ز .   ۲ـ ع ، ف : تباه .   ۳ـ ع، ف : نه مرخلق را صنع‌باری .

قیاس هم همین را اقتضا می‌کند ، امـا آن نسخه «را» ی مقدر مـی‌خـواهـد، یعنی پسته را مغز .

محصول بیت : هـرچشم وابروکـه ببینی،نیکو نیست . مغز پسته را بخورو پوست را بینداز ، یعنی درهـرکس به‌هنرش نظرکن ، به‌عیبش نگاه مکن ، که دردنیا وآخرت‌برایت خوب است .

وجایزاست‌که دراینجا «مغز» بدل از «پسته» باشد به‌طریق بدل اشتمال ، فتدبر.

باب هشتم

درشکر[1]

نفس می‌نیارم زد از شکر دوست
که شکری ندانم که درخورد اوست

مراد از«نفس زدن» تکلم وحرف زدن است .

شکردوست : اضافهٔ مصدر به‌مفعولش است .

که : حرف تعلیل است .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : ازشکر نعمتهایی‌که خدا عطا کرده ، به سخن‌گفتن وحمد لایق او قادر نیستم ، زیرا شکری شایستهٔ او نمی‌دانم .

عطاییست هر موی ازو بر تنم
چگونه بهر موی شکری کنم

محصول بیت : هرموی برتنم عطا واحسانی ازاوست ، پس برای هرمویی شکری چگونه‌کنم ؟ هرگز مقدورنیست .

ستایش خداوند بخشنده را   که موجودکرد ازعدم بنده‌را

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : ستایش‌خداوند بخشنده راست‌که مخلوق را ازعدم‌موجودکرد.

کرا قوت وصف احسان اوست
که اوصاف مستغرق شان اوست

کرا : «که» اسم است به‌معنی چه‌کسی ، «را» حرف‌تخصیص . اضافه‌ها ،اضافهٔ

۱ـ ف : درشکر برعافیت .

مصدر به‌فاعلش است .

که : حرف تعلیل است .

مستغرق : اسم مفعول است ازباب «استعفال» .

شان : یعنی حال

محصول بیت : چه‌کسی قدرت‌وصف‌احسان ولطف اورا دارد؟زیراخوداوصاف حمیده واطواراپسندیده مستغرق شأن اوست ، یعنی خدا جمیع اوصاف را احاطه‌کرده وصفی نمانده‌که لایق موصوفی با آن باشد .

بدیعی‌که شخص آفریند زگل
روان وخرد بخشد وهوش‌ودل

بدیع : «فعیل» است به‌معنی «فاعل» یعنی مبدع وخالق . «ی» حرف وحدت .

که : حرف رابط صفت است .

مراد از«گل» خاك است .

محصول بیت : مبدعی‌است‌کـه تن را ازخاك می‌آفریند؛ به‌نوع انسان روان وخرد وهوش ودل می‌بخشد .

ز پشت پدر تـا بپـایـان شیب
نگر[1] تا چه تشریف دادت ز غیب

تا : برای انتهای غایت است .

شیب : به‌فتح «ش» یعنی پیری .

تشریف : یعنی احسان .

محصول بیت : ازپشت‌پدرتا پایان پیری ، بنگرکه‌به تو ازغیب چه‌احسان و عطا کرده است ؟

چو پاك آفریدت بهش باش و پاك[2]
کـه ننگست ناپـاك رفتـن بخاك

بهش : «ب» حرف مصاحبت ، «هش» مخفف هوش است .

---

۱ ـ **ع** : ببین . ۲ـ **متن** : باش پاك .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : چون خداوند تورا پاك آفرید پس هوشیاروپاك باش ویااینکه بترس‌وبی‌باك مباش، زیرا ناپاك به خاك رفتن ننگ وعیب است ، یعنی باگناه وعصیان به قبر رفتن زشت وناپسندیده وننگ است.

پیاپی بیفشان از آیینه گرد
که‌صیقل[1]نگیرد چوزنگار[2]خورد

پیاپی : یعنی پیوسته وهمیشه .

که : حرف تعلیل است .

نگیرد : فعل مضارع منفی مفرد غایب است یعنی تأثیر نمی‌کند .

زنگار : درلغت با «ز» عربی وعجمی است اما اصح وافصح عربی وبا«ك» عجمی است یعنی زنگ .

محصول بیت : ازآیینهٔ دلت غبار غفلت را پیاپی با صیقل عبادت وطاعت بیفشان وپاك ومجلایش‌کن ، زیرا وقتی زنگار هوا وهوس‌آنرا خورد دیگر صیقل در آن تأثیر نمی‌کند ، یعنی پیش ازآنکه دلت زنگ هوا بزند با صیقل عبادت وطاعت پاکش‌کن وگرنه پاك‌کردنش دشوار می‌گردد .

نه[3] درابتدا بودی آب منی اگر مردی از سربدرکن منی

بیت متضمن معنی استفهام است .

آب منی : آبی است‌که از پشت پدر می‌آید .

مردی : «ی» ضمیرخطاب است .

منی : مرکب است از «من» و«ی» مصدری .

محصول بیت : آیا درابتدای حال‌آب منی نبودی وازآن به وجود نیامدی؟ پس اگر مرد هستی ، منی وغرور وعجب را از سرت بدرکن .

۱ـ ع، ف : مصقل . ۲ـ متن : زنکار . ۳ـ ع : تو.

چوروزی بسعی آوری سوی خویش
مکن تکیه بر زور بازوی خویش

روزی : یعنی رزق .

محصول بیت : وقتی روزی را با سعی وکسب وکار به سوی خویش می‌آوری وتحصیل مال وثروت می‌کنی ، پس برزور بازو وقوت عملت اعتماد وتکیه مکن وکسب را از زورخودت مدان .

چرا حق نمی‌بینی ای خودپرست
که بازو بگردش درآورد و دست

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : ای خودپرست مغرور ! چرا حق را ، یعنی خدارا ، درمیان نمی‌بینی ،که اینهمه نعمت به‌تو عطا کرده ، آنرا برخودت اسناد می‌دهی واز خدا نمی‌دانی‌که بازو ودست را به‌گردش درآورد وبرای به‌کاربردن اینها به‌تو نیرو داد .

چوآید بکوشیدنت خیر پیش
زتوفیق[1] حق‌دان نه‌ازسعی‌خویش

محصول بیت : وقتی با کوشیدنت خیری پیشت‌آید ، یعنی اسباب واموال کسب وتحصیل‌کنی،آنرا ازلطف واحسان خدا بدان ، نه از سعی وکوشش خودت .

بسرپنجگی کس[2] نبردست گوی
سپاس خداوند توفیق گوی

گوی : (اولی)یعنی توپ ، (دومی) فعل امر مفرد مخاطب است یعنی بگوی.

محصول بیت : باسرپنجگی وزور بازو در دنیا کسی‌گوی دولت وسعادت را نبرده است ، یعنی هیچکس به زور به دولت نرسیده است . بلکه همه‌اش عطای خداست . پس به‌خداوند صاحب توفیق واحسان سپاس‌گوی‌که تورا به‌خیر موفق و

۱ـ ع ، ف : بتوفیق .　　۲ـ متن : کر .

ومظفر گردانیده است .

تو قائم بخود نیستی یك قدم ز غیبت مدد میرسد دمبدم

محصول بیت : تو یك قدم ویك نفس قائم به خود نیستی ، بلکه پیوسته از غیب وجانب حق برتو قوت ومدد می‌رسد . پس قائم به‌حق هستی نه قائم به‌خود .

نه طفل زبان بسته[1] بودی ز لاف
همی روزی آمد بجوفت[2] زناف[3]

بیت متضمن استفهام انکاری است .

جوف : توی هرچیز ، دراینجا مراد شکم است .

محصول بیت : از لاف ، یعنی از تکلم طفل زبان بسته‌نبودی ؟آیا روزیت یعنی خون ازناف به‌شکمت‌نمی‌آمد؟ چون بچه هنگامی‌که درشکم مادراست روزیش خون است‌که از ناف به شکمش می‌رسد .

چو نافش بریدند و روزی گسست
بپستان مادر در آویخت[4] دست

محصول بیت : ازخطاب به غیب التفات کرده می‌گوید : چون بچه به دنیا آمد ونافش را بریدند وروزیش‌ازشکم مادر قطع شد، دست درپستان مادرآویخت و محکم‌گرفت .

غریبی‌که دهر آورد رنج[5] پیش
بدارو دهند آبش‌ازشهرخویش

که : حرف رابط صفت است .

بدارو: «ب» حرف تعلیل است .

محصول بیت : غریبی‌که روزگار به‌پیشش رنج ودردآورد ، یعنی مریض شود ، برای دارو وعلاج از شهرخویش به‌اوآب می‌دهند ویا خاك محل خودش را درآب

۱ـ ف : دهان بسته . ۲ـ ع ، ف : بجـوفش . ۳ـ ع : بناف . ۴ـ ع : بـرآورد.
۵ـ ع ،ف : غریبی‌که رنج آردش دهر.

می‌ریزند به‌اذن خدا شفا می‌یابد.

پس‌او[1] درشکم پرورش یافتست
ز انبان[2] معده خورش[3] یافتست

دربعضی نسخ به‌جای «انبان»، «انبار»آمده، دربعضی «انبوب» آمده .

انبان‌معده : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : پس با این تقدیر ،آن طفل درشکم مادرش پرورش یافته ؛ از انبان معده خوردنی یافته است .

دو پستان که امروزدلخواه اوست
دو چشمه هم از پرورشگاه اوست

محصول بیت : دو پستان‌که امروز دلخواه ومطلوب آن طفل است ، دوچشمه از پرورشگاه خود اوست‌که ازآن رفع‌گرسنگی می‌کنند .

کنار و بر مادر دلپذیر بهشتست‌وپستان‌دروجوی‌شیر

کنار : دراینجا یعنی‌آغوش .

بر : یعنی سینه .

محصول بیت : آغوش وسینهٔ مادر دلپذیر ، بهشت است وپستان در او جوی شیر است . حاصل : برای بچـه آغوش مادر جنت است وپستانش جوی شیراست .

درختیست بالای جان پرورش
ولـد میوهٔ نـازنین در برش

بالا : دراینجا یعنی قامت .

بر : دراینجا به معنی استعلاست .

محصول بیت : قامت جان پـرور مادر درختی است ، فـرزندش نیـز میـوهٔ نازنین اوست .

---

۱ ـ **متن** : پسر . ۲ ـ غ ، **ف** : انبوب . ۳ ـ **متن** : خورش .

نه رگهای پستان درون دلست

پس ار بنگری شیر خون دلست

معنی بیت متضمن استفهام است .

محصول بیت : آیا رگهای پستان درون دل نیست ؟ یعنی داخل دل است، پس اگر دقت کنی ، درحقیقت شیر خون دل است .

بخونش فرو برده دندان چو نیش

سرشته درو مهر خونخوار خویش[۱]

بخونش : ضمیر درمعنی راجع به «مادر» است .

نیش : لفظ مشترك است بین نیشتر ونیش زنبور عسل .

محصول بیت : فرزند دندان همچون نیشش را بەخون مادرفرو برده ، حاصل: خون مادرش را مکیده است . پس مهرومحبت خونخوار خویش یعنی فرزند درمادر سرشته شده ، یا خداآفریده است . حاصل: درحالی‌که طفل خون مادرش را می‌نوشد محبتش چنان درمادر سرشته شده‌که مادربچه را بیشتر ازجانش دوست می‌دارد.

چو بازو قوی کرد و دندان سطبر

بر اندایدش دایه پستان بصبر

کرد : اگر با «ك» عربی باشد فاعلش «طفل» است . اگربا «ك» عجمی‌باشد بەمعنی «گردید» و «شد» است درنظر بعضیها .

انداید : فعل مضارع مفرد از «اندابیدن» یعنی فرو بردن ، اندودن .

صبر : بەفتح «ص» وکسر «ب» دراصل گیاهی تلخ است اما دراین قبیل موارد «ب» ساکن خوانده می‌شود بەضرورت وزن .

محصول بیت : وقتی بازوی بچه قوی ومحکم شد ودندانش بزرگ ودرشت گردید ، دایه پستانش را به صبرآلوده می‌کند تا بچه شیر نمکد .

---

۱ ـ **متن** ، خوار خونخویش .

چنان صبرش از شیر خامش کند

که پستان و شیرش[1] فرامش[2] کند

محصول بیت : صبر چنان بچه را از شیــر خاموش وساکت می‌کندکه پستان وشیر را فراموش می‌کند .

تو نیز ای که در توبه‌ای[3] طفل راه

بصبرت فــراموش گــردد گناه

محصول بیت : تو نیز ای آن که درتوبه طفل راه هستی ! یعنی درطریق حق کوچك ومبتدی هستی ، با صبر گناهت فراموش می‌گردد . حاصل: باشکیبایی به‌مشقت ورحمت طریق حق ،گناهت مورد عفو قرار می‌گیرد زیرا «الصبرمفتاح الفرج» .[4]

حکایت[5]

جوانی سر از رای مادر بتافت   دل دردمندش بآذر[6] بتافت

بتافت : فعل ماضی مفرد غایب یعنی برگردانید واعراض‌کرد .

آذر : یعنی آتش .

بتافت : فعل ماضی مفرد غایب ، دراینجابین‌لازم ومتعدی مشترك‌است ، یعنی گرم شد وگرم کرد .

محصول بیت : جوانی از فــرمان مادر سربتافت ، یعنی اطاعت نکــرد ، دل دردمندش را با آتش نافرمانی بسوزاند ویا دل دردمندش با آتش ناراحتی سوخت . حاصل : مادربسیار ناراحت شد .

چو بیچاره شد پیشش آورد مهد

که ای سست مهر[7] فراموش عهد

که : حرف رابط مقول وقول مقدر است .

۱ـ ف: پستان‌شیرین ۲ـ **متن** : فراموش. ۳ـ ع: پویهٔ ، **متن** : توبهٔو. ۴ـ شکیبایی کلیدگشایش‌است. ۵ـ ع : حکایت جوان و مادر پیر. ۶ ـ ع : برآذر . ۷ـ ع : مهرو .

محصول بیت : وقتی مادرش ازمخالفت او آزرده شدگاهواره‌اش را پیشش آورد وگفت که ای بی‌انصاف کم محبت وفراموش کنندهٔ دوران کودکی !

نه گریان و درمانده بودی و خرد
که شبها ز دست تو خوابم نبرد

که : حرف بیان است .

محصول بیت : آیا گریان ودرمانده وکوچك نبودی‌که شبها ازدست توخوابم نمی‌برد ؟ یعنی چون به‌تو مشغول می‌شدم نمی‌خوابیدم .

نه در مهد نیروی حالت نبود
مگس راندن‌ازخود مجالت نبود

نه : حرف نفی متضمن معنی استفهام است .

محصول بیت : آیا چنین نبودکه درگاهواره ، نیروی حالت‌نبود، یعنی‌درآن حال به هیچ‌کاری توانا نبودی ؟ مجال مگس راندن‌ازخودت‌نبود ، یعنی نمی‌توانستی مگس را ازخودت‌برانی ؟

تو آنی که از[۱] یك مگس[۲] رنجه‌ای
کـه امـروز سالار وسرپنجه ای[۳]

که : حرف رابط صفت است .

رنجه : اسم است به‌معنی رنجور .

که : حرف بیان است .

سالار : بزرگ هرطایفه را گویند .

سرپنجه : دراینجا به‌معنی نیرومند است .

محصول بیت : تو همانی‌که از یك مگس ناراحت بودی ، امـروز سالار و قوی هستی ، یعنی بسیار نیرومند هستی .

۱ـ ع : کزان . ۲ـ **متن** : مکر . ۳ـ **متن** : سالار سرپنجهٔ .

بحالی شوی باز در قعر گور

که نتوانی از خویشتن دفع مور

محصول بیت : بازهم به حالی درقعرگور می‌شوی یا خواهی شدکه به دفع مور ازخودت قادر نمی‌شوی .

دگر دیده چون برفروزد چراغ

چو[1] کرم لحد خورد پیه دماغ

لحد : یعنی قبر .

پیه‌دماغ : اضافهٔ لامیه است .

محصول بیت : دیگر دیده چگونه چراغ برمی‌افزود ، یعنی چگونه باز می‌شود وروشن می‌گردد؟ وقتی‌کرم قبر پیه دماغ را خورد ، یعنی وقتی‌کرم قبر پیه دماغ را خورد واز بین برد دیگر چشم چگونه می‌بیند ؟

چو پوشیده چشمی‌ببینی که راه

نداند همی وقت رفتن زچاه[2]

که : حرف بیان است .

محصول بیت : وقتی نابینایی را ببینی‌که درموقع رفتن راه را از چاه تشخیص نمی‌دهد ؛

این بیت مرهون است به بیت بعدی .

توگر شکر کردی که با دیده‌ای

وگر نه توهم چشم پوشیده‌ای

مصراع اول محتاج یك مقدر است .

محصول بیت : اگرتوبه‌خاطر نعمتهای‌گوناگونی‌که‌خداداده‌شکر کردی،دارای چشم بینا هستی ، ولی اگر خدارا شاکر وسپاسگزار نباشی تونیز درمعنی نابینایی ،

۱ـ ع : که . ۲ـ ع : بچاه .

یعنی همچنانکه او درظاهر نابیناست توهم درباطن کوری که اینهمه نعمت را ندیده شکرش را به‌جای نمی‌آوری .

معلم نیاموختت علم[1] و رای

سرشت این صفت در وجودت[2] خدای

محصول بیت : معلم به‌تو علم ورای وتدبیر نیاموخت ، بلکه این صفات را خداوند از لطف وکرمش دروجودت نهاده است .

گرت منع کردی دل حق نیوش

حقت عین باطل نمودی[3] بگوش

فاعل «منع کردی» خدا ومفعولش «حق نیوش» است .

محصول بیت : اگرخدای تعالی دل حق پذیرت را ازشنیدن حق وپذیرفتن حقیقت بازمی‌داشت ودل فهامی به‌تو نمی‌بخشید ، حقیقت درگوش توعین باطل می‌نمود، یعنی سخن حق را عین باطل می‌شنیدی . پس شکرکن که حق تعالی گوش حق شنو ودل‌حقیقت پذیر به‌تو داده است .

گفتار اندر صنع باری درترکیب خلقت انسان[4]

ببین تا یك انگشت ازچند بند بصنع الهی بهم در فکند

محصول بیت : نظرکن ببین که یك انگشت به‌قدرت‌الهی ازچند بند یعنی مفصل به هم درافکنده ، یعنی یکجا جمع شده است .

پس آشفتگی باشد وابلهی که انگشت برحرف صنعش نهی

محصول بیت : پس آشفتگی وابلهی است که انگشت برحرف صنع او بگذاری ، یعنی درمصنوع خدا طعن کنی ونپسندی .

۱ـ ف : فهم . ۲ـ ع، ف : نهادت . ۳ـ ع ، ف : نبودی .

۴ـ ع : گفتار درصنع باری عزاسمه . ف : سه‌ستاره .

تأمل کن از بهر رفتار مرد
که‌چند استخوان پی‌زد و وصل کرد

پی : دراینجا یعنی عصب .

محصول بیت : ملاحظه‌کن‌که برای رفتار انسان ، یعنی برای رفتن آدمی ، چند استخوان را پی زد ووصل‌نمود؟ یعنی به هم پیوند داد .

که بی‌گردش کعب و زانو و پای
نشاید قدم بر گرفتن ز جای

که : حرف تعلیل است .

کعب : یعنی پاشنه .

محصول بیت : بدانجهت چند استخوان را به هم متصل‌کردکه بدون‌گردش پاشنه وزانو وپای ، قدم برگرفتن ازجای ممکن نیست . حاصل : بدون‌گردش اینها رفتن محال است .

ازآن سجده بر آدمی سخت نیست
که درصلب اومهره یك‌لخت نیست

ازآن : ادات تعلیل است .

که : حرف تعلیل است .

صلب : دراینجا یعنی پشت .

لخت : به‌فتح «ل» یعنی پاره ، «یك لخت» یعنی یك پارچه .

محصول بیت : ازآن جهت سجده برانسان دشوار نیست‌که درپشت او مهره یك پارچه نیست ، یعنی بندبند است .

دوصد مهره در[۱] یکدگر ساختست
که‌گل‌مهره‌ای چون تو پرداختست

دو صد مهره : اشاره است به دویست پارچه استخوان‌که وجودآدمی را

۱ـ ف : بر .

تشکیل می‌دهند.

که: حرف تعلیل است.

محصول بیت: خدای‌تعالی‌دویست‌استخوان‌را با یک‌دیگر ترکیب‌وترتیب‌داده تا اینکه مانند توگل مهره‌یی ساخته است یعنی آدمی را ازگل‌آفریده است.

رگان در[1] تنست[2] ای پسندیده‌خوی

زمینی دروسیصد و شصت جوی

دراین بیت اشاره است براینکه ۳۶۰ رگ درو‌جود انسان هست.

محصول بیت: ای پسندیده خوی! رگهادر وجود تو، زمینی است‌که‌درآن سیصد و شصت جوی وجود دارد.

«بدن» را به«زمین» و «رگها» را به«جویها» تشبیه‌کرده است.

بصر در سر و فکر و رای[3] و تمیز

جوارح بدل دل بدانش[4] عزیز

محصول بیت: خداوند در سر چشم وفکر ورای و تمیز نهاد، یعنی عقل را در سر قرارداد که اینها زاییدهٔ عقل است. به‌فرمان خدا اعضا با دل و دل با دانش عزیزاست یعنی عزت و شرف اعضای ظاهر با دل و عزت دل با علم و معرفت است.

بهایم بروی[5] اندر افتاده خوار

تو همچون الف بر قدمها سوار

محصول بیت: چهارپایان در جمیع حال خوار و حقیر به‌روی افتاده. اما تو همه‌وقت مانند الف راست برقدمهایت سواری.

نگون کرده ایشان سر از بهرخور[6]

تو آری[7] بعزت خورش پیش سر[8]

خورش: یعنی طعام.

۱ـ ع: رگت در، **ف**: رگت بر. ۲ـ متن: تنت. ۳ـ ع،ف: رای‌وفکر.
۴ـ **متن**: برآتش. ۵ـ **ف**: برو. ۶ـع: جو. ۷ـ ع: باری. ۸ـ ع: رو.

محصول بیت : چهارپایان برای خوردن سر را پایین می‌کنند اما تو با عزت طعام را به‌پیش سرمی‌آوری .

نزیبد ترا با[1] چنین سروری   که‌سر جز بطاعت فرودآوری

محصول بیت : زیبندهٔ تو نیست که با چنین سروری و عزت ، سرت را جز به‌طاعت فرودآوری ، یعنی شایسته نیست‌که جز به‌طاعت خدا در برابر دیگری سررا پایین آوری .

بانعام خود دانه دادت نه‌کاه   نکردت چوانعام سر در گیاه

انعام: جمع « نعم » است یعنی چهارپایان .

محصول بیت : خدا به‌انعام و احسان خود به‌تو دانه داده است نه‌کاه . تو را مانند چهارپایان سر درگیاه نکرد ، یعنی تو را مانند چهارپایان نیازمند علف‌خواری نکرد .

ولیکن بدین صورت دلپذیر   فرفته[2] مشو سیرت خوب گیر

محصول بیت : ولی بدین‌صورت دلپذیر فریفته مشو و مغرورمباش ! سیرت خوب بگیر و اخلاق پسندیده به‌دست آور .

ره راست باید نه بالای راست
که کافر هم‌ازروی صورت چوماست

بالا : یعنی قامت .

محصول بیت : برای انسان راه راست لازم است نه‌قامت راست ، یعنی‌طریق مستقیم و عبادت لازم است نه‌قامت موزون ، زیرا کافر نیز از روی صورت نظیرماست یعنی درظاهر اونیز مانندماست .

ترا آنکه چشم ودهان داد وگوش
اگر عاقلی در خلافش مکوش

محصول بیت : خدایی‌که به‌تو چشم ودهان و گوش داد ، اگرعاقلی درخلاف

۱ـ **متن** : سراپا .   ۲ـ **ف** ، فریبا ، **متن**:فریفته.

او مکوش ، مطیع فرمان و حکم او باش .

گرفتم که دشمن بکوبی بسنگ
مکن باری ازجهل[1] بادوست جنگ

محصول بیت : گیرم که دشمن را با سنگ بکوبی ، یعنی می‌توانی از عهدهٔ دشمن برآیی ، باری از روی جهل با دوستت جنگ مکن ، یعنی به‌خدا نافرمانی مکن .

خردمندطبعان منت شناس بدوزند نعمت بمیخ سپاس

محصول بیت : خردمندطبعان منت‌شناس که‌انعام واحسان خدارا می‌شناسند، نعمت خدا را با میخ سپاس می‌دوزند ، یعنی خانهٔ نعمت و احسان را بامیخ شکر و سپاس محکم و آباد می‌کنند .

حکایت درشکرمنعم[2]

ملك زاده‌ای[3] زاسب ادهم فتاد
بگردن درش[4] مهره برهم فتاد

در بعضی نسخ « نبرد آزمایی زادهم » آمده است .

محصول بیت : ملك‌زاده‌یـی از اسب ادهم افتاد . چنان افتاد که مهره‌هـای گردنش برهم افتادند . حاصل : گردنش شکست .

چو فیلش فرو رفت گردن بتن
نگشتـی سرش تا نگشتی بدن

نگشتی: «ی» ها حرف حکایت است .

محصول بیت : مانند فیل گردنش به‌تنش فرورفت . مادام‌که بدنش نمی‌گشت سرش نمی‌گشت .

۱ـ ع : مکن ای جفاپیشه .
۲ـ ع : گفتار دروجوب شکر مرحمت ، ف: حکایت.
۳ـ متن : ملك‌زاده‌ای را .
۴ـ ع : برش .

پزشکان بماندند حیران درین   مگر فیلسوفی ز یونان زمین

درین: یعنی درحال ملك‌زاده.

فیلسوف: سابقاً اصلش بیان شد اما دراینجا « فیلسوف » به‌معنی طبیب‌حاذق است. « ی» حرف وحدت است.

محصول بیت: همهٔ پزشکان درحال ملك‌زاده حیران ماندند الا فیلسوفی ازیونان زمین.

سرش باز پیچید و رگ راست شد[1]   وگروی[2] نبودی زمن خواست شد[3]

زمن: به‌فتح « ز » وکسر « م » صفت‌مشبهه‌است یعنی برجای مانده، زمین‌گیر.

محصول بیت: طبیب یونانی سرش را باز پیچید ورگش درست شد. اگر او نبود بی‌تردید ملك‌زاده زمین‌گیر می‌شد.

دگر نوبت آمد بنزدیك شاه   نکرد آن فرومایه دروی نگاه

محصول بیت: فیلسوف مذکور یك نوبت دیگربه‌نزدیك پادشاه آمد. اما آن فرومایه در او نگاه و التفات نکرد.

خردمند را سرفروشد ز شرم[4]   شنیدم که میرفت و میگفت نرم

نرم: دراینجا یعنی یواش.

محصول بیت: ازاین‌رفتارشاه نادان، خردمند ازشرم سرافکنده شد. شنیدم که می‌رفت ویواش می‌گفت، یعنی با خود می‌گفت:

اگر دی نپیچیدمی گردنش   نپیچیدی امروزروی ازمنش

محصول بیت: اگردیروز گردنش رانمی‌پیچیدم، امروزروی‌ازمن‌نمی‌پیچید یعنی از من اعراض نمی‌کرد.

۱ـ ع: کرد. ۲ـ ع: خود ۳ـ ع: کرد. ۴ـ ف: فروشدبشرم، متن: فروما ندازشرم.

فرستاد تخمی بدست رهی — که باید که بر عود سوزش نهی

محصول بیت : وقتی شاه چنین رفتار کرد ، طبیب برای انتقام تخمی به‌دست خدمتکار فرستادکه باید این تخم را برعود سوز بگذاری به‌خودت بخور دهی .

ملك را یکی عطسه آمد ز دود

سر و گردنش همچنان شد که بود

محصول بیت : از دودآن تخم‌به‌ملك‌زاده عطسه‌یی آمد ، سروگردنش همان طور شد که بود ، یعنی دوباره مریض شد .

بعذر از پی مرد بشتافتند — بجستند بسیار و کم[1] یافتند

پی : در اینجا یعنی عقب . و جایز است که ادات تعلیل باشد .

کم : در این قبیل موارد به معنی عدم صرف است .

محصول بیت : با عذر خواهی از عقب طبیب رفتند یعنی به‌عنوان اینکه احترامی براو نشده با اعتذار با شتاب‌از عقب او رفتند و بسیار جستجویش‌کردند اما اورا نیافتند .

مکن گردن از شکر منعم[2] مپیچ

که روز پسین سر بر آری بهیچ

محصول بیت : از شکر خدای منعم گردن مپیچ ، یعنی از شکر خدا فرار مکن. زیرا فردادرقیامت سرت را باهیچ برمی‌آوری، یعنی‌بی‌حاصل وبی‌نتیجه از قبر بلند می‌شوی .

حکایت[3]

یکی گوش کودك بمالید سخت

که‌ای بوالعجب رای برگشته بخت[4]

محصول بیت : کسی‌گوش کودك را سخت بمالید ، یعنی محکم‌کشیدوگفت:

۱ـ **متن** : بسیار کم .   ۲ـ **متن** : داور .

۳ـ ع: حکایت‌کودك خردوپدر، **ف** : سه‌ستاره .   ۴ـ **متن** : بوالعجب‌رای‌و.

ای کودك عجیب اندیشهٔ بدبخت !

باید دانست‌که اگر « اب » و « اخ » با لفظی ترکیب یابد مفید معنی مبالغه می‌شود پس دراینجا یعنی ای‌کودك بدبخت دارای فکربسیارعجیب !

ترا تیشه دادم که هیزم شکن

نگفتم کـه دیـوار مسجد بکن

که : حرف تعلیل است .

که : حرف رابط مقول وقول است .

محصول بیت : به‌کودك خطاب‌کرده‌گفت : به توتیشه دادم که هیزم بشکن ، نگفتم کـه دیوار مسجد را خراب کـن !

حضرت شیخ به‌پند ومعرفت شروع کرده می‌فرماید :

زبان آمد از بهر شکر و سپاس

بغیبت نگـرداندش حق شناس

نگرداندش: « ان» ادات تعدیه . ضمیر راجع به « زبان » است .

محصول بیت : زبان برای شکر و سپاس خداست . پس عـارف خداشناس و صاحبدل زبانرا به‌غیبت و یا با غیبت نمی‌گرداند . حاصل . غیبت کسی را نمی‌کند .

گذرگاه قرآن و پندست گوش

ببهتان و بـاطل شنیدن[1] مکوش

محصول بیت : گوش ، گذرگاه قرآن وپنداست، یعنی‌برای شنیدن اینهاست به‌شنیدن بهتان و باطل مکوش . حاصل : گوش را خدا برای شنیدن اینهاعطاکرده بنا براین درشنیدن نامشروع به‌کارش میندار .

دو چشم از پی صنع باری نکوست

ز عیب برادر فروگیر و دوست

پی : در اینجا برای تعلیل است .

---

۱ ـ ف : شنودن .

باری : یعنی خالق .

فروگیر : یعنی ببند .

محصول بیت : دو چشم برای دیدن آفریده های خداست ، یعنی برای آن آفریده شده . پس آنها را از عیب برادر و دوست ببند . حاصل : عیب بین مباش و در عیب‌کسی نگاه مکن .

گفتار اندرصنع باری وشکر گزاری[1]

شب از بهر آسایش تست و روز
مه روشن و مهـر گیتی فروز

محصول بیت : شب و روز برای آسایش و راحتی تست . ماه روشن برای روشن کردن شب وخورشیدگیتی‌افروزبرای روشن‌کردن روزاست. حاصل: اگربدانی همه خدمتکار تو هستند .

در این بیت «لف ونشر مرتب» ملحوظ است .

صبا[2] از برای[3] تو فراش‌وار　　همـی گستراند بساط بهـار

وار : ادات تشبیه است .

بساط بهار : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : صبا از برای تو فراش‌وار بساط بهار می‌گستراند .

اگر باد و برفست وباران و میغ
وگر رعد چوگان زند برق تیغ

میغ : یعنی ابر .

محصول بیت : اگر باد و برف و باران و ابر است، و اگر رعد برای راندن ابرها چوگان بزند ، برق شمشیر .

۱ـ ع : مواجب شکر باری وآثار قدرت او، ف : سه‌ستاره .
۲ـ ف : سپهر ، معن : ضیا .　۳ـ ع : همزبهر.

همه کارداران و فرمانبرند ‌ ‌ ‌ ‌ که تخم تو در[1] خاك می‌پرورند

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : همهٔ اینها کارداران و فرمانبرند که تخمی را که تو در خاك افشانده‌ای بپرورند ، و یا اینکه تخم را برای تو درخاك پرورش بدهند .

وگر[2] تشنه مانی ز سختی مجوش

که سقای ابر آبت آرد بدوش

مجوش : فعل نهی مفرد مخاطب، درلغت یعنی مجوش، اما در اینجا یعنی ناراحت مباش .

که : حرف تعلیل است .

سقای ابر : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : و اگر تشنه بمانی ، از شدت تشنگی ناراحت مباش ، زیرا سقای ابر برایت دردوش و یا دوشش آب می‌آورد . حاصل : تورا بدون آب نمی‌گذارد.

ز خاك آورد رنگ و بوی و طعام

تماشاگه دیده و مغز و کام

بیت : متضمن «لف و نشر» است . یعنی « رنگ» نسبت به« دیده » و « بوی » نسبت به «مغز» و «طعام» نسبت به «کام» است .

محصول بیت : خدای تعالی به‌قدرت خودازخاك رنگ و بوی و طعام‌می‌آورد، که برای دیده و مغز و کام تماشاگاه باشد . حاصل : نعمتهای بیکران گوناگون می‌آفریند .

عسل دادت از نحل و من از هوا[3]

رطب دادت از نخل و نخل[4] از نوا

نحل : با «ح» حطی به عربی یعنی زنبور عسل .

۱ـ متن ، که تخم در. ۲ـ ف ، اگر. ۳ـ ع ، سما . ۴ـ متن ، نخل نخل .

من : به‌فتح «م» و تشدید «ن» حلوایی است که «ترنگبین»می‌نامند، دراطراف موصل از هوا می‌بارد. روی‌برگ‌بعضی از درختان می‌ریزد می‌جوشانند سخت به‌قوام می‌آید در آنجا آنرا « کرپی حلواسی » گویند . در قرآن شریف فرموده است «وانزلناعلیکم المن[۱]» .

رطب : یعنی خرمای رسیده .

نخل : به‌معنی درخت خرماست.

نوا : یعنی هسته .

محصول بیت : خداوند به‌قدرت خود از زنبور به‌تو عسل داد وازهواحلوای قدرت فرستاد . از درخت خرما خرمای رسیده داد و از هستهٔ خرما درخت خرما رویانید . حاصل : احسان و عطای خدا حد و حصری ندارد .

همه نخل بندان بخایند دست
ز حیرت که نخلی چنین‌کس نبست

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : همهٔ نخل‌بندان از حیرت دستها را می‌خایندکه چنین نخلی کسی نبست ، یعنی هیچکس نمی‌تواند چنین نخلی ببندد .

خور و ماه وپروین برای تواند
قنادیل سقف سرای تواند

خور: یعنی آفتاب .

پروین : یعنی خوشهٔ پروین .

محصول بیت : خورشید وماه وپروین‌برای توآفریده شده‌اند. اینهاقندیلهای سقف خانهٔ تو هستند . حاصل : همه خدمتکار تواند .

زخارت گل آورد و از[۲]نافه مشك
زرازکان و برگ تر ازچوب خشك

محصول بیت : از خار برایت‌گل‌آورد وازنافهٔ آهو مشك آورد . از معدن

۱ـ وبرای شما ترنجبین فرستادیم ، (قرآن ، البقره ۵۷) . ۲ـ ع ؛ وز .

زر و ازچوب خشك برگ تر آورد .

بدست خودت چشم وابرو نگاشت

که محرم باغیار نتوان گذاشت

نگاشت : فعل ماضی مفرد غایب ، یعنی نقش‌کرد .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : با دست قدرت خود، چشم و ابرویت را نگاشت ، که محرم را نمی‌توان به‌اغیارگذاشت ؛ بدانجهت خودش آفرید .

توانا که او نازنین پرورد   بالوان نعمت چنین پرورد

توانا : یعنی با قدرت ، «ی» وحدت مقدراست .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : توانایی که بندگانش را نازنین می‌پرورد ، یعنی خوب‌پرورش می‌دهد ، با نعمتهای گوناگون چنین‌لطیف می‌پرورد .

بجان گفت باید نفس بر نفس

که شکرش نه کار زبانست و بس

گفت : در اینجا به‌معنی گفتن است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : شکرخدا را نفس برنفس به‌جان باید گفت ، یعنی همیشه تازه به‌تازه باید شکرگفت ، زیرا شکر او فقط کار زبان نیست بلکه برای تعمیم شکرش با تمام اعضا بلکه باهر مویی باید شکرگفت .

خدایا دلم خون شد و دیده ریش

که می‌بینم انعامت از گفت بیش

که : حرف تعلیل است .

گفت : در اینجا اسم است به‌معنی‌سخن.

محصول بیت : خدایا دلم خون شد و دیده‌ام مجروح گردید ، زیرا انعـام و احسان تورا زیاده ازقول می‌بینم ، یعنی‌ازکثرت نمی‌توان با گفتار بیان کرد .

نگویم دد و دام ومور و سمك
که فـوج ملایك بر اوج فلك

دد : یعنی درنده در روی زمین .

دام : یعنی پرنده در هوا .

سمك : یعنی ماهی .

که : حرف اضراب است .

محصول بیت : نمی‌گویم که فقط درنده و پرنده و مور و ماهی، بلــکه فوج ملایك براوج فلك ؛

هنوزت سپاس اندکی گفته‌اند
زچندین[1] هزاران یکی گفته‌اند

محصول بیت : اینها که شب و روز شاکرتوهستند هنوز اندکی سپاس‌گفته‌اند یعنی خیلی کم سپاس شایستهٔ تو گفته‌اند . از چندین هزار یکی گفته‌اند . حاصل : نعمتهای تو حد و پایانی ندارد تاشکر و سپاس آنها حد و پایانی‌داشته باشد .

برو سعدیا[2] دست و دفتر[3]بشوی
براهی که پـایان ندارد مپوی

که : حرف رابط صفت است .

مپوی : فعل نهی مفرد مخاطب است یعنی ندو و مرو .

محصول بیت : چون نعمت خدا پایان ندارد و شکر آن ممکن نیست پس ای سعدی! برودست قدرت ودفترحکمت را ازبیان آن بشوی ، یعنی چون‌نعمتهایش بی‌پایان است پس فقط همیشه سپاسگزار باش و از بیانش دست بردار . به‌راهی کــه

۱ ـ **ع.ف** : زبیور .　　۲ ـ **متن** : سعدی .　　۳ ـ **ع** : سعدیادفتردل .

حد و پایانی ندارد این‌قدر دوان مرو و به‌خاطر اینکه به‌آخرش می‌رسم ،اینهمه سعی بیهوده مکن .

گفتار اندر شناختن نعمتهای رب‌العالمین[1]

نداند کسی قدر روز خوشی   مگر روزی افتد بسختی کشی

محصول بیت : هیچ‌کس قدر روز خوشی را نمی‌داند مگر اینکه روزی به‌سختی‌کشی و رنج افتد ، یعنی گرفتار درد و محنت باشد .

زمستان درویش در تنگسال   چه سهلست پیش[2] خداوند مال

چه : در اینجا مفید معنی مبالغه است .

خداوند : در اینجا یعنی صاحب .

محصول بیت : زمستان درویش در قحط سالی ، پیش خداوند مال خیلی آسان است . حاصل : احوال فقرا در پیش ثروتمندان خیلی آسان است .

سلیمی که یك چند نالان نخفت
خداوند را شکر نعمت[3] نگفت

سلیم : در اینجا یعنی کسی که سالم از مرض است . «ی» حرف وحدت .

که : حرف رابط صفت است .

یك‌چند: در تقدیر : یك‌چند زمان .

محصول بیت : شخص سالمی که مدتی نالان نخفت ، یعنی از مرض‌ناراحت نشد و بیدار نماند ، شکر نعمت خداوند را نگفت، یعنی‌ندانست که چه‌نعمت‌بزرگی نصیبش شده و برای آن شاکر نشد .

چو مردانه رو باشی و تیز پای
بشکرانه باکند پایان بپای

مردانه‌رو : ترکیب‌وصفی است یعنی دارندهٔ روش مردانه .

---

۱ ـ **ع** : در بخشایش اقران وشکر نعمت باری ، **ف** : سه‌ستاره .

۲ ـ **متن** : پیشش.   ۳ـ **ع** ، **ف** : صحت .

بپای : فعل امرمفرد مخاطب از «پاییدن» یعنی‌مواظبت بودن، متوجه بودن .

محصول بیت : وقتی مردانه‌رو و تیزپای باشی، به شکرانه کند پایان وآنان را که نمی‌توانند راه بروند بپای .

بپیر کهن بربخشد جوان   توانا کند رحم بر ناتوان

محصول بیت : جوان به‌پیرکهن می‌بخشد و یا ببخشد . توانا برناتوان رحم می‌کند ویا رحم بکند . حاصل . شخص قوی به‌ضعیف باید ترحم بکند .

چه دانند جیحونیان قدر آب   زواماندگان پرس بر[1] آفتاب

جیحون : نام رودخانهٔ بزرگی است بین خراسان و سمرقند . « ی » حرف نسبت، « ان » ادات جمع است .

محصول بیت : جیحونیان ، یعنی کسانی که در اطراف رود جیحون‌ساکنند قدر آب را چه می‌دانند ، از واماندگان برآفتاب ارزش آب را بپرس .

عرب را که بر[2] دجله باشد قعود

چه غم دارد از تشنگان زرود

زرود : بروزن «فعول» نام بیابانی است .

محصول بیت : عرب‌که قعودش بردجله است یعنی در اطراف رود دجله سکونت دارد چه غم دارد از تشنگان صحرای زرود ؟

کسی قیمت تندرستی شناخت

که یك چند بیچاره در تب گداخت

محصول بیت : ارزش تندرستی را کسی شناخت که مدتی بیچاره در تب گداخت ، یعنی‌تب‌دار شد .

ترا تیره شب کی نماید دراز   که غلطی ز پهلو بپهلوی ناز

که : حرف تعلیل است .

۱ـ ع ، ف : در.   ۲ـ ع ، ف : در .

محصول بیت : شب تیره کی برتو درازمی نماید برای اینکه راحت به ناز از پهلویی به پهلویی می غلطی ، یعنی در رختخواب نرم غلط می زنی .

براندیش از افتان و خیزان تب
که رنجور داند درازی[1] شب

افتان وخیزان : صفت مشبهه ، نسبت به «تب» اضافهٔ لامیه است مجازاً .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ازافتان وخیزان تب براندیش وشکرکن، که ازناراحتی تب گاهی می افتد و گاهی برمی خیزد . زیرا رنجور درازی شب را می داند .

ببانگ دهل خواجه بیدار گشت
چه داند شب پاسبان چون گذشت

شب پاسبان : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : خواجهٔ صاحب دولت که به بانگ دهل بیدار گشت ، چه می داندکه شب پاسبان چگونه گذشته وچه زحمتی کشیده است ؟

حکایت طغرل و هندوی پاسبان[2]

شنیدم که طغرل شبی در خزان
گذر کرد بر هندوی پاسبان

طغرل : طغرل شاه پسر طغان شاه است که از آل سلجوق هستند . انوری درکلیاتش سلطنت وعدالت ایشان را بیان کرده است . در اینجا مراد از « پاسبان » پاسبان سرای است نه پاسبان شهر. زیراسلاطین پیشین درسرای خود پاسبان داشتند . همچنانکه فاریابی گفته ، بیت:

بعداز هزار سال بیام زحل رسد   گر پاسبان قصر توسنگی کند رها

محصول بیت : شنیدم که طغرل شاه شبی درفصل خزان ازکنارهندوی پاسبان گذشت

آنکه گفته : « ی » دوم « هندو » برای وحدت است غلط گفته ، زیرا « ی »

۱ـ ع : درازای .   ۲ـ ع : حکایت شاه طغرل وهندوی پاسبان ، ف: حکایت .

«هندو»یکی واصلی‌است ، همچنانکه سابقاً بیان‌کردیم بعداز «ا ، و» «ی» مقدر است اما دراضافه ثابت می‌شود . دراینجا خود «هندو» مضاف است، فتأمل.

ز باریدن برف و باران و سیل
بلرزش درافتاده[1] همچون سهیل

باریدن برف : اضافهٔ مصدر به‌فاعلش است .

سهیل : ستاره‌یی‌کوچك است کـه به چشم لـرزان می‌آید . خاصیتش رنگ دادن به‌چیزهاست مثلا گویند رنگ میوه ونی وچرم ازآن است .

محصول بیت : ازباریدن برف و باران و جریان سیل و سرما مـانند ستارهٔ سهیل به‌لرزش درافتاده ، یعنی می‌لرزید .

دلش بر وی ازرحمت آورد جوش
که اینك قبـا پوستینم بپـوش

جوش : اسم است دراینجا مراد حرارت است .

که : حرف رابط مقول وقول مقدراست .

محصول بیت : دل طغرل از رحمت براو جوش آورد ، یعنی ازترحم‌ناراحت شد وگفت اینك بگیرقبای پوستینم را بپوش تا ازسرما نجات یابی .

دمی منتظرباش بر طرف بام   که بیرون فرستم‌بدست غلام

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : طغرل به‌هندو گفت : ساعتی درکنار بام منتظر باش تا به‌دست غلام بیرون بفرستم ، یعنی پوستین‌را به‌غلام بدهم تا به توبرساند.

درین بود وباد صبادروزید[2]   شهنشه درایوان شاهی‌خزید

محصول بیت : پادشاه دراین بود ، یعنی دراین سخن بود که باد صبا وزید . پادشاه به‌ایوان شاهی داخل شد .

۱ـ ع : درافتاد .   ۲ـ ع، ف : بروزید .

وشاقی پریچهره در خیل داشت
که طبعش بدو اندکی میل داشت

وشاق : به‌فتح «و» همان است که تحریف کرده « اوشاق » گفته‌اند ، مراد غلام‌است .

مراد از « خیل » طایفه است .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : پادشاه در میان طایفه‌اش غلامی پریچهره داشت یعنی غلام زیبایی داشت که طبع پادشاه اندکی به‌اومایل بود ، یعنی اورا دوست می‌داشت .

تماشای ترکش چنان خوش فتاد
که هندوی مسکین برفتش زیاد

تماشای ترك : اضافهٔ مصدر به‌مفعولش است . «ترك» در اینجا به‌معنی محبوب است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : تماشای ترك چنان برپادشاه خوش افتادکه هندوی مسکین ، ازیادش برفت ، یعنی چنان به‌آن محبوب مشغول گردید که هندوی بیچاره را فراموش کرد .

قبا پوستینی گذشتش بگوش   ز بدبختیش درنیامد بدوش

محصول بیت : قبا پوستینی از گوش هندو بگذشت یعنی نامش را شنید، اما از بدبختیش به دستش نیامد ، یعنی قسمتش نشد .

مگر رنج سرما بر و بس[1] نبود   که دور[2] سپهر انتظارش فزود

مگر : یعنی گویا که .

محصول بیت : گویا رنج سرما برهندو کفایت نمی‌کرد ، که دور سپهر

---

۱ ـ متن: بش.   ۲ ـ ع ، ف ، جور.

انتظارش را هم برآن رنج افزود .

نگه کن چو سلطـان بغفلت بخفت

که چوبکزنش[1] بامدادان چه گفت

چوبکزن : ترکیب وصفی است یعنی پاسبان . ضمیر راجـع بـه « سلطان » است .

محصول بیت : چون طغـرل به‌غفلت بخفت ، نگاه کن کـه بامدادان آن پاسبان به او چه‌گفت :

مگر نیکبختت[2] فـرامـوش شد

چودستت در آغوش آغوش شد

مگر : یعنی مثل اینکه .

اسناد « فراموش شد » به « بخت » مجازی است یعنی تو فراموش کردی .

شد : در اینجا یعنی کرد .

مراد از « دست » وجودش می‌باشد به طریق مجاز مرسل ، یعنی ذکر جـزء و ارادهٔ کـل .

محصول بیت : مثل اینکه نیك بختت فراموش شـد وقتی دستت در آغوش آغوش شد ، یعنی وقتی با آغوش هم آغوش شدی و خوابیدی، مرا فرموش‌کردی .

بعضیها گفته‌اند که « نیکبخت » نام هندوی مذکوراست واقعاً خالی از وجـه نیست .

ترا شب بعیش‌وطرب میرود   چه‌دانی که‌برماچه‌شب میرود

محصول بیت : شب تو به‌عیش‌وطرب می‌رود ، یعنی با ذوق و صفا می‌گذرد ، چه می‌دانی که شب برما چگونه می‌رود ؟ یعنی البته نمی‌دانی که شب‌مابا چه مشقت و رنج می‌گذرد .

۱ـ **متن :** چوبکزن .   ۲ـ **متن :** نیك‌بخت .

حضرت شیخ به‌معرفت شروع کرده می‌فرماید :

فروبرده سر کاروانی بدیگ　　چه‌ازپا فرورفتگانش بریگ

محصول بیت : کاروانی سرش‌را به‌دیگ فروبرده تا اینکه طعام بیرون آورد و بخورد ، چه‌غم دارد از پا فرورفتگان به‌ریگ ؛ یعنی آنان که به‌منزل رسیده طعام حاضرکرده مشغول خوردن واستراحت هستند چه خبردارند ازکسانی‌که هردو پایشان در ریگ فرورفته ودر راه مانده‌اند ؟

بدارای خداوند زورق بر[1] آب

که بیچارگان را گذشت ازسر آب[2]

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای خداوند ، زورق را برروی آب بدار ، یعنی کمك کن و درمان درد را بکن که بیچارگان را آب ازسرگذشت ، یعنی محنت و درد از حد گذشت .

توقف کنید ای جوانان چست

که در کاروانند پیران سست[3]

چست : یعنی چابك .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای جوانان چست ! توقف‌کنیدکه درکاروان پیران سست و ضعیف هستند ، همراهی با آنان لازم است .

توخوش خفته در هودج کاروان

مهار شتر در کف ساربان

هودج : به فتح «ه» و « د » کجاوه‌یی‌است‌که برپشت شترگذارند در داخلش خاتونهای عرب می‌نشینند .

ساربان و ساروان: یعنی شتربان.

۱ـ ع : در.　　۲ـ متن : شراب .　　۳ـ متن : پیران وسست .

محصول بیت : تو در هودج کاروان خوش و راحت خوابیده‌ای ، حال‌ساربانی را که مهارشتر دردست دارد چه‌می‌دانی ؟

چه هامون و کوه وچه سنگ ورمال
ز ره بازپس ماندگان پرس حال

رمال : جمع « رمل » یعنی ریگ .

بازپس : از قبیل تأکید است .

محصول بیت : تو که درداخل‌کجاوه راحت نشسته‌ای چه‌می‌دانی‌که هامون وکوه وسنگ وریگ‌ها چیست؟پس‌چگونگی‌حال‌را از راه بازماندگان بپرس، یعنی محنت وناراحتی راه را ازآنان سؤال‌کن .

ترا کوه پیکـر هیـون میبرد
پیاده چه دانی که[1] خون میخورد

هیون : یعنی شترجمازه .

محصول بیت : تو را شتر کوه پیکر می‌برد ، یعنی تو سوار برشتر جمـازه هستی ، چه‌می‌دانی‌که پیاده خون می‌خورد ؟ یعنی ناراحتی ودرد پیاده را چگونه‌درك می‌کنی ، توکه درکمال راحتی وصفا سوار برشترکوه پیکر می‌روی ؟

بآرام دل خفتگـان در بنه   چه دانند حال شکم[2] گرسنه

بنه : یعنی چادر و بار .

محصول بیت : آنانکه با آرامش‌خاطر درچادر خوابیده‌اند چه‌می‌دانندحال شکم گرسنه را ؟ یعنی حال فقرا را چه‌می‌دانند ؟

حکایت

یکی را عسس دست بربسته بود
همه شب پریشان ودل خسته بود

محصول بیت : دزدی کـه عسس دستش را بسته بود ، همـه شب پریشان و

۱ـ متن : کە .   ۲ـ ع ، ف : کم .

خسته دل بود . حاصل : ناراحت ومضطرب بود .

بگوش آمدش در شب تیره رنگ
که شخصی همی‌نالد ازدست تنگ

محصول بیت : به‌گوش دزد بیچاره درشب تاریك آمد ، یعنی‌درتاریکی شب شنیدکه شخصی ازتنگدستی می‌نالد .

شنید این سخن دزد مسکین[1] و گفت
ز بیچـارگی چنـد[2] نـالی بخفت

بخفت : فعل امرمفرد مخاطب است یعنی بخواب .

محصول بیت : دزد مسکین شکایت آن فقیر را شنید وگفت ازبیچارگـی و فقر چقدر ناله می‌کنی ؟ بخواب ، یعنی خاموش باش !

برو شکر یزدان کن ای تنگدست
که دستت عسس تنگ برهم[3] نبست

که : حرف تعلیل است .

تنگ : در اینجا به‌معنی محکم است .

محصول بیت : دزد به فقیر گفت : ای فقیر! بروشکر یزدان کن که عسس دستت را محکم برهم نبست ، به‌کسب وکار قادری، مانند من اسیرنیستی .

مکن ناله از بی‌نوایی بسی   چو بینی زخود بی‌نواتر کسی

محصول بیت : ازبینوایی بسیار ناله مکن، یعنی‌از فقر خیلی شکایت مکن ، وقتی بی‌نواتر ازخود کسی‌را می‌بینی، یعنی چون فقیرتر ازخود دیدی خدا را شکر کن که حال من بهتراز اوست .

حکایت

برهنه‌تنی یك درم وام کرد   تن‌خویش راکسوتی‌خام کرد

کسوتی: «ی» حرف وحدت ویاحرف تنکیراست .

---

۱ ـ ع : بخندید دزد تبه‌رای . ۲ ـ ع : توباری زدوران چه . ۳ ـ ع : بربس .

محصول بیت : شخصی برهنه یك درم وام گــرفت ، از آن بــرای تن خود ازپوستی‌خام لباس‌کرد، یعنی پوستی خرید وخودرا پوشانید .

بنالید کای طــالع بدلگام　　بگــرما بپختم[1] درین زیرخام

کای : دراصل «که ، ای»است «که» حرف رابط مقول وقول مقدر است .

بدلگام : ترکیب وصفی‌است یعنی نامبارك .

درین زیرخام : درتقدیر: درزیراین خام است‌به‌ضرورت وزن مقدم ومؤخر شده است .

محصول بیت : وقتی بیچاره آن خام را پوشید از ناراحتــی نالید و گفت : ای طالع نامبارك ! درگرما درزیر این خام پختم وناراحت شدم .

چو ناپخته آمد ز سختی بجوش
یکی گفتش از چاه زندان خموش

محصول بیت : وقتی‌آن ناپخته ازحرارت وگرمای پوست بجوش واضطراب آمد ، یك نفر از چاه زندان به اوگفت : خاموش ! چقدر شکایت خواهی کرد ؟ بعد به‌طریق اندرزگفت :

بجای آور ای خام شکر خدای
که چون ما نه‌ای[2] خام بر دست و پای

خام: درمصراع دوم به‌معنی قید وبند است .

محصول بیت : ای خام ! شکر خدا را به‌جای آور ، که مانند ما بردست و پایت بند وزنجیر نیست ، یعنی در زندان محبوس وبستهٔ زنجیر نیستی بلکه آزادی به هرجا می‌خواهی می‌روی .

حکایت

یکی کرد بر پارسایی گذر　　بصورت جهودآمدش درنظر

محصول بیت : شخصی برپارسایی گذرکرد ، آن پارسا صورتاً به‌نظراوجهود

۱ـ **متن** : پختم .　　۲ـ **متن** : مایهٔ .

آمد ، یعنی پارسا را جهود دانست ، بدان سبب ؛

قفایی فرو کوفت بر گردنش   ببخشید درویش پیراهنش

محصول بیت : قفایی به‌گردن عابدفروکوفت، درویش، یعنی‌عابدهم‌پیراهنش‌را درآورد و به‌او بخشید.

خجل گفت[1] کآنچه[2] ازمن آمد خطاست   ببخشای بر من چه جای عطاست

محصول بیت : آن شخص چون این حال درویش را دید، خجل شده گفت که آنچه از من صادر شد خطای محض است چه جای عطاست ؟ از گناهم درگذر ، توبه کردم .

بشکرانه گفتا بسر بیستم   که اینم[3] که پنداشتی نیستم[4]

بشکرانه : «ب» حرف تعلیل. «شکرانه» جزایی راگویند که برای یك خطا یاگناه داده می‌شود .

بیستم : دراصل «به‌ایستم» . «ب»حرف‌استعلا. «ایستم» از«ایستیدن» به‌معنی ایستادن . دربعضی نسخ «ایستم» آمده ، مناسب نیز همین است .

که : حرف تعلیل است .

که : حرف بیان است .

محصول بیت: درویش گفت: برای‌سپاس سربه بالامی‌ایستم، یعنی‌اینکه سررا بالا نگاه می‌دارم به‌شکرانهٔ آنست‌که آنچه تو پنداشته‌ای نیستم .

حکایت

زره باز پس مانده‌ای میگریست   که مسکین‌تر ازمن درین دشت کیست

که : حرف رابط مقول وقول است .

۱ـ ع، کشت . ۲ـ ع، ف : کانچ . ۳ـ ع، ف، آنم. ۴ـ ف : اضافه دارد :

نکو سیرت بی‌تکلف برون   به از نیکنام خراب اندرون

بنزدیك من شبرو راهزن   به از فاسق پارسا پیرهن

محصول بیت : شخصی ازراه بازمانده می‌گریست ، یعنی شخص پیاده‌یی که ازرفتن بازمانده بود می‌گریست ومی‌گفت‌که در این بیابان مسکین‌تر ازمن کیست ؟ یعنی مسکین‌تر وزبون‌تر ازمن‌کسی نیست .

خر[1] بارکش گفتش ای بی‌تمیز
ز جور فلک چند نالی تو نیز[2]

محصول بیت : وقتی پیاده چنین شکایت کرد ، خر بارکش به او گفت : ای بی‌تمیز ، یعنی ای بی‌ادراك ! ازجور فلك تونیزچقدر می‌نالی؟ یعنی اگرمن بااینهمه بار ناله‌کنم عجیب نیست ، تورا چه شده‌که ناله می‌کنی ؟

برو شکرکن‌گر[3] به خر بر نه‌ای
کـه آخر بنی آدمی[4] خر نه‌ای[5]

بخربر : «ب» حرف استعلا . «بر» آنرا تأکید می‌کند .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : خر به‌پیاده گفت که اگرچه سواربرخرنیستی ، پیاده هستی ، بازهم برو شکرکن که بنی‌آدم هستی، بارکش نیستی ، زیرا هرجا بخواهی می‌روی وهرجا دلت خواست می‌خوابی ، اختیارت دردست خودت می‌باشد .

حکایت

فقیهی بـر افتاده مستی گذشت
بمستوری[6] خویش مغرور گشت

محصول بیت : فقیهی از کنار مستی افتاده گذشت ، به مستور و زاهد بودن خودش مغرورگشت .

۱ـ ع : خری . ۲ـ ف:
جهاندیده‌ای گفتش ای هوشیار — اگر مردی این یك سخن گوش دار
۳ـ ع ، ف : چون . ۴ـ متن: بنی‌آدم . ۵ـ ع : بزیرچنین‌بار آخر نه‌ای.
۶ـ متن : بمستوره .

ز نخوت بــرو التفاتی نکــرد

جوان سربرآوردکای نیك‌مرد[1]

نخوت : به‌فتح «ن» و «و» یعنی تکبر .

محصول بیت : فقیر ازتکبر برآن مست التفاتی نکرد. جوان وقتی کبر و غرور فقیه را دید، سربرآورد وگفت ای نیك‌مرد !

برو شکر کن چون[2] **بنعمت دری**

که محرومی آید ز مستکبری

بنعمت دری: « ب » حــرف ظرف . « در » آنرا تأکید می‌کند . «ی» ضمیر خطاب است .

که : حرف تعلیل است .

مستکبر: اسم فاعل است از بــاب « استفعال» به‌معنی مغــرور و مـتکبــر . «ی» حرف مصدر است .

محصول بیت : جوان به‌فقیه گفت : برو شکر خدا کن‌که درنعمت هستی ، یعنی زاهد و صالح هستی، زیرا از استکبار وغرور محرومی حاصل می‌شود . یعنی مستکبر و مغرور مباش‌که پایان کبر،حرمان است .

یکی راکه دربند بینی‌مخند مبــادا که ناگه درافتی ببند

محصول بیت : کسی‌راکه دریکی‌ازقیدها وبندهای دنیا ببینی ، یعنی درفسق وعصیان ببینی ، براو مخند وتمسخرمکن . مباداکه ناگاه ببند اودرافتی . یعنی توهم به فسق وعصیان او گرفتارآیی .

نه آخر در امکان تقدیــر هست

که فردا چو من باشی افتاده مست

آخر: ادات تأکید است .

۱ـ ع ، ف : پیرمرد .   ۲ـ متن: چو .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : آیا درامکان تقدیر خدا نیست‌که فردا مانند من مست افتاده باشی؟ یعنی امکان داردکه توهم فاسق وعاصی باشی ، پس ، به‌حال کسی تمسخر مکن و مخند .

ترا آسمان خط بمسجد نوشت[1]
مزن طعنه بر دیگران[2] در کنشت

مراد از «خط» امر و حکم است .

کنشت : به‌فتح «ك» عربی وکسر «ن» یعنی‌کلیسا .

محصول بیت : فرمان آسمان تورا به‌مسجد نوشت ، یعنی خدا تورا مؤمن آفرید . پس بردیگران به‌خاطر درکلیسا بودن طعنه مزن ، یعنی به‌عنوان اینکه دیگران کافر هستند برآنان طعنه مزن .

ببند ای مسلمان بشکرانه دست که زنار مغ بر میانت نبست

محصول بیت : ای مسلمان ! به‌شکرانه دست ببند،یعنی نمازبگزار وعبادت کن که خدا برمیان تو زنار کافررا نبست ، یعنی تورا کافر نیافرید .

نه خود میرود هر که جویای[3] اوست
بعنفش کشان میبرد لطف دوست

عنف: به‌ضم «ع» یعنی جبر وزور .

محصول بیت : هرکس که جویا و طالب خداست به‌اختیار و ارادهٔ خودش نمی‌رود، یعنی عبادت واطاعت نمی‌کند، بلکه لطف خدابه‌زوراورا می‌برد و به‌اطاعت وادارمی‌کند . حاصل: هیچ‌کار نیك دراختیار خود انسان نیست بلکه اختیار دردست خداست .

۱ـ ع ، نبشت . ۲ـ ف ، دیگری . ۳ـ ع ، ف ، جویان .

گفتار اندر نظر اهل‌دل دررب الارباب نه دراسباب [1]

نگر تاقضا از[2] کجا سیر کرد　　که کوری[3] بود تکیه برغیر کرد

محصول بیت : نظر کن ببین که قضای خدا از کجا وبه چه طریق آمد ، که تکیه واعتماد برغیرکردن کوری است، یعنی نظر درمسبب الاسباب کن، نه دراسباب. حاصل : حکم وتقدیر ازآن خداست . دردست آدمی چیزی نیست .

سرشتست باری شفا درعسل　　نه چندان که زورآوردباجل[4]

محصول بیت : خدای تعالی در عسل شفا سرشته است ، یعنی درعسل دوای چند درد را نهاده ، اماآن قدرنیست که بااجل زورآورد ، یعنی اجل را دفع کند .

عسل خوش کندزندگانرا[5] مزاج
ولی درد مردن ندارد علاج

محصول بیت : عسل مزاج زندگان را خوش می‌کند ، ولی درد مردن علاج ندارد ، یعنی دوایی برای نجات ازمرگ وجود ندارد .

همیدان[6] بسی منفعت در نبات
اگر خواجه را مانده باشد حیات

محصول بیت : بدان که درنبات ، یعنی در شکر منفعت وفایده بسیارهست ؛ امااگر برای انسان حیات مانده باشد. یعنی برای کسی که زنده است فایده ومنفعت خواهد داشت .

رمق مانده‌ای راکه[7] جان از بدن
برآمد چه سود انگبین در دهن

رمق : به‌فتح «ر» و «م» آخرجان ، یعنی آخرین نفس .

که : حرف رابط صفت است .

۱ـ ع ، نظردر اسباب موجودات عالم ، ف ، ندارد . ۲ـ متن، را . ۳ـ ع ، سستی.
۴ـ ف ، پیش‌ازاین بیت سه‌ستاره دارد . ۵ـ متن ، زندگانی‌را .
۶ـ ع ، ف ، (حاشیه) ، همیدون . ۷ـ متن ، رمق ماندهٔ را .

محصول بیت: آنکه یك رمقش مانده، وقتی جانش از بدن بیرون می آید عسل دردهانش چه سوددارد؟ حاصل: فایده ندارد. واگرعسل فایده دارد برای کسی نیست که جان می‌دهد، یعنی هرگز مانع اجل ودفع مرگ نیست.

حکایت[1]

یکی گرز پولاد بر مغز خورد
کسی گفت صندل بمالش بدرد

مراد از «مغز» سراست به‌طریق ذکرحال وارادهٔ محل، یعنی‌مجاز مرسل‌است.

صندل: درخت معروفی است که آنرا آردکرده به محل درد می‌مالند.

محصول بیت: شخصی گرز پولاد بر سرش خورد، یعنی گرز پولاد برسرش زدند، کسی به‌او گفت: به‌محل درد صندل بمال.

حضرت شیخ به‌پند و معرفت شروع کرده می‌فرماید:

ز پیش خطر تا توانی[2] گریز
و لیکن مکن با قضا پنجه تیز

محصول بیت: تا می‌توانی از پیش خطر و مهلکه بگریز. ولیکـن با قضا پنجه تیز مکن، یعنی باقضا پنجه درمیفکن، زیرامقدر البته می آید وتورادرمی‌یابد، کوشش تو آنرا دفع نمی‌کند.

درون تابود قابل شرب و اکل
بدن تازه رویست و پاکیزه شکل

محصول بیت: مادام که درون آدمی نوشیدنی و خوردنـی می‌پذیرد، بدن تازه رویست، یعنی سالم ولطیف وپاکیزه شکل است و پژمرده نیست.

خراب آنگه این خانه گردد تمام
که باهم نسازند طبـع و طعام

محصول بیت: این خانهٔ تن آنگاه بکلی خراب می‌شود، که طبع و طعام

۱ـ ع، ف: ندارد. ۲ـ متن: خطرتوانی.

باهم نسازند وامتزاج واتفاق نکنند ، یعنی امراض خللی برطبع وارد کند .

مزاجت تر وخشك وگرمست وسرد

مرکب ازین چار طبعست مرد [1]

مراداز « چهارطبع » عناصر اربعه استکه آب وخاك وهوا وآتش است . آب: بارد رطب ، خاك : بارد یابس ، هوا : حار رطب ، آتش : حار یابس است .

محصول بیت : مزاج تو ازاین چهار عنصر ترکیب یافته . حاصل : اعتدال طبع با امتزاج واستقامت این چهار ضد است . مصراع دوم متضمن این معنی است :

یکی‌زین چو بردیگری یافت دست

ترازوی عدل طبیعت شکست

محصول بیت : وقتی‌یکی‌ازاین چهارعنصر بردیگران غالب شد ودست یافت، ترازوی عدل طبیعت می‌شکند ویا به‌سبب غلبهٔ آن می‌شکند ، یعنی اعتدال وصحتش ازمیان می‌رود .

اگر باد سرد نفس نگذرد تف‌معده‌جان درخروش آورد

تف: در اینجا یعنی حرارت .

محصول بیت : اگر باد سرد نفس نگذرد ، یعنی از بیرون داخل بدن نشود و از داخل بدن بیرون نشود ، حرارت معده جان را در خروش می‌آورد و ناراحت می‌کند . حاصل: باعث تلف شدن جان می‌شود همچنانکه درگلستان فرموده است .

وگر دیگ معده نجوشد طعام

تن نازنین را شود کار خام

دیگ معده : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

نجوشد : فعل مضارع منفی مفرد غایب ، دراینجا متعدی است یعنی نجوشاند.

محصول بیت : و اگر دیگ معده طعام خورده شده را نجوشاند ، یعنی هضم

۱ـ متن : ومرد .

نکند ، کار تن نازنین خام می‌شود .

دراینان[1] نبندد دل اهل شناخت

که پیوسته باهم نخواهند ساخت

محصول بیت : چون حال اینها بدین ترتیب است ، اهـل عقل و ادراك دل در اینان نمی‌بندد . زیرا اینها پیوسته باهم سازش واتفاق وامتزاج نخواهند داشت .

توانایی تـن مـدان از خورش

که لطف حقش[2] میدهد پرورش

که : حرف اضراب است .

محصول بیت : توانایی ولطافت وقدرت تن را از طعام و خوردن و آشامیدن مدان . بلکه لطف خدا پرورش می‌دهدونیرومندش می‌کند .

بحقش که گر دیده[3] بر تیغ وکارد

نهی حق شکرش نخواهی گزارد[4]

محصول بیت : به‌حق خدا اگر درعبادت وطاعت اوچشمت را برشمشیروکارد بگذاری ، یعنی درراه عبادت وطاعت او زحمت ومشقت بسیار بکشی، نمی‌توانی حق شکر اورا به‌جای آوری .

چو رویی بخدمت نهی برزمین

خدارا ثناگوی و خودرا مبین

محصول بیت : چون برای خدمت روی برزمین نهی، یعنی‌برای عبادت خدا سجده کنی ، خدا را ببین وبه‌او ثناگوی ، خودرا در میان مبین ، زیرا قدرت طاعت وعبادت را خدا به‌تو داده است ، پس قادر برکمال اوست .

گداییست[5] تسبیح وذکر وحضور

گدا را نبـاید که بـاشد غرور

محصول بیت : مشغول شدن به‌تسبیح ومقید شدن به‌ذکروعبادت وحاضرشدن

۱ـ ع : درایشان . ۲ـ ع ، ف : حقت . ۳ـ متن : دیده گردیده .
۴ـ متن : گذارد . ۵ـ ع : گرانیست .

در جماعت ، گـدایی است ، یعنی از نیازت به‌خداست . پس شایسته نیست که گدا مغرور باشد ، یعنی به‌عبادت خود مغرور شده خودرا معبد بداند . بلکه باید دانست که قدرت عبادت را هم خداداده . پس خویشتن را باید به‌منزلهٔ نیست گذاشت .

گرفتم که خود خدمتی کرده‌ای
نه پیوسته اقطـاع او خورده‌ای

اقطاع : به‌فتح همزه یعنی رزق .

محصول بیت : گرفتم که خودت خدمتی‌به‌خدا کرده‌ای، یعنی عبادت وطاعت به‌جای آورده‌ای . آیا تو پیوسته روزی اورا نخورده‌ای ؛ یعنی‌آیا تورا خدا پرورش نداده است ؟

سخن درسابقهٔ ازل وتوفیق یافتن درعمل [1]

نخست او ارادت بدل درنهـاد
پس این بنده بر آستان سر نهاد

محصول بیت : نخست خدا در دل ارادت و محبت قـرار داد ، یعنی رغبت طاعت داد . بعد ازآن ، این بنده بر آستان خدا سرنهاده به‌عبادت واطاعت پرداخت.

گر از[2] حق نه توفیق[3] خیری رسد
کی از بنده خیری[4] بغیری رسد

محصول بیت : اگر ازخدا به‌بنده توفیق خیری نمی‌رسید ، یعنی‌خدا قدرت و قوت برای خیر نمی‌داد ، چه‌وقت از بنده خیری به غیر می‌رسید ؟ پس در حقیقت خیری‌که ازغیر می‌آیدمربوط به‌خداست ، ازغیر نیست.

زبانرا چه بینی کـه اقرار داد
زبان را ببین تا که [5] گفتار داد

محصول بیت : زبان را مبین که به‌وحدانیت خدا اقرار و اعتراف کرد و بر

۱ـ ع ؛ ندارد ، ف ؛ سه‌ستاره . ۲ـ متن ؛ ارز . ۳ـ ع ؛ بتوفیق .
۴ـ ع ، ف ؛ چیزی . ۵ـ ع ، ف ؛ ببین تازبانرا .

هرچیزی به‌تکلم آمد . بلکه بر آن نظر کن که در حقیقت به زبان گفتار داد وبرای تکلم وگفتار به زبان قوت وقدرت بخشید .

در معرفت دیدهٔ آدمیست   که بگشوده بر آسمان وزمیست

«ن» تاکید ازآخر «زمین» حذف شده به‌ضرورت وزن و قافیه .

محصول بیت : درمعرفت ، چشم انسان است که برآسمان وزمین گشوده شده، یعنی عجایب مخلوقاتی راکه درآسمان وزمین است می‌بینند .

کیت فهم کردی بشیب از[1] فراز
گر این در نکردی بروی تو باز

محصول بیت : چه وقت و چگونه شیب را از فراز تشخیص می‌دادی ، اگر این در ، یعنی چشمهارا ، خدا برروی تو باز نمی‌کرد ونمی‌آفرید ؟

سر آورد و دست از عدم دروجود
درین جـود بنهاد[2] ودر وی سجود

محصول بیت : خداوند به صنع خودسرودست رااز عدم دروجود آورد ، یعنی اینها را آفرید . دردست جود وسخا بنهاد زیرا این معنی مخصوص دست است ، و در سر سجده نهاد ، یعنی سرراهم مخصوص سجده کرد .

وگرنه کی از دست[3] جود آمدی
محالست کز سر سجود آمدی

محصول بیت : واگر خدا این خاصیتها را دراینها نمی‌آفرید ، کی از دست جود وسخا می‌آمد ؟ ومحال بودکه از سرسجود بیاید .

بحکمت زبان داد وگوش آفرید
که باشند صندوق دل را کلید

محصول بیت : ازروی حکمت به انسان زبان دادوگوش آفریدکه کلید صندوق

۱ـ ع ، ف : نشیب و .   ۲ـ ع : پنهان و .   ۳ـ ع : وگرنه زدست که .

دل باشند .

اگر نه زبان قصه برداشتی کس‌از سردل کی‌خبرداشتی

محصول بیت : اگر زبان قصه بر نمی‌داشت ، یعنی به‌گفتار نمی‌آمد و تکلم نمی‌کرد ، کسی از سر دل کی خبر می‌داشت ؛ وچگونه رازش را درك می‌کرد ؟

وگر نیستی سعی جاسوس گوش
خبر کی رسیدی بسلطان هوش

محصول بیت : واگر جاسوس گـوش سعی و کوشش نمی‌کرد ، کی به‌سلطان هوش خبر می‌رسید ؟

مرا لفظ شیرین‌خواننده داد ترا سمع وادراك داننده داد

محصول بیت : خداوند به‌من لفظ شیرین و زبان خواننده داد وبه‌تو سمع و ادراك داننده داد . پس لایق من پند ونصیحت است وشایستهٔ توشنیدن سخن خوب و عمل‌کردن به‌آن است .

مدام این دو چون حاجبان بردرند
ز سلطـان بسلطان خبر میبـرند

محصول بیت : دائماً زبان وگوش مانند دربانان در پادشاه هستند از سلطان به‌سلطان خبر می‌برند ، مراد عقل ودل است .

چه اندیشی ازخود که فعلم نکوست
از آن در نگه کن که توفیق اوست

محصول بیت : چه می‌اندیشی ازخودت‌که فعلم نیـکوست، یعنی‌می‌گویی من صاحب عمل صالح هستم . از آن در نگـاه کن و ببین که توفیق اوست ، یعنی عمل صالح را ازخدا بدان ، زیرا عمل خوب باتوفیق خداست نه قدرت تو .

جایزاست که « در » دراینجا ادات تأکید باشد ، فتدبر .

برد بوستانبان بایوان شاه　　بتحفه ثمر[1] هم ز بستان شاه

محصول بیت : بوستانبــان به‌ایوان و دربار شاه به‌عنوان تحفه میوه ، بازهم از بستان وباغ پادشاه می‌برد . پس عبادت تونیز مانندآن به‌توفیق خداست .

حکایت سفرهندوستان وضلالت بت‌پرستان[2]

بتی دیدم ازعاج درسومنات　　مرصع چو در جاهلیت منات

عاج : یعنی استخوان فیل .

سومنات : نام‌کلیسای مشهوری است درجانب چین . به آن شهر نیز که بت درآن است سومنات‌گویند .

مرصع : اسم مفعول است ازباب «تفعیل» چیزی که درآن جواهر بنشانند .

منات : یکی ازبتهای مکه بود که بسیار مرصع بود .

محصول بیت : درکلیسای سومنات بتی‌دیدم‌که ازعاج ساخته شده بود. مرصع بود همچنانکه منات در جاهلیت مرصع بود .

چنان صورتش بسته تمثالــگر
که صورت نبندد از آن خوبتر

تمثال : صورتی‌است‌که‌درآن جسامت‌باشد . اما «صورت» عام‌است به‌هرشکل «صورت» می‌گویند .

که : حرف رابط صفت است .

نبندد : فعــل مضارع مفــرد غایب به معنی لازم است یعنی بسته نمی‌شود .

«صورت نبندد» محتمل دومعنی‌است : صورت نمی‌بندد ومتصور نمی‌شود .

محصول بیت : تمثالگر صورت آن بت را چنــان زیبا بسته بود که از آن خوبتر صورت نبندد ویاخوبتر آن متصور نمی‌شود .

زهر ناحیت کاروانها روان　　بدیدار آن صورت بی‌روان

روان : (اولی) یعنی رونده ، (دومی) یعنی روح انسانی .

---

۱ ـ ف : بنوباوه گل .　　۲ ـ ف : حکایت .

محصول بیت : ازهرناحیه و ازهرطرف کاروانها به‌دیدار وزیارت آن صورت بی‌جان روان بودند .

طمع کرده رایان چین و چگل
چو سعدی وفا زان بت سنگدل

رای : به‌پادشاه هند اطلاق می‌کنند . «ان» ادات جمع است .

چین و چگل: هرکدام نام شهری است .

محصول بیت : پادشاهان چین وچگل ازآن بت وفا طمع‌کرده بودند، یعنی حصول مرادشان را می‌خواستند همچنانکـه سعدی از محبوب سنگدلش وفا طمع کرده . حاصل : هرکس ازآن بت چیزی می‌خواست .

زبان آوران رفته از هر مکان
تضرع کنان پیش آن بـی زبان

محصول بیت : از هرمکان زبان آوران و فصحا وبلغا تضرع کنان پیش آن بت بی‌زبان می‌رفتند . حاصل : باسوز وگداز به‌زیارت آن می‌رفتند .

فروماندم از کشف‌این ماجرا　　که حیی جمادی پرستد چرا

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : از کشف این ماجرا فرو ماندم که چرا زنده‌یی به مرده وجمادی پرستش می‌کند ؟

مغی را که با من سرو کار بود
نکوگوی[1] وهم حجره ویاربود

مغ : یعنی‌کشیش . «ی» حرف وحدت . «را» ادات مفعول‌است .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : کشیشی‌که بامن سروکارداشت ، یعنی مصاحب من بود، نیکو گفتار وهم‌حجره ویار من بود . حاصل : انیسم بود ؛

---

۱ ـ ع ، بهم کوی .

بنرمی بگفتم که[1] ای برهمن　　عجب دارم از کار این بقعه من

محصول بیت : یواشکی به‌اوگفتم که‌ای برهمن ! از کار این بقعه درشگفتم. یعنی ازالتفات وتوجه این مردم براین بت درشگفتم .

که مدهوش این ناتوان پیکرند

مقیـد بچـاه ضـلالت درنـد

که : حرف بیان است .

مدهوش : یعنی متحیر .

محصول بیت : درشگفتم‌که مردم مدهوش ومتحیر این پیکر ناتوان هستند. درچاه‌کفر وضلالت اسیر ومقیدند .

نه نیروی دستش نه‌رفتار پای　　ورش بفکنی برنخیزد زجای

محصول بیت : نه دردستش قـدرت هست ونـه درپایش رفتار هست . و اگر آنرا بیفکنی‌نمی‌تواند ازجایش‌برخیزد. حاصل: جماداست چه خیری ازآن‌می‌آید؟

نبینی که چشمانش از کهرباست

وفاجستن ازسنگ چشمان خطاست

کهربا : تـرکیب وصفی از «کاه ، ربا» است « ربا » به‌فتح وضم « ر » مخفف « رباینده » اسم فاعل است از « ربابیدن » .

محصول بیت : آیا نمی‌بینی که چشمانش از کهرباست کـه کهربا خودش سنگ‌است؟ پس وفا جستن ونیکی‌امید داشتن ازسنگ چشمان‌خطاست. حاصل: از چیزی سنگ چشم امید خیرداشتن خطاست .

بدین‌گفتن[2] آن دوست دشمن گرفت

چـو آتش شد از خشم درمن گرفت

محصول بیت : باگفتن ایـن سخن ، آن دوست مـرا دشمن گرفت ، یعنی

۱ـ ع ، ف : بنرمی بپرسیدم .　　۲ـ ع : برین گفتن ، ف : برین گفتم .

به‌خاطر این گفته بامن دشمن شد ، ازخشم مانند آتش شد ودرمن گرفت . حاصل: خیلی ازمن رنجیده خاطر شد .

مغانرا خبر کرد و پیران دیر ندیدم‌در آن انجمن‌روی‌خیر

محصول بیت : فوراً رفت مغان وپیران ، یعنی‌بزرگان دیررا خبرکرد، درآن جمع روی خیرندیدم . زیرا خیلی‌ازمن بدگفته بود.

فتـادند گبـران پـازند خوان
چوسگ درمن‌ازبهر آن استخوان[1]

پازند : به‌حضرت ابـراهیم پیغمبر ده صحف نازل شده است که نـام دهمین صحف «پازند» است ، متضمن نصایح واندرزهاست .

گبران : جمع «گبر» است به‌معنی آتش‌پرست .

محصول بیت : گبران پازند خوان، مانند سگان ازبرای‌آن‌استخوان درمن افتادند ، یعنی به‌خاطر بتی‌که ازاستخوان ساخته شده بود به‌من حمله‌کردند .

چو آن[2] راه‌کج[3] پیشان راست بود
ره راست در پیششان کج[4] نمود

محصول بیت : چون آن راه‌کج، یعنی راه کفروضلالت ، درپیش آنان راست ومستقیم بود ؛ راه راست ، یعنی دین اسلام ، درپیششان کج دیده شد .

که مر دارچه‌داناوصاحبدلست بنزدیك بی‌دانشان جاهلست

محصول بیت : که مرد اگر چه دانا وصاحبدل است ، اما در نظر بی‌دانشان جاهل ونادان است .

فروماندم از چاره همچون غریق
بـرون از مدارا نـدیدم طریق

محصول بیت : مانند غریق ازچاره فروماندم . برای رهایی ازعذاب و خطر

۱ـ متن : بهراستخوان . ۲ـ متن : جوان . ۳و۴ـ ع (حاشیه) ، ف، کژ.

طریقی بیرون ازمدارا نیافتم .

چو بینی که جاهل بکین اندرست
سلامت بتسلیم و لیـن انـدرست

محصول بیت : وقتی می‌بینی که جاهل قصدکین وانتقام وهلاك کرده ، سلامت ونجات درتسلیم ونرمش ورفق است . حاصل : جز مدارا چاره‌یی نیست .

مهین برهمن را[1] ستـودم بلند
که ای پیر تفسیر و استاد[2] زند

برهمن : به‌فتح « ب » و «ر» وسکون « ر » وفتح « ه » حکیم هندی از طایفهٔ آتش پرستان .

زند : نام مجموع ده صحف حضرت ابراهیم است .

محصول بیت : مهین برهمن راکه درآنجا بود بسیار ستودم که ای پیرتفسیر واستاد زند !

مرا نیز با نقش این بت خوشست
که شکل[3] خوش وقامت[4] دلکشست

که : حرف تعلیل است .

دربعضی نسخ «شکلی» و «قامتی» با «ی» آمده است .

محصول بیت : من نیز با نقش ایـن بت خوشم ، زیـرا شکل خوش و قامت دلکش دارد .

بدیع آمدم[5] صورتش درنظر ولیکن زمعنـی ندارم خبر

محصول بیت : صورتش در نظرم بدیع آمد ، یعنـی شکلش خیلی زیباست ولیکن ازمعنی خبرندارم‌که این بت چه خاصیتی دارد .

---

۱ ـ **متن** : برهمن .	۲ ـ ع، واستاد تفسیر ، **ف**، تفسیر استاو ، **متن** : تفسیراستاد.
۳ ـ ع ، **ف** ، شکلی .	۴ ـ ع ، **ف** ، قامتی .	۵ ـ ع ، **ف** : آیدم .

که سالوك این منزلم عن قریب
بد ازنیك نـادر[1] شنـاسد غریب

که : حرف تعلیل است .

سالوك : یعنی گدا ، دراینجا به‌معنی مهمان است .

محصول بیت : که مهمان این منزل‌هستم ، احوال را نمی‌دانم ؛ غریب هستم. غریب بد ازنیك را نادر می‌شناسد ، یعنی اوضاع دیارراکم می‌داند .

تو دانی که فرزین این رقعه‌ای
نصیحتگـر شاه ایـن بقعـه‌ای

شاه این بقعه : اضافهٔ لامیه است.

محصول بیت : وضع اینجا را تو نیك می‌دانی که خردمند ودانای این رقعه یعنی این دیـر هستی ، نصیحتگر شاه این بقعه هستی، یعنی اندرزگوی شاه این‌محل هستی . حاصل : یکی از دانایان بزرگ هستی .

چه معنیست در صورت این صنم
کـه اول پرستندگـانش منـم

محصول بیت : در صورت این بت چه معنی هست ؟ کـه اول پـرستنده‌اش من هستم .

عبادت بتقلید گمراهیست[2] خنك‌رهروی‌راکه‌آگاهیست[3]

محصول بیت : عبادت باتقلیدگمراهی‌وطغیان است ، دولت وسعادت رهروی راست است که آگاه است . یعنی خوشبخت سالکی است که عبـادتش از روی‌تحقیق است نه تقلید .

برهمن ز شادی برافروخت روی
پسندید وگفت ای پسندیده‌گوی

محصول بیت : برهمن ازشادی روی برافروخت ، یعنی رویش ازشادی سرخ

۱ـ ع،ف : کمتر. ۲ـ **متن** : گمراهست . ۳ـ **متن** : آگاهست .

شد ، این حرف را پسندید وگفت ای پسندیده گوی !

سؤالت صوابست و فعلت جمیل
بمنزل رسد هر که جوید دلیل

محصول بیت : برهمن‌گفت : سؤال تو درست وعمل تو خوب است . هرکس دلیل و راهنما جوید قطعاً به‌منزل می‌رسد . حاصل : هرکس راهنما دارد گمراه نمی‌شود .

برهمن برای فریب حضرت شیخ فضیلت آن بت را برسایرین بیان می‌کند:

بسی چون تو گردیدم اندر سفر
بتان دیدم از خویشتن بی‌خبر

محصول بیت : من هم مانند تو درسیروسفر بسیار گردیدم وسیاحت کردم . بتان بی‌خبرازخویشتن ، خیلی‌دیدم .

جز این بت‌که هرصبح ازینجا[1] که هست
بـرآرد بـیـزدان دادار دست

محصول بیت : جزاین بت ، که هرصبح از اینجا کـه قرار گـرفته ، دست برمی‌آورد وبه‌یزدان عادل دعا وثنا می‌کند . حاصل : بازبان حال به‌خدانیاز می‌کند.

وگر خواهی امشب همینجا[2] بباش
که فردا شود سر این برتو[3] فاش

محصول بیت : برهمن گفت : واگرخواهی امشب همینجا باش که فردا این راز برتو فاش گردد . یعنی از حقیقت حال خبردار شوی تادر دلت تردیدی نماند .

شب آنجا[4] ببودم بفرمان پیر
چـو بیـژن بچاه بلا در[5] اسیر

بیژن : خواهرزادهٔ رستم زال است . دختر افراسیاب را دوست داشت، درنزد

۱ـ ع : آنجا .   ۲ـ ع : همانجا .   ۳ـ **متن** : این‌تو .
۴ـ ع : هم‌آنجا **متن** : شب اینجا .   ۵ـ ع : بچاه ضلالت .

اوگرفتار آمد ودرچاهی زندانی شد ، سنگ بزرگی در سر چاه گذاشتند . رستم وقتی این داستان را شنید رفت سنگ را برداشت کمندش را انداخت ، بیژن دانست که کمند رستم است کمند را محکم به‌کمر بست ورستم بیرونش‌کشید . خاقانی درقصیدهٔ شینیه‌اش گوید :

چو بیژن داری اندر چه مخسب[۱] افراسیاب آسا

که رستم در کمینست ونهنگی زیر خفتانش

بچاه بلا در: «ب» حرف ظرف . «در» آنرا تأکید می‌کند .

محصول بیت : حضرت شیخ‌می‌گوید: به‌فرمان پیر۔ همچنانکه بیژن‌گرفتار چاه بلابود ۔ من هم شب تاصبح، درآنجا اسیر چاه بلا بودم .

شبی همچو روز قیامت دراز مغان گرد من بی‌وضو درنماز

محصول بیت : آن شب برمن همچون روز قیامت دراز بـود . مغان هم در اطراف من بی‌وضو نماز می‌گزاردند .

کشیشان هرگز نیازرده آب بغلها چو مردار در[۲] آفتاب

اضافهٔ مصراع اول بیانیه است .

بغلها: درتقدیر : بغلهای ایشان است .

محصول بیت : کشیشان ۔ یعنی مغها ۔ که هرگز آب را نیازرده بودند، یعنی هرگز غسل ووضو نکرده‌بودند . بغلهایشان مانند مردار درزیر آفتاب ، گندیده بود. آن‌چنانچه انسان نمی‌توانست درنزدیك آنان بایستد .

مگر کرده بودم گناه[۳] عظیم که‌بردم‌درآن‌شب عذاب[۴]الیم

محصول بیت : گویا مرتکب گناه بزرگ شده بـودم که آن شب عذاب الیم بردم ، یعنی تاصبح عذاب ورنج بسیارکشیدم .

۱ـ**متن** : مجلس . ۲ـ ع : بر . ۳ـ ع ، **ف** : گناهی. ۴ـ ع ، **ف** : عذابی .

همه‌شب درین قید غم مبتلا   یکم دست بر دل یکی بردعا

قید غم : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

یکم : ضمیر درمعنی مقیداست به «است» درتقدیر : یك دستم .

محصول بیت : همه شب مبتلاوگرفتاراین قید غم بودم . یك دستم‌ازناراحتی بردل بود ویك دستم بردعا بود که یارب مرا ازاین بلا رهاکن .

که ناگه دهل زن فرو کوفت کوس   بخواند ازقضا برهمن چون[1] خروس

که : حرف بیان است .

ازقضا : دراینجا یعنی ناگهان .

محصول بیت : که ناگاه دهل زن کوس فروکوفت ، یعنی نوبت صبح را زد، دراین موقع ناگهان برهمن مانند خروس بخواند یعنی مطابق آیین باطل و اسلوب فاسد خودشان اذان گفت :

دربعضی نسخ مصراع دوم چنین آمده «بخواند ازفضای برهمن خروس» یعنی درصحرای برهمن خروس خواند ، یعنی اذان گفت .

خطیب سیه پوش شب بی‌خلاف   برآورد[2] شمشیر روز از غلاف

اضافه‌های مصراع اول : بیانیه ولامیه است .

«شب» را به «خطیب سیه‌پوش» تشبیه کرده است .

شمشیر روز : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

محصول بیت : خطیب سیه پوش شب بدون خلاف شمشیر روز را از غلاف بیرون آورد ، یعنی صبح شد .

فتاد آتش صبح در سوخته   بیکدم جهانی شد افروخته

آتش‌صبح : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

۱ـ ع ، ف : بخواند ازفضای برهمن .   ۲ـ ع ، ف : برآهخت .

سوخته : یعنی سوختهٔ چخماق .

«شب» را به «سوخته» و «صبح» را به «آتش» تشبیه کرده است .

محصول بیت : آتش صبح در سوخته افتاد ، در یك دم جهان افروخته شد ، یعنی روشن گردید .

تو گفتی که در خطهٔ[1] زنگبار
ز یك گوشه ناگه درآمد تتار

زنگبار : مملکت سیاهان است .

محصول بیت : توگفتی‌که درسرحد زنگبارناگاه ازگوشه‌یی تاتارآمد ، یعنی روز شد وظلمت شب تاراج گردید .

مغان تبه کار[2] ناشسته روی
پدید[3] آمدند از درو دشت و کوی

در : یعنی دره .

محصول بیت : مغان تبه‌کار ناشسته روی ، ناگاه ازدره و دشت وکوی پدید آمدند . حاصل : ازهرطرف آمدند .

کس از مرد درشهر واز[4] زن نماند
در آن بتکده جای سوزن[5] نماند

محصول بیت : درآن شهرازمرد وزن کسی نماند، همه حاضر شدند . درآن بتکده وکلیسا ازکثرت جماعت جای سوزن نماند .

دربعضی نسخ به‌جای «سوزن» ، «دارزن» آمده به‌معنی ارزن .

من از غصه رنجور واز[6] خواب مست
که ناگاه تمثال برداشت دست

محصول بیت : من ازغصه رنجور وازبی‌خوابی مست بودم ، یعنی دراین حال

۱ـ معن ، که خطهٔ .   ۲ـ ع ، سیه‌کار ، ف ، تبه‌رای .   ۳ـ ف ، بدیر .   ۴ـ ع ، وز .
۵ـ ع ، ف ، درزن .   ۶ـ معن ، آن ، ع ، وز .

بودم که ناگهان تمثال دست به‌دعا برداشت .

بیکبار ازآنها[1] برآمد خروش
توگفتی که دریا درآمد بجوش

محصول بیت : بیکبار از حاضران خروش برآمد ، یعنی فـریاد کشیدند ، همچنانکه درمقام تعجب عادت مردم براین است ، توگفتی که دریا به‌جوش درآمد ، یعنی غریو بلندی برخاست .

چو بتخانه خالی شد از انجمن
برهمن نگـه کرد خندان بمن

محصول بیت : وقتی بتخانه ازکثرت جماعت خالی شد ، یعنی کسی‌درآنجا نماند ، برهمن ازشادی خندان به‌من نگاه‌کرد وگفت :

که دانم تـرا بیش مشکل نماند
حقیقت عیان گشت و باطل نماند

که : حرف رابط مقول وقول مقدر است .

محصول بیت : برهمن خندید وبه‌من گفت : می‌دانم که دیگربرایت مشکل نماند ، حقیقت آشکار گشت وباطل نماند ، یعنی‌تودیگردربارهٔ این بت تردید نداری.

چو دیدم که جهل اندرو محکمست
خیـال محال انـدرو مـدغمست

محصول بیت : چون دیدم که جهل دربرهمن محکم است ، خیال محال در او مضاعف ومدغم است یعنی خیلی زیاد است ؛

نیارستم از حق دگر هیچ گفت
که حق ز اهل باطل بباید نهفت

محصول بیت : وقتی برهمن را تااین اندازه جاهل ونادان دیدم ، دیگرهیچ

---

۱ ـ ف ، ایشان .

نتوانستم از حق بگویم ، زیرا حق را ازاهل باطل باید نهفت .

چو بینی زبردست را زور دست
نه مردی بود پنجهٔ خود شکست

زوردست : بااضافه وبدون اضافه جایز است .

محصول بیت : وقتی‌زبردست را زوردست ببینی، پنجهٔ خودرا شکستن مردی نیست . حاصل : مقابله بازوردست معقول نیست .

حضرت شیخ می‌فرماید دیدم که چاره‌یی جز مدارا نیست .

زمانی بسالوس گریان شدم   که‌من‌ز آنچه گفتم‌پشیمان‌شدم

سالوس: یعنی ریا .

محصول بیت : زمانی با نیرنگ و حیله گریان شدم وگفتم‌که من از آنچه درحق این بت گفتم پشیمان شدم .

بگریه دل کافران کرد میل
عجب نیست سنگ ار بگردد[1] بسیل

محصول بیت : به‌گریهٔ من دل‌کافران میل‌کرد ، عجب نیست‌اگرسنگ باسیل بگردد . حاصل : مرا حقیقتاً گریان دانستند وگمان‌کردند که برآنان معتقد شده‌ام پس درحالی‌که سنگ‌دل بودند ازایمان من نسبت به‌آنان خوشحال شدند .

دویدند خدمت کنان سوی من
بعزت گرفتند بازوی من

محصول بیت : خدمت کنان سوی من دویدند ، با حرمت وعزت بازوی مرا گرفتند ، همچنانکه رسم است ازبازوی بزرگان می‌گیرند و تعظیم می‌کنند .

شدم عذر گویان بر شخص عاج
بکرسی زر کوفت برتخت ساج

شدم : دراینجا یعنی رفتم .

---

۱ ـ ع : عجب نیست‌گر سنگ گردد .

شخص : یعنی بت که ازعاج ساخته شده بود .

کرسی زرکوفت : اضافهٔ بیانیه . «زرکوفت» ترکیب‌وصفی‌است‌یعنی زرنشان.

ساج : یعنی آبنوس .

محصول بیت : عذر گویان به‌نزد شخص عاج رفتم ، یعنی به‌طریق اعتذار از آنچه گفته بودم نزدیك رفتم . شخص عاج درکرسی زرنشان برتخت ساج بود ، یعنی بت برکرسی وکرسی برروی تخت بود .

بتك را یکی بوسه دادم بدست
که لعنت براو باد وبربت پرست

بتك : «ك» تصغیر دراینجا برای تحقیر است .

محصول بیت : به‌دست بتك یـك بوسه دادم ، یعنی دستش را بـوسیدم ، که لعنت براوباد وبر بت‌پرست باد !

بتقلید کافر شدم روز چند   برهمن شدم در مقالات زند

محصول بیت : با تقلید ونیرنـگ چند روز کافر شدم ، درمقالات زند برهمن شدم . حاصل : چند روز دین خود را پنهان کردم ، به‌آیین باطل آنان ، در مقالات صحف ابراهیم وتحصیل وتکمیل آن برهمن شدم ؛ تا اینکه بمن اعتقاد کردند .

چو دیدم که‌دردیر گشتم‌امین   نگنجیدم از خرمی در زمین

محصول بیت : وقتی‌دیدم که درکلیسا امین‌گشتم ، ازشادی درزمین‌نگنجیدم. حاصل : بسیار خوشحال شدم ، زیرا مرادم رسیدن به اصل وحقیقت آن بت بود .

دردیر محکم ببستم شبی   دویدم‌چپ‌وراست‌چون‌عقربی

محصول بیت : یك شب درکلیسا را محکم بستم . بعد مانند عقرب به‌چپ و راست دویدم ، یعنی راه پی‌بردن به راز بت را جستم .

نگه‌کردم از زیر تخت وزبر   یکی پرده دیدم مکلل بزر

مکلل بزر : یعنی ازرشته‌های طلا بافته شده ، زیور داده شده باطلا .

محصول بیت : در زیر و زبر تخت نگاه کردم ، یك پرده دیدم از رشته‌های طلا بافته شده است .

پس‌پرده مطرانی[1] آذرپرست　　مجاور سر ریسمانی[2] بدست

مطران : به‌کسر «م» یعنی برهمن .

محصول بیت: درپس‌پرده‌برهمنی‌آذرپرست مجاوردیدم سرریسمانی‌دردستش، یعنی سرریسمانی را دردست گرفته آنجا نشسته بود .

بفورم در آن حال‌معلوم شد　　چوداود کآهن بروموم شد

محصول بیت : فوراً بر من معلوم شد ، مانند حضرت داود پیغمبر که آهن دردستش موم شد ؛

که ناچار چون درکشد[3] ریسمان
برآرد صنم دست فریاد خوان

محصول بیت : به‌من معلوم شد که ناچار چون مطران ریسمان را می‌کشد، بت دست فریاد خوان برمی‌آورد ، یعنی مانند ثناخوانان دست نیاز بلند می‌کند .

برهمن شد از روی من شرمسار
که شنعت بود بخیه برروی[4] کار

بخیه : یعنی کوك .

محصول بیت : وقتی قضیه چنین شد ، برهمن ازروی من شرمسار شد . یعنی ازاین‌آگاهی‌من‌شرمنده گشت . زیرا بخیه برروی کارعیب است . مرادآنست‌که‌عیب مطران ظاهر وهویدا گردید .

بتازید و من در پیش تاختم　　نگونش بچاهی در انداختم

محصول بیت: اوتازید ومن درعقب اوتاختم، اوراسرنگون درچاهی‌انداختم. یعنی رسیدم واورا درچاهی انداختم .

۱ـ **متن** : مطران .　۲ـ **متن** : ریسمان .　۳ـ **متن** : درکشید .　۴ـ **متن** : روز .

که دانستم ار زنده آن برهمن
بمانـد کند سعـی در فوت[1] من

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : اورا در چاه انداختم چون دانستم که اگـر آن برهمن زنده بماند درهلاك من سعی می‌کند ، یعنی می‌گوید کشیشان مرا می‌کشند .

پسندد که از من درآرد[2] دمار[1]
مبادا کـه سرش[3] کنم آشکار

دمار : یعنی انتقام .

محصول بیت : دراین صورت می‌پسندد که ازمـن انتقام بگیرد ، مبادا که رازش راآشکار کنم . حاصل : برای پنهان‌کردن رازش به‌هرکاری دست می‌زند .

چو ازکار مفسد خبر یافتی   زدستش برآور چودریافتی

محصول بیت : وقتی ازکار مفسد و از نیتش دربارهٔ خودت خبریافتی . چون براو ظفریافتی ازدستش برآور ، یعنی به‌محض اینکه فرصت پیداکردی هلاکش‌کن.

که‌گرزنده‌اش‌مانی‌آن‌بی‌هنر   نخواهد ترا زندگانی دگر

مانی : فعل مضارع‌مفرد مخاطب از «مانیدن» مشترك است بین لازم ومتعدی، دراینجا متعدی است ، یعنی بگذاری .

محصول بیت : زیرا اگر آن بی‌هنر را زنده بگذاری ، دیگرزندگانی تورا نمی‌خواهد ، اگرفرصت یافت هلاکت می‌کند .

وگر سر بخدمت نهد بردرت   اگر[4] دست یابد ببرد سرت

محصول بیت : و اگـر آن مفسد برای خدمت سرش را بـردرت بگذارد ، یعنی مطیع تو گردد ، اگر قدرت وفرصت یابد ترحم نمی‌کند ، سرت را می‌برد .

۱ـ ع ، ف ، خون .   ۲ـ ع : برآرد . ف : برآید .
۳ـ ف : رازش .   ۴ـ ع : وگر .

فریبنده را پای در پی منه [1] چورفتی و دیدی امانش مده

محصول بیت : درپی واثر فریبندهٔ حیله‌باز پای منه ، یعنی براو تابع مباش وفریبش را مخور. وقتی‌ازپی‌اورفتی ودیدی‌که صداقت ندارد امانش‌مده ، هلاکش‌کن. زیرا اگر فرصت پیداکرد برتو امان نمی‌دهد .

تمامش بکشتم بسنگ آن خبیث
که از مرده دیگر نیاید حدیث

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : در داخل چاه آن خبیث را باسنگ کاملا کشتم ، که ازمرده دیگر سخن نمی‌آید ، یعنی ازمرده حرفی بیرون نمی‌آید .

چو دیدم که غوغایی [2] انگیختم
رها کردم آن بوم و بگریختم

محصول بیت : چون دیدم که غوغایی برانگیختم ، یعنی فتنه برپا کردم . آن سرزمین را رهاکردم وبگریختم .

چو اندر نیستانی آتش زدی زشیران بپرهیز اگربخردی

محصول بیت : وقتی درنیستانی آتش زدی ، یعنی قصد سوزاندن نیستانی‌را کردی ، اگر خردمند هستی ازشیران بپرهیز .

باید دانست که شیر ازترس مور اکثر درنیستان می‌خوابد ،زیرا مور درگوش بچه‌اش داخل می‌شود وهلاك می‌کند .

مکش بچهٔ مار مردم گزای چو کشتی‌درآن‌خانه‌دیگرمپای

مپای : فعل نهی مفرد مخاطب است یعنی مایست .

محصول بیت : بچهٔ مار مردم گزای رامکش ، اما وقتی‌کشتی ، دیگر درآن خانه توقف مکن . چون اگر مادرش فرصت یافت البته تورا می‌زند .

۱ـ متن : پایی در پی‌منه . ۲ـ ع : غوغابر .

چو زنبور خانه بیاشوفتی　　گریز از محلت که گرم اوفتی

زنبور خانه : ترکیب مزجی است .

محصول بیت : وقتی خانهٔ زنبور را بیاشفتی و خراب کردی ، از محل فرار کن که ازنیش زنبور گرم می‌افتی ، یعنی از نیش زنبور رنجور می‌شوی ومی‌سوزی .

بچابکتر ازخود میندازتیر　　چو افتاد دامن بدندان بگیر

محصول بیت : به‌چابکتر وشجاعتر ازخودت تیـر مینداز ، اما چون واقع شد ، دامن به‌دندان بگیروبگریز. حاصل : به قویتراز خودت تیر مینداز ، اماوقتی انداختی وطرف شدی ، دامنت را بادندان گرفته فرارکن ، وگرنه تورا می‌کشد .

در اوراق سعدی چنین پند نیست

که چون پای دیوارکندی مایست

محصول بیت : در اوراق سعدی ، یعنی درکتابهای سعدی ، چنین پند نیست، یعنی چنین پند مفیدی نیست که چون پـای دیواری بکندی ، دیگر نزدیك آن مایست ، زیرا برسرت می‌ریزد وهلاکت می‌کند .

بهندآمدم بعدازآن رستخیز　　وز آنجا براه یمن تا حجیز

حجیز : ممال «حجاز» است به‌ضرورت قافیه .

محصول بیت : بعد ازآن رستاخیز به هند آمدم وازآنجا یعنی‌ازهند به‌راه یمن تاحجازآمدم ، یعنی به‌حجاز ازراه خشکی آمدم نه باکشتی .

ازآن جمله تلخی[۱] که بر من گذشت

دهانـم جز امـروز شیرین نگشت

محصول بیت : از آن جمله تلخی که برمن گذشت ، یعنی آن همه محنت وبلا که برسرم آمد ، دهانم جزامروز شیرین نـگشت ؛ یعنی امروز راحت شدم .

۱ـ ع ، ف : سختی .

دراقبال[۱] تأیید بوبکر سعد   که‌مادرنزایدچون‌او[۲]قبل و بعد

محصول بیت : حضور وراحتی من دراقبال تأیید ابوبکر سعد است که مادر پیش ازاین وبعدازاین مانندِاو نمی‌زاید .

زجور فلك دادخواه آمدم   درین سایه گستر پناه آمدم

دادخواه : ترکیب وصفی‌است ، یعنی عدل خواه .

محصول بیت : از جور فلك دادخواه آمدم . درسایهٔ این‌پادشاه عدالت‌گستر به‌پناه آمدم . حاصل : به این پادشاه پناه آوردم .

دعاگوی این دولتم بنده‌وار   خدایا تو این‌سایه پاینده دار

محصول بیت : بنده وار دعاگــوی این دولت هستم ، یعنــی پیوسته مشغول دعاگویی هستم . خدایا سایهٔ این دولت را توپاینده دار تا قیامت .

که مرهم نهادم نه درخورد ریش
که درخورد انعام واکرام خویش

فاعل«نهادم» ضمیر مستتر راجع به «شاه» است. «م» ضمیر بارز ، مفعول است یعنی بر من مرهم نهاد .

ریش : دراینجا یعنی زخم .

محصول بیت : دعاگوی این‌شاهم‌که برمن مرهم نهاد اما نــه درخور زخمم ، بلکه درخور انعام واکرام خودش . حاصل : بیش ازحد مراگرامی داشت .

کی این شکر نعمت بجای آورم
وگر پای گردد بخدمت سرم

محصول بیت : شکر ایــن نعمت را کی می‌توانم به‌جــای آورم و ادا کنــم هرچند درخدمتش سرم پای‌گردد ، یعنی اگر درخدمتش سرم را پای بکنم بازهم از عهدهٔ شکرش برنمی‌آیم .

۱ـ ع ، ف ، اقبال و .   ۱ـ ع ، ف ، چنو .

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه
حکایت اندرفنای موجودات درمعرض وجود حق تعالی	۸۲۴
حکایت دهقان ولشکرسلطان	۸۲۷
حکایت	۸۳۱
حکایت	۸۳۲
حکایت	۸۳۴
حکایت	۸۳۷
گفتار اندر سماع اهل دل	۸۴۳
گفتاردربیان حقیقت سماع	۸۴۹
حکایت	۸۵۲
حکایت پروانه وصدق مودت او باشمع	۸۵۶
حکایت درمخاطبهٔ پروانه باشمع	۸۶۷

بوستان اثر مشهور سعدی درردیف آثارسخنور بزرگ شیراز بلافاصله پس‌ازگلستان، ودر ردیف شاهکارهای ادبیات فارسی یکی ازچند اثربسیار مشهوری‌است‌که نامشان بانام ادبیات فارسی همراه وهمگام است .

هدف غائی سعدی دربوستان تعلیم اصول اخلاقی وتربیت فردی و اجتماعی وشیوهٔ او در پرداختن این‌اثر شیوهٔ تمثیل واستنتاج بوده ونبوغ شاعرانهٔ سعدی بسیاری ازحکایات و مضامین آن را به‌صورت شاهکاری مشخص زبانزد اهل ادب کرده است .

اگرچه درمقام مقایسه بااثربزرگی‌چون‌مثنوی مولوی مرزهای بوستان به‌زمان ومکانی محدود ختم می‌شود و بسیاری از احکام اخلاقی و تربیتی‌آن ، همانند حکم ومباحث گلستان ، به‌تاریخ گذشته وزندگی پیشینیان تعلق دارد ولی انصاف باید داد که جادوی سخن سعدی وروح شیدائی وجهان‌بینی مشتاقانه وعاشقانهٔ او این محدودیت رانامحسوس می‌سازد وکرانه‌های نزدیك مضامین ومطالب را به‌افق دوردست ورؤیائی هنر وزیبائی می‌پیوندد .

استفاده از بوستان دشوارتر از گلستان است . نخست به سبب منظوم بودن و پیروی از شرایط خاص وقانون اغماض وضرورت درشعر ودیگر بدین علت که بوستان با همه مزایایش سختگی ویك‌دستی گلستان را ندارد . ازاین روی بوستان بیش ازگلستان نیازمند شرح وتفسیر است ، وبه‌ویژه برای همزبانان سعدی یعنی فارسی زبانان اگر فایدهٔ شرحهای گلستان محدود به‌قریب ده یا بیست مورد باشد فواید شرح بوستان از صدمورد قطعاً متجاوز خواهد بود .

محمد بسنوی مشهوربه «سودی» شارح موفق‌آثار ادبی فارسی شرح‌کامل بردیوان حافظ وبوستان وگلستان سعدی وظاهراً شرحی نیز برمثنوی مولوی ازخود به‌یادگار گذاشته است .

به‌عقیدهٔ نگارندهٔ این سطور ، که پیش از این نیز نوشته وگفته است ، بی‌تردید شرح سودی بردیوان حافظ و بوستان سعدی مفیدترین شرحهایی است که براین دواثر ادبی بی‌نظیر نوشته شده و شرح‌گلستان از لحاظ اهمیت و اشتمال برفواید بلافاصله بعد ازاین دو شرح قرار می‌گیرد .

اگرچه شرحهای سودی برای اقوام ترکی زبان نوشته شده ولی توفیق وی در پیروی از شیوه‌ای معتدل براساس تشریح لفظی وعنایت به‌جنبه‌های معنوی واشاره به مشکلات و ارائهٔ طرحی روشن ازطرز تلقی وتصور ادیبان روزگار گذشته دربارهٔ مسائل ادبی وغوامض آثار بزرگ زبان فارسی انکار ناپذیر می‌نماید ودرمواردی‌که فهم معنی یك شعریایك عبارت نثرخالی ازاشکال نیست برخورداری فارسی‌زبان از این شرحها غیرقابل تردید است . چنانکه گذشت فایدهٔ شرح سودی بربوستان برای فارسی‌زبانان ، باتوجه به‌مشکلات وابهامات، بیش ازشرح‌همو

بر گلستان است وهر گاه ازدیدگاه فنی به‌فواید شرحهای سودی بنگریم اگرشرح بوستان رامقدم برشرح حافظ نیابیم همپایهٔ آن خواهیم یافت .

آنچه گفته شد اهمیت ترجمهٔ شرح سودی بر بوستان را به‌زبان فارسی نشان می‌دهد و کمیابی شرح مزبور (ظاهراً این شرح تنها یك بار چاپ شده است ودستیابی به‌این نسخهٔ چاپی نیز چندان آسان نیست) ارزش ترجمه را دوچندان می‌نماید .

دوست گرامی فاضل آقای دکتر اکبر بهروز باترجمهٔ شرح سودی بربوستان سعدی ازیك سوی استفادهٔ فضلای ایران را ازاین شرح معتبرامکان پذیر ساخته وازسوی دیگر باتقدیم یکی از مظاهر نفوذ ادبی ایران درعرصهٔ پهناور اسلامی گامی درراه معرفی حیثیت جهانی فرهنگ ایران برداشته‌اند .

درترجمهٔ حاضر نسخهٔ چاپی شرح بوستان ، که چنانکه اشاره‌شد ظاهراً بیش‌ازیك‌بار چاپ نشده واگرهم چاپ دیگری داشته‌باشد سخت نایاب ومجهول‌است ، مورد اعتمادبوده ومتن بوستان بادونسخهٔ مرحوم فروغی ورستم علی‌یف تطبیق شده وبدین ترتیب گذشته از شرح سودی متن بوستان براساس سه‌نسخهٔ مهم چاپی (سودی ، فروغی ، علی‌یف) دردسترس خواننده قرار گرفته است . کشف الابیات پایان کتاب نیز به‌خواننده کمك می‌کند تا به‌آسانی بیت موردنظر خودرا پیدا بکند .

چون شرح برای ترکی زبانان نوشته شده ناچار بخشی بزرگ از واژه‌ها و توضیحات لغوی (آنچه جنبهٔ زبانی دارد) برای فارسی زبانان بی‌فایده وبسیار ساده است و آوردن آنها منطقاً جزافزایش حجم‌کتاب سودی نداشت . مترجم محترم دراین مورد به‌آوردن کلمه‌های دشوار ونکته‌های دستوری اکتفاکرده ولی‌محصول بیتها را ، که اساس شرح را تشکیل می‌دهد، بی‌کم وکاست به‌فارسی برگردانیده است . باوجود این نمی‌توان مطمئن بود که همهٔ آنچه‌حذف شده است قطعاً زائد وبی‌فایده بوده زیرا معیار ذوق وتشخیص همواره لغزش پذیراست .

بادقت وسلیقهٔ مترجم پیش ازین نیزدرمجلد نخست ازترجمهٔ شرح کبیرانقروی برمثنوی مولوی ، که متأسفانه ازبدحادثه ناتمام رهاکرده شد ، آشنائی‌داریم وآنچه دربارهٔ شیوهٔ‌مترجم درمقدمهٔ آن کتاب گفته شده درمورد ترجمهٔ حاضر نیز صدق می‌کند .

خدمت وکوشش آقای دکتر بهروز که بهترین شرح بوستان را دردسترس دوستداران سعدی گذاشته‌اند مشکور وهمت آقای حاج محمدباقر حقیقت که درانجام این مهم بادل گشاده قدم پیش نهاده‌اند سزاوار تحسین است .

تبریز ــ اول تیرماه ۱۳۵۲ خورشیدی

منوچهر مرتضوی

شیوهٔ ترجمهٔ شرح و تصحیح انتقادی متن بوستان

بعد ازترجمه ونشرجلد اول « شرح انقروی برمثنوی مولوی »که توفیق ادامهٔآن‌هنوز حاصل‌نشده‌است ،استادبزرگوارم جناب‌آقای دکترمنوچهرمرتضوی ـ ادام‌الله ظله‌العالی ـ تشویقم فرمودندکه «شرح سودی بربوستان سعدی» را ترجمه‌کنم . خدا را سپاس‌که راهنمایی وتشویق ایشان به‌هدر نرفت وبعد از دوسال‌کوشش مداوم‌کتاب حاضربه حاصل‌آمد و اینك در دو جلد تقدیم دوستداران ادب ومشتاقان زبان فارسی می‌گردد .

تاآنجاکه من تحقیق‌کرده‌ام ظاهراً این شرح بیش ازیکبار چاپ نشده ، بنابراین من ازروی همان نسخه‌که دردست مردم است و به‌سال ۱۲۸۸ هجری در مطبعهٔ عامره چاپ شده ، به‌ترجمه اقدام‌کرده‌ام و اما روش‌کار من :

۱ـ بیتها را ازروی نسخهٔ سودی نقل‌کرده‌ام وبادونسخهٔ تصحیح مرحوم فروغی‌وتصحیح رستم علی‌یف . تطبیق‌کرده ، نسخه بدلها را درزیرصفحه نشان داده‌ام .

۲ـ اگرکلمه یاکلمه‌هایی‌درنسخهٔ سودی غلط‌چاپ شده وشارح صحیح‌آن‌کلمه یاکلمه‌ها را درمتن شرح داده ، من صحیح‌آنرا ازروی نسخهٔ فروغی و علی‌یف در متن‌آورده‌ام . دراین مورد اگربین نسخهٔ فروغی و علی‌یف هم اختلافی وجود دارد نسخهٔ فروغی را در متن‌آورده‌ام ونسخهٔ متن علی‌یف را درزیرصفحه نشان داده‌ام .

۳ ـ چون سودی‌کتاب را برای ترك زبانها شرح‌کرده ، پس اغلب‌کلمه‌ها راکه برای فارسی زبانان بسیار ساده است ترجمه‌کرده ، دومرتبه‌آنهارا به‌فارسی برگرداندن به‌نظرم مفید نیامد بنابراین فقط‌کلمه‌های دشوار و نکته‌های دستوری را درترجمه‌آورده‌ام ولی محصول بیتها را ــ ولو خیلی ساده هم بود ـ تماماً به‌فارسی برگردانده‌ام .

۴ـ هرگاه شارح‌آیه یا حدیث یا یك بیت ترکی ویا ضرب المثل ترکی شاهدآورده ، من ترجمهٔ‌آنرا درزیرصفحه‌آورده‌ام .

۵ ـ در ترجمه دقت‌کرده‌ام‌که امانت حفظ شود وای بسا فصاحت زبان فارسی در بعضی جاها فدای این امانت‌داری شده است .

۶ـ درپایان‌کتاب فهرستهایی به‌ترتیب زیرعلاوه‌کرده‌ام تا خواننده مطلب مورد نظر خودرا به‌آسانی پیداکند :

الف ـ فهرست‌آیات واحادیث وعبارات عربی .

ب ـ فهرست اسامی خاص .

ج ـ فهرست‌کشف الابیات تمام بیتهای بوستان .

تبریز ، تیرماه ۱۳۵۲

اکبر بهروز

مختصری درشرح حال سودی بوسنه وی و آثارش

محمد سودی دردهی به‌نام «فوچه» ازسرزمین «بوسنه» که فعلاً یکی‌ازنواحی یوگسلاوی است بدنیا آمده است. زبان فارسی را در خدمت مصلح الدین لاری مفتی و مدرس دیار بکر فراگرفته، بعد به‌استانبول عزیمت‌کرده، به‌معلمی فرزندان اعیان و اشراف پرداخته، سپس در سرای سلطان احمدخان، که محل تعلیم وتربیت خاص پادشاهی بود، باسمت خواجگی‌روزگار گذرانیده است. آثار گرانقدری‌که ازشارح مرحوم به‌جا مانده عبارت است از:

۱- شرح دیوان حافظ

۲- شرح گلستان سعدی

۳- شرح بوستان سعدی

۴- شرح مثنوی مولوی

۵- ترجمهٔ کافیه وشافیهٔ ابن‌حاجب

۶- ترجمهٔ ضوء درنحو

۷- حاشیه وشرح هدایة الحکمة قاضی میرحسین میبدی

مرحوم سودی‌به‌سال ۱۰۰۵ هجری قمری دراستانبول درگذشته، درجامع یوسف پاشا به‌خاك سپرده شده است[۱].

۱- این بیوگرافی ازجلد اول‌کتاب «عثمانلی مؤلفلری» تألیف بروسه‌لی محمد طاهر اقتباس و ترجمه شده است.

مقدمهٔ شارح

بسم‌الله الرحمن الرحيم

الحمدالله الذی خلق‌الانسان من حمأمسنون ، واعطاه‌لساناً صارماکیف مسمون،ونشهد ان سیدنا محمداً عبده ورسوله ، الناشر للحق بعدالطی ، الطاوی بعدالنشر للغی صلی‌الله علیه و علی آله العظام واصحابه الکرام الی یوم القیام .

اما بعد - یك‌روز صبح که ابواب سعادت مفتوح واسباب قساوت مطروح‌بود وجام صبوح فیاض فتوح داشت وطبع جموح‌منقار فارس روح شده‌بود ناگاه درخانهٔشکسته بازشده‌اخص‌محبان واخلص‌دوستان اوحدی الدهر، عبقری‌الاصل، جامع المعقول والمنقول ، مجمع‌الفضائل ومرجع الفحول، غیث‌الندی والمغیث من‌الردی ، السید الجلاحل و القرم البادل ، ذی الحسب الفاخر و بحرالفضل‌الزاخر، منبع الفصاحة وخاتم السماحة ، اسخیاء اهل عالم واکرم بنی‌آدم،شیخ‌حرم مدینه، عمرافندی - طیب‌الله روحه وزاد فی‌غرف الجنان فتوحه - باهزار تضرع ونیاز وارد شدو برحسب «الکلام یجرالکلام وینساق الی‌المرام » بعد ازآنکه‌ازکتاب همایون ومبارك‌بوستان‌که محتوی نفایس امثال غریبه ولطایف نصایح وعظات عجیبه می‌باشد وهرکدام محتاج حل الفاظ و معانی وتبیین اصول ومبانی است، بسیار تعریف وتمجیدکرد،فرمود ازتوتمنا می‌کنم‌که‌این‌کتاب را به‌زبان ترکی‌شرح‌کنی تامشکلات‌آن بیان‌ومعضلات‌آن عیان‌گردد، عباراتش‌معلوم‌واستعمالاتش مفهوم شود ، قانونش مضبوط و اسلوبش مربوط‌گردد تا راغبان زبان فارسی بطورآسان از آن استفاده‌کنند ودعای خیرنمایند. عرض‌کردم! ای یارموافق ومحب صادق! امرتو براین دعاگوی دیرینه وثناخوان‌کمینه واجب‌الامتثال است وهیچیك ازاوامرتو رد نمی‌شود بلکه پیروی‌ازدستور تولازم واطاعت فرمان توملایم طبع است زیرا احسان وکرم توبرمن بی‌اندازه وعطایاوهدایای تو لایحصی ولایعد است .

ازاندیشمندان خالی ازبغی واعتساف وآراسته به‌زیورانصاف،آرزو دارم هرگاه‌برلغزش قدم وطغیان قلم‌آگاه‌گردند ازعیوب وقصورآگاهم سازند ودرانتقام سعی ننمایند واحسان‌خودرا از اصلاح دریغ نکنند زیرا من معترفم‌که از فارسان این میدان نیستم ، لیکن المأمور معذور والله ولی‌التوفیق وبیده ازمةالتحقیق وهو حسبی ونعم‌الوکیل .

فرج یافتم بعد از آن بندها هنوزم بگوشست از آن[1] پندها

فرج : به‌فتح «ف» و «ر» یعنی خلاص شدن ازغم .

محصول بیت : بعدازآن بلاها وبندها و ناراحتی‌ها نجات یافتم وازگرفتاری خلاص شدم . هنوز درگوشم ازآن پندهاست ، یعنی آن عذابها وناراحتی‌ها رافراموش نمی‌کنم .

یکی آنکه هر گه که دست نیاز بر آرم بدرگاه دانای راز

محصول بیت : یکی ازآن پندها اینست که هروقت دست نیاز به‌درگاه دانای راز ، یعنی به‌درگاه خدا برآورم ؛

بیاد آید آن[2] لعبت چینیم کند خاك درچشم[3] خودبینیم

مراد از «لعبت» بت مذکور است .

محصول بیت : به‌محض اینکه دست نیاز بلند می‌کنم آن صنم چینی به‌یادم می‌آید، ودرچشم خودبینیم خاك می‌کند ، یعنی کبر وغرورم را ازبین می‌برد .

بدانم که دستی که برداشتم بنیروی خـود برنیفراشتم

محصول بیت : می‌دانم که دستی را که به‌دعا برمی‌دارم بـه نیروی خود بلند نمی‌کنم بلکه ازجانب حق قدرتی می‌دهند که‌دستم باآن نیرو بلند می‌شود همچنانکه ازآیهٔ «ومارمیت اذرمیت[4]» فهمیده می‌شود .

نه صاحبدلان دست برمیکشند[5]

که سر رشته از غیب درمیکشند[6]

محصول بیت : صاحبدلان دستشان را به قدرت و قوت خود به‌دعا ونیاز بلند نمی‌کنند بلکه سررشته را ازغیب می‌کشند ، همچنانکه ریسمان بت را می‌کشیدند،

۱ـ ف : بگوشست آن ، متن : بگوشت ازآن . ۲ـ متن : آمد. ۳ـ متن : خشم .

۴ـ وچون هدفگیری کردی تونبودی که هدفگیری کردی ، (قرآن ، الانفال ۱۷)

۵ـ ع : نه‌صاحبدل ازدست برمیکشد . ۶ـ ع : درمیکشد .

هردودستش را بلند می‌کرد. حاصل: دست وپای هرکس بارشتهٔ قدرت حرکت می‌کند نه به‌اختیار خودش.

در خیر بازست و طاعت ولیك
نه هرکس تواناست بر فعل نیك

محصول بیت: درخیر وطاعت بازست. اما هرکس برفعل نیك توانا نیست. یعنی حرکات وسکنات هرکس از عالم غیب است ونیرو قدرتش ازخداست. پس‌در خیر وطاعت همیشه بازاست ولی همه‌کس نمی‌تواند کارنیك انجام بدهد زیرا ازعالم غیب نمی‌دهند.

همینست مانع که در[1] بارگاه   نشاید شدن جز بفرمان شاه

محصول بیت: مانع فعل مذکور همین است که جز به‌فرمان شاه نمی‌توان وارد بارگاه شد، یعنی مادام که ارادهٔ خدا نباشدکسی نمی‌تواند کارنیك انجام‌بدهد. زیرا قدرت وقوت به ارادهٔ خداست نه به‌اختیار هرکس.

کلید قدر نیست در دست کس
توانای مطلق خدایست و بس

کلید: «ك» رابعضی‌ها عربی خوانند، بعضیها عجمی.

محصول بیت: کلید قضا و قدر در دست کسی نیست فقط دردست خداست. زیرا توانای مطلق خدایست وبس، غیرازاو نیست.

پس ای مرد پوینده بر راه[2] راست
تورا نیست منت خداوند راست

پوینده: اسم فاعل است از «پوییدن» یعنی رونده.

محصول بیت: وقتی دانستی کــه قادر مطلق خداست، پس ای مرد پویندهٔ راه راست! یعنی ای مرد طالب راه خیر وطریق مستقیم! منت تورا نیست، خداوند راست که برای عمل صالح وعبادت واطاعت، قدرت ونیرو بخشید.

۱ـ متن: درگاه.   ۲ـ متن: براه.

چو درغیب نیکو نهادت سرشت
نیاید زخوی تو کردار زشت

محصول بیت : چون خدا در عالم غیب نهاد تورا نیکو سرشت ، یعنی تو را نیك آفرید ، پس از خوی تو کردار زشت نمی‌آید . زیرا تورا خوشبخت‌آفرید و از خوشبخت هم فعل زشت سر نمی‌زند .

ززنبور کرد این حلاوت پدید
همان کس که درمار زهر آفرید

محصول بیت : از زنبور این حلاوت و شیرینی، یعنی عسل را پدید آورد ؛ همان کس که در مار زهر آفرید . پس معلوم می‌شودکه همه‌اش آفریدهٔ اوست .

چو خواهد که ملك تو ویران کند
نخست از تو خلقی پریشان کند

محصول بیت : وقتی‌خدا بخواهدکه ملك تورا ویران بکند وتورا ازسلطنت برکنار نماید ، نخست به‌سبب ظلم تو مردم را از تو پریشان و پراکنده می‌کند .

وگر باشدش برتو بخشایشی رساند بخلق از تو آسایشی

محصول بیت : اما اگر خدا برتو بخشایش ورحمتی داشته باشد ، تورا عادل می‌آفریند ، ازتوبرمردم آسایش می‌رساند ، وبه‌سلطنت تو نظام وانتظامی می‌بخشد.

تکبر مکن بر ره راستی که دستت‌گرفتندو برخاستی[۱]

راستی : «ی» ظاهراً حرف مصدر است .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : متکبر ومغرور مباش که‌در راه راستی واستقامت هستم . زیرا دستت را گرفتند وبرخاستی ، یعنی‌خدا به‌تو‌توفیق داد صالح شدی .

۱ـ **متن :** گرفتند برخاستی .

سخن سودمندست اگر بشنوی
بمردان رسی گر طریقت روی[1]

روی : جایزاست که فعل مضارع مفرد مخاطب باشد یعنی «بروی» و جایز است که با «طریقت» ترکیب وصفی باشد به‌معنی «طریقت رو» یعنی سالك . فتأمل .

محصول بیت: سخن من دردنیا و آخرت برای تو سودمند است اگر بشنوی و بپذیری . اگرطریق حق را بروی به مردان می‌رسی ، یعنی اگربه‌طریق اولیاءالله بروی ، ازآنان می‌شوی .

مقامی بیابی گرت ره دهند که‌برخوان‌عزت سماطت‌نهند

محصول بیت : اگر به‌تو راه بدهند مقامی ومرتبه‌یی می‌یابی که سماطت را برخوان عزت می‌نهند، یعنی‌به‌مقامی‌والا می‌رسی، سفرهٔ تورا برخوان عزت می‌نهند.

ولیکن نباید که تنها خوری ز سعدی بیچاره[2] یادآوری

محصول بیت : ولیکن شایسته نیست که آن نعمت را تنها بخوری، بلکه از سعدی‌بیچاره‌هم‌بایدیادآوری، یعنی‌چون مقبول درگاه ومستجاب الدعوه شدی سعدی را هم به‌خاطرآور، وازدعا فراموش مکن ، همچنانکه بیت زیرمؤید این‌معنی‌است:

فرستی مگر رحمتی در[3] پیم که بر کردهٔ خویش واثق نیم

محصول بیت : باشد که در پیم رحمتی بفرستی ، یعنی دعایی وسیلهٔ رحمت بکنی، یعنی فاتحه‌یی برای روحم بخوانی ، که خدا برسعدی رحمت کناد . زیرامن به عمل خودم واثق ومعتمد نیستم . البتــه هیچ‌کس نمی‌تواند برکرده وعمل خـودش مطمئن‌باشد وبپذیرش‌آن یقین وحکم کند .

---

۱ ـ ع ، که‌گر خارکاری سمن ندروی . ۲ ـ ع ، ف ، زدرویش درمنده . ۳ ـ ع: بر .

باب نهم

در توبه[1]

بیا که ای که عمرت بهفتاد رفت
مگر خفته بودی که برباد[2] رفت

محصول بیت : بیا ای کسی که عمرت به هفتاد رسید ! مگر خفته بودی که عمرت برباد رفت ؟ حاصل: عمرت به غفلت‌گذشت وهرگز دری از درهای آخرت را باز نکردی .

همه برگ بودن همی‌ساختی بتدبیر رفتن نپرداختی

محصول بیت : همه برگ بودن ووسایل‌دنیا ساختی‌وفراهم آوردی ، به‌تدبیر آخرت نپرداختی، یعنی به رفتن نیندیشیدی و به داد وستد اخروی‌مشغول نشدی .

قیامت که بازار مینو نهند منازل باعمال نیکو دهند

مینو : یعنی بهشت .

محصول بیت : در قیامت که بازار بهشت می‌نهند ، یعنی به مستحقش‌عرض می‌کنند ؛ منازل جنت را به اعمال نیکو می‌دهند ، یعنی هرکس عملش بهتر باشد مرتبه‌اش بلند تر است . حاصل : منازل جنت و پاداش نسبت به‌اعمال است .

بضاعت بچندان که آری بری اگر مفلسی شرمساری بری

بضاعت : یعنی سرمایه .

محصول بیت : سرمایه را آن‌قدر کـه می‌آوری ، می‌بری ، یعنی نسبت به سرمایه سود می‌بری . اگر مفلس هستی ، یعنی سرمایهٔ طاعت نداری ، از بازارمینو شرمساری می‌بری .

---

۱ ـ ف : در توبه وراه صواب . ۲ ـ متن : بودی برباد .

که بازار چندان که آکنده‌تر تهیدست را دل پراکنده‌تر

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : زیرابازار چندان‌که آکنده‌ترباشد ، یعنی‌هرقدر پرباشد و از انواع اسباب مملوشود، دل تهی دست پراکنده‌تر می‌شود زیرا چشمش می‌بیند ودلش می‌خواهد ولی به‌خریدنش قادرنمی‌شود ، پس بسیارحسرت می‌برد .

زپنجه درم پنج اگر کم شود

دلت ریش سر پنجـهٔ غـم شود

محصول بیت : درآن بازاراگراز پنجاه درم پنج درم کم شود، یعنی به‌آنچه می‌خری ، پولت کفایت نکند ، دلت ریش سرپنجهٔ غم وغصه می‌شود ، یعنی از کمی سرمایه ناراحت و اندوهـگین می‌شوی .

چو پنجاه سالت برون شد زدست

غنیمت شمر پنج روزی که هست

محصول بیت : وقتی پنجاه سال عمر از دستت بیـرون شد ، یعنـی به پنجاه سالگی رسیدی ، غنیمت شمازاین پنج روزی راکه هست ، یعنی‌پنج روز را که باقی مانده فرصت شمار وغنیمت بدان .

عجم بقیهٔ عمررا هرقدر باشد با «پنج روز» تعبیر می‌کند . فتدبر .

اگرمرده مسکین‌زبان داشتی بفریاد و زاری فغان داشتی

محصول بیت : اگر مردهٔ مسـکین زبان داشت، بافریاد وزاری فغان می‌داشت:

که ای زنده چون هست امکان گفت

لب ازذکر چون مرده برهم مخفت

گفت : دراینجا به‌معنی گفتن است .

مخفت : فعل نهی مفرد مخاطب است یعنی مخواب ، خاموش مباش .

محصول بیت : که ای زنده ! چون امـکان گفتن هست ، یعنی چون زبانت

گویاست ، لبت را از ذکر خدا مانند مرده خاموش مکن ، یعنی یك لحظه از ذکر خدا خالی وفارغ مباش .

چومارا بغفلت بشد روزگار　　تو باری دمی چندفرصت‌شمار

محصول بیت : چون روزگار ما ، یعنی عمرمان ، به‌غفلت به‌سرآمد ، باری تو چند لحظه را فرصت شمار وعمرت را به‌غفلت مگذران .

حکایت پیر وتحسر خوردن او بروزگار جوانی[1]

شبی در جوانی و طیب نعم　　جوانان نشستیم چندی بهم

طیب : به‌کسر «ط» یعنی خوشی ونیکی .

نعم : به‌کسر «ن» وفتح «ع» جمع نعمت است .

محصول بیت : شبی در جوانی و خوش نعمتها، یعنی درایام ذوق و سرور وشادمانی ، چند جوان باهم نشستیم و به مصاحبت ولطیفه پرداختیم .

چو بلبل سرایان چوگل تازه روی
ز شوخی بر[2] افکنده غلغل بکوی

سرایان : صفت مشبهه است .

شوخ : دراینجا به‌معنی خرم و شاد ، «ی» حرف مصدر است .

غلغل : به‌فتح هردو «غ» درعربی سرعت سیراست ، اما عجم به‌ضم هردو «غ» درمعنی صوت وصدا استعمال می‌کند .

محصول بیت : مانند بلبل مترنم بودیم ومانندگل تازه روی بودیم، ازشوخی به کوی غلغل‌وفریاد افکنده بودیم . حاصل : شوق وذوق می‌کردیم همچنانکه عادت جوانان است .

جهاندیده پیری ز ما بر[3] کنار
ز جور[4] فلك لیل مویش[5] نهار

محصول بیت : پیری جهاندیـده دور از ما نشسته بود ، از جور فلك موی

۱ـ ع ، حکایت پیر وتحسر او برفوت جوانی، ف: حکایت.　　۲ـ ع ، ف ، در .
۳ـ متن ، در .　　۴ـ ع ، ف ، دور .　　۵ـ ع ، موی لیلش .

همچون شب سیاهش ، مانند روزسفید شده بود ، یعنی موهایش سفید شده بود.

چو فندق زبان[1] ازسخن بسته بود

نه‌چون ما لب ازخنده چون پسته‌بود

محصول بیت : مانند فندق لب از سخن گفتن بسته بود ، یعنی از کثرت ضعف قادر به تکلم نبود . مانند ما لبش از خنده مثل پسته بازنبود ، بلکه خاموش بود وباکسی صحبت نمی‌کرد .

جوانی فرا رفت کای[2] پیر مرد

چه درکنج حسرت نشینی بدرد

محصول بیت : جوانی ازما به‌نزداو رفت و گفت : ای پیرمرد ! چه در کنج حسرت به‌درد وغم می‌نشینی ؟

یکی سربرآر ازگریبان غم بـآرام دل با جوانان بچم

بچم : فعل امر مفرد مخاطب ، یعنی بخرام .

محصول بیت : یك مرتبه سرازگریبان غم برآور، یعنی‌اندوه راکناربگذار. باآرام دل وصفای خاطر باجوانان بخرام وتفرج کن .

برآورد سر سالخورد از نهفت

جوابش نگر تا[3] چه پیرانه گفت

محصول بیت : پیر سالخورده سراز گریبان برآورد ، بنگرکه به‌آن جوان چه جواب پیرانه گفت ؟ یعنی جواب خوبی داد .

چو باد صبا در[4] گلستان وزد چمیدن درخت جوان راسزد

محصول بیت : وقتی باد صبا درگلستان بوزد ، خرامیدن و حرکت کردن ، هایستهٔ درخت جوان وتازه است .

۱ـ ع ، ف : دهان. ۲ـ ع: جوانی بدوگفت کای ، متن : جوانی فرارفت وگفت‌ای .
۳ـ متن : با . ۴ـ ف : بر .

چمد تا جوانست و سرسبز[1] خوید
شکسته شود چون بزردی رسید

چمد : به‌فتح «چ» و«م» فعل مضارع غایب یعنی می‌خرامد .

تا : ادات توقیت است .

سرسبز : یعنی تازه .

خوید : با«و» رسمی بروزن «بید» یعنـی غلهٔ سبز ، قصیل که درروم تحریف کرده «حصیل»گویند .آنرا دروکرده به‌خورد حیوانات می‌دهند .

محصول بیت : قصیل مادام‌که جوان وسرسبز است می‌چمد وحرکت می‌کند . اما وقتی به زردی رسید شکسته می‌شود وخرد می‌گردد .

بهاران که باد آورد بید مشک
بریزد درخت کهن[2] برگ خشک

بهاران : با «ان» جمع مجازی است .

که : حرف رابط صفت است .

بید مشك : عطر خوشی دارد مخصوص فصل بهار است .

محصول بیت: درفصل‌بهارکه بید مشك باروبرگ می‌آورد ، درخت‌کهن برگ خشك خودرا می‌ریزد ، برگ تازه نمی‌آورد . یعنی برگ خشك را هم می‌ریزد تاچه رسدکه برگ تازه بیاورد زیرا درخت خشك دیگر برگ نمی‌آورد .

نزیبد مرا با جوانان چمید   که‌برعارضم صبح پیری‌دمید

که : حرف تعلیل است .

چمید : دراینجا به‌معنی چمیدن است .

عارض : «ر» را عجم مفتوح می‌خواند همچنانکه‌کافررا به‌فتح «ف» می‌خواند.

صبح پیری : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

۱ـ **متن** : سرسبزه .   ۲ـ ع ؛ کشن .

محصول بیت : چمیدن باجوانان مرانزیبد زیرابرصورتم صبح پیری دمیده ، یعنی ریشم سفید شده است .

بقید اندرم جره‌بازی که بود دمادم سر رشته خواهد ربود

قید : دراینجا به‌معنی رسن است .

جره باز : به‌فتح وکسر «ج» یعنی باز سفید ، «ی» حرف وحدت است .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : درقیـد وحبس من‌که یك جره باز بود ، یعنی روحم‌که درتنم محبوس بود ، پیوسته می‌خواهد سررشته را برباید، یعنی دائماً مرغ روحم می‌خواهد ازقفس تنم پروازکند .

شمار است نوبت برین خوان نشست
کـه مـا از تنعم بشستیـم دست

مراد از«برین خوان» خوان عیش وعشرت است .

نشست : دراینجا به‌معنی نشستن است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت: پیر به‌جوان‌گفت: نوبت وزمان شماست‌که برین خوان عشرت بنشینید زیرا ما از تنعم وعشرت دست بشستیم ، حاصل : ما ازعیش دنیا گذشتیم .

چو بر سر نشست از بزرگی غبار
دگر چشم عیش[1] جـوانی مدار

مراد از«بزرگی» پیری است ، «کبر» هم‌گویند به‌کسر «ك» وفتح «ب» .

مراد از «غبار» سفیدی موی وریش است .

چشم : به‌معنی امید است .

محصول بیت : وقتی غبار بزرگی وپیری برسر نشست ، یعنی مـوی وریش

۱ـ ع : عیش و .

سفید شد ، دیگر عیش ونوش جوانی را امید مدار ، یعنی از هوس جوانی بگذر و چشم بپوش .

مرا برف بارید[1] بر پر زاغ   نشاید چو بلبل تماشای باغ

بارید : لازم ومتعدی ، دراینجا لازم است .

پر : یعنی پرمرغ ، مراد موی سیاه است .

محصول بیت: برپر زاغ من برف بارید ، یعنی موی سیاهم سفید شد، دیگر مانندبلبل تماشای باغ شایستهٔمن نیست بعدازاین مانند بوم بایدگوشه‌یی اختیارکرد.

کند جلوه طاوس صاحب جمال
چه میخواهی از باز برکنده بال

محصول بیت : طاووس صاحب جمال جلوه می‌کند ، یعنی جلوه‌کردنش شایسته است . اما از باز برکنده بال چه می‌خواهی‌که جلوه‌کند ؟

مرا غله تنگ اندرآمد[2] درو   شمارا کنون میدمد سبزه نو

محصول بیت : درو غلهٔ عمر من تنگ‌آمد ، یعنی پایان عمرمن است . اما سبزه تازهٔ شما اکنون می‌دمد ، یعنی خط شما تازه می‌دمد هرقدر هوا وهوس داشته باشید جا دارد .

گلستان ما را طراوت گذشت
که‌گل‌دسته بندد چو پژمرده گشت

طراوت : یعنی تازگی .

که : اسم است به‌معنی چه‌کسی؟

محصول بیت : طراوت‌گلستان ما گذشت ، یعنی درزندگی ما صفایی نماند . وقتی‌گل پژمرده‌گشت چه‌کسی ازآن دسته می‌بندد ؟ شما نظیرگل پرطراوت ومامثل گل پژمرده هستیم .

۱ـ **ف** : باریده .   ۲ـ **متن** : تنگ وآمد اندر.

مرا تکیه جان پدر برعصاست   دگر تکیه بر زندگانی خطاست

جان پدر : منادا ، حرف ندا محذوف است .

محصول بیت : جان پدر ! تکیه واتکای من برعصاست ، یعنی دررفتن نیازمند عصا هستم ، پس دیگر تکیه برزندگانی خطاست .

مسلم جوانراست بر پای جست
که پیران برند استعانت بدست

محصول بیت : جوان را مسلم است‌که به هنگام برپای خاستن بجهد ،که پیران در موقع بلند شدن ازدست خودکمك می‌گیرند یعنی به دست خود تکیه‌کرده برمی‌خیزند .

گل سرخ رویم نگر زرناب
فرو رفت چون زرد[1] شد آفتاب

زرناب : اضافهٔ بیانیه ، تشدید «ر» به ضرورت وزن است .

ناب : یعنی خالص .

محصول بیت : به روی چون‌گل سرخ تازه‌ام بنگر، که مانند زر ناب زرد شده .آفتاب وقتی زرد شد غروبش نزدیك است ، غروب‌آفتاب عمرمن هم نزدیك شده است .

هوس پختن از کودك ناتمام
چنان زشت نبود که از پیر خام

محصول بیت : ازکودك ناتمام ، یعنی بچهٔ‌کوچك ، هوس پختن وآرزوکردن چیزی ،آن چنان زشت نمی‌شودکه از پیرخام ، یعنی هوس پختن پیر بسیار زشت است . زیرا عمرش به‌سرآمده پس بهتر است برای‌آخرت بکوشد هرگاه به‌جای‌آن درنیل به‌آرزوهای دنیا بکوشد بسیار نامعقول است .

---

۱ ـ **متن** : زر .

مرا می بباید چو طفلان گریست
ز شرم گناهان نه طفلانه زیست

طفلانه : «ه» رسمی افادهٔ نسبت وتخصیص می‌کند .

محصول بیت : من باید ازشرم گناهان مانند طفلان گریه کنم ، با هوس طفلانه زیستن برمن شایسته نیست .

نکو گفت لقمان که نازیستن   به از سالهــا برخطا زیستن

محصول بیت : لقمان حکیم خوب گفت که زندگی نکردن ، یعنی مردن بهتر است از سالها برخطا وگناه زیستن .

هم از بامدادان در کلبه بست
به از سود و سرمایه[1] دادن زدست

محصول بیت : از بامدادان دردکان را بستن وداد وستد را ترك نمودن ، بهتر است ازسود وسرمایه را ازدست دادن .

جوان تا رساند سیاهی بنور   برد پیرمسکین سپیدی[2] بگور

تا : حرف انتهاست .

مراد از «نور» سفید شدن موی سر وریش است .

محصول بیت : جوان تا سیاهی را به‌نور برساند ، یعنی تا موی سیاهش سفید شود ، پیرمسکین سفیدی را ، یا سفیدی پیر مسکین را به‌گورمی‌برد ، یعنی می‌میرد وهلاك می‌شود .

حکایت طبیب و پیرمرد[3]

کهن سالی آمد بنزد طبیب   زنالیدنش تــا بمردن قریب

تا : حرف انتهاست .

۱ـ **متن** : سود سرمایه .   ۲ـ **ف** : سیاهی .
۳ـ **ع** : حکایت پیرفرتوت وطبیب ، **ف** : حکایت .

محصول بیت : پیری‌کهن سال به‌نزد طبیب آمد ،که از نالیدنش به‌مرگ نزدیك بود یعنی‌نزدیك بود بمیرد .

که دستم بر گ بر نه ای نیك رای
که پایم همی برنیاید ز جای

که : حرف بیان است .

دستم : «م» درمعنی مقید است به «رگ» درتقدیر : رگم .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : پیربه طبیب‌گفت: ای‌طبیب نیك‌رأی! دستت‌را به‌رگم بگذار، یعنی‌نبضم‌رابگیر، که پایم ازجای برنمی‌خیزد، یعنی‌به‌آسانی نمی‌توانم حرکت کنم.

بدان ماند این قامت جفته‌ام[1]   که‌گویی بگل درفرورفته‌ام[2]

ماند : فعل مضارع مفرد غایب از«مانیدن» یعنی شبیه است .

جفته : به‌فتح «ج» اسم مفعول است ، از «جفتیدن» به‌معنی خمیدن .

که : حرف بیان است .

محصول بیت : این قامت خمیده‌ام بدان می‌ماندکه‌گویی به‌گل فرورفته‌ام .

بدو[3] گفت دست ازجهان بر گسل
کـه پایت قیامت برآید ز گل

گسل : به‌ضم وکسر «ك» عجمی و«س» فعل امرمخاطب ، درلغت به‌معنی قطع کردن است اما دراینجا مراد ترك وفراغت است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : طبیب به‌پیرگفت : دست ازجهان بگسل وهوا وهوس را ترك کن‌که درقیامت پایت ازگل برآید ، یعنی دردنیا علاج برایت میسر نیست لیکن برای آخرتت سودمندآنست‌که از دنیا دست برداری تدارك‌آخرت‌کنی تا اجر وثواب حاصلت‌گردد .

۱ـ ع ، ف : خفته‌ام .   ۲ـ **متن** : بکل فرورفته‌ام .   ۳ـ **ف** : برو .

حضرت شیخ به‌پند ومعرفت شروع کرده می‌فرماید :

نشاط جوانی زپیران مجوی   که آب روان باز ناید بجوی

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : نشاط جوانی را از پیـران مجوی ، زیرا آب رفته دومرتبه به‌جوی نمی‌آید . حاصل: جوانی به‌منزلهٔ آب جاری است که بعداز روان شدن دیگر برنمی‌گردد .

اگر درجوانی زدی دست وپای
در ایام پیری بهش باش و رای

بهش : «ب» حرف مصاحبت . «هش» مخفف «هوش» است به‌معنی عقل .

محصول بیت : اگردرجوانی دست وپای زدی، یعنی اگردرایام جوانی عمرت را صرف هوا وهوس کردی ، باری درایام پیری ، با هوش وخردمند باش ، به عبـادت واطاعت بپرداز .

چو دوران عمر از چهل درگذشت[1]
مزن دست و پا کابت از سر گذشت

محصول بیت : وقتی دوران عمرت ازچهل گذشت ، در خطا و گناه ومعصیت دست وپا مزن که عمرت به‌پایان رسیده ، بعدازآن باید مشغول طاعت وعبادت باشی.

نشاط آنگه از من رمیدن گرفت
که شامم سپیده دمیدن گرفت

محصول بیت : نشاط وسرورآنگاه ازمن رمیدن گرفت که مویم شـروع کـرد به‌سفید شدن ، یعنی موی سررویم سفید شد . حاصل: شامم شروع کرد به‌صبح شدن.

بباید هوس کردن ازسر بدر   که دور هوس‌بازی آمد بسر

محصول بیت: بعداز این هوا وهوس را باید ازسر بدرکرده به‌عبادت وطاعت پرداخت که دورهوس بازی به سرآمد، یعنی دورهٔ شهوت پرستی به‌آخر رسید .

---

۱ ـ ع : برگذشت .

بسبزی[1] کجا تازه گردد دلم   که سبزه[2] بخواهد دمید از گلم

سبزی : با «ی» نسبت یعنی چمن .

محصول بیت : دل من چه وقت باسبزی تازه می‌گردد ، یعنی دلم کی شاد و خرم می‌شود که ازگل قبرمن عن قریب سبزه خواهد دمید . حاصل : مرگ من نزدیك شده است .

تفرج کنان در هوا وهوس   گذشتیم برخاك بسیار کس

محصول بیت : تفرج‌کنان درعالم جوانی درهوا وهوس ، برخاك بسیارکس گذشتیم، یعنی‌درجوانی وقتی درهوا وهوس سیر می‌کردیم ازکنارگور اشخاص بسیاری‌گذشتیم .

کسانی که دیگر بغیب اندرند   بیایند و برخاك ما بگذرند

محصول بیت : کسانی‌دیگرکه درعالم غیب هستند وهنوز نیامده‌اند، حاصل: درکتم عدم‌اند ، می‌آیند وبرمزار ما می‌گذرند ، یعنی ما برمزار دیگران‌گذشتیم ، دیگران هم بعداز ما برمزار ما می‌گذرند .

دریغا که فصل[3] جوانی برفت   بلهو و لعب زندگانی برفت

لعب : به‌فتح «ل» وکسر «ع» یعنی بازی .

محصول بیت: دریغاکه دورهٔ جوانی رفت. زندگانی بالهوو لعب گذشت !

دریغا چنان روح پرور زمان
که بگذشت بر ما چو برق یمان

که : حرف رابط صفت است .

یمان : قیاس «یمنی» است ، اما عرب «ی» نسبت را به‌الف قلب می‌کند یعنی الف را بدل از «ی»کرده «یمان»گوید وهردو رایکجا جمع نمی‌بندد . اما از سیبویه روایتی‌هست‌که بعضی عرب «یمانی» می‌گفتند باتشدید «ی» . فتأمل . تخصیص «برق»

۱ـ ف : بسبزه .   ۲ـ ع : سبزی .   ۳ـ متن : دریغا فصل

به «یمن» ازآن جهت است‌که برق‌آنجا بسیار تیز است یعنی زودتر دیده می‌شود .

محصول بیت : دریغا چنان زمان روح‌پرور وشادی افزا ،که مانند برق یمانی برماگذشت ، یعنی ایام جوانی چنان سریع‌گذشت‌که سیر نشدیم .

زسودای آن پوشم واین خورم
نپرداختم تا غم دین خورم

تا : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ازسودای‌آن را بپوشم واین را بخورم ، یعنی ازقید پوشش و خوردنی و آشامیدنی زمانی آسوده وفارغ نشدم ، تا درآن زمان غم دین بخورم و به‌آخرت مشغول‌گردم .

دریغا که مشغول باطل‌شدیم   زحق دورماندیم‌وغافل‌شدیم

محصول بیت : افسوس‌که مشغول باطل شدیم؛ ازحق دورماندیم وغافل‌شدیم.

چه خوش‌گفت باکودک[۱] آموزگار
که کاری نکردیم و شد روزگار

که : حرف رابط مقول وقول‌است .

شد : دراینجا یعنی رفت .

محصول بیت : چقدر خوش وچقدر زیبا گفت آموزگار به‌کودکی ،که‌کاری نکردیم وروزگار عمر گذشت ، یعنی عمر به‌آخر رسید وکاری مربوط به‌آخرت انجام ندادیم .

گفتار اندر غنیمت شماردن جوانی پیش ازضعف پیری[۲]

جوانا ره‌طاعت امروز گیر   که فردا جوانی نیاید زپیر

جوانا : الف حرف نداست .

که : حرف تعلیل است .

---

۱ ـ **متن** : کودکی .   ۲ ـ **ع** : غنیمت دانستن جوانی پیش‌ازپیری ، **ف** : سه‌ستاره .

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : ای جوان ! راه طاعت و عبادت را امروزدرپیش گیر، یعنی‌درجوانی مشغول‌عبادت باش، زیرا فردا ازپیرجوانی نمی‌آید ، یعنی قدرت جوانی درپیری پیدا نمی‌شود .

فراغ دلت هست و نیروی تن
چو میدان فراخست گویی بزن

محصول بیت : فراغ وحضور دل هست یعنی هم دردلت فراغت هست وهم در تنت نیرو وقدرت هست ؛ پس چون میدان فراخست‌گویی بزن ، یعنی چون به‌عبادت وطاعت قدرت وقوت داری ، بکوش وبه زمان پیری حواله مکن .

من آن روز را قدر نشناختم　　بدانستم اکنون که درباختم

باختم : دراینجا یعنی تلف‌کردم .

محصول بیت : من قدرآن روزجوانی را نشناختم ، اکنون دانستم‌که ضایع کرده‌ام واز دستم رفته است .

قضا روزگاری ز من در ربود[1]
که‌هر روزی از وی شب[2] قدر بود

محصول بیت : قضا روزگاری ازمن درربودکه هرروزی ازآن ، همانند شب قدر عزیز وگرانقدر بود .

چه کوشش کند پیر خر زیر بار
تو میرو که بر بادپایی سوار

پیرخر : ترکیب مزجی ، دراصل خرپیر است .

محصول بیت : خرپیر درزیربار چه‌کوشش می‌تواند بکند وچه چیز دارد ؟ توبروکه براسب بادپایی سواری ، یعنی‌تو درعبادت وطاعت کوشش‌کن‌که هنوز قدرت وقوت داری ، وگرنه وقتی پیرشدی چیزی ازدستت نمی‌آید .

---

۱ ـ متن ، دور بود .　　۲ ـ ع ، ف : شبی .

شکسته قدح گر[1] ببندند چست[2]   نیاورد خواهد بهای درست

چست: یعنی شایسته وخوب .

محصول بیت: اگرقدح شکسته را هرقدرخوب ودقیق‌هم به‌هم پیوند دهند ، بهای درست نخواهد آورد ، یعنی بهایی را که قبل ازشکسته شدن داشت نخواهد داشت‌هرقدرهم دقیق چسبیده شود .

کنون کاوفتادت[3] بغفلت زدست
طریقـی نـدارد بجـز باز بست

اوفتادت : «ت» ضمیرخطاب درمعنی مقید است به «دست» درتقدیردستت .

بست : دراینجا به‌معنی بستن است .

محصول بیت : اما اکنون‌که به‌غفلت ازدستت افتاد وشکست ، طریقی دیگر جز پیوند دادن وچسبیدن ندارد .

مقصود ازاین دوبیت آنست‌که چون ایام جوانی را فوت‌کردی وبا هوا وهوس گذراندی ، اکنون جزاین چاره‌یی نیست‌که آنچه درجوانی‌گذشته‌است به‌خاطر آوری بقیهٔ عمر را به‌عبادت وطاعت بپردازی .

که گفتت[4] بجیحون درانداز تن
چو افتاد هم[5] دست و پایی[6] بزن

که : اسم است به‌معنی چه‌کسی ؟

جیحون : رودی بین خراسان وسمرقند است .

محصول بیت : چه‌کسی به‌توگفت‌که خودرا به‌جیحون درانداز . ولی وقتی حادثه پیش‌آمد وخودرا انداختی ، دست وپایی بزن ، یعنی جد وجهدی‌کن تاخودرا نجات بدهی . حاصل : چه‌کسی‌گفت‌که عمرت رادرهوا وهوس صرف‌کنی وخودرا در

---

۱ ـ ف : ور .   ۲ ـ **متن** : جست .   ۳ ـ ع (حاشیه) گرفتادت ، **متن** : چون فتادت .
۴ ـ **متن** : گفت .   ۵ ـ ع : افتاده‌ای ، **متن** : افتاد .   ۶ ـ **متن** : پایی‌هم .

دریای عصیان وگناه غرق کنی ، اما وقتی افتادی لااقل درنجات خودت کوشش کن و استغفارو اعتذار بکن .

بغفلت بدادی زدست آب پاك
چه چاره کنون جز تیمم بخاك

محصول بیت : ازروی غفلت آب پاك را از دست دادی ، و فرصت را فوت کردی ، اکنون جز تیمم به‌خاك چه‌چاره هست ؟ یعنی حالا که به‌عبادت جوانان قادر نیستی ، باری عبادت پیران‌کن .

چو ازچابکان دردویدن گرو   نبردی هم‌افتان وخیزان برو

محصول بیت : وقتی دردویدن ازچابکان مسابقه را نبردی ، لااقل تکاسل و تکاهل مکن افتان وخیزان درطریق عبادت قدم بردار .

گر آن بادپایان برفتند تیز   تو بی‌دست‌و پا[1] ازنشستن بخیز

باد پایان : درتقدیر : سواران باد پایان است .

بخیز : فعل امر مفرد مخاطب است از «خیزیدن» .

محصول بیت : اگرعابدان وزاهدان بادپاسوار ومقبول حضرت تیزرفتند ؛ تو ای بی‌دست وپا ! از نشستن برخیز واز عقب آنان برو . یااینکه : ای بی‌دست وپا منشین، افتان وخیزان وآهسته‌آهسته‌آنانرا تعقیب‌کن، یعنی تاحدود امکان پیش‌برو، توقف مکن .

الا ای هنرمند بسیار هوش   اگرهوشمندی بمن‌دار گوش[2]

محصول بیت : هان ! ای هنرمند بسیار هوشیار وخردمند ! اگرهوشمندی گوش به‌من دار ، سخن مرا بشنو وبه‌آن عمل‌کن .

بلندآسمان زیر پای آوری   اگرقول سعدی بجای آوری[3]

محصول بیت : آسمان بلند را زیر پای خود می‌آوری ، یعنی ازفلك بالاتر

۱ـ ف : بی‌دست وپای . ۲ـ ع ، ف : ندارد . ۳ـ ع ، ف : ندارد .

می‌روی ، اگر گفتهٔ سعدی را به‌جای‌آوری ، یعنی اندرز سعدی را بپـذیری وبدان عمل‌کنی .

حکایت[۱]

شبی خوابم اندر بیابان فید[۲]   فرو بست پای دویدن بقید

فید : بیابانی است درراه مکه .

محصول بیت : شبی دربیابان فید ، خواب پایم را از دویدن به‌قیـد بست ، یعنی خواب چنان برمن غلبه‌کردکه اصلابه‌رفتن طاقت نداشتم‌گویا پایم را درزنجیر بسته بود .

شتربانی آمد بهول و ستیز   زمام شتر برسرم زدکه خیز

محصول بیت : شتربانی باهول وستیز آمد وزمام شتررا برسرم زدکه برخیز! اینجا برای خوابیدن مناسب نیست .

مگر دل نهادی بمردن ز پس   که‌برمی‌نخیزی ببانگ جرس

زپس : یعنی زپس خواب .

محصول بیت : مگر بعداز این به‌مردن دل نهادی؟ که با بانگ جرس بـر نمی‌خیزی ، حاصل : اگردراینجا بخوابی وبمانی مرگت حتمی است .

مراهم‌چو تو خواب‌خوش‌درسرست
ولیکـن بیابان بپیش انـدرست

محصول بیت : شتربان‌گفت : من هم مانند توخواب خوش درسردارم ولیکن بیابان درپیش است ، اگر دراینجا بمانی حرامی می‌آید وهلاك می‌کند .

حضرت شیخ به‌پند ومعرفت شروع‌کرده می‌فرماید :

تو کز خواب نوشین ببانگ رحیل
نخیـزی دگر کی رسی در سبیل

مراد از«بانـگ رحیل» بانـگ جرس است .

۱ـ ع ، گفتار درمعنی ادراك پیش ازفوت .   ۲ـ متن ، قید .

محصول بیت : توکه به‌بانگ جرس ازخواب نوشین برنمی‌خیزی ، دیگر چه وقت دررهروان می‌رسی ؟ بعضی‌ها گفته‌اند که درآن وقت به‌هنگام‌کوچ قافله ، می‌گفتند : «الرحیل الرحیل» تاهمه بیدار شوند واسباب حرکت بندند .

فروکوفت[1] طبل‌شتر ساربان بمنزل رسید اول کاربان[2]

محصول بیت: ساربان طبل شتر را فروکوفت ، اول‌کاروان نیز به‌منزل رسید.

حاصل : ساربان‌کوس رحلت زد ، واول‌کاروان نیز به‌منزل رسید .

خنك هوشیاران فرخنده بخت
که پیش‌از دهل‌زن بسازند رخت

محصول بیت: خوشبخت آن هوشیاران فرخنده بخت‌اندکه پیش از طبل‌زن رخت واسباب خودرا آماده سازند .

بره خفتگان تا برآرند سر نبینند ره رفتگانرا اثر

محصول بیت : درراه خفتگان تا سربرآورند ، یعنی از خواب بیدار شوند اثرراه رفتگان، یعنی‌اثرکاروان را نمی‌بینند، یعنی‌آنان‌که درخواب غفلت‌خوابیده‌اند هرگز به‌مقام بیداران طریق واصل نمی‌شوند .

سبق برد[3] رهرو که برخاست زود
پس از نقل بیدار بودن چه سود

محصول بیت : راهروی که زود برخاست ، یعنی زود بیدار شد ، مسابقه را برده است . بعدازکوچ‌کاروان بیدار بودن چه‌فایده دارد ؟ حاصل :کسی‌که ازخواب غفلت زودتر بیدار شد پیش رفت ، پس‌ازگذشتن جوانی‌ورسیدن پیری‌آگاه شدن چه سود دارد ؟

یکی در بهاران بیفشانده جو چه گندم ستاند بوقت درو

محصول بیت: کسی‌که دربهاران جو افشانده ، یعنی جوکاشته است به‌هنگام

---

۱ ـ متن : فروکفت . ۲ ـ ع ، ف : کاروان . ۳ ـ متن : برده .

درو وخرمن چه‌گندم می‌ستاند ؟ حاصل : هرکس دردنیا هرکاری‌کرده درآخرت فقط جزای‌آنرا دریافت می‌کند .

کنون باید ای خفته بیدار بود

چومرگ اندرآرد زخوابت چه‌سود

محصول بیت : ای‌آنکه درخواب غفلتی ! اکنون باید بیدار بود ، اگرمرگ تورا ازخواب بیدارکند چه‌فایده دارد ؟ حاصل : باید پیش‌از مرگ ازخواب غفلت بیدار شد وگرنه وقتی مرگ رسید درآن موقع بیداری چه‌فایده دارد ؟

چو شیب اندر آمد[1] بروی شباب

شبت روزشد دیده برکن زخواب

محصول بیت : وقتی‌شیب ، یعنی‌پیری به روی جوانی‌آمد، یعنی‌وقتی‌ریشت سفید شد وپیرگشتی ، شبت روز شد ، دیده‌ات را ازخواب غفلت برکن ! حاصل : زمان خواب‌گذشت ، بعداز این بیدار شو ودرکارآخرت اندیشه‌کن .

من آنروز برکندم ازعمر امید

که افتادم اندر سیاهی سفید[2]

افتادم : ضمیرمتکلم درمعنی مقید است به «سیاهی» درتقدیر : سیاهی‌ام .

محصول بیت : من‌آن روز ازعمر قطع امیدکردم‌که درموی سیاهم سفیدی افتاد ، یعنی موی سیاهم شروع‌کرد به سفید شدن .

دریغا که بگذشت عمر عزیز

بخواهدگذشت این‌دمی‌چند نیز

محصول بیت : افسوس‌که عمرعزیز بگذشت ، این‌چند دم نیز بخواهدگذشت!

گذشت آنچه در ناصوابی گذشت

وراین نیز هم[3] درنیابی گذشت

محصول بیت : گذشت‌آن عمرکه درخطا وناصواب ونامعقول‌گذشت ، عمری

۱ـ ع (حاشیه) ، ف : چوشیبت درآمد . ۲ـ ع (حاشیه) ، ف : سپید. ۳ـ ع: دم .

که دراین قبیل کارها گذشت دریافت آن دیگر ممکن نیست . واگر این عمر باقی را هم درنیابی می‌گذرد ،آن وقت بکلی محروم ومغبون می‌شوی .

کنون وقت تخمست اگر پروری
گر امید داری[1] کـه خرمن بری

محصول بیت: اکنون وقت تخم وزراعت است اگرپرورش دهی؛ اگرامیدداری که خرمن ببری وغله حاصل بکنـی ، یعنی اگـرجنت امیدداری ، عبادت وطاعت کن‌که زمانش حالاست‌که درقید حیات هستی .

بشهر قیامت مرو تنگدست　　که‌وجهی‌نداردبحسرت‌نشست

محصول بیت: بشهرقیامت تنگدست مرو ، یعنی بی‌عمل مرو ، زیرا درآنجا به‌حسرت نشستن وجهی ندارد ، زیرا عزت هرکس درآنجا نسبت به‌عملش می‌باشد.

گـرت چشم عقلست تـدبیر گور
کنون کن که چشمت نخوردست مور

تدبیر گور : مرهون است به‌مصراع دوم .

محصول بیت : اگرچشم عقل داری، تدبیرگوررا اکنون‌کن‌که چشمت راموز نخورده‌است ، یعنی مادام‌که زنده هستی‌برای‌آخرت فکرکن وفرصت را ازدست مده.

بمایه توان ای پسر سود کرد
چه سودآید[2] آنراکه‌سرمایه خورد

محصول بیت : ای پسر ! سودکردن بوسیلهٔ سرمایه امکان دارد .به‌آن کسی که سرمایه‌اش را خورده چه سود می‌آید ؟ حاصل : تحصیل ثواب ممکن است اما کسی‌که عمرش را درهوا وهوس صرف‌کرده ، درآخرت چه پاداشی خواهد داشت ؟

کنون کوش کاب ازکمر درگذشت
نه‌وقتی کـه سیلاب[3] از سر گذشت

محصول بیت : اکنون‌که‌آب ازکمرت گذشته ، درعبادت وطاعت بکـوش ،

---

۱ ـ ع : امیدواری .　　۲ـ ف : افتد .　　۳ـ ع ، ف : سیلابت .

حاصل : هنوزکه عمرت به‌آخر نرسیده و اجل‌گلویت را نگرفته در تحصیل ثواب و خیــر سعی‌کن ، نه وقتی‌که سیلاب ازسرت‌گذشت ، یعنــی‌کوشیدن درآخــر عمـر فایده نمی‌دهد .

کنــون‌کــه چشمست اشکی ببار
زبــان در دهــانست[1] عــذری بیـار

محصول بیت : اکنون‌که چشم داری ، یعنی زنده هستی ، اشکی ببار ، یعنی هنوزکه چشمت نپوسیده ، برای ثواب وگناه اشکی ببار ، اکنون‌که زبانت در دهان است برای‌گناهان عذری بیار . حاصل: اکنون‌که قـادر به‌تـکلمی ، ازگناهانت توبه و استغفارکن .

نه پیـوستـه باشد روان دربدن
نه همــواره گردد زبان دردهن

محصول بیت : روان پیوسته دربدن نخواهد بود البته روزی اجل می‌رسد و قبض می‌کند . زبان همواره دردهان نمی‌گردد یعنی همواره قادر به‌تکلم نمی‌شود .

کنون بایدت عـذر تقصیر گفت
نه چون نفس ناطق زگفتن بخفت

گفت : دراینجا به‌معنی‌گفتن است .

محصول بیت : عذرتقصیری‌که مرتکب شده‌ای اکنون باید بگویی‌که به‌نطق وگفتار قادرهستی . نه‌آن‌زمان‌که نفس ناطق ازگفتن خاموش شده است . حاصل:آن وقت‌که قادر به‌توبه نیستی ونمی‌توانی عذری برزبان‌آوری ، استغفارامکان ندارد پس فرصت را فوت مکن .

زدانندگان بشنــو امروز قــول
که منکر[2] نکیرت بپرسد[3] بهـول

منکر و نکیر : دو فرشته‌اندکه درقبر ازانسان سؤالات می‌کنند . «ت» ضمیر

۱ـ ع : کنون‌کت زبان هست . ۲ـ ع، ف : فردا . ۳ـ متن : بپرسند .

خطاب است .

محصول بیت : امروز از دانندگان سخن بشنو ، جوابی را که درقبر به‌نکیر ومنکرخواهی داد امروز یاد بگیر ، زیرا فردا درگور نکیرومنکر باهول وهیبت سؤال می‌کنند .

وجایز است «که» حرف رابط صفت باشد ، یعنی ، قولی‌راکه نکیر ومنکر با هیبت وهول می‌پرسند امروز یاد بگیر . اگر امروز یاد نگیری فردا چگونه جواب خواهی داد ؟

غنیمت شمار این گرامی نفس
که بی مرغ قیمت[1] ندارد قفس

محصول بیت : این نفس‌گرامی را غنیمت بشمار ، مراد حیات‌است . زیرا قفس بی‌مرغ ارزش ندارد .

مکن عمر ضایع بافسوس وحیف
که فرصت عزیزست والوقت سیف

افسوس وحیف : درمقام مسخره وریشخندگویند .

الوقت سیف : درتقدیر : الوقت سیف، قاطع .

محصول بیت : عمرت را با افسوس وحیف ضایع مکن‌بلکه دراعمال صالح وعلم نافع صرف‌کن . زیرا فرصت عزیزست ووقت نیز مانند شمشیر برنده است‌که به‌عقب برنمی‌گردد .

حکایت

قضا زنده‌ای را رگ جان برید
دگر کس بمرگش گریبان درید

محصول بیت : قضای خدا رگ جان زنده‌یی را برید ، یعنی به‌حکم الهی

---

۱ ـ متن : قیامت .

کسی فوت‌کرد .کسی دیگر درمرگ اوگریبانش را درید . حاصل : یکی از اقوام ماتم اوراگرفت .

چنین گفت بیننده‌ای تیـزهوش
چوفریاد وزاری رسیدش بگوش

محصول بیت : خردمندی تیزهوش‌چنین‌گفت؛ وقتی‌آن‌فریادوزاری به‌گوشش رسید ، یعنی وقتی فریاد وزاری‌آن شخص را شنیدگفت ـ مقول بیت بعدی است :

زدست شما مرده برخـویشتن
گـرش دست بودی دریدی کفن

محصول بیت : اگرمرده دست‌داشت، یعنی‌اگرمی‌توانست، ازدست شماکفنش را برخودمی‌درید ، یعنی‌ازشدت ناراحتی‌کفن‌خودرا می‌درید .

که چندین زتیمار ودردم مپیچ
که روزی دو پیش‌ازتو کردم‌بسیج

تیمار : دراینجا یعنی غم .

بسیج : یعنی ترتیب سفر .

محصول بیت : مرده‌کفن خودرا می‌دریدکه این قدر درغم ودرد من ناراحت مباش وزحمت مکش ، زیـرا من نهـایت دوروز پیش ازتو تدارك سفر دیدم وازدنیا به‌آخرت انتقال یافتم .

فراموش کردی مگرمرگ خویش
که مرگ منت ناتوان کرد وریش[1]

محصول بیت : مگر مرگ خودرا فراموش‌کردی ،که مرگ من تورا ناتوان وآزرده‌کرد ؟

حضرت شیخ به‌معرفت واندرز شروع می‌کند ومی‌فرماید :

۱ ـ **متن** ، کردریش .

محقق چو[1] برمرده ریزد گلش

نه بروی که برخود بسوزد دلش

گل : به‌کسر «ك» عجمی دراینجا به‌معنی خاك است .

محصول بیت : محقق و خردمند وقتی برمرده خاك می‌ریزد ، یعنی مرده‌اش رادفن می‌کند وبررویش خاك می‌ریزدخاك رابرروی مرده نمی‌ریزدبلکه برخودش‌دلش می‌سوزدکه عاقبت من نیز همین حال را خواهم داشت بدانجهت خاك می‌ریزد نه از ترحم برمرده .

زهجران طفلی که درخاك رفت

چه نالی که پاك آمد و پاك رفت

محصول بیت: ازهجران ودوری طفلی که درخاك رفت ، یعنی‌مرد ؛ چه‌می‌نالی؟ که پاك‌آمد و پاك رفت ، یعنی به دنیا پاك‌آمد واز دنیا پاك رفت .

تو پاك آمدی برحذر باش وباك[2]

کـه ننگست ناپـاك رفتـن بخـاك

محصول بیت : به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : توپاك‌آمدی ، پس برحذرباش وبترس . یااینکه: توپاك‌آمدی برحذر وپاك باش، که ناپاك به‌خاك رفتن ننگ است . حاصل : باید ازدنیا پاك رفت .

کنون بایـد این مرغ را پای بست

نه‌آنگـه[3] سر رشتـه بردت زدست

بست : به‌معنی بستن است .

بردت : ضمیر خطاب درمعنی مقید است به «دست» درتقدیر : دستت .

محصول بیت : اکنون باید پای این مرغ را بست ، یعنی اکنون باید مرغ روح را به حصول‌ثواب وتدارك‌آخرت مشغول‌کرد . نه‌آن وقت‌که سررشته‌را از دستت

۱ـ ع (حاشیه) ، ف : که . ۲ـ ع، پاك . ۳ـ ع، ف : نه‌آنکه که .

گرفت وبرد ، یعنی پیش از پـرواز مرغ روح ازقفس تن ، باید به عبـادت واطـاعت پرداخت ، زیرا بعداز پرواز روح امکان ندارد .

نشستی بجای دگر کس بسی   نشیند بجـای تو دیگـر کسی

محصول بیت : تودرجای‌کس دیگر بسیار نشستی ومنصب اورا تصرف واشغال نمودی ،کسی دیگر نیز درجای تو می‌نشیند وحکومت تورا دردست می‌گیرد .

اگر پهلـوانی وگر تیغ زن   نخـواهی بـدر بردن الا کفن

محصول بیت : اگر پهلوان هستی واگر شمشیرزن ، ازدنیا جزکفن چیـزی بدرنخواهی‌برد. حاصل: به‌جهان عریان آمده‌ای‌اگر ممکن‌باشدنهایت‌بایك‌کفن‌می‌روی.

خر وحش‌اگر بگسلاند کمنـد

چو درریگ ماند شود[1] پای بند

محصول بیت: خروحشی اگرکمند وبندش را بگسلاند ، چون درتوی ریـگ بماند یعنی درریـگ فرو رود پای بند می‌شود ، زیرا خروحشی نمی‌تواند مانند دیـگر حیوانات درریـگ حرکت‌کند .

ترا نیز چنـدان بـود دست زور

که پایت نرفتست درریگ گـور

محصول بیت : زور دست تو نیز چنـدان است‌که پایت درریگ‌گور نرفتـه است یعنی مادام‌که زنده هستی ، دردست ودیـگر اعضایت نیرو هست .

منه دل بدین[2]سالخورده مکان   که‌گنبد نپایـد برو گردکان[3]

گردکان : بعضیها گفته‌اند هردو «ك» عربی است وبعضی ها گفته‌اند اولی عربی ودومی فارسی است وبعضی بالعکس‌گفته‌اند .

محصول بیت: براین مکان سالخورده، یعنی‌دنیای‌کهنه دل منه ، زیرا گردکان برروی‌گنبد ثابت نمی‌ماند ، یعنی همچنانکه گردکان برروی گنبد قرار نمی‌گیرد در

۱ـ **متن** ؛ مابشود .   ۲ـ ع ، ف ؛ برین.   ۳ـ ع ؛ گردگان .

دنیا هم‌کسی جاوید نمی ماند البته یکی یکی می‌رود .

چو دی رفت وفردا نیامد بدست

حساب ازهمین یك نفس کن که هست

محصول بیت : چون دیروز رفت وفرها به‌دست نیامد ، یعنی چون عمرماضی گذشت وچگونگی آینده نیز معلوم نیست ، پس حساب همین یك نفس‌کن‌که هست ، یعنی‌ماضی‌گذشت وچگونگی‌مستقبل هم معلوم نیست پس‌فقط زمان حال اعتباردارد.

حکایت[1]

فرو رفت جم را یکی نازنین

کفن کرد چون کرمش‌ابریشمین

محصول بیت : یك فرزند نازنین جـم فوت شد ، مانندکرم ابریشم ازابریشم براوکفن کرد .

بدخمه درآمد پس از[2] چند روز

که بروی بگرید[3] بزاری و سوز

دخمه : یعنی قبر .

محصول بیت : پس ازچند روز جم به‌قبر فرزندش درآمدکه با زاری وسوز دل براوگریه‌کند .

چو پوسیده دیدش حریر کفن

بفکـرت چنین گفت با خویشتن[4]

محصول بیت: وقتی‌کفن حریـر مـرده را پوسیده دید، اندیشناك به‌خویشتن چنن‌گفت :

۱ـ ع ، حکایت وفاة پسر جمشید شاه . ۲ـ **متن** ، درآمد از .

۳ـ **متن** ، بگرید . ۴ـ **متن** ، ناخویشتن .

من‌از کرم بر کنده بودم‌بزور　　بکندند ازو باز کرمان گور[1]

محصول بیت : من ابریشم را به زورازکرم برکنده بودم ،کرمهای‌گور بازهم به زور از او بکندند ، یعنی بازگرفتند .

حضرت شیخ می‌فرماید :

دو بیتم جگر کرد روزی کباب
که میگفت‌گوینده‌ای بارباب

دوبیتم : «م» ضمیر درمعنی مقید است به‌جگر درتقدیر : جگرم .

محصول بیت : روزی دوبیت جگرم را کباب‌کرد، یعنی‌دلم‌را سوزاند ،که‌آن دوبیت را گوینده‌یی بارباب می‌خواند :

دریغا که بی ما بسی روزگار　　بروید گل وبشکفد نوبهار

محصول بیت : دریغا که بدون ما ، یعنی بعدازما ، خیلی وقت‌گل می‌روید ونوبهار می‌شکفد .

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت[2]
بیاید که ما خاك[3]**باشیم وخشت**

محصول بیت : بسیار می‌آید تیر ودی واردیبهشت ماه که ما خاك می‌شویم وخاك ما خشت می‌شود .

پس از ما همین گل[4] **دمد بوستان**
نشینند با یکدگر دوستان[5]

بوستان : دراینجا ظرف مکان واقع شده ، درتقدیر : دربوستان .

محصول بیت : پس از ما دربوستان بسیارگل می‌دمد . دوستان با یکدیگر

۱ـ **ف** ؛ اضافه دارد ؛

درین باغ سروی نیامد بلند　　که باداجل بیخش ازبن نکند
قضا نقش یوسف جمالی نکرد　　که ماهی‌گورش‌چویونس‌نخورد

۲ـ **متن** ؛ اردبهشت .　۳ـ **متن**؛ که خاك .　۴ـ **متن** ؛ پس‌ازما گل .　۵ـ **ع** ، **ف** ؛ ندارد .

خیلی می‌نشینند ، یعنی ما ازدنیا می‌رویم ودوستانی که بعداز ما می‌مانند خیلی باهم خواهند نشست وبه‌عیش وصفا خواهند پرداخت .

حکایت[۱]

یکی پارسا سیرت حق پرست   فتادش یکی خشت زرین بدست

محصول بیت : شخصی پارسا سیرت حق پرست ، به دستش یك خشت زرین افتاد .

سر هوشمندش چنان خیره شد[۲]

ز[۳]سودا دل روشنش تیره شد[۴]

خیره : اسم است به‌معنی سراسیمه .

زسودا : متعلق است به «خیره شد» یعنی خیره شد زسودا . بعدازاین یك «که» رابط مقدر است .

محصول بیت: سر هوشمند وخردمند او چنان ازسودا ومالخولیا خیره شد که دل روشنش تیره شد . حاصل : قلب آیینه مانند صافش کدرگردید .

همه شب دراندیشه کین گنج ومال

درو تازیم ره نیابد[۵] زوال

تا : حرف توقیت است .

زیم : فعل مضارع متکلم وحده از «زییدن» به‌معنی زیستن .

محصول بیت : درویش هرشب دراین اندیشه بودکه این گنج ومال ، مادام‌که درحیات هستم زوال برآن راه نیابد ، وبه‌کسی نیازمند نمی‌شوم .

دگر قامت عجزم از بهر خواست

نباید برکس دوتا کرد وراست

قامت عجز : اضافهٔ لامیه است مجازاً .

---

۱ ـ ع ، حکایت یافتن عابد خشت زررا .   ۲ ـ ع ، ف ، کرد .   ۳ ـ ع ، ف ، که .
۴ ـ ع ، ف ، کرد .   ۵ ـ **متن** ، نیابد ره .

خواست : دراینجا به‌معنی خواستن است .

محصول بیت : دیگرقامت ناتوانم را ازبرای خواستن لازم نیست درنزدکسی دو تا وراست‌کنم . حاصل : دیگر نیاز ندارم‌که به‌کسی تعظیم وتکریم بکنم ، زیرا من نیز مثل آنان ثروتمند هستم .

سرایی کنم پای بستش رخام   درختان سقفش همه عود خام

پای بست : دراینجا به‌معنی اساس نیست بلکه به‌معنی چوب بست است .

رخام : یعنی مرمر .

عود خام : یعنی عود اعلا .

محصول بیت : سرایی‌بنا می‌کنم‌که پای بستش مرمر باشد ، درختان سقفش همه ازعود خام باشد .

یکی حجره خاص از پی دوستان
در حجره[1] انـدر سرا بوستـان

سرا بوستان : بوستانی است‌که درداخلش سرای هست .

محصول بیت : حجره‌یی مخصوص دوستان بنا می‌کنم . درحجره به‌بوستان سرای باز شود .

بفرسودم از رقعه بر رقعه دوخت
تف دیگدان[2] چشم ومغزم بسوخت

بفرسودم : یعنی ناتوان شدم .

دوخت : دراینجا به‌معنی دوختن است .

تف : یعنی‌گرما .

دیگدان : یعنی اجاق .

محصول بیت : از رقعه بر رقعه دوختن فرسوده و ناتوان شدم . گرمای اجاق چشم ومغزم را سوخت ، یعنی از دمیدن دراجاق ، از آتش افروختن وازدودش سرم

---

۱ ـ **متن** : حجر .   ۲ـ ع : دیگران .

گیج رفت وچشمم سوخت ، وازطعام پختن خسته شدم .

دگر زیردستان پزندم خورش

براحت دهم روح را پرورش

پزندم : « پزند » فعل مضارع جمع غایب از«پزیدن» . «م» ضمیر منصوب متصل ، درمعنی مقید است به «خورش» درتقدیر : خورشم .

محصول بیت : بعدازاین دیگر زیردستان وخدمتکاران غذایم را می‌پزند ، به راحت وحضور روح را پرورش می‌دهم . یعنی پس ازاین خدمتکاران برایم غذا می‌پزند ومن با خاطری راحت می‌خورم .

بسختی بکشت این نمد بسترم روم زین سپس[1] عبقری گسترم

نمد : پارچه‌یی کلفت که از پشم یا کرك مالیده سازند .

عبقری : یعنی نیکو ونفیس .

محصول بیت: این نمد بستر ، مرا به سختی کشت ، یعنی از بسکه روی این بستر نمدین خوابیدم رنجور شدم . بروم بعدازاین یك تشك ازپارچهٔ خوب بگسترم ودررختخواب فاخر بخوابم .

خیالش خرف کرد و کالیوه رنگ[2]

بمغزش فرو برده خرچنگ چنگ

خرف : به‌فتح «خ» معجمه وکسر «ر» یعنی پیر چروکیده .

کالیوه : با«ك» عجمی یعنی احمق وابله .

خرچنگ : یعنی خرچنگ که عرب «سرطان»گوید نام مرضی است درسر

محصول بیت : خیال اورا خرف ودیوانه شکل کرده ، خرچنگ چنگش‌را به‌مغزش فرو برده بود ، یعنی به‌عقلش خلل رسیده بود .

۱ـ ع ، روم بعدازین ، متن ، روم زین پسش .   ۲ـ ع ، کالیورنگ .

فـراغ مناجـات ورازش[1] نمانـد
خور وخواب وذکر[2] نمازش نماند

محصول بیت : برای مناجات ورازونیاز یعنی به رازونیاز باخدا، دیگرفراغ بال وصفای باطنش نماند ، یعنی هوس مال وثروت اینها را ازخاطرش برد .

بصحرا درآمد سراز عشوه مست
که جایی نبودش قرار نشست[3]

عشوه : یعنی سودا وخیال .

محصول بیت : درویش ، سرش ازعشوه وسودای مال مست به صحرا آمد ، زیرا ازسودا وخیال دنیوی درجایی ثبات وقرار نداشت . حاصل: از فکر فاسد وخیال باطل نمی‌توانست درجایی قرار بگیرد .

یکـی بـرسر گـور گل میسرشت
که‌حاصل کند زآن گل گور خشت

محصول بیت : درویش دیدکه شخصی برسرگوری‌گل می‌سرشت تا ازگل‌آن گور خشت‌کند .

باندیشه لختی فرو رفت پیر　　که ای نفس‌کوته نظرپندگیر

که : حرف رابط مقول وقول مقدر است .

محصول بیت : پیر وقتی این جریان را دید لختی به‌اندیشه فرورفت‌که ای نفس‌کوته نظر وبی‌بصیرت ! ازاین حال پندگیر .

چه بنـدی درین خشت زرین دلت
که یك روز خشتی کنند[4] از گلت

محصول بیت : دراین خشت زرین دلت را چه می‌بنـدی ؟که یك روز ازگل تو خشت می‌کنند .

۱ـ **متن** : زارش .　۲ـ **متن** : خوابش دکر.　۳ـ **متن** : قرارونشست　۴ـ **متن**: کند.

طمع را نه چنـدان دهانست باز

که بـازش نشیند بیك لقمـه آز

محصول بیت : دهان طمع چندان باز نیست که با یك لقمه آزش بازنشیند و دفع شود ، یعنی باخشت زرین آزتو از بین نمی‌رود .

بدارای فـرومایه زین خشت دست

که جیحون نشاید بیك خشت بست

محصول بیت : پیر با خودگفت : ای نفس فرومایه ! ازاین خشت دست بدار وطمع ببر ، زیرا رود بزرگ جیحون را نمی‌توان بایك خشت بست ، یعنی طمع تو شبیه رود جیحون است بایك خشت زرین از بین بردنش امکان ندارد .

حضرت شیخ به‌معرفت واندرز شروع کرده می‌فرماید :

توغافل دراندیشهٔ سود ومال[1] که سرمایهٔ عمر شد پایمال

محصول بیت : تودراندیشهٔ سود ومال غافل هستی ،که سرمایهٔ عمرت پایمال شد ورفت . حاصل : عمرت تلف شد تو هنوز غافلی .

برین[2] خاك چندین[3] صبابگذرد که هر ذره ازما بجایی برد[4]

محصول بیت : براین خاك ، یعنی برروی قبر ما آن قـدر باد صبا می‌وزد ، که هرذره ازما را به‌جایی می‌برد . حاصل : ذرات وجودمارا به‌جهان پراکنده می‌کند.

غبـار هـوا چشم عقلت[5] بدوخت

سموم هوس کشت عمرت بسوخت[6]

محصول بیت : غبار هوا وشهوت پرستی ، چشم عقلت را دوخت ، یعنی‌کور کرد . سموم هوس‌کشتزار عمرت را سوخت ، تو نیز ازاین غافلی .

۱ـ ع : سود مال . ۲ـ ع (حاشیه) : بدین . ۳ـ ع (حاشیه) : چندان .

۴ـ ف : ندارد . ۵ـ متن : غفلت . ۶ـ ع : ربود .

بکن سرمـهٔ غفلت از چشم پـاك

که فردا شوی سرمه درچشم خاك

محصول بیت : سرمهٔ غفلت را ازچشمت پاك‌کن وبینا وبصیر باش ،که فردا درچشم خاك سرمه می‌شوی ، یعنی درقبر پوسیده شده همانند سرمه خاك می‌شوی .

حکایت[1]

میان دو تن دشمنی بود وجنگ

سر ازکبر بریکدگر چون پلنگ

محصول بیت: درمیان دوتن جنگ ودشمنی بود ، ازکبرسرشان بریکدیگر مانند پلنگ بود ، یعنی نسبت به‌یکدیگر متکبر وسرکش بودند .

زدیدارهـم تابحدی رمان   که‌برهردو تنگ[2] آمدی آسمان

رمان : صفت مشبهه است از«رمیدن» .

محصول بیت : ازملاقات ودیدار همدیگر تاآن حد رمیده و متنفر بودندکه برهردوآسمان تنگ می‌آمد ، حاصل : ازکبروخشم دردنیا نمی‌گنجیدند .

یکی را اجل برسر[3] آورد جیش

سر آمد بـرو روزگاران[4] عیش

محصول بیت : برسریکی ازآنان اجل لشکرکشید ، یعنی یکی فوت‌کرد ، روزگار عیش و صفا برو سرآمد . حاصل : زمان عمر وحیاتش تمام شد .

بداندیش وی را درون شادگشت

بگورش پس از مدتی برگذشت[5]

محصول بیت: دل‌دشمن درمرگ‌او شاد شد، پس‌ازمدتی ازکنارگورش گذشت.

۱ـ ع ، درشماتت دشمن برمرگ عدو وتغییر او ازمرگ .   ۲ـ **متن** ، تن .

۳ـ ع ، ف ، در .   ۴ـ **متن** ، روزگار .   ۵ـ **متن** ، درگذشت .

شبستان گورش در[1] اندوده دید
که وقتی سرایش زراندوده دید

محصول بیت : خانهٔ گورش ، یعنی گورش را دراندوده دید ، یعنی گل اندوده دید وحال آن که در موقع حیات سرایش را زر اندود دیده بود ، یعنی با آب طلا مزین منقش دیده بود .

خـرامان ببالینش آمد فـراز
همی گفت باخود لب ازخنده باز

محصول بیت : خرامان به بالینش ، یعنی برسر قبرش آمد درحالی که لبش از خنده بازبود، با خود می‌گفت، یعنی خنده‌کنان می‌گفت ـ مقول قول بیت بعدی است:

خوشا وقت مجموع آن کس که اوست
پس از مرگ دشمن درآغوش دوست

محصول بیت : خوشا وقت مجموع آن کس که پس ازمرگ دشمنش درآغوش دوست است ، یعنی پس ازمرگ دشمن درآغوش دوستش می‌خوابد .

پس ازمرگ آن کس نباید گریست
که روزی پس ازمرگ دشمن بزیست

محصول بیت : پس ازمرگ آن‌کس نبـایدگریست که پس ازمرگ دشمنش یك روز زنده ماند .

ز روی عـداوت ببازوی زور
یکی تخته برکندش ازروی گور

محصول بیت : ازروی عداوت ، به‌نیروی بازویش ، از روی گـور تختـه‌یی برکند تا ببیندکه درزیر خاك حالش چگونه است ؟

سر تاجـور دیـدش انـدر مغاك
دوچشم جهان بینش آکنده[2] خاك

مغاك : به‌ضم وفتح «م» یعنی گود .

۱ ـ متن زراندوده ۲ ـ ع : آکنده .

محصول بیت: سرش راکه دردورۀ حیات تاجور بود، درآن‌گود دید ، دوچشم جهان بینش پرازخاك بود، یعنی سروچشمش را دراین وضع دید .

وجودش گرفتار زندان گور　　تنش طعمۀ کرم و تاراج مور

محصول بیت: وجودش را گرفتار زندان‌گور دید ، تنش راطعمۀ کرم وتاراج مور دید . حاصل : وی را درچنین اوضاع دید .

چنان تنگش آکنده خاك استخوان
که از عاج پر[1] توتیا سرمه دان

تنگش : ضمیر درمعنی مقید است به «استخوان» .

محصول بیت : استخوانش را خاك چنان تنگ پرکرده بودکه گویا ازعاج سرمدانی بود پراز توتیا .

زدورفلك بدر رویش هلال　　زجور زمان سروقدش خلال

محصول بیت : بدر رویش از دور فلك هلال شده بود ، قد سروش ازجور زمان خلال شده بود .

کف دست وسرپنجۀ زورمند　　جدا کرده ایام بندش زبند

محصول بیت : ایام بند ازبند کف ودست وسرپنجۀ زورمندش را جدا کرده بود ، یعنی ازهم پاشیده بود .

چنانش بر او رحمت آمد ز دل
که بسرشت برخاکش[2] ازگریه گل

محصول بیت : چنان برمرده ازدلش رحمت‌آمدکه برگورش از گریه خاك را گل‌کرد . حاصل : چنان‌گریه کردکه خاك گورش‌گل شد .

پشیمان شد ازکرده وخوی زشت
بفرمود برسنگ گورش نوشت[3]

محصول بیت : ازکار ناپسندیده وخوی زشت خود پشیمان شده فرمود بر

---

۱ ـ ع ، ف ، متن : بر .　　۲ ـ ع : گورش .　　۳ ـ ع ، ف : نبشت .

سنگ‌گور او این بیت را نوشتند :

مکن شادمانی[1] بمرگ کسی   که‌دهرت‌نماندپس‌ازوی‌بسی

محصول بیت : برمرگ‌کسی شادمانی‌مکن ، زیرا روزگار تورا هم پس از او زیاد زنده نمی‌گذارد ، یعنی توهم رفتنی هستی .

حضرت شیخ به‌معرفت شروع کرده می‌فرماید :

شنیداین سخن عارفی‌هوشیار   بنالید کای قادر کردگار

محصول بیت : عارفی هوشیار این سخن را شنید ؛ نالید وگفت : ای کردگار توانا !

عجب گر تو رحمت نیاری براو
که بگریست دشمن بزاری براو

محصول بیت : یارب ! عجب است‌که تو براو رحمت نیاوری واورا نبخشی ، یعنی البته می‌بخشی . زیرا دشمن براو بگریست ، یعنی دشمن براو رحمت‌آورد و گریه‌کرد پس توکه دوست او هستی به‌طریق اولی برو رحمت می‌کنی .

تن ما شود نیز روزی چنان   که بروی بسوزد دل‌دشمنان

محصول بیت: تن ما نیزروزی چنان می‌شود ،که دل دشمنان بروی می‌سوزد، یعنی وجود ما نیز روزی به چنین حالی درمی‌آید که دشمنان برآن ترحم می‌کنند.

مگر دردل دوست رحم‌آیدم   که[2] بیندکه دشمن ببخشایدم

محصول بیت : امیداست‌که برمن دردلدوست رحم‌آید،چون‌می‌بیندکه‌دشمن برمن می‌بخشاید وبرایم گریه می‌کند .

بجایی رسد کار سر دیر و زود[3]
که‌گویی دراو دیده هرگز نبود

محصول بیت : کار سر دیر یا زود به‌جایی می‌رسدکه‌گویی هرگز دراو دیده

---

۱ ـ متن : شادمان . ۲ ـ ع ، ف : چو . ۳ ـ ع : دیرزود .

نبوده است ، یعنی به حالی می‌ماندکه اگر ببینی می‌گویی هرگزچشم نداشته است .

حکایت[۱]

زدم تیشه یك روز بر تل خاك   بگوش آمـدم نالهٔ دردناك

آمدم : «م» درمعنی مقید است به «گوش» درتقدیر :گوشم .

محصول بیت : روزی بر تل خاك تیشه زدم ، یعنی جایی را کندم ، به‌گـوشم نالهٔ دردناکی آمد ، یعنی ازخاك ناله‌یی شنیدم .

که زنهار[۲] اگر مردی آهسته تر

که چشم و بناگوش و رویست و سر

محصول بیت : ازخـاك آواز آمد که زینهـار ! اگـر جوانمـردی ، تیشه را آهسته‌تربزن که چشم وگوش وروی وسرم است . حاصل: اینجاراکه می‌کنی اعضای وجود انسانی است ، تیشه‌را آهسته بزن .

حکایت[۳]

شبی خفته بودم بعزم سفر   پی کاروانی گرفتم سحر

محصول بیت: یك شب به‌عزم سفرخوابیده بودم ، صبح پی‌کاروانی را گرفتم ، یعنی ازعقب‌کاروانی رفتم .

بر آمد یکی سهمگین باد گرد[۴]

که بر چشم مردم جهان تیره کرد

بادگرد : یعنی‌گردباد .

محصول بیت : گردبـاد سهمـگینی برآمد که جهـان را بـر چشم مـردم تیره وتار نمود .

بره در[۵] یکی دختر خانه بود   بمعجر غبار ازپدر میزدود

بره در : «ب» حرف ظرف . «در» آنرا تأکید می‌کند .

۱ـ ع ، ف ، ندارد .   ۲ـ متن ، زینهار .   ۳ـ ع ، حکایت پدر ودخترخرد .

۴ـ ع ، ف ، بادوگرد .   ۵ـ ع ، ف ، بر .

دخترخانه : یعنی دختر خانه پرور و سفرناکرده .

معجر : یعنی روسری .

محصول بیت: در راه همراه ما یك دختر خانه پرور بودکه بیرون نرفته و سفرناکرده بود . با روسری غبار ازصورت پدرش پاك می‌کرد .

پدر گفتش ای نازنین چهر من
که داری دل آشفته از مهر[1] من

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : پدرش‌گفت : ای دختر نازنین چهرهٔ من ،که ازمهـرمن دل را آشفته می‌داری ، یعنی از محبت من اینهمه ناراحت می‌شوی ؛

نه چندان نشیند برین چهره[2] خاك
که بازش بمعجر توان کرد پاك [3]

محصول بیت : برین صورت من چنـدان خاك نمی‌نشیندکه بازهم بتـوان با روسری پاکش‌کرد .

حضرت شیخ به پند ومعرفت شروع کرده می‌فرمایند :

ترا نفس رعنا چوسرکش ستور
دوان میبرد تا بسر[4] شیب گور

محصول بیت: بەطریق خطاب عام می‌فرماید : نفس رعنا مانند ستور سرکش تورا دوان می‌برد تا به سرگودی گور .

اجل ناگهت بگسلاند رکیب[5] عنان بازنتوان گرفت ازنشیب

ناگهت : «ت» ضمیر خطاب ، درمعنی مقید است به «رکیب» یعنی رکیبت .

رکیب : ممال «رکاب» است به ضرورت قافیه .

۱ـ ع (حاشیه) ، ف : آشفتهٔ مهر . ۲ـ ع ، ف : درین دیده . ۳ـ متن : پاك‌کرد .
۴ـ ع : سر . ۵ـ ع : رکاب .

محصول بیت : به‌محض رسیدن به‌نزدیك گور ، اجل ناگهان رکابت را می‌گسلاند ، عنان را ازنشیب‌گور باز نتوان‌گرفت ، پس درآن می‌افتی ومی‌مانی . حاصل‌آنست‌که تابع هوای نفس می‌شوی وازتدارك آخرت غافل می‌مانی، ناگاه اجل می‌رسد درآن حال به‌آخرت منتقل می‌شوی . العیاذ بالله .

گفتار درموعظه وپند[1]

خبر داری ای استخوانی قفس

که جان تو مرغیست نامش نفس

محصول بیت: به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : ای قفس استخوانی ! آیاخبر داری ،که جان تومرغی است‌که نامش نفس است ؟

چو مرغ ازقفس رفت وبگسست قید

دگر ره نگردد بسعی تو صید

محصول بیت : وقتی مرغ ازقفس پرید وقید وبند خودرا بگسست ، دوباره به‌سعی‌تو صید نمی‌شود . حاصل: پس‌از مرگ دومرتبه نمی‌توان زندگی‌به‌دست آورد. پس اکنون فرصتی است برای هرکس، که‌بکارهای‌آخرت بپردازد.

نگه دار فرصت که عالم دمیست

دمی پیش دانا به از عالمیست

محصول بیت : فرصت را نگاه دارکه عالم درحقیقت یك نفس است . یك دم درپیش شخص دانا بهتراز تمام عالم است ، یعنی دمی‌که درآن به خیرآخرت کارکنی بهتراز تمام دنیاست چون به دردآخرت‌آن دم می‌خورد .

سکندرکه بر عالمی حکم داشت

درآن دم‌که میرفت[2] عالم گذاشت

محصول بیت: اسکندرکه برتمام عالم حکم داشت ، یعنی‌پادشاه تمام عالم بود

۱ـ ع : درموعظه وتنبیه ، ف : سه‌ستاره . ۲ـ ف : بگذشت و .

درآن دم‌که ازدنیا می‌رفت جهان را گذاشت ورفت ، باخودش نبرد .

میسر نبودش کزو عالمی[۱] ستانند ومهلت دهندش دمی

محصول بیت: میسر وممکن نشدکه عالم را از او بستانند ویك دم براومهلت بدهند . پس معلوم می‌شودکه یك لحظه از تمام عالم بهتراست .

برفتند وهرکس درودآنچه کشت
نمانـد بجـز نـام نیکـو و زشت

محصول بیت : برفتند ، یعنی مردند وبه جهان دیگر رفتند وهرکس آنچه کشت دروکرد، یعنی‌دراین‌نیا هرچه‌کرده بود درآخرت جزایش راگرفت. دردنیا جز نام نیکو وزشت نمی‌ماند ، بقیه همه فانی است .

چرا دل برین کاروانگه نهیم که یاران برفتند وما[۲] بررهیم[۳]

محصول بیت : چرا براین کاروانسرا دل‌نهیم ، یعنی به دنیـا عشق ورزیم ؟ درحالی‌که یاران رفتند وما هنوز درراه هستیم وپشت سرآنان می‌رویم .

دل اندر دلارام دنیـا مبند که‌ننشست‌باکس که‌دل‌برنکند

دلارام : ترکیب وصفی است از«آرامیدن» به‌معنی مایهٔ آرامش دل . دراینجا به‌معنی سرور است وجایز است‌که مجازاً جاریهٔ چنگی مشهور باشد .

محصول بیت : بـه طریق خطاب عـام می‌فرماید : به دلارام دنیا دل مبند ، یعنی به این زن دل مده ، زیرا با کسی ننشست ومصاحبت ننمودکه دلش را نکند . حاصل : هرکس به دنیا عشق ورزید البته فریب خورد .

چو در خاکدان لحد خفت مرد
قیامت بیفشاند از روی[۴] گـرد

محصول بیت : مرد وقتی درخاکدان‌گور خوابید ، یعنی وقتی داخل قبر شد،

۱ـ **متن** : درعالمی . ۲ـ **متن** : برفتند ما . ۳ـ ع ، ف : اضافه دارد :
پس‌ازماهمین‌گل‌دهد (ع: دمد) بوستان نشینند با یکدگـر دوستان
۴ـ ف : موی .

فقط درقیامت گرد از روی می‌افشاند .

سر از جیب غفلت بر آور کنون

که فردا نماند بخجلت[1] نگون

محصول بیت : سرت را اکنون ازجیب غفلت برآور ، یعنی اکنون‌که درقید حیات هستی غفلت را ترك کن وتدارك‌آخرت بکن ، تا در قیامت از خجلت سرت نگون نماند ، یعنی درقیامت شرمنده نشوی .

نه‌چون خواهی آمد بشیراز در

سر و تن بشویی ز گرد سفر

محصول بیت : متضمن استفهام انکاری است . آیا چنین نیست که وقتی می‌خواهی به‌شیراز بیایی ، سروتنت را از گرد سفر می‌شویی ؟ در هرصورت ذکر «شیراز» نسبت به‌خودش می‌باشد وگرنه مراد ، ازمسافرت به وطن آمدن است .

پس ای خاکسار گنه عنقریب

سفر کرد خواهی بشهر[2] غریب

محصول بیت : پس ای خاکسارگناه ! به‌زودی به‌شهرغریب سفرخواهی‌کرد ، یعنی به‌آخرت سفرخواهی‌کرد .

بران از دو سرچشمهٔ دیده جوی

ور آلایشی داری ازخود بشوی

محصول بیت : ازدوسرچشمهٔ دیده‌جوی روان‌کن، یعنی بسیارگریه‌کن واگر آلایشی داری با توبه واستغفار ازخود بشوی تا ازدنیا ناپاك نروی .

حکایت

زعهد پدر یاد دارم همی[3]   که باران رحمت براو هردمی

عهد : دراینجا به‌معنی زمان است.

---

۱ ـ ع(حاشیه)، ف: بحسرت . ۲ ـ ع، ف : بشهری. ۳ ـ ع: یادم آیدهمی، ف: یادم آمدهمی.

محصول بیت : از زمان پدرم در یاد دارم ، یعنی به‌خاطر دارم . مصـراع دوم دعا وازقبیل حشوملیح است ـ که هرلحظه باران رحمت براو ببارد ، ویا باد . یعنی خدا همواره براو رحمت کناد .

آنچه درخاطر حضرت شیخ مانده ، بیت آینده است :

که در طفلیم[1] لوح ودفتر خرید
ز بهرم یکـی خـاتم زر خـرید

که : حرف بیان است .

محصول بیت : که پدرم درایام کودکی برایم لوح ودفتر خرید ـ لوح برای نوشتن ، دفتر برای خواندن ـ علاوه براینها ، برایم یك خاتم زر خرید .

بدر کرد ناگه یکی مشتری بخـرمایی ازدستم انگشتری

محصول بیت : ناگاه یك مشتری درمقابل یك خـرما انگشتری را از دستم بدرآورد . حاصل : مرا فریب داد .

حضرت شیخ به‌مناسبت سرگذشت خود به‌معرفت شروع‌کرده می‌فرماید :

چو نشناسد انگشتری طفل خرد
بشیـرینـی از وی توانند بـرد

محصول بیت: چون طفل خرد انگشتری را نمی‌شناسد به‌وسیلهٔ یك شیرینی می‌توانند از وی انگشتری را بگیرند وببرند .

تو هـم[2] قیمت عمـر نشناختی
که در عیش شیرین درانداختی[3]

محصول بیت: به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : تو نیز قیمت عمرت رانشناختی که درعیش شیرین برانداختی ، یعنی درراه هوا وهوس وعیش وصفاآنرا تلف‌کردی .

---

۱ ـ ف : خردیم . ۲ ـ متن : همه . ۳ ـ ع . ف : برانداختی .

قیامت که نیکان باعلا[1] رسند زقعر ثری تا[2] ثریا رسند

باعلا : یعنی به‌مراتب بلند .

مراد از«ثری» زمین ومراد از«ثریا» خوشهٔ پروین است .

محصول بیت : درقیامت که نیکان وشریفان به‌فردوس اعلا می‌رسند، از زیر زمین تا ثریا می‌رسند، یعنی به‌بالاترین مراتب واصل می‌شوند ؛

ترا خود بماند سر از ننگ[3] پیش
که گردت بر آید عملهای خویش

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : وقتی نیکان به مراتب اعلا می‌رسند سرتو از ننگ درپیشت می‌ماند . زیرا عملهای بدت به اطرافت می‌آید . پس از شرمندگی نمی‌توانی سرت را بلندکنی وبه روی‌کسی نگاه‌کنی .

برادر ز کار بدان شرم دار که درروی‌نیکان‌شوی‌شرمسار

برادر : منادا ، حرف ندا محذوف است .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : ای برادر ! ازکار بدان شرم دار ،که در قیامت درروی نیکان شرمسار می‌شوی .

درآن روزکز فعل پرسند و قول
اولوالعزم را تن بلرزد ز هول

باید دانست که «الوالعزم» آن پیغمبرانی‌هستندکه صاحب شریعت وکتاب بودند ودر تقریر آن کوشش بلیغ نموده‌اند ودرمشقت وتحمل آن به طعن طاعنان بسیار صبرکرده‌اند، مشهورآنان : نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی ومحمد ص است .

هول : یعنی ترس وهیبت .

۱ـ **ف** : براعلا . ۲ـ **ع** ، **ف** : بر . ۳ـ **متن** : نیك .

محصول بیت : درآن روزقیامت که ازافعال واقوال سؤال کنند، تن پیغمبران الوالعزم ازترس وهیبت می‌لرزد تا چه رسد به دیگران .

بجایی که دهشت خورند انبیا　　تو عذر گنه را چه داری بیا

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : درجایی که انبیا دهشت می‌خورند توبرای عذرگناه چه داری؟ بیا ببینم . زیرا خیلی بی‌کس وتنهایی !

زنانی که طاعت برغبت برند　　ز مردان ناپارسا بگذرند

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : زنانی که از روی رغبت به‌خدا طاعت و عبادت کنند ، در آخرت ازمردان ناپارسا مقبول‌تر وگرامی‌ترند .

ترا شرم ناید ز مردی خویش
که باشد زنانرا قبول از تو بیش

محصول بیت : آیا ازمردی خودت شرمت نمی‌آید ؟که قبول زنان بیشتر از تو باشد . ویا طاعت‌آنان ازطاعت تو بیشتر مورد قبول واقع شود ؟

زنان رابعذری معین که هست　　زطاعت بدارند گه گاه[1] دست

مراد از«عذرمعین» حیض ونفاس است .

که : حرف رابط صفت است .

محصول بیت : زنان به‌سبب آن عذرمعین که دارندگاهگاه ازطاعت وعبادت دست برمی‌دارند و به‌کارهای دیگر می‌پردازند ، با وجود این بازهم ازمردان بدکار مقبول ترند .

تو بی‌عذر یك سو نشینی چو زن
رو ای کم ززن[2] لاف مردی مزن

محصول بیت: به‌طریق‌خطاب عام می‌فرماید: توبدون عذر، مانندزن ازعبادت

۱ ـ متن ، که وگاه .　　۲ ـ ع ، کم زن و .

به‌کنار می‌نشینی ، حاصل : مانند زن معذور دست ازعبادت می‌کشی . برو ، ای‌کمتر از زن ، لاف مردی مزن !

مرا خود چه باشد زبان آوری

چنین گفت شاه سخن[۱] عنصری[۲]

زبان‌آور : ترکیب وصفی است به‌معنی فصیح وشاعر. «ی» حرف مصدر .

محصول بیت : زبان‌آوری وشاعری من خود چه باشد یعنی چه ارزش دارد ؟ پادشاه سخن عنصری چنین گفته است ، یعنی نه من بلکه عنصری مداح و ملك‌الشعرای سلطان محمود غزنوی چنین‌گفته است . بیت‌آینده‌گفتهٔ عنصری است :

چو از راستی بگذری خم‌بود   چه مردی بود کز زنی کم‌بود

محصول بیت: عنصری‌گفته :که وقتی ازراستی بگذری ، خم می‌شود ، یعنی چون از راستی بگذری‌کجی مسلم است . چه مردی می‌شودآنکه‌کمتر از زنی است. حاصل : مردی‌که‌کمتر از زن است ، چه‌نوع مرد می‌شود ؟

بناز وطرب نفس‌پرورده‌گیر   بایام دشمن قوی کرده گیر

محصول بیت: نفست را با ناز وطرب پرورده بگیر ، روزگاری دشمن را قوی کرده بگیر ، یعنی انسان وقتی نفسش را پرورش داد مطلقاً دشمنش را نیرومند و چیره کرده است .

حکایت[۳]

یکی بچهٔ گرگ می‌پروریند

چو پرورده شد خواجه‌برهم[۴] درید[۵]

محصول بیت : شخصی بچهٔ گرگ می‌پرورید وتربیت می‌کرد ، وقتی پرورش

۱ـ ع، درمدح شه .   ۲ـف ؛ مراخودمبین‌ای‌عجب‌درمیان   ببون تا چه گفتند پیشینیان

۳ـ ع ، ف ، ندارد .   ۴ـ متن ؛ بر .   ۵ـ ع ، ف ؛ اضافه دارد .

چو بر پهلوی جان سپردن بخفت   زبان آوری درسرش رفت و گفت

یافت صاحبش را بدرید .

تو دشمن چنین نازنین پروری[1]
ندانی که ناچار زخمش خوری

محصول بیت : تو که دشمنت را چنین به‌ناز پرورش می‌دهی ، نمی‌دانی که ناچار زخمش را می‌خوری وآسیبش را می‌بینی .

حضرت شیخ به‌معرفت شروع کرده می‌فرماید :

نه ابلیس درحق ما طعنه زد   کزینان نیاید بجز کار بد

محصول بیت : به‌طریق استفهام انکاری می‌فرماید: آیا ابلیس درحق ما طعنه نزد ؟ یعنی البته طعنه زدکه ازاینان جزکار بد وفسق وفجور نمی‌آید ، یعنی انصاف است‌که به چنین دشمنی مطیع‌گردی ومخالفت خدا بکنی ؟

فغان از بدیها که درنفس ماست
که ترسم شود ظن[2] ابلیس راست

محصول بیت : فریاد وفغان ازآن بدیهاکه درنفس‌ماست ! می‌ترسم که ظن ابلیس درحق ما راست شود .

چوملعون پسندآمدش‌قهرما   خدایش برانداخت[3] ازبهر ما

محصول بیت : چون قهر وهلاك ما برآن ملعون پسندآمد ، یعنی مقهور شدن ما را دوست داشت ، خدا اورا به‌خاطر ما برانداخت، یعنی‌ازدرگاه خود مردود ورانده کرد .

کجا سر برآریم ازین عار و ننگ
که با او بصلحیم وبا حق بجنگ

محصول بیت: ازین عار وننگ چگونه سربرآوریم وبه‌روی کسی‌نگاه‌کنیم؟ که با ابلیس درصلح وصفا وباحق در جنگ و جدال هستیم . حاصل : مطیع شیطان و مخالف خدا هستیم .

۱ـ ع ، تودشمن بنازش‌همی‌پروری .   ۲ـ ف ، طعن .   ۳ـ ع ، ف ، بینداخت .

نظر دوست نادر کند سوی دوست
چو در روی دشمن بود روی‌دوست

محصول بیت : دوست به سوی دوست‌کمتر نظرمی‌کند وقتی روی دوست در روی دشمن‌باشد ، حاصل: دوست بر آن دوست‌که با دشمنش یارباشد کمتر نظرمی‌کند، یعنی توکه تابع شیطان باشی ، خدا برتو عنایت نکرده رحمت نمی‌آورد .

گرت دوست باید کزو بر خوری
نباید که فرمان دشمن بری

محصول بیت : اگر دوست لازم داری‌که از او بهره‌مند شوی ؛ شایسته نیست ونبایدکه فرمان دشمن ببری واز دشمن اطاعت‌کنی .

روا دارد از دوست بیگانگی   چو[1] دشمن گزینند بهمخانگی

محصول بیت : وقتی‌کسی دشمن را به همخانگی برگزینند پس بیگانگی و دوری ازدوست را روا می‌دارد .

دربعضی نسخ به‌جای «چو» ، «که»آمده ، حاصل : هرکس با دشمن دوست ، دوستی‌کند می‌خواهدکه از دوستش بیگانه شود .

ندانی[2] که کمتر نهد دوست پای
چو بیند که دشمن بود در سرای

این بیت متضمن استفهام انکاری است .

محصول بیت: آیا نمی‌دانی‌که دوست‌کمتر پای می‌نهد ، یعنی نمی‌رود وداخل نمی‌شود وقتی‌که درسرای دوست دشمن هست ؟ یعنی درخانه‌یی‌که دشمن باشد دوست درآن قدم نمی‌گذارد .

بسیم سیه[3] تا چه خواهی خرید
که‌خواهی دل ازمهر یوسف برید

محصول بیت : با سیم سیاه قلب چه خواهی خریدکه می‌خواهی دل ازمهر

---

۱ ـ ع (حاشیه) ، ف : که .   ۲ ـ ع : همانا .   ۳ ـ متن : زسوم .

یوسف ببری؟ یعنی محبت و مهر خدارا ترك می‌کنی با دنیا چه خواهی خرید؟ در حالی‌که مراد از دنیا خود صرف‌کردن در راه خدا وجلب توجه خداست .

تو از دوست گر عاقلی بر مگرد
که دشمن نیارد نگه در تـو کرد

محصول بیت : اگر عاقل ودانا هستی ، از دوست ، یعنی از خـدا مـگرد . تا اینـکه دشمن ، یعنی شیطان نتواند درتو نـگاه‌کنـد ، وآسیب برساند .

این معنی حقیقی است وپیش ازاین به‌طریق تمثیل است .

حکایت

یکی برد بـر[1] پادشاهـی ستیـز
بدشمن سپردش که خونش بریز

محصول بیت : کسی برپادشاهی ستیز برد ، یعنی در خصوصی باپادشاه ستیزه وعناد و مقابله نمود . پادشاه وی را به دشمنش سپردکه خونش را بریز وهلاکش‌کن .

گرفتـار در دست آن کینه تـوز
همی گفت با خود[2] بزاری وسوز

کینه توز : ترکیب وصفی است از«توزیدن» یعنی انتقام‌کشیدن .

محصول بیت: بیچـاره گرفتـار دردست آن کینـه تـوز ، با زاری و سوز با خود می‌گفت :

اگر دوست برخود نیازردمی   کی‌ازدست دشمن جفابردمی

محصول بیت: اگردوست را ازخودم نمی‌آزردم وناراحت نمی‌کردم ، چه وقت از دست دشمن جفا می‌بردم ؟ یعنی جفا نمی‌بردم .

بنـاخن ز[3] دشمن بدرید[4] پوست
رفیقی که برخود بیازرد دوست

محصول بیت: باناخن پوست صورتش را بدرید ، رفیقی کـه دوستش را آزرده

۱ـ ف : با . ۲ـ ف : هردم . ۳ـ ع ، ف : بتا جور . ۴ـ ع. ف : بدردش .

خاطر ساخت . حاصل :کسی‌که دوستش‌راآزرد ، ازپشیمانـی‌پوست صورتش را پاره می‌کند وپشت دستش را به دندان می‌گزد .

تو با دوست یکدل شو و یکسخن

که خود بیخ دشمن بر آید زبن

محصول بیت: به‌طریق خطاب عام می‌فرماید : توبا دوستت یکدل ویك زبان باش ، یعنی مطابق وموافق دوستت باش ،که بیخ دشمن خودش ازبن برمی‌آید ، یعنی بی‌آنکه تو زحمت بکشی دشمن خودش هلاك می‌شود .

نپندارم این زشت نامی نکوست

بخشنـودی دشمـن آزار دوست

محصول بیت : خیال نمی‌کنم این زشت نامی خوب باشد : بـرای خشنودی دشمن ، دوست را رنجانیدن وآزردن . حاصل: به‌خاطردشمن دوست راآزردن معقول وپسندیده نیست .

مراداز«دوست» خدا ، ومراد از«دشمن» ابلیس علیه‌اللعنه است .

حکایت

یکی مال مردم بتلبیس خورد

چو برخاست لعنت برابلیس کرد

محصول بیت : شخصی مال مردم رابا تلبیس وتزویر خورد ، وقتی خورد واز سفره برخاست برابلیس لعنت‌کرد .

وجایزاست‌که به‌طریق حکایت باشد ، یعنی می‌خورد وبرمی‌خواست وبرابلیس لعنت می‌کرد .

چنین گفت ابلیس اندر رهی   که هرگز ندیدم چنین ابلهی

محصول بیت : ابلیس در راه براو تصادف‌کرد ، چنین‌گفت :که هرگز چنین

ابلهی ندیدم ، یعنی دردنیا ابلهی مانند تو ندیدم .

ترا با منست ای فلان آشتی بجنگم چرا گردن افراشتی

«ی» درآشتی اصلی ودر «افراشتی» برای خطاب است .

محصول بیت: ابلیس برآن حرامخوارگفت: ای فلان ! تو بامن آشتی داری که از من اطاعت می‌کنی ومخالف من نیستی ، چرا به‌جنگ من‌گردن افـراشتی ؟ سبب این دشمنی چیست ؟

حضرت شیخ به‌پند ومعرفت شروع‌کرده می‌فرماید :

دریغست فـرمودهٔ دیـو زشت

که دست‌ملك برتوخواهد نوشت[1]

دیو : یعنی شیطان .

محصول بیت : فرمودهٔ شیطان زشت را پذیرفتن وازآن اطاعت‌کردن دریـغ است ؟ زیرا دست ملك‌آنرا یك یك برتو خواهد نوشت .

روا داری از جهل وبی باکیت[2]

کـه پـاکان نویسنـد نا پـاکیت

محصول بیت: آیا ازنادانی وبی‌باکی روامی‌داری‌که پاکان، یعنی‌کراماکاتبین، ناپاکی وعصیان وگناه تورا بنویسند ؟

طریقی‌بدست‌آر وصلحی بجوی

شفیعی بـرانگیز و عذری بگوی

محصول بیت : طریقی به دست‌آور وصلحی بجوی ، یعنی درزهد وصلاح و استغفار وتوبه بکوش و مخالفت امرخدا مکن . برای‌گناهانت شفیعی برانگیز وجرم وخطایت را یـاد کرده بـه درگاه خدا عـذری بیاور . حاصـل : پیوسته تـوبه کـن و مغفرت بخواه .

۱ـ ع : نبشت .   ۲ـ ع ، ف : ناباکیت .

که یك لحظه صورت نبندد امان

چـو پیمانه پرشد بدور زمان

که : حرف تعلیل است برای بیت سابق .

محصول بیت : آن کارها را به جای آور ، زیـرا یك لحظه امان صـورت نمی‌بندد ، وقتی پیمانهٔ دورزمان پرشد ، یعنی فرصت را فوت نکرده ، مشغول‌توبه و استغفار باش ، زیرا به‌محض اینکه پیمانهٔ عمر به‌آخر رسید لحظه‌یی امان نمی‌دهد درآن موقع توبه واستغفار فایده نمی‌بخشد .

وگر دست قدرت نداری بکار

چو بیچارگان دست زاری بر آر[1]

محصول بیت : واگر برای‌کار دست قدرت نداری ، یعنی ازکار بازمانده‌ای و اعضایت قدرتی ندارد ، مانند بیچارگان دست به‌زاری بر آور ، یعنی‌دست نیازوتضرع به درگاه خدا بلندکن .

گرت رفت ازاندازه بیرون بدی

چو گفتی که بد رفت نیك آمدی

محصول بیت : اگر بدی وجرم وعصیان تو ازاندازه بیرون شد ، وقتی توبه واستغفارکردی وبرگناهانت اعتراف‌نمودی، نیك‌آمدی وبدین‌طریق‌جمیع‌گناهانت‌را مورد عفو قرار دادی وخودت مقبول درگاه شدی .

فرا شو چوبینی در صلح باز که ناگه در توبه گردد فراز

فرا : دراینجا ادات تأکید است .

محصول بیت : وقتی درصلح را باز بینی ، برو صلح‌کن ، یعنی وقتی‌که قبول توبه ممکن است فرصت را از دست مده مشغول استغفار وتوبه باش ، زیـرا احتمال داردکه ناگاه درتوبه بسته شود ودیگر توبه فایده ندهد .

---

۱ ـ **متن :** دست بزاری برآر .

مرو زیر بار[1] گنه ای پسر — که حمال عاجز بود در سفر

محصول بیت: ای پسر ! زیر بارگناه مرو ، یعنی مرتکب گناه مباش وزیر بارگناه قرار مگیر . زیرا حمال درسفر عاجز می‌شود ، یعنی آنکه درپشت بار دارد درسفر درمانده می‌شود .

پی نیکمردان بباید شتافت
که هر که این سعادت طلب کرد یافت

محصول بیت : باید درپی نیکمردان شتافت ، یعنی باید تابع نیکان شد ودر پی آنان رفت . زیرا هر کس که این سعادت‌را طلب کرد، یافت ، زیرا فیاض بخل ندارد.

ولیکن تو دنبال دیو خسی — ندانم که درصالحان کی[2] رسی

محصول بیت : ولیکن تودنبال شیطان خبیث هستی ، نمی‌دانم که چه وقت درصالحان می‌رسی ؟

پیمبر کسی را شفاعتگرست — که برجادهٔ شرع پیغمبرست[3]

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : پیغمبر برای کسی شفاعتگر است که برجادهٔ شرع شریف اوست، یعنی مطیع امرونهی او وعامل شرع شریف اوست.

حکایت[4]

گل آلوده‌ای راه مسجد گرفت
ز بخت نگون طالع[5] اندر شگفت

محصول بیت : شخصی گل‌آلوده ، راه مسجد درپیش گرفت ، یعنی خواست داخل مسجد شود ، زیرا بیچاره ازبخت نگون طالع درشگفت بود یعنی قصد ورود

۱ـ ع ، فروریزبار ، متن ، پای .   ۲ـ ع ، ف ، چون .
۳ـ ع ، ف ، اضافه دارد ،
ره راست رو تا بمنزل رسی — تو برره نه‌ای زین قبل واپسی
چو گاوی که عصارچشمش ببست — دوان تا بشب شب هما نجا که هست
۴ـ ف ، سه‌ستاره .   ۵ـ ف ، بود .

به‌مسجد نداشت بلکه ازبخت نگون طالعش متحیربود وبی آنکه خبری داشته باشد داخل شد .

یکی منع[1] کردش که تبت یداك
مرو دامن آلوده در[2] جای پاك

محصول بیت : شخصی اورا ازوارد شدن منع کرد وگفت ، هردو دستت هلاك باد ، یعنی توهلاك شوی ـ دعا علیه است ـ «تبت» فعل ماضی مفـرد مؤنث غـایب . «یدان» تثنیهٔ «ید» استدراضافه «ن» ساقط شده.

دامن آلوده درجای پاك مرو ، یعنی به‌مسجد داخل مشو .

حضرت شیخ به‌پند ومعرفت آغازکرده می‌فرماید :

مرا رقتی در دل[3] آمد برین   که پاکست وخرم بهشت‌برین

برین : (دومی) «بر» اسم است به‌معنی«علی». «ی» حرف نسبت . «ن» حرف تأکید است .

محصول بیت : حضرت‌شیخ می‌فرماید: در دل من براین‌حال رقتی آمد، زیرا فردوس اعلا پاك و خرم است ، کسی داخل آن می‌شودکه ازمعصیت پاك است ، گناه آلوده را درآن راه نیست .

در آن جای پاکان امیدوار   گل آلودهٔ معصیت را چه کار

محصول بیت : درآن جای پاکان امیدوار ، یعنی درجای صالحان پـاك ،گل آلودهٔ معصیت چه‌کار دارد ؟ یعنی در مقام پاکان ، ناپاکان راه ندارند .

بهشت آن ستاندکه طاعت برد   کرا نقد باید بضاعت بـرد

محصول بیت: بهشت راکسی می‌خردکه به‌آخرت طاعت می‌برد ، یعنی اعمال نیك می‌برد . هرکس نقد لازم دارد ، یعنی هرکس سیم وزر می‌خواهد ، بایدسرمایه ببرد ، حاصل : هرکس طالب بهشت است باید به‌آخرت عمل صالح ببرد .

۱ـ **ف** : زجر .   ۲ـ **ف** : بر .   ۳ـ **متن** : بدل .

مکن دامن‌از گرد زلت[1] بشوی   که ناگه زبالا ببندند جوی

مکن : فعل نهی مفرد مخاطب ، مفعولش محذوف است ، در تقدیر : آلودگی مکن .

زلت : به‌کسر «ل» دراینجا به‌معنی خطا وگناه است .

محصول بیت: آلودگی مکن ، دامنت را ازگرد خطا وگناه بشوی وپاك‌کن ، یعنی توبه واستغفارکن وبه‌آب استغفار خود را ازگردگناهان پاك کن . چون احتمال داردکه ناگاه از بالا جوی را ببندند ، یعنی اکنون که فرصت وقدرت هست معصیت را ترك کن دراطاعت وعبادت بکوش . زیرا وقتی اجل رسید امکان برای عبادت باقی نمی‌ماند .

مگو[2] مرغ دولت زقیدم[3] بجست

هنوزش سر[4] رشته داری بدست

محصول بیت : مگوکه مرغ دولت ، یعنی عمرنازنین ازدستم بجست ، دیگر پس‌ازاین‌عبادت وتقواچه فایده‌دارد؟ زیراهنوزسررشته رادردست داری، یعنی‌به‌عنوان اینکه عمرم با خطا وعصیان گذشته از رحمت خدا نا امید مباش ، زیرا هنوز بقیهٔ عمرهست‌که توبه واستغفار درآن امکان دارد .

وگر دیرشد گرم روباش وچست

ز[5] دیر آمدن غم ندارد درست

محصول بیت: می‌فرماید مگو که جوانی به خطا وسهوگذشت وچیزی به دست نیاوردم ، اگردرجوانی تحصیل نکردی ودیرشد درپیری سخت وچابك سعی وکوشش‌کن . زیرا درست‌آینده ازدیرآمدن غم ندارد . حاصل : درکارنیك سعی‌کن ، که عمل صالح درجوانی ودرپیری مقبول است از هرکسی صادر شود فرق نمی‌کند .

۱ـ **متن** : ذلت . ۲ـ ع: اگر. ۳ـ ع : قیدت . ۴ـ **متن** : سری . ۵ـ **متن**: نه .

هنوزت اجل دست خواهش نبست

بـر آور بـدرگـاه دادار دست

محصول بیت: هنوز اجل دست خواهش و تضرع تـورا نبسته ، پس در این صورت ، به درگاه حق دست بلندکن وتوبه واستغفار وتضرع واعتذارکن .

مخسب ای گنه کردهٔ خفته[1] خیز

بعذر گنـه[2] آب چشمـی بریز

محصول بیت : ای‌گناه‌کردهٔ خفته مخواب ، یعنی ای‌گناهکار خفته ، غفلت را ترك کن ، برخیز ، به‌عمل مشغول باش وبه عـذرگناه آب چشمی بریز ، یعنی عـذر گناهانت را بخواه وگریه‌کن .

چو حکم ضرورت بود کاب روی

بریزند باری برین[3] خاك کـوی

محصول بیت : وقتی به حکم ضرورت درآخرت ، به‌خاطرگناهانی‌که دردنیا مرتکب شده‌ای ، آب رویت را بریزند، باری براین‌خاك کوی بریزند ، یعنی دردنیا به‌جانب حق توجه‌کن ، برای گناهانت رویت رادرخاك بگذار وگریه وزاری‌کن ، که دردنیا این چنین‌کردن بهتر است ازآنکه درآخرت این کاررا بکنی .

ور آبت[4] نماند شفیـع آر[5] پیش

کسی‌راکه هست‌آبروی‌ازتوبیش

محصول بیت : واگر ازکثرت خطاها وگناهان درپیش خدا آبرو وحرمت و عزتی برایت نماند ،کسی را به‌پیش خدا شفیع بیاورکه حرمت وعزت او ازتو بیشتر است تا به شفاعت او مرادت حاصل شود .

خدای ار براند بقهر[6] از درم   روان بزرگان شفیع آورم

از درم : «م» درمعنی‌مفیداست به «قهر» .

---

۱ ـ **ف** ، گنه‌کار خوش خفته .   ۲ ـ **ف** ، گناه .   ۳ ـ **ع** ، درین .
۴ ـ **متن** ، ورایت .   ۵ ـ **متن** ، از .   ۶ ـ **ع** ، **ف** ، بقهر ار براند خدای .

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : اگرخدای تعالی مرا به‌قهر ازدرش براند ، روان بزرگانی را که مقبول درگاهش هستند شفیع می‌آورم ، زیرا آبروی آنان بیشتر ازمن است .

حکایت

همی یاد دارم زعهد صغر　　که عیدی برون آمدم با پدر

محصول بیت : به‌خاطر دارم درزمان کودکی، درعیدی باپدرم بیرون آمدم ، یعنی برای گردش درروزعید باپدرم به‌عیدگاه آمدم .

ببازیچه مشغول مردم شدم　　درآشوب خلق از[1] پدر گم‌شدم

محصول بیت : به‌سبب بازیچه وشلوغی مشغول مردم شدم ، ازکثرت وآشوب وازدحام مردم ازپدرم گم شدم ، یعنی پدرم را گم کردم .

برآوردم از بی‌قراری[2] خروش

پدر ناگهانم بمالید گوش

محصول بیت : ازبی‌قراری وناراحتی خروش وفریاد برآوردم. حاصل: شروع کردم به‌گریستن . دراین حال بودم‌که ناگهان پدرم گوشم را مالید یعنی گوشم را کشید وگفت :

که ای شوخ چشم آخرت چند بار

نگفتم[3] که دستم ز دامن مدار

دستم : «م» درمعنی مقید است به «دامن» درتقدیر : دامنم .

محصول بیت : گفت‌که ای‌گستاخ ! آخرچند بار به‌تو نگفتم‌که دستت را از دامنم مدار ، یعنی‌دامنم را رها مکن.

حضرت شیخ به‌مناسبت سرگذشت خود به‌پند ومعرفت شروع می‌کند :

۱ـ **متن** : درآشوب از .　　۲ـ **ف** : برآوردم ازهول ودهشت .

۳ـ **ف** : بکفتم .

بتنها نداند شدن طفل خرد   که‌مشکل‌توان راه نادیده‌برد

محصول بیت: طفل خرد به تنها رفتن قادر نیست ، زیرا راه نادیده ونادانسته بردن ، یعنی رفتن دشوار است .

توهم طفل راهی بسعی ای فقیر

برو دامن نیکمردان[1] بگیر

محصول بیت : ای فقیر ! توهم درکوشش وریاضت طفل راهی ، برو دامن نیك مردان را بگیر وازآنان پیروی‌کن ودرعمل صالح بکوش .

مکن با فرومایه مردم نشست

چو کردی زهیبت فروشوی دست

محصول بیت : بامردم فرومایه نشست وبرخاست مکن ، یعنی معاشرت و مخالطت مکن، اما وقتی بامردمان پست معاشرت‌کردی ازحرمت وهیبت دست فرو شوی ، یعنی ازاینها قطع امید بکن .

بفتراك پاكان درآیز چنگ   که‌عارف‌نداردزدریوزه‌ننگ

محصول بیت: به‌فتراك پاكان محكم چنگ بزن ، یعنی‌دامن واصلان رابگیر زیرا عارف از دریوزه ننگ ندارد . مرادآنست‌که خدمت عزیزان‌کن ومشکلات طریق را ازآنان یاد بگیر وبهره‌مند باش .

مریدان بقوت زطفلان کمند   مشایخ چودیوار مستحکمند

محصول بیت : مریدان درقوت‌کمتر از طفلان هستند ، یعنی دارای چیزی نیستند ، اما مشایخ مانند دیوار مستحکم هستند. حاصل : مریدان درسلوك وریاضت زبون‌تر ازکودکان هستند ، زیرا بدون مشایخ درسلوك چیزی ندارند ولی مشایخ همانند دیواری محکم‌اند ، پس مریدان نیازمندآنان می‌باشند .

بیاموز رفتار از آن طفل خرد   که چون استعانت بدیوار برد

محصول بیت : رفتار را ازآن طفل خرد بیاموزکه چگونه به دیوار استعانت

---

۱ ـ ع ، ف : راه دانان .

می‌برد ، یعنی تکیه‌کنان به دیوار می‌رود ، مشایخ هم همانند دیوار محکمی هستند پس به‌معاونت ومظاهرت آنان سلوك طریقت وتکمیل حقیقت‌کن .

ز زنجیر نا پارسایان برست[1] که در حلقهٔ پارسایان نشست

محصول بیت : از زنجیر ناپارسایان وفاسقان واز زمرهٔ بدبختان نجات یافت آن‌کس‌که درحلقهٔ پارسایان ومجلس اولیا نشست .

اگر حاجتی داری این حلقه‌گیر
که سلطان ازین در ندارد[2] گزیر

گزیر : درفارسی مثل «بد» عربی است اگر ادات نفی داخل شود افادهٔ اثبات می‌کند.

محصول بیت : اگر حاجتی ومهمی داری این حلقه را بگیر ، یعنی خدمت مشایخ را بپذیر ، زیرا پادشاه‌نیز محتاج این دراست وازآن گزیری ندارد .

برو خوشه چین باش سعدی صفت
که گرد آوری خرمن معرفت

محصول بیت : برو مانند سعدی خوشه چین باش ، تا خرمن معرفت جمع کنی، یعنی‌به وسیلهٔ تحصیل‌کمال ازاهل طریقت معرفت به‌دست‌آوری .

الا ای مقیمان محراب انس
چو فردا نشینید برخوان قدس

محصول بیت : هان ! ای مقیمان محراب انس وقرب ، یعنی ای مقیمان جناب عزت ومقبولان درگاه خدا، چونکه فردادرقیامت برخوان قدس‌وقرب بنشینید؛

متابید روی از گدایان خیل
که صاحب مروت نراند طفیل

محصول بیت: ازگدایان خیل‌روی متابید وازآنان اعراض مکنید ، زیرا

۱ـ ع ، بجست . ۲ـ ع (حاشیه) ، ف ، ندارد ازین در .

شخص صاحب مروت طفیلی را نمی‌راند ورد نمی‌کند .

کنون باخرد باید انباز گشت که فردا نماند ره باز گشت

محصول بیت: دراین دنیا باید با خردشریك شد ، یعنی باید پیرو عقل شد و عمل صالح کرد ، زیرا فردا ، یعنی روزقیامت ، ره بازگشت نماند . حاصل : دومرتبه نمی‌توان به دنیا آمد .

حکایت[1]

یکی غله مرداد مه توده کرد زتیماردی خاطر آسوده کرد

مراد از «دی» دراینجا زمستان است .

محصول بیت : شخصی‌درمرداد ماه غله‌راتوده‌کرد، یعنی‌خرمن‌را درمرداد ماه جمع‌آورد ، ازغم زمستان خاطرش را آسوده‌کرد .

شبی مست شد و آتشی برفروخت[2]

نگون بخت کالیوه خرمن بسوخت

کالیوه : یعنی احمق .

محصول بیت: شبی‌بیچاره مست شد ودرنزدیکی خرمن‌آتش افروخت .احمق نگون بخت ، خرمنش را سوخت .

دگر روز درخوشه چینی نشست

که‌یك جو ز خرمن نماندش[3] بدست

محصول بیت : روز دیگر بیچاره درخوشه چینی نشست ، یعنی به‌گدایی از خرمن‌دیگران پرداخت. زیرا ازخرمن‌خودش‌یك‌جو دردستش‌نماند ، همه‌اش سوخت.

چو سر گشته دیدند درویش را

یکی گفت پروردهٔ خویش را

محصول بیت: چون بیچاره را سرگشته ومتحیر دیدند ، یکی به‌طریق اندرز

۱ـ ع : حکایت مشقت‌خرمن‌سوز . ۲ـ ع : آتشی‌برفروخت ، متن ، وآتش فروخت .
۳ـ ع : نیامد .

به پروردهٔ خودش گفت :

نخواهی که باشی چنین تیره روز

بدیـوانگی خرمن خـود مسوز

محصول بیت: یکی به‌پروردهٔ خودگفت : اگر می‌خواهی‌که چنین تیره روز نباشی ، از روی دیوانگی خرمن خود را مسوزان .

حضرت شیخ به‌پند ومعرفت شروع‌کرده می‌فرماید :

گر از دست شد عمرت اندر بدی

تو آنی[1] که در خرمن آتش زدی

محصول بیت : اگر عمرت دربدی ، یعنی‌در فسق وفجورازدست رفت ، یعنی بیهوده صرف شد ، توآن کس هستی‌که درخرمن عمرت‌آتش زدی ، یعنی عمرت را ضایع وتلف‌کردی .

فضیحت بود خوشه انـدوختن

پس از خرمن خویشتن سوختن

فضیحت : یعنی رسوایی .

محصول بیت : پس ازسوختن وتلف‌کردن خرمن خود خوشه چینی وخوشه اندوختن رسوایی است .

مکن جان من تخم دین‌ورز وداد

مـده خـرمـن نیـکنـامی بباد

مکن : یعنی غفلت مکن .

محصول بیت : ای جان من! غفلت مکن ، تخم دین‌وداد بورز ، یعنی درعدل ودین کوشش‌کن . از روی غفلت خرمن نیکنامی را به باد مده ، یعنی خود را بد نام ورسوا مکن .

۱ـ متن : توانی .

چو برگشته‌بختی درافتد ببند   ازو نیکبختان بگیرند پند

محصول بیت : وقتـی بخت برگشته‌یی دربند و قیـد افتد وبرسرش بلا و مصیبت بیاید ، نیکبختان وسعادتمندان از او پند می‌گیرند .

تو پیش از عقوبت در عفو کوب
که سودی ندارد فغان زیرچوب

محصول بیت: توپیش از عقوبت درعفو ونجات را بزن ، یعنی دردورهٔ حیات توبه واستغفارکن . زیرا درزیر چوب فریاد وفغان سودی ندارد . حاصل : درآخرت پس ازگرفتارشدن به عذاب وعقاب ، فریاد وفغان فایده‌یی ندارد .

برآر ازگریبان غفلت سرت   که فردا نماند خجل دربرت

محصول بیت : امروزکه درقید حیات هستی ، سرازگریبان غفلت برآور . حاصل : غفلت را ترك کرده به زهـد وعبـادت پرداز تا اینکه درقیـامت سرت از شرمندگی دربرت نماند . حاصل : شرمنده نشوی .

حکایت[۱]

یکی متفق بود بر منکـری   گذرکردبروی‌نکومحضری[۲]

محصول بیت : شخصی برکاری منکر ، ادامه می‌داد ، یعنـی مـرتکب کار نامشروعی می‌شد ؛ قضارا دراین حال نیك محضری بر وی گذرکرد ، یعنی شیخـی براوگذرکرد وبراین حال او مطلع گردید .

نشست از خجالت عرق‌کرده روی
که آیا خجل گشتم از شیخ کوی

آیا : به‌معنی عجباست ، اما افادهٔ مبالغه می‌کند .

محصول بیت : ازخجالت رویش عـرق‌کرده بنشست ، یعنـی ازدیـدن شیخ شرمسار شده عرق‌کرد وگفت : عجبا ازشیخ‌کوی بسیار خجل‌گشتم .

---

۱ ـ ع : حکایت صاحب جرم وشیخ محله .   ۲ ـ متن : نیك محضری .

شنید این سخن شیخ روشن‌روان
برو بس[1] بشورید و گفت ای جوان

محصول بیت : شیخ روشن روان ونیك سیرت این سخن را از او شنید ، برو غضبناك شد وگفت : ای جوان ! مقول قول بیت‌آینده است :

نیاید همی شرمت از خویشتن
که حق حاضر وشرم داری زمن

محتمل اخبار وانشاست .

محصول بیت: ازخودت شرمت نمی‌آیدکه حق حاضراست وازمن شرم داری؟

چنان شرم دار ازخداوند خویش
که شرمت زبیگانگانست[2] وخویش

محصول بیت : ازخداوند خویش چنان شرم دار ،که ازبیگانگان وقوم و خویش شرم می‌داری ، یعنی همچنانکه ازاینان شرمنده می‌شوی ، ازخدا هم همان طوربلکه زیاد تر شرم داشته باش .

نیاسایی ازجانب هیچکس   برو جانب حق نگه دار وبس

محصول بیت: ازجانب هیچ یك ازمردم جهان‌آسوده نمی‌شوی و راحت نمی‌یابی . دراین صورت ، برو تنها جانب حق را نگاه دار . حاصل : از حق بترس . زیرا دولت و عزت تنها دردست اوست ، دردست مردم چیزی نیست ، همه محتاج خدا می‌باشند .

حکایت[3]

زلیخا چو گشت از می عشق مست
بدامان یوسف در آویخت دست

زلیخا : به‌فتح وضم «ز» هردو است .

۱ـ ع ، ف : بر .   ۲ـ ف : شرمت زهمسایگانست . **متن** : شرمنده بیگانگانست .
۳ـ ع : حکایت زلیخا ویوسف علیه‌السلام .

محصول بیت : زلیخا وقتی ازمی‌عشق مست‌گردید، دست به دامان یوسف در آویخت . حاصل : برای وصول به‌مرادش محکم از دامن یوسف گرفت .

چنان دیـو شهوت رضا داده بـود
که چون‌گرگ دریوسف‌افتاده بود

محصول بیت : دیو شهوت چنان رضا داده بودکه مانندگرگ دریوسف افتاده بود، یعنی‌براو هجوم‌کرده بود .

بتی داشت بانوی مصر از رخام
بـرو معتکف بامـدادان وشام

محصول بیت : بانوی مصر ، یعنی زلیخا ، بتی داشت ازمرمر ،که هر بامداد وشام برو معتکف وملازم بود .

درآن لحظه رویش بپوشید وسر
مبادا که زشت آیـدش در نظر

آیدش: ضمیرمستتر راجع به«زلیخا» وضمیربارز درمعنی‌مقیداست‌به«نظر» .
محصول بیت : درموقع خواستن وصال یوسف، سرو روی بت را پوشانیدکه مبادا کار زشت او درنظر بت زشت‌آید .

غم آلوده یوسف بکنجی نشست
بسر بـر ز[۱]نفس ستمـکاره دست

محصول بیت: یوسف چون این حال را دید ، غمـگین وناراحت ، همچنانکه عادت غمـگین هاست درگوشه‌یی‌نشست ، دودستش را ازدست نفس ستمکار به‌سرش زد.

زلیخا دو[۲]دستش ببوسید و پای
که‌ای سست پیمان[۳] سرکش درآی

محصول بیت: زلیخا دودست وپای یوسف رابوسید وگفت‌که ای سست‌پیمان

۱ـ **متن** : بسربرزد از . ۲ـ **متن** : و . ۳ـ **متن** : سست پیمان و .

سرکش ! درآی ، چرا از من فرار می‌کنی ؟

بسندان دلی روی درهم مکش

زتندی پریشان مکن وقت خوش

محصول بیت: به‌آهن دلی رویت را درهم مکش ، یعنی آهن دل وبی‌رحم مباش ، و روترش مکن . به تندی وشدت وقت خوش خود را پریشان مکن .

روان گشتش ازدیده برچهره جوی

که برگرد وناپاکی از من مجوی

محصول بیت : حضرت شیخ می‌فرماید : یوسف وقتی از زلیخا این حرف را شنید ازدودیده برصورتش جوی روان گشت وبه زلیخا گفت ازاین‌کار برگرد وازمن ناپاکی مجوی ، یعنی زنا ازمن طلب مکن .

تو درروی سنگی‌شدی شرمسار[1]

مرا شرم ناید ز پروردگار[2]

محصول بیت : یوسف به زلیخا گفت : تو ازروی بتی سنگی شرمسارشدی ورویش را پوشانیدی .آیا مرا ازپروردگارعالم شرم نیاید ؟ یعنی جایی‌که تو از سنگی شرمسار می‌شوی ، من از خدا شرمسار نمی‌شوم درحالی‌که درهمه جا حاضر وناظر است ؟

حضرت شیخ به‌پند ومعرفت شروع‌کرده می‌فرماید :

چه سود[3] **ازپشیمانی آید بکف**

چو سرمایۀ عمر کردی تلف

محصول بیت : از پشیمانی چه سودی به‌دست می‌آید وقتی سرمایۀ عمر را تلف‌کردی ؟

۱ـ ع ، ف : شرمناك .　　۲ـ ع ، ف : مرا شرم باد از خداوند پاك .

۳ـ **متن** : چه سودآید .

شراب از پی سرخ رویی خورند
وزو عاقبت زرد رویی برند

محصول بیت : شراب را برای سرخ رویی می‌خورند ، اما عاقبت از آن زرد رویی می‌برند ، یعنی درآخرت بالاخره شرمنده شده‌گرفتار عذاب می‌شوند . یااینکه خمار وسردردش را می‌کشند .

بعذرآوری خواهش امروز کن
که فردا نماند مجال سخن

محصول بیت : به عذرآوری ازخدا امروز خواهش‌کن ، یعنی امروز باتوبه واستغفار عذرگناهانت رابخواه ، زیرا فردا درقیامت مجالی برای عذرخواهی نمی‌ماند وسود نمی‌دهد .

تمثیل[۱]

پلیدی کند گربه‌در[۲]جای پاك   چو زشتش نماید بپوشد بخاك

محصول بیت : گربه درجای پاك پلیدی می‌کند . چون‌آن وضع براو زشت می‌نماید رویش را با خاك می‌پوشاند .

تو آزادی از ناپسندیده‌ها   نترسی که‌بر[۳]وی‌فتد دیده‌ها[۴]

محصول بیت : گربه با آنکه حیوان است چنین وضعی دارد .اما توباوجود اینکه عقل‌داری ، ازناپسندیده‌ها فارغ وآزادی ، ازاینکه برآن کار زشت توچشمها برافتد ، یعنی زشتیهایت دیده شود ، نمی‌ترسی .

براندیش ازآن بندهٔ پرگناه
که باخواجه عاصی[۵]شود چندگاه

محصول بیت : ازآن بندهٔ پرگناه براندیش‌که چندگاه باخواجه عاصی شود

۱ـ ع : ندارد ، **ف** : سه‌ستاره   ۲ـ ع، **ف**: بر .   ۳ـ ع : در .   ۴ـ **متن**: دیدها .
۵ـ ع : که ازخواجه یکسو ، **ف** : که ازخواجه آبق .

یعنی ازخواجه‌اش فرارکند.

اگر باز گردد بصدق ونیاز بزنجیر وبندش نیارند باز

محصول بیت: اگرآن بنده به‌گناهش اعتراف کرده با صدق ونیاز بازگردد وبه‌فرمان خواجه‌اش مطیع‌گردد اورا با زنجیر وبند باز نمی‌آورند، زیرا خودش برگشت.

بکین آوری با کسی برستیز که‌ازوی‌گزیرت بودیاگریز

بکین‌آوری: «ب»حرف مصاحبت، «کین‌آور» ترکیب وصفی، «ی»حرف مصدر.

باکسی: «با» حرف مصاحبت. «ی» حرف وحدت نوعی است.

که: حرف رابط صفت است.

محصول بیت: به‌کین‌آوری باچنان‌کسی عناد وستیزه‌کن‌که بر اونیازت نباشد ویا از او نفرت داشته باشی، من‌هم کاملا نیازمند خدا هستم وازاوگریز ونفرتی ندارم بلکه جزاو به دیگری هم نیاز دارم اما درهرحال به‌او کاملا نیازمندم.

باید دانست که درگلستان به‌جای «کین‌آوری»، «جنگ‌آوری» آمده. بازترکیب وصفی. «ی» ضمیرخطاب است.

درشرح این بیت درگلستان پای جمیع شارحان درگل فرورفته، همچنانکه در بوستان بعضی به‌اشتباه افتاده‌اند. فتأمل.

کنون کرد باید عمل را حساب

نه آنگه[1] که منشور گردد کتاب

کرد: دراینجا به‌معنی«کردن» است.

منشور: یعنی مفتوح ومشکوف.

محصول بیت: اکنون‌که درقید حیات هستی باید حساب عملت را بکنی، نه‌آن‌گاه که‌کتاب اعمالت بازگردد. حاصل: درقیامت‌که‌کتاب اعمال را بازکنند و

۱ـ ع: نه‌وقتی.

وبرایت بخوانند در آن هنگام سودی نمی‌بخشد .

کسی گرچه بدکرد و هم بد نکرد[1]
که پیش از قیامت غم خویش خورد

محصول بیت: کسی گرچه بدکرد که درهوس وفسق وفجور سعی نمود ، اما در این بد نکرد که پیش ازقیامت ، یعنی پیش از مرگ ، غم خویش را خورده درآخر عمرش توبه واستغفارکرد .

گر آیینه از آه گردد سیاه شود روشن آیینهٔ دل باه

محصول بیت: اگرچه آیینه از آه سیاه می‌گردد وکدرمی‌شود، اما آیینهٔ دل درحالی که باعصیان وخطا زنگ زده، باگریه وزاری ازترس خدا ، پاك وروشن می‌شود .

بترس ازگناهان خویش این[2] نفس
که روز قیامت نترسی ز کس

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : اکنون دردنیا ازگناهان خودت بترس که روزقیامت ازکسی نترسی ، یعنی دراینجا بترس تادرآنجا نترسی وناراحت نباشی .

حکایت[3]

غریب آمدم در سواد حبش
دل ازدهر فارغ سر از[4] عیش خوش

سواد حبش : مراد مملکت حبش است .

محصول بیت: بهمملکت حبش غریب‌آمدم ، یعنی تنها آمدم . اما دلم ازغم روزگارفارغ وآزاد بود وسرم ازعیش و سرور خوش بود . حاصل : از هرنظر ذوق داشتم .

۱ـ **متن** : هم آن‌کرد . ۲ـ ع : خودیك . ۳ـ ع : حکایت سفر حبشه .
۴ـ **متن** : سران .

بره بر یکی[1] دکه دیدم بلند   تنی چند مسکین در و[2] پای بند

بره بر : «ب» حرف ظرف. «بر» آنرا تأکید می‌کند .

دکه : به‌ضم «د» یعنی دکان ، در اینجا مراد زندان است .

محصول بیت: در راه زندان بلندی دیدم ؛ چند تن مسکین در آن پـای بند بودند ، یعنی زندانی بودند . وقتی چنین دیدم گمان کردم که هر کس می آیـد در آنجا زندانی‌اش می‌کنند .

بسیچ سفر کردم اندر نفس   بیابان گرفتم چو مرغ از قفس

محصول بیت: فوراً از آنجا بسیچ سفر کردم ، راه بیابان درپیش گرفتم ، مانند مرغی که ازقفس خلاص شود. حاصل: خواستم که راه بیابان درپیش گیرم واز آنجا بروم.

یکی گفت کین بندیان شبروند   نصیحت نگیرند وحق نشنوند

محصول بیت : یك نفر وقتی ترس مرا دید گفت : این زندانیان دزد وحرامی هستند ، اندرز نمی‌پذیرند وسخن حق نمی‌شنوند .

حضرت شیخ به‌پند ومعرفت شروع کرده می‌فرماید :

چو بر کس نیاید[3] زدستت ستم   ترا گر جهان شحنه گیرد چه غم

محصول بیت : وقتی ازدستت برکسی ستم نمی‌آید ، یعنی وقتی به‌کسی تعدی وتجاوز نمی‌کنی ، اگرجهان را شحنه گیرد ، یعنی اگر همهٔ مردم جهان شحنه باشند چه غم داری ؟

نکـو نام را کس نگیـرد اسیر
بترس از خدا[4] و مترس از امیر

محصول بیت: شخص نیـکنام را کسی اسیر نمی‌گیرد ، پس توهـم از خدا بترس ، ازپادشاه وامیر باك مدار ، زیرا خدا تورا حفظ می‌کند .

---

۱ ـ متن : بره یکی .   ۲ ـ ع ، ف : برو .   ۳ ـ ف : نیامد .   ۴ ـ ع : خدای .

نیاورده عامل غش اندر میان   نیندیشد از رفع دیوانیان

غش: به‌کسر «غ» یعنی خیانت .

محصول بیت: عاملی‌که درمیان غش نیاورده ، یعنی خیانتی ظاهر نشده، از رفع وعزل وتفتیش اهل دیوان نمی‌ترسد . حاصل: از وزرا وبازرسان نمی‌هراسد .

وگر عفتش[1] را فریبست زیر   زبان حسابش[2] نگردد دلیر

محصول بیت: واگر درزیر عفتش فریب ومکرباشد یعنی اگردرظاهر عفیف ولی درباطن خاین باشد ، زبان حسابش دلیرنمی‌گردد ، یعنی به هنگام حساب زبانش بند می‌آید .

چو خدمت پسندیده کردم بجای

نیندیشم از دشمن خیره رای

محصول بیت: وقتی خدمت ووظیفهٔ خودرا پسندیده ومعقول به‌جای‌آوردم ، ازدشمن‌کوته نظر وخیره رای نمی‌اندیشم ونمی‌ترسم .

اگر بنده کوشش‌کند بنده وار

عزیزش بدارد خداوندگار

محصول بیت: اگر بنده ، یعنی غلام‌کسی ، بنده وار سعی وکوشش نماید ، یعنی حق بندگی را کامل به‌جای‌آورد ، خداوندگارش اورا عزیز می‌دارد .

وگر کند رایست در بندگی

ز جانداری افتد بخر بندگی

محصول بیت: اما اگر دربندگی کند رای وتنبل است ، یعنی ازجان ودل خدمت نمی‌کند ، از جانداری یعنی از قفا داری وسلاحداری به‌خربندگی می‌افتد ، یعنی ازمقبولیت افتاده مقهور ومردود می‌شود .

۱ـ ع (حاشیه) . ف : عفتت .   ۲ـ ع (حاشیه) ، ف : حسابت .

قدم پیش نه کز ملك بگذری　　که گر[1] بازمانی[2] زدد کمتری

محصول بیت : قدم پیش بگذار، یعنی درطاعت وعبـادت سعی کن تا از ملك بگذری، یعنی مقبول شوی . زیرا اگرعقب بمانی ، یعنی ازطاعت وعبادت بازمانی و تنبلی کنی ازدرندگان کمتری .

حکایت

یکی را بچوگان مه دامغـان　　بزد تاچوطبلش بر آمد فغان

مه : یعنی بزرگ دراینجا مراد حاکم است .

محصول بیت : حاکم دامغان یك نفـر را باچوگان زد تا مانند طبل فغانش برآمد . حاصل : ازشدت درد فریاد وناله کرد .

شب از بی‌قراری نیارست خفت
برو پارسایی گذر کـرد و گفت

محصول بیت: بیچاره ازبی‌قراری ودرد نتوانست شب بخوابد . پارسایی براو گذرکرد وبه‌طریق نصیحت‌گفت :

بشب گر ببـردی[3] بر شحنه سوز
گنـاه آبرویت[4] نبـردی بروز

محصول بیت : پارسا گفت : اگرشب نزد شحنه سوز وگدازت را می‌بردی ، یعنی‌اگرگناه وخطایت را دانسته نزد شحنه می‌رفتی وعذر می‌خواستی ،گناه آبرویت را در روزنمی‌ریخت وخللی به عرضت وارد نمی‌کرد . حاصل : اگرشب پیش شحنه معذرت می‌خواستی ، روز بدین حال نمی‌افتادی .

حضرت شیخ به‌پند ومعرفت شروع‌کرده می‌فرماید :

---

۱ ـ ع ، وگر .　۲ ـ **معن** ، بازمایی .　۳ ـ ع ، نبردی .
۴ ـ ع ، خدای آبرویش ، **ف** ، گناه آبرویش .

کسی روز محشر نگـردد خجل

که شبها بدرگه بـرد سوز دل

محصول بیت : در روزقیامت کسی شرمنـده نمی‌شودکه شبها به درگاه خـدا سوز دل برد ، یعنی ازگناهانش اعتذارکند وتوبه نماید .

هنوزار سر صلح داری چه بیم

در عذر خواهان نبندد کـریم

محصول بیت : هنوز اگر هوس وسرصلح داری چه غم وبیم هست ؟ یعنی اگر ازفسق وعصیان دست برداری ودر عمل صالح بکوشی ، باك نیست زیرا خدای کریم درش را به‌روی عذرخواهان نمی‌بندد ونمی‌راند .

اگر هوشمندی ز داور بخـواه

شب توبه تقصیر روز گنـاه

محصول بیت: اگرهوشمند هستی ، شب توبه ، تقصیرگناهانی را که در روز مـرتکب شـده‌ای از خدا بخواه. حاصـل : اگـر روزگنـاه‌کردی ، لااقل شب عـذر تقصیرت را بخواه .

کریمی که آوردت ازنیست هست

عجب گر بیفتی نگیرد دو[۱] دست

محصول بیت : کریمی که تورا ازعدم به وجودآورده ، عجیب است اگربیفتی دودستت رانگیرد ، یعنی اگرتوبه‌کنی، عجیب است که توراردکند وتوبه‌ات را نپذیرد.

اگر بنده‌ای دست حاجت بر آر

وگر شرمسار آب حسرت ببار

محصول بیت: اگربنده‌یی ، به درگاه خـدا دست حاجت برآور ومرادت را بخواه ، واگرازکثرت‌گناهان شرمساری ، آب حسرت، یعنی آب‌چشم‌بباروعذرگناهان خود را بخواه .

۱ـ ع ، ف : نگیردت .

نیامد بدین در کسی عذر خواه
که سیل ندامت نشستش گناه

محصول بیت : به‌درگاه خدا کسی عذرخواه نیامدکه سیل ندامت گناهان اورا نشست ، یعنی هرکس که پشیمان شده به‌گناهان خود اعتراف کرد وبه‌درگاه خدا باتوبه واستغفار آمد ، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد وگناهانش را عفو می‌کند .

نریزد خدا[1] آبروی کسی که ریزد گناه آب چشمش بسی

محصول بیت : خدا آب روی کسی را نمی‌ریزد و عقوبتش نمی‌کند که گناه آب‌چشمش را بسیار ریزد ، یعنی به‌خاطر گناهش بسیار گریه کند .

حکایت

بصنعان[2] درم طفلی اندر گذشت
چه گویم کز آنم چه برسر گذشت

بصنعان درم : «ب» حرف ظرف . «در» آنرا تأکید می‌کند . «م» ضمیر درمعنی مقید است به «صنعان» درتقدیر : صنعانم .

محصول بیت : درشهر صنعان یك بچه‌ام درگذشت . چه‌گویم که ازمرگ او چه ها برسرم‌گذشت وچه مصیبتها دیدم ؟ فقط خدا می‌داند .

حضرت شیخ به‌معرفت وپند شروع می‌کند ومی‌فرماید :

قضا نقش یوسف جمالی نکرد
که ماهی گورش چو یونس نخورد

محصول بیت: قضای خدا نقش یوسف جمالی نکردکه ماهی‌گوراورا مانند یونس نخورد . حاصل : خدا کسی را نیافریدکه عاقبت اورا به‌گور نبرد .

درین باغ سروی نیامد بلند که باد اجل بیخش‌ازبن نکند

محصول بیت : درباغ این عالم محبوبی سروقد به وجود نیامدکه باد اجل

---

۱ ـ ع ، ف : خدای . ۲ ـ ع ، ف : بصنعا .

بیخ اورا ازبن نکند ، یعنی کند .

نهالی بسی سال گردد درخت زبیخش بر آردیکی باد سخت

محصول بیت : نهالی درمدت سی سال درخت می‌گردد ، یعنی بچه‌یی بعداز مدت درازی محبوبی می‌شود ، ناگهان بادی سخت آنرا ازبیخ می‌کند ، یعنی ناگهان اجل می‌آید وآن جوان را ازبین برمی‌دارد .

عجب نیست برخاك اگر گل شکفت
که چندین گل اندام درخاك خفت

محصول بیت : عجب نیست اگر برخاك گل می‌شکفد زیرا اینهمه گل اندام درخاك خفته است ، یعنی اینهمه زیبا رویان درخاك دفن شده‌اند پس گلها از رخسار وبناگوش آنان می‌روید .

حضرت شیخ دوباره به‌حکایت برگشته می‌فرماید :

بدل گفتم[1] ای ننگ مردان بمیر
که کودك رود پاك وآلوده پیر

محصول بیت: دردل گفتم: ای مایهٔ ننگ مردان ! بمیر، که‌کودك به‌قبر پاك رود وپیر به‌گناه‌آلوده برود ، یعنی از این غیرت هلاك باش .

ز سودا و آشفتگی بر قدش برانداختم سنگی ازمرقدش

محصول بیت : ازسودا وآشفتگی ودیوانگی‌ام برقدش ، سنگی از مرقدش کندم وانداختم ،که ببینم حال فرزند چگونه است ؟

زهولم درآن جای تاریك وتنگ
بشوریـد حال و بگـردید رنگ

هولم : «م» درمعنی مقید است به «حال» و«رنگ» .

محصول بیت : درآن جای تاریك وتنگ ، ازهول وترس حالم دگرگون شد

۱ــ متن : گفت .

ورنگم بگردید ، یعنی حالم بسیار مضطرب شد ورنگم تغییر یافت.

چوباز آمدم زان تغیر[1] بهوش　　زفرزند دلبندم آمد بگوش

محصول بیت : وقتی ازآن حیرت وتغیر بههوش بازآمدم ، یعنی عقلم بهسرم بازآمد ، ازفرزند دلبند بهگوشم آمد ، یعنی به زبان حال بهعنوان اندرز چنین گفت:

گرت وحشت آمد ز تاریك جای
بهش باش و با روشنایی بیای[2]

محصول بیت: اگر ازتاریکی قبر برتو وحشت ودهشت آمد ، دردنیا باعقل و هوشباش وبهآخرتبا روشنایی عبادت وطاعت بیا.

شب گورخواهی منور چو روز
ازینجا[3] چراغ عمل بر فروز

محصول بیت : اگرشبگور ، یعنیگور همانند شب تاریك را ، مانند روز روشن میخواهی ، ازاینجا چراغ عمل بر افروز ، یعنی ازدنیا بهآخرت باعمل صالح برو .

تن کار کن میبلرزد زتب　　مبادا که نخلش نیارد رطب

محصول بیت : تنکارکنمانند باغبان وبوستانچی، ازتب واضطراب میلرزد و غمگین میشودکه مبادا نخلش رطب نیاورد ، یعنی اندوهگین میشودکه مبادا امسال محصول نیاید .

گروهی فراوان طمع ظن برند
که گندم نیفشانده خرمن برند

محصول بیت : گروهی فراوان طمع ،گمان میبرندکهگندم نیفشانده خرمن میبرند، وانبارشان راپرمیکنند، یعنیدرحالیکه دردنیاعمل نکردهاند درآخرتامید پاداش دارند .

۱ـ **متن** : تغیری .　　۲ـ ع ، **ف** : درآی .　　۳ـ ع: ازآنجا .

بر آن خورد سعدی که بیخی نشاند

کسی برد خرمن که تخمی فشاند

محصول بیت : ای سعدی ! میوه‌آن خوردکه بیخی ونهالی نشاند و پرورد . کسی خرمن وحاصل بردکه تخمی افشاند . حاصل : درآخرت‌کسی به‌مرادش می‌رسد که دراین جهان ، عمر درطاعت وعبادت وکارنیك صرف‌کند .

باب دهم

درمناجات وختم کتاب

بیا تا بر آریم دستی زدل   که نتوان بر آورد فردا زگل

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت : به طریق خطاب عام می‌فرماید : بیا تا از جان ودل دستی به‌درگاه خدابر آوریم‌وتضرع ونیازبکنیم، زیرا فردانمی‌توان ازز‌یرگوردست بر آورد.

بفصل خـزان می‌نبینی[1] درخت
که بی‌برگ ماند زسرمای سخت

محصول بیت : آیا نمی‌بینی‌که در فصـل خـزان درخت از سرمـای سخت بی‌برگ می‌ماند ؟

بر آرد[2] تهـی دستهای نیاز   زرحمت نگرددتهی دست باز

محصول بیت: درخت درفصل خـزان ازبرگ وبار تهی مانده دستهای نیـاز به درگاه خدا برمی‌دارد وحال اولش را می‌خواهـد . وازرحمت خدا تهی‌دست بـاز نمی‌گردد ، یعنی‌خدا ازکرمش آنرا به‌حال اول برمی‌گرداند .

قضا خلعت[3] نوبهارش دهد   قدر میوه‌ای درکنارش[4] دهد

محصول بیت : قضا ، یعنی‌صنع الهی، بر آن، خلعت نوبهار، یعنی برگ تازه می‌دهد. قدر ، یعنی‌حکم خدا، درکنارش‌میوه‌یی‌می‌نهد . حاصل : درنتیجهٔ نیاز ،آنرا باشکوفه منور ومزین می‌کند ، بعد با میوهٔ تازه غنی می‌سازد .

۱ـ **ع** ، **ف** : درنبینی .   ۲ـ **متن** : بدارد.   ۳ـ **ع** ، **ف** : خلعتی .
۴ـ **ع** ، **ف** : میوه درآستینش .

مپندار از آن در که هرگز نبست
که محروم گردد بر آورده دست

«مپندار» مرهون است به مصراع دوم .

محصول بیت: خیال مکن ، از آن در ،که هرگز بسته نشده ،کسی که دست نیاز برآورده، محروم بازگردد ، یعنی البته هرطالب از آن در ، نیاز خودرا می‌یابد .

همه طاعت آرند ومسکین نیاز   بیا تا بدرگاه مسکین نواز

این بیت مرهون است به بیت آینده .

محصول بیت: همهٔ مردم به درگاه خدا طاعت می‌آورند ومسکین نیازمی‌آورد. پس بیا تا به درگاه خدای کریم مسکین نواز ؛

چو شاخ برهنه بـر آریم دست
که بی برگ از این بیش[1] نتوان نشست

مراد از «برگ وبار» صلاح وتقواست .

محصول بیت: بیا تا مانند شاخ برهنه به درگاه خدا دست نیازبلندکنیم . زیرا بیش ازاین نمی‌توان بی‌برگ وبار ، یعنی بدون صلاح وتقوا نشست .

حضرت شیخ به مناجات شروع کرده می‌فرماید :

خـداوندگارا نظر کن بجـود
که جرم آید[2] ازبندگان در وجود

محصول بیت : خداوندا ! دربندگانت باجود وسخا وکرم نظرکن واحسان و لطف کن . زیرا ازبندگان جرم وخطا به وجود می‌آید نه صواب .

گناه آید از بنـدهٔ خاکسار   بامیـد عفـو خـداونـدگار

محصول بیت: ازبندهٔ خاکسار وعبد حقیر گناه می‌آیـد وخطا صادرمی‌شود ؛ به امید عفو ولطف وکرم خداوندگار . حاصل : به امید عفوخدا، ازبندگان گناه صادر

۱ـ متن : ازین .   ۲ـ ف : آمد .

می‌شود . زیرا آنکه‌گناه ندارد امید عفو نخواهد داشت .

کریما برزق تو پرورده‌ایم   بانعام ولطف توخو کرده‌ایم

محصول بیت: ای خدای‌کریم ! به رزق تو پرورده شده‌ایم به‌انعام ولطف تو تربیت یافته ، به‌احسانت خوکرده‌ایم .

گدا چون‌کرم بیند ولطف وناز
نگردد ز دنبال بخشنده باز

محصول بیت : گدا وقتی لطف وکرم وناز ببیند . حاصل : ازکسی احسان و کرم‌ببیند ؛ ازدنبال آن بخشنده بازنمی‌گردد ودست ازاو برنمی‌دارد .

چو ما را بدنیا توکردی عزیز
بعقبی همین چشم داریم نیز

محصول بیت : یارب ! چون ما را دردنیا تو عزیزکردی ، درعقبی نیز از تو همین را چشم داریم ، یعنی ما را درعقبی نیز عزیزگردان .

عزیزی و خواری تو بخشی وبس
عزیز تو[1] خواری نبیند ز کس

محصول بیت : دردنیا و آخرت عزیزی وخواری را فقط تومی‌بخشی . عزیزتو یعنی‌کسی را که تو عزیزکردی هرگز ازکسی خواری نمی‌بیند .

خدایا بعزت که خوارم مکن   بذل گنه شرمسارم مکن

بعزت : «ب» حرف قسم . «ت» ضمیر خطاب است .

که : حرف بیان است .

بذل : «ب» حرف مصاحبت ، «ذل» به‌ضم «ذ» مقابل عز است .

محصول بیت : خدایا ! به حق عزت وبزرگی‌ات‌که مرا خوار مکن . به ذلت گناه مرا شرمسارمکن .

۱ ـ **متن :** عزیزی و .

مسلط مکن چون منی بر سرم　　ز دست تو به گر عقوبت برم

محصول بیت: خدایا ! مخلوقی مانندخودم رابرای عذاب برسرم مسلط مکن زیرا پروردهٔ نعمت تو هستم بهتر است عقوبت را هم ازدست تو ببرم .

بگیتی[۱] بتر زین نباشد[۲] بدی
جفابردن ازدست همچون خودی

محصول بیت: پروردگارا! اگرشایسته ومستوجب عقوبت هستم‌خودت تنبیهم کن به‌دیگری حواله مکن . زیرا دردنیا بدتراز این خواری نمی‌شودکه انسان از دست همچون خودی جفا وحقارت ببرد . حاصل : هیچ بلا ومحنتی بدتراز آن نیست که انسان ازکسی مانند خودش تنبیه وحقارت ببیند.

مرا شرمساری ز روی‌تو بس　　دگر شرمسارم مکن پیش کس

محصول بیت : خدایا ! مرا شرمساری ازروی توبس‌است ؛ دیگرمرادرپیش کسی‌دیگرشرمسار مکن .

گرم برسر افتد زتو سایه‌ای　　سپهرم بود کمترین پایه‌ای

محصول بیت : خدایا ! اگرازتوسایه‌یی برسرم افتد ؛ سپهرم بااینهمه بلندی برایم‌کمترین پایه‌یی می‌شود .

اگر تاج بخشی سرافرازدم　　تو بردار تا کس نیندازدم

محصول بیت : خدایا ! اگربه من تاج ایمان ببخشی ،آن تاج سرم را بلنـد می‌کند ومرا به‌مرتبهٔ عالی‌می‌رساند ، دردنیاوآخرت بلند مقامم می‌کند. خدایا ! تواز کرمت مرا بلندکن تا کسی مرا ذلیل وحقیر نکنند .

حکایت[۳]

تنم می‌بلرزد چو یاد آورم　　مناجات شوریده‌ای درحرم

محصول بیت: تنم ازخوف واضطراب می‌لرزد ، وقتی به‌خاطرمی‌آورم مناجات

۱ـ ع : چه‌گفتم . ۲ـ ف : نباشد بترزین . ۳ـ ع ، ف : ندارد .

شوریده‌یی را درحرم مکه .

که میگفت شوریدهٔ دلفگار[1]　　الها ببخش و بذلم مدار

که : مناجات را بیان می‌کند .

محصول بیت : آن شوریدهٔ دلفکار می‌گفت : پروردگارا ببخش ومرا به‌ذل وحقارت مدار .

که میگفت[2] باحق بزاری بسی　　میفکن که دستم نگیرد کسی

که : بازهم مناجات را بیان می‌کند .

محصول بیت : شوریده بازاری بسیار به‌حق می‌گفت : خدایا ! مرا میفکن که‌کسی دستم را نمی‌گیرد . حاصل : مرا از درت مران‌که دیگری از دستم نمی‌گیرد وپشتیبانم نمی‌شود .

بلطفم بخوان یا بران[3] از درم　　ندارد بجز آستانت سرم

محصول بیت: یارب ! می‌خواهی مرا به‌لطف بخوان ومی‌خواهی مرا ازدرت بران ، سرم به‌جز آستان درت جایی ندارد . حاصل : جزآستان تو پناهی ندارم .

تودانی که‌مسکین وبیچاره‌ایم　　فرومانـدهٔ نفس اماره‌ایم

محصول بیت : خدایا ! تومی‌دانی که ما مسکین وبیچاره هستیم . مغلوب و زبون وفرومانده‌ٔ نفس اماره هستیم ، وعبادتی لایق تو نداریم .

نمی‌تازد این نفس سرکش چنان
که عقلش تواند گرفتن عنان

محصول بیت: این نفس سرکش درراه خطا وعصیان چنان نمی‌تازدکه عقل به‌گرفتن عنان وجلوگیری آن قادر شود .

که با نفس وشیطان برآید بزور
مصاف پلنگان نیاید ز مور

که : دراینجا اسم است به‌معنی چه‌کسی ؟

۱ـ ف : دلفکار.　۲ـ ع (حاشیه) ، ف : همی‌گفت .　۳ـ ع*(حاشیه) ، ف : ومران .

مصاف : به‌ضم «م» یعنی جنگ .

محصول بیت : چه‌کسی با نفس وشیطان به زور مقابل می‌شود وبا آنان چه‌کسی می‌تواند درافتد . جنگ پلنگان ازمور نمی‌آید ، یعنی مور نمی‌تواند با پلنگ جنگ‌کند ؟ عقل نیز نمی‌تواند بانفس مکار برابر آید یعنی با آن مبارزه و جنگ نماید .

بمردان راهت‌که راهی بده وزین دشمنانم پناهی بده

محصول بیت : به‌حق مردان راهت‌که راهی بده ، تا بوسیلهٔ آن به درگاهت راه یابم. وازاین دشمنانم، نفس وشیطان ، به‌من پناهی بده .

خدایا بذات خداوندیت باوصاف بی‌مثل ومانندیت

محصول بیت: خدایا! به‌حق ذات خداوندیت وبه‌حق اوصاف بی‌مثل‌ومانندیت؛

این چهاربیت متضمن قسم است وبه‌همدیگر معطوف است .

بلبیك حجاج بیت الحرام بمدفون یثرب علیه السلام

یثرب : نام مدینه است .

محصول بیت: به‌حق لبیك حجاجی‌که به‌کعبهٔ شریف توجه می‌کنند ؛ به‌حق حبیب اکرم علیه‌السلام که درمدینه مدفون است ؛

بتکبیر مردان شمشیر زن که مرد وغا را شمارند زن

که : حرف رابط صفت است .

وغا : به‌فتح «و» یعنی جنگ .

محصول بیت : یارب ! به‌حق تکبیر مردان شمشیرزن در راه تو ، که مردان جنگی دشمن را زن می‌شمارند . حاصل . به‌خاطر سعی درراه دین ، درسایهٔ یاری‌تو بسیار شجاع هستند .

بطاعات پیران آراسته بصدق جوانان نو خاسته

محصول بیت : به‌حق طاعات پیرانی‌که به عبادت وصلاح آراسته‌اند . به‌حق

صدق جوانان نوخاسته ؛

که ما را در آن ورطهٔ یك نفس
ز ننگ دو گفتن بفریاد رس

که : حرف بیان است .

مراد از «یك نفس» حالت نزع است .

محصول بیت: یارب! به‌حق این سوگندها،که درآن ورطهٔ یك نفس، یعنی در حالت جان‌کندن ، ازننگ دوگفتن‌برتو، به‌فریاد ما برس وازشرشیطان وبه‌کفر از دنیا رفتن ، ایمان مان را حفظ کن .

امید است از آنان[1] که طاعت کنند
که بی‌طاعتان را شفاعت کنند

محصول بیت: امید است ازآنان‌که به‌خدا طاعت وعبادت می‌کنند ،که برای بی‌طاعتان وبی‌عبادتان شفاعت بکنند .

بپاکان کز آلایشم دور دار   وگر زلتی[2] رفت معذور دار

محصول بیت: به‌حق پاکان ، مرا ازآلایش عصیان وگناه واز لوث حظ وسهو، دور دار ، واگر ازمن پیش ازاین لغزش یا خطایی صادر شده به‌کرم واحسان خودت معذور دار .

بپیران پشت از عبادت دو تا   بشرم[3] گنه دیده بر پشت پا

محصول بیت: به‌حق پیرانی‌که پشتشان از عبادت دوتا شده ، پیرانی‌که از شرم گناه چشمشان برپشت پاست ، یعنی از خجلت سرشان را بلند نمی‌کنند .

که‌چشمم[4]زروی سعادت‌مبند   زبانم بوقت شهادت مبند

محصول بیت : که چشم مرا از روی سعادت مبند ، یعنی به‌من روی سعادت نشان بده . زبانم را به‌هنگام شهادت مبند ، یعنی‌درحالت نزع‌برای بیان کلمهٔ شهادت

۱ـ ع ، آنها . ۲ـ متن ، ذلتی . ۳ـ ع ، ف ، زشرم . ۴ـ متن ، چشم .

زبانم را گویا کن .

چراغ یقینم فـراراه دار   ز بدکردنم دست کوتاه دار

یقینم : «م» درمعنی مقید است به «راه» درتقدیر : راهم .

کردنم : «م» مقید است به «دست» .

محصول بیت: یارب ! چراغ توفیق ویقین را در راهم فرا دار تا برای رسیدن به‌تو راهم روشن شود . دستم را ازبدکردن کوتاه‌کن ، یعنی ازبدکاری‌ام جلوگیری کن.

بگردان ز نادیـدنی دیده‌ام   مده دست[1] بـر ناپسندیده‌ام

دست : دراینجا به‌معنی قدرت است .

محصول بیت : یارب ! دیده‌ام را از نادیدنیها بگردان وچشمی عطا کن که تورا ببیند . برای‌کارهای ناپسند وزشت به‌من قدرت مده .

من آن ذره‌ام درهوای تو بیست

وجود وعدم زاحتقارم[2] یکیست

بیست : دراصـل «به‌ایست» فعل ماضی مفـرد غـایب از «ایستیدن» مـرادف ایستادن است.

محصول بیت: مـن آن ذره هستم‌که در هوا ومحبت تـو ثابت وقایم است . از حقیر بودن وجود وعدمم یکی است ، یعنی برابر است .

زخورشید لطفت شعاعی بسم   که جز درشفاعت[3] نبینند کسم

محصول بیت : یارب ! شعاعی ازآفتاب لطفت برای من بس‌است ،که تا کسی جز درشفاعت مرا نبینند ، یعنی همه‌کس مرا درپرتو لطف توببینند .

بدی رانگه‌کن‌که بهترکسست   گدا را زشاه التفاتی بسست

محصول بیت : یارب ! بدی را نگاه‌کن‌که کس بهتر است ، یعنی بر شخص بدی نظرکن‌که به شرف لطف تو مقبول‌ومرغوب تمام عالم می‌شود . حاصل : اگر بر

۱ـ **متن** : پر .   ۲ـ **ف** : درظلامم .   ۳ـ **متن** : که درجز شفاعت .

گناهکاری نظر کنی . هرچقدر هم بد باشد عزیز وگرامی می‌شود ، زیرا ازشاه التفاتی برگدا کافی است پس هرقدر هم بد باشد نظری ازتو برای خوب شدنش کافی است .

مـرا گر بگیری بانصـاف و داد

بنالم که عفوت[1] نه‌این وعده داد

محصول بیت: یارب ! مرا اگر به‌انصاف وداد بگیری ، ونسبت به عملم جزا بدهی ، می‌نالم‌که خدایا ! عفو تو به‌من این وعده را نداد . زیرا فرموده‌ای‌که «ان الله یغفر الذنوب جمیاً»[2] .

خـدایا بذلت[3] مران از درم   که صورت نبندد در[4] دیگرم

محصول بیت: خدایا ! با ذلت وحقارت مرا ازدرلطفت مران. زیرا دردیگر برمن صورت نبندد . حاصل: به‌دردیگر رفتن برای من غیرممکن وغیرمتصور است .

ور از جهل غایب شدم روز چند

کنون کامدم در برویم مبنـد

محصول بیت: واگر ازجهل ونادانی چند روز غایب شدم ، از عبادت‌وطاعت فرارکردم ، اکنون‌که با توبه واستغفار دومرتبه به درت‌آمده‌ام ، عذرم را بپذیر ومرا از درت مران ودرت را به رویم مبند .

چه عذر آرم از ننگ تردامنی

مگر عجز پیش آورم کای غنی

محصول بیت : از ننگ تردامنی ، یعنی‌گناهکاری ، چه عذرآورم وچگونه اعتذارکنم؟ مگر به‌پیش تو عجزآورم که ای غنی !

فقیرم بجرم وگناهم مگیر   غنی را ترحم بود بر فقیر

محصول بیت: ای غنی! فقیرم ، مرا به‌سبب جرم وگناهم مگیر وگرفتارعذاب وعقابم مکن . زیرا غنی برفقیر ترحم وشفقت می‌کند .

۱ـ ع : عفوم، ف : لطفت .   ۲ـ خدا گناهانرا یکسره‌می‌آمرزد . (قرآن، الزمر۵۳)
۳ـ ع : بزلت .   ۴ـ ع ، ف : دری .

چرا باید از ضعف حالم گریست
اگر من ضعیفم پناهم قویست

محصول بیت : چرا باید ازضعف حال وگناهانم گریه‌کنم ؟ اگر من زبون و ضعیف هستم الحمدلله پناهم و پشتیبانم قوی وعالی است .

خدایا بغفلت شکستیم عهد چه‌زورآوردباقضا دست‌جهد

محصول بیت : خدایا ! باغفلت واغوای شیطان عهد وپیمان را شکستیم ، حاصل : به راه خطا رفتیم . دست جهد وکوشش باقضا چه زور می‌آورد ؟ یعنی هرچه درازل حکم شده‌آن به وجود می‌آید ، خواه صالحی وخواه طالحی باشد .

چه بر خیزد از دست تدبیر ما
همین نکته بس[1] عذر تقصیر ما

محصول بیت : ازدست تدبیر ما چه برمی‌خیزد وچه حاصل می‌شود ؟ همین نکته برعذر تقصیر وگناه ما کافی است .

همه هرچه کردم تو بر هم زدی
چه قوت کند با خدایی خودی

محصول بیت : خدایاهرچه فکروتدبیرکردم همه‌را توبرهم‌زدی ، وهرچه‌در ازل مقدرکردی مرا با آن سازش دادی ، به‌مخالفت قادر نشدم ، زیرا خودی باخدایی چه قوت می‌کند ؟ حاصل : درهرخصوص حکم ازآن خداست ، بنده نمی‌تواند مخالفت‌کند ، یعنی امرخدایی دیگر است وامرغیری‌وخودی‌دیگراست .

نه من سر[2] ز حکمت بدرمیبرم که‌حکمت‌چنین‌میرود برسرم

محصول بیت : من به‌اختیارخودسرازحکم تو بیرون‌نمی‌برم ومخالفت‌امرتو نمی‌کنم . حاصل : من ازخودم مرتکب این‌کارها نمی‌شوم بلکه حکم توبرسرم چنین می‌رود ، یعنی هرچه تو مقدرکردی درهرحال برسرم می‌آید .

---

۱ ـ **متن** : بس از .　　۲ ـ **متن** : بسر .

حکایت

سیه چرده‌ای راکسی زشت خواند
جوابی[1] بگفتش که حیران بماند

سیه چرده: یعنی آنکه رنگ چهره‌اش تیره باشد .

محصول بیت : کسی سیه چرده‌یی را زشت روی خوانـد ، یعنی نازیبایش خواند . سیه چرده جوابی به‌او دادکه‌حیران ومبهوت ماند :

نه من صورت خویش خود کرده‌ام
که عیبم شماری کـه بد کرده‌ام

محصول بیت : من صورت خود را خودم نکرده‌ام‌که برمن عیب شماری که بدکرده‌ام . حاصل : هرچه هست خدا آفریده است .

ترا با من ار زشت رویم چه کار
نه آخر منم زشت و زیبـا نگار

زشت وزیبا نگار : دراصل : زشت نـگار وزیبانـگار ، ترکیب وصفی است .

محصول بیت : اگرمن زشت روی‌ام تورا بامن چه‌کار ؟آخر زشت نـگار وزیبا نـگار من‌نیستم‌که برمن طعن می‌کنی‌که زشت روی است ؟

حضرت شیخ به‌پند ومعرفت شروع کرده می‌فرماید :

از آنم که بر سرنوشتی[2] ز پیش
نه‌کم گردد[3] ای بنده پرور نه‌بیش

محصول بیت : از آنچه برسرم در ازل نوشتی و مقـدرکردی ، ای خـدای بنده‌پرور! نه‌کم می‌گرددنه‌بیش. حاصل : هرچه درازل حـکم‌کرده‌ای برسرم می‌آید ، درآن باره حـکمی ندارم ، قدرت وحـکم تنها ازتوست .

تو دانایی آخر که قادر نیم   توانای مطلق[4] تویی من کیم

محصول بیت : تو البته دانایی‌که من به هیچ چیز قادر نیستم . توانا توهستی

---

۱ ـ **متن**: جوانی . ۲ ـ **ع**، **ف** : نبشتی. ۳ ـ **ف**: کردم . ۴ ـ**متن** : توانای‌توئی‌که .

نه من . درپیش قدرت تو من چیستم ؟

گرم ره نمایی رسیدم بخیر　　　وگر رد[۱] کنی بازماندم ز سیر

رسیدم : دراینجا جواب شرط واقـع شده ، به‌معنی مضارع دلالت می‌کنـد اگرچه به صیغهٔ ماضی است .

محصول بیت : خدایا ! اگربه‌من راه نمایی ، به خیر می‌رسم . حاصل : اگر دلیل وراهنمای من توباشی به‌خیر واصل می‌شوم ، واگر مرا ردکنی ، ازسیر درطریق حق و راه مستقیم باز می‌مانم . حاصل : ضـایع می‌شوم و به خیری واصـل نمی‌شوم .

جهان‌آفرین گر نه یاری کند　　　کجا بنده پرهیزگاری کند

محصول بیت: خدای جهان‌آفرین ، اگر یاری نکند ، یعنی اگر پشتیبان و یاور نباشد ، کجا بنده پرهیزگاری می‌کند وزاهـد ومتقی می‌شود و در عمـل صالح سعی می‌نماید ؟

حکایت[۲]

چه خوش گفت درویش کوتاه دست
که شب توبه کرد[۳] وسحرگه شکست

محصول بیت : چه خوش‌گفت درویش‌کوتاه دست وزبون دردست نفس ،کـه شب توبه کرد وسحـرگاه توبه را شکست ، حاصـل : شب تـوبه کـرد وروز شکسـت .

گر او توبه بخشد بماند درست　　　که پیمان ما بی‌ثباتست وسست

محصول بیت : اگرخدا توبه بخشد وتوفیق بدهد آن تـوبه درست وصحیح می‌ماند ، زیرا پیمان ما بی‌ثبات و سست است .

حضرت شیخ به‌مناجات شروع کرده می‌فرماید :

بحقت که چشمم زباطل بدوز　　　بنورت که فردا بنارم مسوز

محصول بیت : بحق الوهیتت ! که باطل‌را به‌صورت حق درچشمم نیاورومرا

۱ـ ف : کم .　　۲ـ ف : سه‌ستاره .　　۳ـ متن : کردست .

گمراه مکن . به‌حق نورت ! که مرا فردا به‌آتش مسوزان وگرفتار عذابم مکن .

ز مسکینیم روی درخـاك رفت

غبـار گنـاهم بر افـلاك رفت

محصول بیت : ازبیچارگی ومسکینی ، رویم درخاك رفت ، یعنی به زمین افتاد. غبارگناهم اززیادی به‌افلاك رفت . حاصل : غبارگناهم همه جارا گرفت .

تو یك نوبت ای ابر رحمت ببار

که در پیش باران نماند[1] غبار

محصول بیت : توای ابر رحمت ! یك نوبت باران رحمت وغفران ببار، یعنی یارب تو رحمت‌کن . زیرا درپیش باران غبار نمی‌ماند .

ز جرمم درین مملکت جاه نیست

ولیکن بملکی دگر راه نیست

محصول بیت: از کثرت جرم و گناهم درین مملکت ، یعنی در درگاه خدا، جاه‌وعزت ندارم. ولیکن به‌ملکی‌دیگرهم راه ندارم تادرآن مرادم حاصل‌آید .

تو دانی ضمیر زبان بستگان   تومرهم نهی بردل خستگان

محصول بیت : یارب ! فکر زبان بستگان وخاموشان را می‌دانی . حاصل : ضمیر وفکرآنان که عاجز ازتکلم هستند برتو معلوم است . تو بردل خستگان مرهم می‌نهی وشفا می‌دهی ومرادشان را حاصل می‌کنی .

حکایت[2]

مغی در بروی ازجهان بسته بود

بتی را بخدمت میان بسته بود

مغ : مطلق‌کافراست اما دراینجا مراد بت پرست است به‌قرینهٔ بت .

محصول بیت : مغی دربه‌روی خود از جهان بسته بود ، یعنی عـزلت اختیار

۱ـ ع : نماید ، ف : نپاید . ۲ـ ع : حکایت پیر بت‌پرست حاجت‌خواه .

کرده بود، به خدمت بتی میان بسته بود ، یعنی بربتی اعتکاف کرده بود .

پس ازچند سال[1] آن نکوهیده کیش
قضا[2] حاجتی[3] صعبش آورد پیش

محصول بیت : پس ازچند سال آن مغ نکوهیده‌کیش وبد مذهب ، قضای الهی حالتی سخت وحاجتی صعب به پیشش آورد . حاصل : مهمی پیشش آمد .

بپای بت اندر بامید خیر   بغلطید بیچاره برخاك دیر

محصول بیت: آن بیچاره درپای بت به‌امید خیر، برخاك دیرغلطید ورویش را درخاك مالید . ازآن بت‌گویاکه‌معبود است، مرادش را طلب‌کرده چنین می‌گفت :

که درمانده‌ام دست‌گیر ای صنم
بجان آمدم رحم کن بر تنم

که : حرف بیان است .

محصول بیت : که ای صنم ! درمانده‌ام دستم را بگیر وياری‌ام کن ، به‌جان آمده‌ام برتنم رحم‌کن، یعنی بروجود ونفسم ترحم کن ومرا نجات بده .

بزارید در خدمتش بارها   که هیچش بسامان نشد کارها

محصول بیت: در خدمت بت، مغ بیچاره بارهاناله‌وزاری‌کرد، اماکارهای مغ مسکین هیچ بسامان نشد ومرادش را نیافت .

حضرت شیخ درمیان قصه به‌معرفت شروع کرده می‌فرماید :

بتی چون بر آرد مهمات کس   که‌نتواند ازخود بر اند مگس

محصول بیت : بتی‌که نمی‌توانداز‌خودش مگس را براند ، چگونه مهمات و آرزوهای‌کسی را برمی‌آورد ؟

برآشفت‌کای پای بند ضلال   بباطل پرستیدمت چند سال

محصول بیت: مغ‌که ازبت مأیوس شد به خشم‌آمد که ای پای بند ضلال و

۱ـ **معن** ، پس‌آن چندسالی .   ۲ـ **معن** ، قضای .   ۳ـ ع ، ف ، حالتی .

طغیان ! به‌باطل وطغیان چند سال تورا پرستش‌کردم .

مهمی که درپیش دارم بر آر

وگرنه بخواهم ز پروردگار

محصول بیت : مهمی‌که درپیش دارم برآور وحاصل‌کن ، یعنی مرادم را بده اگر تو مرادم را ندهی ، از پروردگار عالم می‌خواهم .

هنوز ازبت آلوده رویش بخاك

که کامش بر آورد یزدان پاك

محصول بیت : هنوز ازسجده بربت رویش آلوده به‌خاك بودکه یزدان پاك و بی‌مانندکامش‌را برآورد .

حقایق شناسی درین خیره شد

سر وقت صافی برو تیره شد

خیره : دراینجا یعنی متحیر.

تیره : یعنی‌آلوده .

محصول بیت: حقایق شناسی ، یعنی یك ولی، درخصوص‌این مغ حیران شد. وقت صافی وخالص او دراین خصوص تیره شد ، یعنی‌آن ولی درعین خوشی وسعادت دراین باره پریشان بال ومکدر حال شد ؛

که سرگشته‌ای دون باطل پرست[۱]

هنوزش سر از خمر بتخانه مست

محصول بیت: که سرگشته‌یی باطل پرست ، هنوزسرش ازخمر بتخانه مست؛

دل[۲] از کفر ودست ازخیانت نشست[۳]

خدایش بر آورد کامی که جست

محصول بیت: دل ازکفر ودست ازخیانت نشسته ، حاصل : هنوز به اسلام و

۱ـ ع، مطران‌پرست، **ف** ، یزدان‌پرست. ۲ـ **متن**، دال . ۳ـ **ف** ، بشست. **متن**، نشت.

ایمان نیامده ، خدای تعالی ازلطف وکرمش کام اورا برآورد .

فرو رفت خاطر درین مشکلش
که پیغامی آمد بگوش دلش

محصول بیت : خاطر آن ولی دراین مشکل فرورفت ، یعنی درفهم این راز درمانده شده ناراحت‌گردیدکه پیغامی ازجانب حق به‌گوش دلش‌آمد . معنای این دو بیت برایش الهام شد:

که پیش صنم پیر ناقص عقول
بسی گفت وقولش نیامد قبول

که : حرف بیان است .

محصول بیت : که پیر ناقص عقل درپیش بت ، ، تضرع وزاری بسیارگفت ، اما سخنش قبول نیامد ومرادش حاصل نشد .

گـر از درگه ما شود نیز رد
پس آنگه چه فرق ازصنم تاصمد

محصول بیت: اگرآن مغ ازدرگاه ماهم ردشود وکامش برنیـاید ، پس‌آنگاه بین صنم وصمدچه فرق هست ؟ یعنی مراد مغ در پیش صنم حاصل نشد اگردرپیش ما نیز حاصل نشود پس فرق بین ما وبت درچیست ؟

حضرت شیخ به‌پند ومعرفت شروع کرده می‌فرماید :

دل اندر صمد باید ای دوست بست
که عاجز ترند از صنم هر که هست

محصول بیت : ای دوست ! دل را باید فقط درصمد بست ، زیرا دردنیا هرکه هست از صنم عاجزترند . حاصل : همچنانکه صنم به‌چیزی توانایی ندارد ، در عالم هیچ چیز به کاری قادر نیست و قدرت فقط ازآن خداست .

محالست اگر سر برین در نهی   که باز آیدت دست حاجت تهی

محصول بیت: اگر سر برین در بگذاری ومرادت را ازاین در بخواهی ، محال است که دست حاجت تو تهی باز آید ، ومرادت حاصل نشود ، یعنی هرگز ازاین در محروم نمی‌شوی .

خدایا مقصر بکار آمدیم   تهی دست وامیدوار آمدیم

محصول بیت : خدایا ! درعبادت واعمال صالح مقصر آمدیم ، ازعمل صالح و تقوا دست خالی‌آمدیم ، اما امیدوار بررحمت ومغفرت توآمدیم . حاصل : اگرچه عملی لایق تو نیاوردیم اما امیدوار لطف توآمدیم .

حکایت[1]

شنیدم که مستی زتاب نبید   بمقصورهٔ مسجدی[2] دردوید

نبید : باید دانست که خرما وانجیر وانگور خشك را خیسانده می جوشانند شراب می‌شود عرب بدان «نبیذ» گوید با« ذ» معجمه . اما عجم مطلق‌درشراب به‌کار می‌برد وبا «د» مهمله می‌خواند .

مقصوره : دردیار عرب‌خطیب حجره‌یی دارد که آنرا « مقصوره»گویند .

محصول بیت : شنیدم‌که مستی ازحرارت شراب به‌مقصورهٔ مسجدی دردوید، یعنی داخل مقصورهٔ مسجدی شد .

بنالید بر آستان کرم   که یارب بفردوس اعلی برم

محصول بیت: برآستان‌کرم بنالید ، یعنی باتضرع وزاری از حق خواست‌که پروردگارامرا به فردوس اعلاببر، یعنی‌برایم‌بهشت قسمت‌کن .

مؤذن گریبان گرفتش کـه هین

سگ ومسجد ای غافل ازعقل ودین

محصول بیت : مؤذن گریبان آن مست را گرفت که هان! ای غافل ازعقل

۱ـ ع : حکایت مست ومؤذن .   ۲ـ متن : مسجد .

ودین ! سگ را با مسجد چه مناسبت ؟

چه شایسته کردی که خواهی[1] بهشت
نمی‌زیبدت ناز با روی زشت

محصول بیت: مؤذن به‌مست گفت که چه‌کار شایستهٔ خداانجام دادی که بهشت می‌خواهی ؟ ناز با روی زشت تو نمی‌زیبد ، یعنی در چنین حال مستی شایسته نیست که مناجات خدا کنی .

بگفت این سخن پیر و بگریست مست
که‌مستم بدار ازمن ای خواجه دست

درایشکه به مؤذن «خواجه» گفته عالمی است .

محصول بیت : وقتی این‌سخن‌رامؤذن‌گفت. مست‌براوبگریست که‌ای‌خواجه! مستم ازمن دست بردار ومرا به‌حال خودم بگذار وآزارم مده .

عجب داری از لطف پروردگار
که باشد گنهکاری امیدوار

محصول بیت : مست‌گفت : آیا از لطف پروردگار عجب داری کـه گناهکاری به‌کرم او امیدوارباشد ؟

ترا می نگویم که عذرم پذیر   درتوبه بازست وحق دستگیر

محصول بیت: به‌مؤذن گفت : من به‌تو نمی‌گویم‌که عذرم را بپذیر ، بلکـه می‌گویم‌که درتوبه بازست وحضرت حـق دستگیر است یعنی بربیچارگان وعاصیان رحیم ومهربان است .

همی شرم دارم ز لطف کریم
که خوانم گنه پیش[2] عفوش عظیم

محصول بیت: ازلطف واحسان کریم شرم دارم که‌گنـاهم را درپیش عفـو او

۱ـ ع ؛ جوبی .   ۲ـ ع ، نزد .

بزرگ بخوانم ، یعنی گناه من هرطور باشد دربرابر عفو او ذره است .

حضرت شیخ به‌مناجات شروع کرده می‌فرماید :

کسی را که پیری درآرد ز پای
چو دستش نگیری نخیزد زجای

محصول بیت: کسی را که پیری ازپای درآورد ؛ یعنی پیری ناتوان وزبونش کند هرگاه دستش را نگیری ازجایش برنمی‌خیزد .

من آنم ز پای اندر افتاده پیر
خدایا بفضل خودم دست گیر

محصول بیت: من آن پیر ازپای افتاده هستم . خدایا ! تو به‌فضل خود دست مرا بگیر ومعین وپشتیبان من باش .

نگویم بزرگی و جاهم ببخش
فروماندگی و گناهم ببخش

محصول بیت : خدایا ! نمی‌گویم‌که در دنیا به‌من منصب وجاه ببخش ، بلکه می‌گویم‌که فروماندگی وگناهم‌را ببخش .

اگر یاری اندك زلل دانـدم   بنا بخردی شهره گرداندم

زلل : یعنی خطا .

شهره : یعنی مشهور .

محصول بیت : اگریاری اندك خطای‌مرابداند ، یعنی به‌گناه‌کوچك من‌آگاه گردد ، بابی‌خردی وسفاهت مرا مشهور عالم می‌کند .

تو بینا وما خایف ازیکدگر   که تو پرده‌پوشی وماپرده‌در

محصول بیت: خدایا ! تو بینای جمیع عیوب ماهستی ، با این حال ما از تو نمی‌ترسیم ازیکدیگر می‌ترسیم، زیرا تو پرده پوش‌وستارالعیوب هستی،اما ماپرده‌در همدیگر هستیم وفاش‌کنندهٔ عیوب یکدیگر می‌باشیم .

بر آورده[1] مردم زبیرون خروش
تو بابنده[2] در پرده و[3] پرده پوش

محصول بیت: مردم جهان درحالی‌که ازحقیقت حال انسان بی‌خبرند فریاد وفغان می‌کنندو به‌ظاهرش چند عیب نسبت می‌دهند ورسوایش می‌نمایند، اما تو یارب با بنده درپرده هستی و به‌هرعیبش آشنا، بااین حال پرده پوش عیوب ما هستی .

بنادانی ار بندگان سر کشند   خداوندگاران قلم در کشند

محصول بیت : اگر بندگان ازروی نادانی ازخواجگان سرکشی‌کنند وروی برگردانند ودرخدمت ثابت قدم نباشند خداوندگاران به‌عیوب وخطاهای بندگانشان قلم عفو می‌کشند .

اگرجرم بخشی بمقدار[4] جود   نماندگر فتاری[5] اندر وجود

محصول بیت : خدایا! اگربه‌اندازهٔ جود وکرمت‌گناهان بندگان را ببخشی، از بندگان موجود دردنیا ، کسی به خاطرگناهش‌گرفتار نمی‌ماند ، همه مورد عفو قرار می‌گیرند .

وگرخشم گیری بقدر گناه   بدوزخ‌فرست وترازو[6] مخواه

محصول بیت: خدایا! واگربه‌قدرگناه بربندگان‌خشم‌گیری، همهٔ مارا به‌دوزخ بفرست؛ میزان عمل را مخواه. زیرا ما می‌دانیم‌که تمام‌کارهای ما سزاوار دوزخ است.

گرم دست‌گیری بجایی رسم   وگر بفکنی بر نگیرد کسم

محصول بیت : خدایا! اگردستم رابگیری ، یعنی به‌لطف وکرم،مرحمت‌کنی به‌مقامی می‌رسم و مقبول درگاهت می‌شوم ، ولی اگر تو مرا از درگاهت رد کنی واز پای اندازی‌کسی مرا برنمی‌گیرد ونمی‌تواند مقبول‌کند .

۱ـ متن : برآورد .   ۲ـ ف : توبیننده .   ۳ـ ع : درپرده‌ای .
۴ـ ع : بکردار .   ۵ـ ع : گنهکاری .   ۶ـمتن : فرست ترازو .

که زور آورد گر تو یاری دهی
که گیرد چو تو رستگاری دهی

محصول بیت: چه‌کسی زور می‌آورد وستم می‌کنند اگر تو یاری و پشتیبانی کنی ؟ یاچه‌کسی می‌گیرد ومانع می‌شود وقتی تو رستگاری دهی .

دو خواهند بودن بمحشر فریق
ندانم کدامین[1] دهندم طریق

محصول بیت : درمحشر دوفریق ، یعنی دوگروه خواهند بود : یکی اهل جنت ودیگری اهل دوزخ . نمی‌دانم‌که کدام راه تورا به‌من خواهند داد ومرا به‌کدام طرف خواهند فرستاد .

عجب گر بود راهم ازدست راست
که ازدست من جز کژی[2] بر نخاست

دست راست : دراینجا یعنی جانب راست .

که : حرف تعلیل است .

محصول بیت: عجب است‌که درقیامت راهم از طرف راست باشد . زیرا در اینجا ازدست‌من‌جز کژی‌وعصیان صادرنشده‌است.

دلم میدهد وقت وقت این امید
که حق شرم دارد ز موی سفید[3]

محصول بیت : دلم‌گاه‌گاه این امید را می‌دهدکه خدا شرم دارد، یعنی ازریش سفید و موی سفید شرم دارد .

عجب دارم ارشرم دارد زمن که شرمم‌نمی‌آید ازخویشتن

محصول بیت: تعجب می‌کنم اگر خدا ازمن شرم داشته باشد . زیرا من از خویشتن وگناهانم شرمم نمی‌آید .

---

۱ ـ ع ، کدامان . ۲ـ ع ، بدی ، ف ، کجی . ۳ـ ع ، ف ، سپید .

نه یوسف که چندین[1] بلا دید و بند
چو حکمش روان گشت و قدرش بلند

محصول بیت: آیا چنین نیست که یوسف از برادران چندین بلا دید و چندان زندان کشید ، چون حکمش روان گشت یعنی ، وقتی عالی قدر شد و حاکم مصر گشت ، یعنی عزیز مصر شد و برادرانش بر او نیازمند گردیدند ؛

گنه عفو کرد آل یعقوب را   که معنی بود صورت خوب را

محصول بیت: گناهان آل یعقوب ، یعنی فرزندان یعقوب را عفو کرد با اینکه بر او آنهمه ستم کرده بودند زیرا صورت خوب البته معنی دارد ، یعنی همانند صورت خوب سیرت خوبی هم دارد.

بکردار بدشان مقید نکرد   بضاعات مزجاةشان[2] رد نکرد

مزجاة: یعنی اندك .

محصول بیت: به سبب کردار بد آنان را مقید نکرد ، یعنی به عنوان دزدیدن پیمانهٔ طلا ، آنان را زندانی ننمود ، و بضاعت اندکشان را که آورده بودند رد نکرد و پذیرفت .

ز لطفت همین چشم داریم نیز   برین بی بضاعت ببخش ای عزیز

محصول بیت: ما بندگان نیز از لطف تو همین را چشم داریم : برین بندهٔ بی سرمایه ، یعنی براین بندهٔ بی طاعت و بی عبادت ، ببخشای و احسان کن ، ای عزیز !

کس از من سیه نامه تر دیده نیست
که هیچم فعال پسندیده نیست

محصول بیت : هیچ کس گنهکارتر از من ندیده است ، یعنی در دنیا عاصی تر و پرخطاتر از من نیست . زیرا من هیچ عمل شایستهٔ تو ندارم .

---

۱ ـ ع ، ف : چندان .   ۲ ـ ع :مزجاتشان، ف : مزجا نشان .

جز این کاعتمادم بیاری تست — امیدم بآمرزگاری تست

محصول بیت: خدایا! عبادت وطاعت لایق تو ندارم، جز این‌که اعتمادم به‌یاری توست ، امیدم به‌آمرزگاری وبخشندگی توست .

بضاعت نیاوردم الا امید — خدایا زعفوم مکن نا امید

محصول بیت : خدایا!بضاعت عبادت وطاعت به درگاهت نیاوردم مگر بادست خالی با امیدآمدم . پس خدایا ! به‌حق دیدارت،مرا ازعفو ورحمت خود ناامیدمکن.

قدتم شرح کتاب بوستان بعون الملك المنان علی یداضعف الانسان الراجی رحمة ربه‌الرحمان سودی انحف العبدان فی‌ثانی العید والشوال من سنة غو ۱۰۰۶ .

تاریخ ، نظم :

شودم که آخر اولدی شرح بستان — بعون خالق حنان و منان
مه شوالك ایکنجیدی روزی — دخی عید صیامك ای سخندان
غوایدی هم سنه اول دمده ای یار — دخی اول بهار و وقت سیران
سعادت بولسون اوقیوب یازانلر — داخی لهو وخطاسین دوزن انسان[۱]

تم طبع هذاالکتاب بعون الله فی‌المطبعة العامرة فی‌سنة ۱۲۸۸

۱ـ ای سخندان ! درآن لحظه‌که شرح بوستان بعون پروردگار مهربان بخشایشگر پایان یافت روزدوم ماه شوال یعنی فردای عید فطر بود. دراول فصل بهاروقت سیروسیاحت سال «غو» بود .

خوشبخت باشند کسانی‌که می‌خوانند ومی‌نویسند ونیز سعادتمند باد کسی‌که سهو و خطای آنرا اصلاح کند .

کلمهٔ «غو» دراول بیت سوم به‌حساب جمل معادل ۱۰۰۶ هجری قمری است‌که تاریخ اتمام شرح‌کتاب را نشان می‌دهد وحالا ۳۸۷ سال‌ازتاریخ تحریرآن می‌گذرد .

تمام شد چاپ این کتاب به‌یاری خدا ، درمطبعهٔ عامره درسال ۱۲۸۸

فهرستها

آیه‌ها وحدیثها و مثلهای عربی

نامهای خاص

كشف الابيات

کشف الابیات

الف

د

ر

س

ص

ض

ط

ع

غ

ف

ق

گ